

فصل اول

قلب ایران در قلب اروپا (امام در پاریس)

قلب ایران در قلب اروپا

پیش از بیان خاطرات مربوط به اقامت امام در فرانسه، چند نکته را پیرامون دلایل خروج امام از عراق بیان می‌کنم. تأکید می‌کنم که قصد بیان مسایل تاریخی بطور مبسوط را ندارم و تحلیل جامع مسایل و مناسبات مربوط به رژیم شاه و انقلاب اسلامی را می‌باید در کتابها و نوشته‌های متعددی که وجود دارد جستجو نمود.

در قرارداد ۱۹۷۵ میان ایران و عراق که در الجزایر منعقد و به اختلافات مرزی بین دو کشور خاتمه داده شد، توافقی‌های دیگری نیز میان شاه و صدام حسین - که آن زمان معاون ریاست جمهوری بود - حاصل گردید. پیش از آن ملا مصطفی بارزانی یکی از رهبران کُرد به ایران پناهنده شده بود و دولت ایران از او حمایت می‌کرد و این یک حربه‌ای بود در دست شاه برای فشار آوردن به دولت عراق. از آنطرف ایرانیانی که در خارج از کشور بر ضد رژیم ایران فعالیت می‌کردند، اعم از روحانیون مبارز، دانشجویان و فعالان سیاسی، به راحتی به عراق رفت و آمد می‌کردند و با امام ارتباط داشتند. بعد از قرارداد ۱۹۷۵ دو دولت ایران و عراق قول و قرارهایی با یکدیگر گذاشتند که برای تثبیت امنیت حکومتشان همکاری کنند و از امکانات مخالفینشان حتی‌المقدور بکاهند.

با حوادثی که در پی فوت یا شهادت حاج آقا مصطفی در آبان ۱۳۵۶ رخ داد، تحلیلگران سیاسی حامی رژیم احساس خطر کردند و این سؤال برایشان بطور جدی

مطرح شد که تحلیلهای قبلی مبنی بر کم اهمیت بودن اپوزیسیون مذهبی، تحلیل درستی نیست.

اجمالاً اینکه بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تحلیلی که کارشناسان سیاسی و سازمانهای جاسوسی از روند مبارزات در ایران داشتند، مجموعاً شامل دو - سه محور اساسی بود: یکی اینکه تصور می‌کردند با سرکوب جنبش ۱۵ خرداد و تبعید امام، رژیم توانسته است، حرکت‌های مخالفان مذهبی را در نطفه خفه کند.

برآورد ساواک و کارشناسان امریکائی از جمله سفارت امریکا و اظهاراتی که شاه گه‌گاه می‌کرد، آنها را به این باور غلط رسانده بود که اولاً رهبران مذهبی جایگاهی در میان مردم به ویژه روشنفکران و دانشگاهیان ندارند و روز به روز از دامنه نفوذشان کاسته می‌شود. با برنامه‌های اصلاحات ارضی و اصول انقلاب به اصطلاح سفید، قشر زارع و کشاورز تا حدودی تبدیل به خرده بورژوا شده‌اند و به شهرها آمده‌اند و در اثر عطایای ملوکانه یک حالت سرسپردگی به سلطنت در آنها پیدا شده است.

با رشد جریان‌ات چپ و شرایطی که رژیم تعمداً در گروه‌های وابسته به بلوک شرق ایجاد می‌کرد، سردمداران رژیم می‌پنداشتند که فضای اندیشه در دانشگاه‌ها، صرفاً کمونیستی است. بنابراین چنانچه حرکت‌های مذهبی هم وجود داشته باشد، بسته و گریخته و غیرمنسجم است. این مجموعه برداشتی بود که تحلیلگران مدافع رژیم از شرایط داخلی ایران داشتند.

رشد شتابان مبارزات داخل کشور به دنبال مطرح شدن نام امام در محافل و مجالس از آبان ۵۶ به بعد، دست‌اندرکاران رژیم و سردمداران امریکا و انگلیس را به وحشت انداخت. به قرار اظهاراتی که افراد مختلف کرده‌اند از جمله خاطرات منتشر شده مانند خاطرات سولیوان، هایزر، فردوست و... شاه تقریباً تمرکز و تسلطش بر امور را از دست داده بود و نمی‌دانست چه باید بکند. در داخل به افراد مختلفی اعم از سیاسیون قدیم، جبهه ملی‌ها و کارشناسان سیاسی و اجتماعی مراجعه می‌کرد تا بتواند اوضاع داخلی کشور را آرامش بخشد.

نظر وزرای خارجه سه کشور: امام باید محصور شود

در همین حین جلساتی در امریکا به منظور بررسی حوادث ایران تحت نظارت وزارت امور خارجه امریکا با حضور سفیران ایران و عراق و نیز کارشناسان ارشد سیا برگزار شد. تحلیل این جمع و نیز کارشناسان موساد و مسئولان ساواک متفقاً این بود که ناآرامی‌های ایران، توسط آقای خمینی از عراق هدایت می‌شود و دولت ایران بر اساس مقاوله نامه ۱۹۷۵ الجزایر باید رسماً از دولت عراق بخواهد - و حتی باجهایی هم حاضر باشد که بدهد - که فعالیتهای امام را محدود کند.

در پی تقاضای رژیم ایران، از طرف دولت عراق به امام تذکر داده شد که ایشان فعالیتهای سیاسی‌اش را محدود کند. امام هم هر دفعه صراحتاً پاسخ می‌دادند که من به وظیفه خود عمل می‌کنم و هرچه تشخیص بدهم انجام خواهم داد و اینکه می‌گویند کار سیاسی نکنید، من کار سیاسی را از غیرسیاسی جدا تلقی نمی‌کنم.

امام صدر: امام را به کشورهای خود دعوت کنید!

با این موضع قاطع امام، رژیم عراق منزل ایشان را (دوم مهرماه ۱۳۵۷) محاصره و هرگونه ارتباط ایشان با بیرون را قطع کرد. همان‌گونه که در جای خود اشاره کردم، بعد از محصور کردن منزل امام، امام موسی صدر مصاحبه مفصلی با روزنامه لوموند انجام دادند و خاطرنشان کردند که دولت عراق در خدمت شاه و کسانی است که ضد مردم ایران حکومت می‌کنند. در همین مصاحبه ایشان ضمن توصیف مردمی بودن و اسلامی بودن قیام استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ملت ایران، سران عرب و کشورهای اسلامی را مخاطب قرار داده و می‌گوید: اگر در مبارزات خود علیه رژیم اشغالگر قدس صداقت دارید و اسرائیل را غده سرطانی در قلب جهان اسلام می‌دانید، از ایشان دعوت کنید. بدون تردید حضور ایشان در کشورهای شما پایگاه مؤثر و مستحکمی علیه اسرائیل خواهد شد.

تظاهرات اتحادیه علیه حصر امام

در اعتراض به این اقدام رژیم عراق، ما از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان



امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت و با مردم
ارتباط مستقیم داشت

در اروپا تظاهرات گسترده‌ای را در شهر بُن در مقابل سفارت عراق در آلمان غربی تدارک دیدیم. از کلیه ایرانیان و نیز دانشجویان آزادیخواه دیگر کشورهای اسلامی نیز دعوت به عمل آمد. مطابق قانون اجتماعات در آلمان، چنانچه سازمان ثبت‌شده‌ای بخواهد تظاهراتی انجام بدهد، یک نفر باید مسئولیت آن را از ابتدا تا انتهای مراسم برعهده بگیرد و مسؤول اجرای تعهداتی باشد که آن سازمان در قبال پلیس می‌کند. این مسئولیت بعد از سمیناری که در آخن داشتیم به من واگذار شده بود. من به بُن رفتم و از رئیس پلیس ایالت و پلیس شهر درخواست مجوز کردم. رئیس پلیس به من گفت شما در این تظاهرات‌تان که جنبه مذهبی دارد، اجازه ندارید به رهبران کشورهایی که دولت آلمان با آنها رابطه دیپلماسی دارد از جمله شاه و رئیس‌جمهور عراق اهانت بکنید. گفتم توهین نمی‌کنیم، اگر مطالبی هست جنبه سیاسی دارد و ما عقاید سیاسی‌مان را بیان می‌کنیم. بالاخره موافقت کردند. از سراسر اروپا اعضای اتحادیه و نیز ایرانیان آزادیخواه و اعضاء کنفدراسیون دانشجویان ایرانی همه آمده بودند. راهپیمایی از مقابل دانشگاه بُن بصورت صف‌های پنج نفری آغاز و پس از عبور از خیابانهای مهم و مرکزی شهر تا محل سفارت عراق ادامه داشت. در مسیر راهپیمایی بیانیه و اطلاعیه‌ای به مردم دادیم که هم نسبت به اوضاع ایران آگاهشان کنیم و هم نسبت به محدودیتهایی که دولت عراق برای امام ایجاد کرده، اعتراض کنیم و در همین برنامه از آزادگان و روشنفکران خواستیم با ما همصدایی کنند. پس از تجمع در مقابل سفارت عراق، نامه اعتراضیه‌ای تنظیم کرده بودیم که تحویل سفارت آن‌جا بدهیم. مأمور سفارت از دریافت اعتراضیه خودداری کرد لذا نامه را دادیم یکی از دوستان از بلندگوی دستی خواند.^۱

سفیر عراق نماینده ما را نپذیرفت، مجسمه عروسی شاه به آتش کشیده شد

بیانیه راهپیمایی هم پیش از آن قرائت شده بود. آنگاه^۲ خواستیم که اجازه بدهند که دو سه دقیقه با سفیر یا کنسول عراق صحبت کنیم که آنها موافقت نکردند. از آنجا برگشتیم

۱. از مجله مکتب مبارز.

۲. همان‌جا.

مجدداً به دانشگاه بُن و نماز جماعت در محوطه میدان دانشگاه برگزار کردیم. خوب این‌گونه تظاهرات را نمی‌توانستیم بدون چاشنی اعتراض به شاه ایران تمام کنیم، از قبل یک ماکتی از شاه از گونی و کاه و امثال آن تهیه کرده بودیم. قرار گذاشتیم پس از اینکه نماز را خواندیم و برنامه تمام شد و من رفتم به پلیس اعلام کردم که کار ما تمام است و ما فرمان متفرق شدن را می‌دهیم، در همین حین یکی از دوستان برود و آن ماکت را که درون یک ساک مخفی بود آتش بزند. بدیهی بود پلیس برای فرونشاندن آتش دخالت می‌کرد و عکاسان و خبرنگاران هم حضور داشتند، ما می‌توانستیم از آن صحنه بهره‌برداری تبلیغاتی کنیم. همین کار را هم کردیم. پس از آنکه نماز تمام شد رئیس پلیس جلو آمد و خیلی تشکر و اظهار رضایت کرد، در این لحظه ماکت شاه را بالا بردند و آتش زدند. رئیس پلیس گفت آن چیست؟ آن چیست؟ گفتم به من ربطی ندارد خودتان بروید و جلوی شما را بگیرید. مأمورین با اسب رفتند خاموش کنند، دوستان ما چوب ماکت را در زمین چمن فرو کرده بودند و هیچ‌کس هم در کنار آن نبود که دستگیر شود و ماکت هم برای خودش می‌سوخت و دوربینها هم فیلمش را می‌گرفتند. دو هفته بعد مرا به جرم اهانت به شاه احضار کردند که خوب ما هم وکیل گرفتیم و مسأله را حل کردیم و گفتیم این حادثه بعد از تحویل ما بوده و خود شما باید مراقبت می‌کردید. در عراق فشار و محدودیت بر امام از بین نرفت و ایشان احساس کردند که دیگر نمی‌توانند در آنجا بمانند لذا تصمیم گرفتند از عراق خارج بشوند. خود ایشان بر اساس نکته‌هائی که در پاریس به من گفتند تمایل داشتند به لبنان یا سوریه بروند. ظاهراً امام موسی صدر از ایشان دعوت کرده بود اما در این زمان ایشان مفقود شده بود. امام می‌آیند در مرز کویت، ویزای ورود به ایشان نمی‌دهند و سرانجام تصمیم می‌گیرند به فرانسه بروند که انتخاب بسیار به جایی بود.

تعطیل کنگره اتحادیه به عنوان تنفس، تا سرنوشت امام روشن شود

در این زمان ما در انجمنهای اسلامی در شهر هاگن کنگره سالیانه داشتیم. غروب روز اول بود که آقای دکتر حبیبی از پاریس به من خبر دادند که امام از نجف حرکت کرده و در مرز کویت با مشکل مواجه شده‌اند و فردا با یکی از پروازها به پاریس خواهند

آمد. ایشان از طریق آقای دکتر یزدی مطلع شده بود. آقای قطب‌زاده هم شنیده بود که امام به ژنو خواهند آمد و از آنجا پرواز می‌کنند به پاریس، قرار شده بود بروم به ژنو. جلسه ما حالت اضطراری پیدا کرد. من برگشتم به بوخوم (شهر هاگن حدود ۸۰ - ۷۰ کیلومتر فاصله داشت با بوخوم) که بتوانیم از منزل ارتباط تلفنی برقرار کنیم، چون در آن محلی که کنگره برگزار می‌شد امکانات تشکیلاتی و تلفن خیلی محدود بود. اواخر شب بود که اطلاع پیدا کردیم امام فردا ظهر به پاریس می‌رسند. فردا صبح کنگره را موقتاً تعطیل کردیم قرار شد برای ۳ ماه بعد کنگره فوق‌العاده گذاشته شود. بلافاصله حرکت کردم به فرانسه اما پرواز من تأخیر داشت و زمانی رسیدم که امام رسیده، از فرودگاه حرکت کرده بودند به محله کشان که اقامتگاه موقتشان بود. رفتم آنجا. نیم ساعت یا سه ربعی بود که رسیده بودند و در اتاق با عده‌ای از همراهان نشسته بودند. من از در که وارد شدم سلامی کردم اشک در چشمانم جمع شده بود. یک حالت انبساط خاطری در چهره امام دیدم. به من اشاره کردند بیا، رفتم خدمتشان تا نشستیم گفتم: آقا شما کجا، پاریس کجا؟ ایشان احوالپرسی کردند و بعد از مدتی گفتند اگر داییات بود که اینجا نمی‌آمدیم، چه کارش کردید؟ سپس نماز جماعت خواندیم.

توجه امام به وحدت شیعه و سنی

نکته‌ای که ذکرش خالی از لطف نیست به اذان و اقامه امام به هنگام برپایی نماز جماعت مربوط می‌شود. اگر به خاطر داشته باشیم در آن روزگار مسأله شیعه و سنی خصوصاً در مراسم حج و دیگر اجتماع مسلمانان چه در کشورهای اسلامی و چه در مراسم مشترک دانشجویان مسلمان ایرانی با دانشجویان دیگر کشورهای اسلامی مطرح بود، اغلب مسأله مهر و اشهد ان علیاً ولی‌الله مورد سوءبرداشت و مآلاً کدورت‌های نابجایی می‌شد. از آن بالاتر در تهران معرکه‌ای که توسط برخی روحانیون به اصطلاح طرفدار ولایت علیه حسینیّه ارشاد و نیز شخصیت‌هایی نظیر مرحوم مطهری و نیز مرحوم بهشتی و حتی مرحوم طالقانی مطرح می‌شد. این بی‌انصافان نوعی برای افراد پرشور و عوام احساساتی مسایل را مطرح می‌کردند که گویی نماز جماعات این دسته به امامت شیخین برگزار می‌شود. از جمله مهمترین مسأله به اذان و اقامه باز می‌گشت. قبلاً اشاره



دریاچه هاگن: شهر محل برگزاری کنگره سالانه اتحادیه در سال ۱۳۵۷



کنگره سالانه اتحادیه در شهر هاگن در حال برگزاری بود که خبر رسید امام از نجف مهاجرت کرده است. در تصویر نمایی از دریاچه هاگن دیده می شود



دریاچه‌ای در کنار شهر هاگن؛ در حال برگزاری کنگره سالانه اتحادیه (۱۹۷۸) بودیم که خبر هجرت امام از عراق به ما رسید. آقای ابوالفضل بهرامی از یاران قدیم اتحادیه در عکس دیده می‌شود



کنگره اتحادیه در خانه جوانان هاگن؛ در کنار دریاچه برگزار می‌شد که...

کردم که من این مسأله را یک بار در نجف با امام مطرح کرده و از ایشان کسب نظر کرده بودم. امام به من گفته بودند حتی المقدور سعی کنید مباحث اصلی اعتقادی مورد اختلاف به بزرگان فرق مربوط گردد و در صورت لزوم از مُهر استفاده نکنید. حال در پاریس نماز جماعتی برپا می‌شود به امامت امام. هنگامی که امام اقامه را به پایان رساندند اشهد ان علیاً ولی الله را ما نشنیدیم. من و دکتر حبیبی بی‌اختیار به همدیگر رو کردیم. در این لحظه دیدم او نیز به این نکته مهم توجه داشته است.

علل و ماجرای هجرت امام از نجف به پاریس

در پی آتش‌سوزی سینما رکس آبادان و شدت بحران در داخل کشور، رژیم شاه چاره‌ای ندید جز آن که از هر طریق ممکن مانع ارتباط امام با مردم ایران شود. در نیمه اول رمضان ۱۳۹۸ مقامات امنیتی عراق ابتدا توسط حجت‌الاسلام دعایی برای امام پیام می‌دهند که: «باید فعالیت‌های سیاسی خود را متوقف کنید.» بدیهی است امام به این اخطار واقعی نمی‌نهد و همان زمان اعلامیه معروف خود را در مورد حادثه سینما رکس آبادان و همدردی با بازماندگان آن جنایت هولناک صادر کردند.

«...گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی، بلکه انسانی، دست به چنین فاجعه وحشیانه‌ای بزند، جز آنان که به نظایر آن عادت نموده‌اند... قرائن نشان می‌دهد که قضیه دلخراش آبادان چون کشتار سایر قشرهای ایران از یک منشأ بوجود آمده باشد... این مصیبت دلخراش برای شاه، شاهکار بزرگی است تا به تبلیغات وسیع در داخل و خارج دست زند... من به ملت بزرگ ایران اعلام خطر می‌کنم. خطر این که دستگاه [شاه] این گونه اعمال وحشیانه و ضداسلامی را در سایر شهرهای ایران انجام دهد تا تظاهرات پاک مردم شجاع ایران را که با خون خود ریشه درخت اسلامی را آبیاری می‌کنند لوٹ نماید...» (صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۴۶)

امام با این بیانیه شخص شاه و دولت او را مستقیماً عامل این جنایت هولناک معرفی کرد. تلاش‌ها و صدور بیانیه‌های امام و سخنرانی‌های ایشان علیرغم اخطارهای پی‌درپی مقامات ایرانی شدت یافت.

از شروع ماه رمضان که رژیم عراق شاهد رشد فعالیت‌های سیاسی امام بود و توسط

حجت الاسلام دعایی امام را به سکوت دعوت کرده بود، محاصره بیت امام در نجف آغاز شد. در ابتدای امر امام فقط برنامه‌های عادی خود را تعطیل کردند و از خانه خارج نمی‌شدند، اما دوستان ایشان اجازه ورود به بیت ایشان را داشتند و از همین طریق پیام‌های امام به مردم ایران می‌رسید.

شرایط برای رژیم چنان سخت شد که در حاشیه اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، وزرای امور خارجه سه کشور عراق، امریکا و ایران طی یک جلسه که اوضاع وخیم ایران را بررسی کردند، به این نتیجه رسیدند که فعالیت‌های امام باید بطور کلی متوقف شود و دولت عراق در اجرای معاهده ۱۹۷۵ الجزایر موظف است هر حرکت ضدایرانی را از جانب ایرانیان مقیم درهم کوبد. رژیم حسن البکر از یک سوی مدعی بود که از مبارزان آزادیبخش حمایت می‌کند و از سویی دیگر خود را در برابر این فشار ایران ناتوان می‌دید و از سوی دیگر نگران آن بود که دولت ایران با تحریک کردها و آزادی بیشتر به سران عشایر کرد نظیر بارزانی که در ایران به سر می‌بردند، موجبات ناامنی را برای رژیم عراق فراهم آورد.

تذکرات مکرر مأموران عراقی و پیام‌هایی که توسط حجت الاسلام دعایی برای امام فرستاده بودند کارگر نیفتاده بود. از این رو این بار با اعزام یک هیأت بلندپایه به ریاست سعدون شاکر، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت عراق که بعدها زمانی رئیس مجلس و مدتی هم نخست‌وزیر آن کشور بود، تصمیم قاطع و نهایی خود را به امام ابلاغ کرد.

حجت الاسلام دعایی ماجرایی این دیدار را برای من چنین تعریف کرد:

«سعدون شاکر ابتدا به سوابق اقامت امام در عراق اشاره کرده و به بیان پیام‌هایی که قبل از این تاریخ توسط من برای امام فرستاده بودند اشاره کرد، وی خواست مطمئن شود که آن پیام‌ها به امام رسیده‌اند. امام با تأیید مطلب اعتماد خود را به من اعلام کردند. آنگاه سعدون شاکر گفت: بین ما و دولت ایران مقاوله‌نامه‌ای وجود دارد که بر اساس آن تعهداتی با شاه و دولت ایران داریم. از این جهت حضرتعالی نباید در داخل خاک عراق و نجف اشرف، فعالیت سیاسی بر ضد دولت ایران بکنید...»



اطلاق پذیرایی امام از مراجعین



محل کار و مطالعه روزانه امام



اطاق همکف: محل دیدار امام با مراجعین؛ معمولاً بعد از نماز مغرب. کودک خردسالی که در حال اذان گفتن دیده می‌شود سیدحسن خمینی است

امام گفتند: «شما با دولت ایران و شاه تعهد دارید و من هم با ملت ایران و اسلام تعهد دارم. شما اگر مجبورید به تعهد خود عمل کنید، من هم باید به تعهد خود عمل کنم.»
 سعدون شاکر گفت: «با این حساب شما نمی‌توانید در داخل خاک عراق فعالیت سیاسی بکنید.»

امام گفتند: «من هر کجا که باشم، به وظیفه و مسئولیت خود عمل می‌کنم. جایگاه من روی همین گلیم و فرش است، و این گلیم و فرش را هر جایی بپندازم، همانجا عمل به تکلیف خود می‌نمایم. من از آن روحانیونی نیستم که به خاطر علاقه به زیارت دست از مسئولیت و کار مبارزه بردارم. اگر بنا شود که از مردم ایران جدا بشوم، دقیقه‌ای اینجا نخواهم ماند و به کشوری خواهم رفت که تحت سلطه شاه نباشد.»



اطلاق مطالعه و کار امام در طبقه فوقانی ساختمان قرار داشت

سعدون شاکر مات و مبهوت خداحافظی کرد و رفت و از روز بعد محاصره بیت امام صدرصد شد و تمام راه‌های منجر به بیت امام مسدود گردید. رفتار مأموران با مراجعه‌کنندگان بسیار وقیحانه و خشن بود و آن‌ها را با تندی و گاه با قنداقه تفنگ از آنجا دور می‌کردند.

خبر محاصره کامل امام به سرعت به سراسر ایران و جهان رسید و بازتاب‌های تندی را بدنبال داشت. علمای قم و مشهد و سایر شهرها و کشورها تلگراف‌هایی در اعتراض به حصر امام به حسن البکر مخابره کردند و خواهان برداشتن موانع از سر راه ارشادات امام شدند.

تا چند روز حتی حاج سید احمد نیز اجازه خروج و بازگشت به منزل امام را نداشت. هرچه فشارهای سیاسی بر رژیم عراق شدت می‌گرفت، رفتار آنان نسبت به امام خشن‌تر می‌شد.

دیدار فرح با آیت‌الله خوئی

گردابی که شاه در آن گرفتار شده بود روز به روز گسترده‌تر می‌شد. شاه در استیصال کامل به سر می‌برد. به توصیه یکی از مشاوران خود، فرح پهلوی را روانه عتبات می‌کند تا با مرجع بزرگ زمان آیت‌الله خوئی دیدار کرده و از ایشان بخواهد، با حکم خود، علمای ایران را وادار به سکوت کرده و مردم را از عواقب اخروی کارهایشان بترساند. با تبلیغات وسیع و مبالغه‌آمیزی که توسط ایادی رژیم صورت گرفت، سرانجام فرح با آیت‌الله خوئی دیدار کرده و به مدت یک ساعت و نیم در منزل ایشان، با ایشان به گفتگو نشسته بود. جزئیات گفتگوهای طرفین را از منبع موثق نشنیده‌ام ولی با اطمینان گفته می‌شد که حضرت آیت‌الله انگشتی مخصوص خود را از انگشت خویش به در آورده و به رسم تیمن و تبرک و لابد به منظور سلامتی اعلیحضرتین به فرح هدیه نمودند.

خبر این دیدار تأسفبار به سرعت در سراسر جهان پخش شد و موجی از خشم و نفرت را در میان ایرانیان داخل و خارج کشور پدید آورد.

یک بار دیگر شورای انقلاب بعث عراق با احضار آقای دعایی برای امام پیغام دادند. ۱- حضرتعالی چون گذشته می‌توانید در عراق به زندگی عادی خود ادامه دهید، ولی از کارهای سیاسی که باعث تیرگی روابط ما و ایران می‌گردد، خودداری نمایید.

۲- در صورت ادامه کارهای سیاسی باید عراق را ترک کنید.

در پی این پیام و دیدار سعدون شاکر با امام، چند روزی گذشت و خبری نشد تا این که مجدداً آقای دعایی به بغداد احضار می‌شود و با دستور خروج امام از عراق به نجف باز می‌گردد.

هجرت به پاریس

با این وضع امام تصمیم نهائی خود را می‌گیرد: مهاجرت از عراق! به کجا؟ سوریه؟ لبنان؟ کشورهای اسلامی؟ کدام یک؟

فعلاً باید از عراق خارج شد. قبل از اجرای تصمیم امام حجت‌الاسلام محتشمی را به سوریه و لبنان می‌فرستد، تا اوضاع لبنان و سوریه را بررسی کرده و با یاسر عرفات

دیداری داشته باشد. مأموریت آقای محتشمی به پایان نرسیده، امام تصمیم می‌گیرند به کویت سفر کنند و دو - سه روزی در آنجا اقامت کرده و عازم مقصد بعدی شوند.

از این رو دعوت‌نامه‌ای توسط دوستانشان در کویت به نام‌های سید روح‌الله و سید احمد مصطفوی صادر می‌گردد و فرزندان آیت‌الله مهری سید احمد و سید محمدرضا دعوت‌نامه‌ها را به نجف برده، وسایل حرکت امام را فراهم می‌سازند.

سید احمد عصر روز یکشنبه ۹ مهرماه تعدادی از شاگردان و یاران امام را که در هسته مرکزی روحانیت مبارز خارج از کشور متشکل بودند گرد آورده و پیام امام را خطاب به آنان چنین می‌خواند:

حضرت امام به همه شما سلام رساندند و فرمودند:

«من در این مدت که در عراق و در نجف اشرف بوده‌ام با همراهی شما کارهای زیادی انجام داده‌ام و شما نیز با من همکاری کرده‌اید. من تاکنون چیزی از شما مخفی نکرده‌ام و لذا این تصمیم اخیر را هم از شما پنهان نمی‌کنم ولی راضی نیستم خبر این موضوع را حتی به نزدیکترین افراد خود بدهید، حتی به همسر و فرزندانان بگوئید. موضوع این است که من از نجف می‌روم. تصمیم گرفته‌ام به کویت بروم و از آنجا به یک کشور اسلامی دیگر سفر خواهم کرد. ترتیب حرکت و مسافرت را هم خودتان بدهید.»

صبح روز دوشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۵۷ آقای سید احمد مهری دعوت‌نامه‌های ذکر شده را از اداره گذرنامه کویت می‌گیرد. در شناسنامه‌های امام و سید احمد کلمه «خمینی» قید نشده بود.

برخلاف نجف که خبر هجرت امام در نهایت مخفی‌کاری صورت می‌گیرد و سفر ایشان طراحی می‌شود؛ در کویت حجت‌الاسلام شیخ محمد منتظری با بسیج دوستان، تدارک استقبال از امام را می‌بیند؛ و حتی با عده زیادی از دوستان و علاقمندان و مشتاقان امام به فرودگاه می‌روند تا استقبالی باشکوه از امام به عمل آید. به نظر من همین عمل، مقامات کویتی را متوجه می‌کند که مسافران نجف، امام و همراهان ایشان هستند و با تماسی که با مقامات وزارت کشور و سران حکومت می‌گیرند و نیز ارتباطی



نمای بیرونی منزل امام در نجف در شارع الرسول

که بین آنان و مقامات دولت ایران برقرار بوده، نظر مخالف دولت ایران را مبنی بر ورود امام به کویت دریافت می‌کنند و لذا مانع ورود ایشان می‌شوند.

شام آخر در نجف

سید احمد خمینی ماجرای شب آخر اقامت امام در نجف را چنین روایت می‌کند:

«جریان منزلمان، شبی که قرار بود فردایش حرکت کنیم دیدنی بود، مادرم و خواهرم و حسین - برادرزاده‌ام - و همسرم و همسر برادرم، همگی حالتی غیرعادی داشتند. تمام حواس من متوجه امام بود. ایشان چون شب‌های قبل سر ساعت خوابیدند و چون همیشه یک ساعت و نیم به صبح برای نماز شب برخاستند. درست یادم است اهل بیت را جمع کردند و گفتند: «هیچ ناراحت نباشید که هیچ نمی‌شود، آخر نمی‌شود بود و ساکت بود. جواب خدا و مردم را چه می‌دهیم؟ عمده تکلیف است، نمی‌شود از زیر بار این تکلیف شانه خالی کرد.» ایشان گفتند:



کوچه باریکی که به منزل امام منتهی می‌شود



درب ورودی منزل امام

«این که هیچ، اگر می گفتند که یک روز ساکت باش و این جا زندگی کن و من می دانستم که سکوت یک روز مضر است، محال بود قبول کنم» و باز از این قبیل بسیار. (کوثر، جلد اول، ص ۴۳۵)

خواهرم نیز ماجرای منزل یاران امام را که قرار بود در این مهاجرت همسفر امام باشند، شنیدنی وصف می کند. دو نفر از برادرانی که قرار بود همراه امام باشند و تعدادی که می خواستند تا مرز کویت ایشان را همراهی کنند، باید در منزل خود، همسران خود را در بی خبری قرار می دادند. چه در دل همسران آنها گذشته، خدا می داند.

آقای دکتر یزدی که دو سه هفته قبل عازم نجف شده بود ولی نتوانسته بود از بیروت به بغداد پرواز کند، لذا ناچار به آلمان غربی (آن روز) بازگشته بود، عصر همان روز مجدداً عازم بغداد شده و شبانه به سوی نجف حرکت می کند. در بیروت از دوستان شنیده بود که امام عازم مهاجرت هستند. شب هنگام که قصد دیدار امام را داشته بود با مقاومت و مخالفت مقامات امنیتی عراق و در بسته منزل امام مواجه می شود. شب را در هتلی سپری کرده و برای نماز صبح عازم حرم می شود که در آنجا از حجت الاسلام فاضل فردوسی می شنود که امام تا لحظاتی دیگر آماده حرکت هستند. بلافاصله به هتل رفته، ساک خود را بر می دارد و رهسپار منزل امام می شود.

امام نیز آن شب طبق روال همیشگی خود به حرم امام علی (ع) رفته و بعد از انجام اعمال عبادی خود بر مزار حاج آقا مصطفی حاضر شده و از فرزند خود نیز خداحافظی می کند.

بعد از نماز صبح سه اتومبیل حاضر می شود. امام، سید احمد، دکتر یزدی، حجت الاسلام فردوسی پور و املائی که همراهان امام در طول مهاجرت بودند و دوستان دیگر که به قصد بدرقه ایشان تا مرز عراق همراه امام بودند سوار شده و با اسکورت مأموران امنیتی عراق حرکت می کنند.

در نیمه راه بصره، اقامتی و استراحتی و صرف صبحانه ای صورت می گیرد. پس از آن به سوی بصره و سپس عازم مرز صفوان می شوند. در مدت زمانی که امام و یاران

نماز جماعت ظهر و عصر را اقامه کردند گذرنامه ایشان و همراهان برای زدن مهر خروج به مأمورین مرزبانی تحویل می‌شود و مهر خروج زده می‌شود. هنگام حرکت از مرز عراق به سوی مرز کویت که چندین کیلومتر فاصله داشت، دوستان بدرقه‌کننده باید از امام خداحافظی می‌کردند. از قراری که شنیدم اغلب آنان بی‌تابی می‌کردند، امام که آن وضع را می‌بینند، نیم‌تکیه‌ای به یکی از اتومبیلها زده و خطاب به آنان می‌گویند:

«عزیزان من، چرا ناراحت هستید و بی‌تابی می‌کنید. وظیفه ما عمل به تکلیف است... برای انجام وظیفه از نجف خارج شده و می‌روم تا فریاد مظلومیت ملتی که همه چیزش، حتی فرزندانش را در راه اسلام از دست داده است به دنیا برسانم. شما هم وظیفه خودتان را در هر کجا که هستید انجام دهید. در حال حاضر که خانواده و زن و فرزندان شما در نجف هستند، شما در نجف بمانید و من هر جا که مستقر شدم می‌توانید به آن جا بیایید و به من ملحق شوید...» (خاطرات حجت‌الاسلام محتشمی‌پور، ج ۲، ص ۲۲۵)

یاران امام با آرامش خاصی که پیدا کردند به نجف بازگشتند و امام و سید احمد، دکتر یزدی و آقایان املائی و فردوسی‌پور عازم مرز کویت «عبدلی» شدند.

امام در مرز عبدلی

با ورود کاروان مهاجران به مرز عبدلی کویت، مأموران ترتیب گذرنامه‌های آقایان املائی، یزدی و فردوسی‌پور را داده ولی با ورود امام و سید احمد مخالفت می‌کنند. همان‌طور که گفتم حدس من این است که بی‌احتیاطی آقایان در کویت، مقامات کویتی را متوجه کرده بود که صاحبان گذرنامه‌هایی که نام مصطفوی دارند، امام و سید احمد هستند.

سید احمد مهری اظهار می‌دارد: مأموران او را احضار کرده و می‌پرسند آیا این آقا، آیت‌الله خمینی است، سید احمد جواب مثبت می‌دهد. مأموران به وی اعتراض می‌کنند که چرا شما به ما اطلاع ندادید؟ وی می‌گوید من مشخصات گذرنامه‌های آنها را دادم و شما هم چیزی از من نپرسیدید که آیا صاحبان آنها آیت‌الله خمینی هستند یا خیر.

مأموران صدور مهر ورود را منوط به استعلام از وزارت کشور می‌کنند. (خاطرات سید علی اکبر محتشمی، ص ۲۲۶)

مدت زمانی سپری می‌شود و مأموری از وزارت کشور کویت به مرز آمده و به آقای مهری می‌گوید: ما ضمن اینکه از تشریف‌فرمایی ایشان خوشحال هستیم ولی متأسفیم که نمی‌توانیم اجازه دهیم ایشان وارد کویت شوند، چون قادر به تأمین امنیت جانی ایشان نیستیم. مراتب را به امام اطلاع می‌دهند. امام در جواب می‌گویند: من قصد توقف در کویت ندارم. یکسره به فرودگاه می‌روم و از آن جا به سوریه پرواز می‌کنم. مأمور مزبور بعد از تماس با مرکز اظهار می‌دارد؛ ما نمی‌توانیم حتی مسئولیت حفاظت شما را تا فرودگاه به عهده بگیریم. امام می‌گویند: مسئولیت حفاظت ما با خودمان، ما انتظار حفاظت از شما نداریم... این گفتگوها به جایی نمی‌رسد. حدود ساعت سه بعد از ظهر در حالی که آیت‌الله مهری و یاران چندی که به استقبال امام آمده بودند و در خارج گمرک منتظر ورود امام بودند و در شهر، منزل آیت‌الله مهری آذین‌بندی شده بود (همین نکات است که توجه مقامات کویتی را به حضور امام جلب کرده بود)، امام و همراهان به مرز عراق باز می‌گردند.

بازگشت امام به مرز صفوان

ماشین حامل امام و همراهان به مرز صفوان باز می‌گردد. مرزبانان عراقی با توهین و تمسخر می‌گویند: سید باید شخصاً برای ابطال مُهر خروجش مراجعه کند. امام وارد اطاق می‌شوند. مأموران مقصد بعدی را جويا می‌شوند. امام می‌گویند فعلاً معلوم نیست. مأموران که مُصَرَّح بودند مقصد بعدی امام را بدانند، ایشان و همراهان را به اطاقی هدایت می‌کنند و متجاوز از ۸ ساعت آنان را در انتظار نگاه می‌دارند.

مرحوم املائی از فرصت استفاده کرده به بصره می‌رود تا هم برادران را در نجف در جریان مآوِقع قرار دهد و هم مقداری ساندویچ و غذا تهیه کند.

سید احمد می‌گوید:

«امام شدیداً خسته شده بودند و من برای ایشان شدیداً متأثر بودم. امام از قیافه من فهمیدند که من از این که ایشان را این همه معطل کردند، ناراحتم.» گفتند: «تو

از این قضایا ناراحت می‌شوی؟» گفتم: «برای شما شدیداً ناراحتم.» گفتند: «ما هم باید مثل بقیه در مرزها بلا سرمان بیاید تا یکی از هزارها ناراحتی‌ای که بر سر برادرانمان می‌آید لمس کنیم؟ محکم باش...» گفتم: «چشم.» (کوثر، ج ۱، ص ۴۳۶)

سید احمد می‌افزاید:

«در حالی که توی اطاقی کثیف، گرد امام که دراز کشیده بودند جمع شده بودیم، تفرّلی به قرآن زدم: «اذهب الی فرعون انه طغی، قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری» باور کنید نیروی تازه‌ای گرفتم. خیلی عجیب بود. بیهوده ما را بیش از ۹ ساعت معطل کردند، در حالی که ما گفته بودیم که می‌خواهیم به بغداد برگردیم. امام عصبانی شدند و آنان را تهدید کردند. هر وقت من به آنها می‌گفتم که چرا معطل می‌کنید، می‌گفتند باید از بغداد خبر برسد. بعد از عصبانیت امام، آنها بلافاصله با بغداد تماس گرفتند و برخورد امام را با خودشان گفتند. امام به آنها گفتند: «آنچه بر من در این جا بگذرد، به دنیا اعلام می‌کنم.» این را هم به بغدادیون خبر دادند. چیزی نگذشت که آمدند که ببخشید، ما نتوانسته بودیم به مرکز خبر دهیم والا آنها حاضر به این وضع نبودند و نیستند.

ما را سوار کردند ولی دکتر یزدی را نگاه داشتند. دکتر به من گفت: ناراحت نباشید. این‌ها نمی‌توانند مرا نگاه دارند. چهار نفری عازم بصره شدیم. در هتلی نسبتاً خوب و تمیز، شب را به صبح رساندیم. من و امام در یک اطاق، آقایان فردوسی و املائی در اطاق دیگر. با تمام خستگی‌ای که امام داشتند بعد از سه ساعت استراحت، برای نماز شب بلند شدند (کوثر، جلد اول، ص ۴۳۶)

آقای دکتر یزدی می‌گوید، در مدتی که در مرز صفوان ما را معطل کرده بودند با امام درباره مقصد بعدی‌شان به تفصیل گفتگو کردیم. هیچ کدام از کشورهای اسلامی وضعی بهتر از عراق نداشت. در لبنان هم آقای صدر نبود که اطمینان‌خاطری باشد. در مورد دیگر کشورها صحبت شد. در کشورهای اروپایی غالباً برای ایرانیان احتیاج به ویزا نبود. با مقایسه کشورها، پاریس مطرح شد و امتیازات آن برشمرده شد.

سید احمد می‌نویسد:

«نماز صبح را با امام خواندم... از تصمیم‌شان جویا شدم. گفتند: «سوره» گفتم:

اگر راه ندادند، اگر آنها هم برخوردی مثل کویت کردند، بعد کجا؟... بی گدار به آب نمی شد زد؛ می بایست وارد کشوری شد که ویزا نخواهد و از آن جا با مقامات سوری تماس گرفته شود که آیا حاضرند بدون هیچ شرطی ما را بپذیرند، یعنی امام به هیچ وجه محدود نگردند... فرانسه را پیشنهاد کردم، زیرا توقف کوتاهمان در فرانسه می توانست ثمر ثمر باشد... امام پذیرفتند. خوابیدیم.

ساعت ۸ صبح به مأموران عراقی گفتم: می خواهیم برویم بغداد. گفتند می توانید برگردید نجف. گفتم نمی رویم. ساعتی بعد آمدند که مرکز می گوید تصمیمتان چیست؟ گفتم: «پاریس». با تعجب رفت. آقای یزدی ساعت ۱۱ - ۱۰/۵ صبح آمد. خوشحال شدیم، (آقای محتشمی پور می نویسد: امام مأموران امنیتی عراق را در بصره به شدت مورد سرزنش قرار داده اند و موضوع ممانعت از ورود دکتر یزدی را مطرح کردند. مقامات عراقی پس از مشورت با بغداد اجازه می دهند که آقای یزدی به همراهی با امام ادامه دهد و به بغداد مسافرت کند. (خاطرات آقای محتشمی پور، ج ۲، ص ۲۲۹) می خواستند با ماشین عازم بغدادمان کنند؛ حال امام مساعد نبود، با اصرار با هواپیما رفتیم. بلافاصله بعد از پیاده شدن، با پاریس تماس گرفتم که عازم آن جاییم. آقای دکتر حبیبی گفت، چه کنم؟ گفتم تا ورودمان به آنجا از تلفن فاصله نگیر.» (کوثر، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷)

قبلاً گفتم که در آن روزها ما در کنگره سالانه اتحادیه در شهر هاگن بودیم. غروب پنجشنبه ۱۳ مهرماه - ۵۵ اکتبر ۱۹۷۸) در حالی که روز اول کنگره را سپری می کردیم دکتر حبیبی تلفنی به من اطلاع داد که امام از نجف خارج شده و از مرز کویت نیز بازگردانده شده و فعلاً در مرز عراق هستند. (با توجه به اختلاف ساعت، ظاهراً آقای دکتر یزدی دوستان را در پاریس از ماجرا آگاه ساخته بود.) ما کنگره را موقتاً تعطیل کردیم و من به شهر بوخوم بازگشتم. همان شب از دکتر حبیبی شنیدم که امام در بصره هستند و عازم فرانسه خواهند شد.

فردا از آقای قطب زاده شنیدم که مقصد بعدی امام پاریس است و قرار است منزلی برای ایشان تهیه شود. قطب زاده به من گفت چون امام و همراهان با هواپیماهای عراقی خواهند آمد و آن هواپیما توقیفی کوتاه در ژنو خواهد داشت، ایشان به اتفاق یک وکیل

به ژنو خواهد رفت، تا خدای ناکرده تغییری در مسیر بعدی امام ایجاد نشود. برنامه امام را به مدیران اتحادیه خبر دادم. قرار شد کنگره را موقتاً تعطیل کرده و کنگره فوق‌العاده را سه ماه بعد برگزار کنند (که سه ماه بعد در شهر آخن برگزار شد) و هیأتی را جهت دیدار با امام به پاریس اعزام کنند.

هنگامی که آقای دعایی و همراهان به نجف باز می‌گردند از آقای رضوانی - عضو دفتر امام در نجف - خبردار می‌شوند که کویت مانع ورود امام شده و امام و همراهانشان در بصره هستند.

آقای دعایی می‌گوید: «هنگامی که به منزل رسیدم مأموران سازمان امنیت نجف را در انتظار خود دیدم که پیغامی از طرف آقای «ابوسعبد» رئیس سازمان امنیت نجف آورده بودند. به منزل ابوسعبد رفتم. وی گفت: آیت‌الله خمینی در حال حاضر در یکی از هتل‌های بصره هستند و فردا صبح به بغداد می‌آیند. شما موظف هستید به ایشان بگویید که اگر به نجف برگردند، حق هیچ‌گونه ملاقاتی ندارند. من در پاسخ گفتم: با شناختی که از ایشان دارم می‌دانم که این پیشنهاد را نمی‌پذیرند و در عراق هم نخواهند ماند.

آقای دعایی و دوستان آن شب تا صبح در اضطراب به سر بردند و تصمیم گرفتند صبح به بغداد بروند و در فرودگاه از امام استقبال کنند.

خبر حرکت امام از نجف و ماجرای مرز کویت و رفتار عراقیها به سرعت در سراسر جهان انعکاس یافت. موج خشم و انزجار و اعتراض را متوجه زمامداران بغداد نمود. در ایران علما و روحانیون، دانشگاهیان و سیاسیون، بازاریان و احزاب و کلیه دستجات سیاسی و مذهبی با راه‌پیمایی‌های گسترده و ارسال تلگراف به حسن البکر و مقامات بین‌المللی اعلام انزجار نموده، تأمین سلامت جانی و تضمین مسیر حرکت امام را خواستار شدند.

در اروپا نیز همانطور که اشاره کردم آقای قطب زاده به اتفاق یک وکیل فرانسوی (تا آنجا که در خاطر دارم کریستیان بورگره و یا نوری البلا) به ژنو می‌رود تا شاید موفق شوند امام را از هواپیمای عراقی خارج کرده و به اتفاق پرواز کنند، که خوشبختانه ضرورتی برای اینکار پیش نیامد.

از سوی دیگر اتحادیه انجمن‌های اسلامی در نظر داشتند، چنانچه مسأله سوئی برای امام پدید آورند با تمام توان و نیرو و امکانات سیاسی و حقوقی و تبلیغاتی به میدان بیایند.

گرچه من اعتقاد دارم - همانطور که در جای دیگر توضیح داده‌ام - که دولت عراق به مصلحت خود می‌دید که امام بدون گرفتاری خاص به کشوری ثالث وارد شوند، تا فشار بیشتر افکار عمومی را متوجه خود نسازد. از این جهت اصرار کردند، امام با هواپیمای عراقی به پاریس پرواز کنند، چه اگر این پرواز با شرکت ایرفرانس صورت می‌گرفت، قطعاً خلبان و کارکنان پرواز از طریق سفارت فرانسه در بغداد و یا برج مراقبت، مقامات فرانسوی را از شخصیت مسافران خود آگاه می‌ساختند و به طور قطع مقامات وزارت کشور فرانسه در فرودگاه اورلی مانع ورود امام به خاک فرانسه می‌شدند.

تلاش دولتمردان عراق برای حفظ آبرو و حیثیت سیاسی خود از یکسو و تعهدات آن‌ها در برابر دولت ایران از سوی دیگر باعث شد، که امام را به اتفاق همراهانشان با یک هواپیمای نظامی از بصره به بغداد منتقل کنند. احمد آقا از بغداد دوباره با پاریس تماس می‌گیرند و برنامه سفر خود را به دکتر حبیبی اعلام می‌کنند. دکتر یزدی نیز جداگانه آقای قطب‌زاده و حبیبی را در جریان امر می‌گذارد. سید احمد خمینی می‌نویسد:

«شب را در بغداد بودیم؛ دوستانمان را [که از نجف بازگشته بودند] دوباره دیدیم. امام همان شب برای زیارت به کاظمین مشرف شدند، احساسات مردم عجیب بود. صبح به فرودگاه رفتیم. هواپیما را معطل کردند. دوساعت تأخیر داشت. جَم‌هوجت بود. ما پنج نفر در طبقه دوم بودیم به اضافه سه نفر که نمی‌شناختیمشان. حالت عجیبی برای دوستان بدرقه‌کننده دست داده بود؛ نمی‌دانستند به سر امام چه می‌آید. مأموران آقای داعی را خواستند؛ با حالتی متغیر برگشت، خجالت کشید که به امام بگوید، به من گفت که گفتند امام دیگر برنگردد... با تأثر خندیدم.

...هواپیما دو سه ساعت پرواز کرده بود که ما متوجه شدیم در آن جا زندانی

هستیم. چرا که یکی از ما تصمیم گرفت به دستشویی برود - البته در همان طبقه - با این وصف یکی از آن سه نفر بلند شد و دنبالش کرد... بحث و گفتگو بین چهارنفرمان شروع شد. آیا می‌خواهند سر به نیستان کنند؟ آیا می‌خواهند بدزدندمان؟ آیا خیال دارند در کشوری زندانی‌مان کنند؟ و از این پرسش‌های بسیار. امام، پائین را نگاه می‌کردند تو گویی در چنین سفری نیستند. بعد از صحبت‌های بسیار به این نتیجه رسیدیم که آقایان یزدی و املائی در ژنو پیاده شوند و من و فردوسی [پور] پهلوی امام بمانیم و اگر نگذاشتند آنان پیاده شوند، داد و بیداد کنیم تا مردم پائین متوجه شوند. دکتر به یکی از سه نفر گفت، ما می‌خواهیم ژنو پیاده شویم، کار داریم. لحظه‌ای بعد بلندگوهای هواپیما اعلام کرد موقعی که هواپیما در ژنو می‌نشیند، کسی غیر از مسافران آنجا پیاده نشود. خیالاتی شدیم. امام به پائین نگاه می‌کردند. تصمیم‌مان را اجرا کردیم: املائی یکی از آنها را که می‌خواست مانع پیاده شدنشان شود از عقب گرفت، یزدی پرید توی پله‌ها. چیزی نگفتند. فقط دو نفرشان سلاح‌هایشان را که تا آن موقع دیده نمی‌شد، در قفسه‌ای گذاشتند و دنبال آن‌ها رفتند. بنابر قرار، آقای حبیبی در منزل بود و پشت تلفن منتظر. به او گفتند که همه دوستانان را جمع کنید در فرودگاه، که اگر مسافران آمدند و ما نبودیم، به هر وسیله‌ای هست نگذارید هواپیما پرواز کند.^۱ چند دقیقه بعد آنها [یزدی و املائی] آمدند و ما خوشحال شدیم. تازه جریان را به امام گفتیم... فرمودند: «دیوانه شدیدی!».

رسیدیم پاریس؛ برای این که عمامه‌ها جلب‌نظر نکنند، امام تنها رفتند و با فاصله من و بعد از من و امام، آن دو بزرگوار.

دکتر یزدی در این مورد می‌نویسد: برای این که مأموران گذرنامه مظنون نشوند به آقایان املائی و فردوسی‌پور گفتم من امام و احمد آقا را از قسمت گذرنامه عبور می‌دهم. خصوصاً که نام خمینی در گذرنامه‌هایشان نیست. شما بعد از کمی فاصله با ما بیایید و به سراغ اثاث بروید.

۱. البته سید احمد آقا در آن زمان نمی‌دانست که اصولاً شرکت‌های هواپیمایی در فرودگاه‌های میان راه، حق سوار کردند مسافر به مقصد دیگر را ندارند. فقط به مسافران همان‌جا اجازه می‌دهند خارج شوند. پرواز مسافران جدید از آن فرودگاه‌ها از امتیازات شرکت‌های هواپیمایی همان کشور می‌باشد...

احتمال جلب توجه مقامات مرزی که احمد آقا به ذهنش رسید و شگرد دکتر یزدی بسیار لازم و اوج زیرکی بود، چرا که با اندکی سوءظن و سؤال و جواب مأموران، ماجرا شکل دیگری می‌گرفت.

جالب‌توجه برداشت آقای محتشمی پور از این زیرکی دکتر یزدی است که به گمان ایشان دکتر یزدی با این بهانه می‌خواسته امام را از روحانیت جدا سازد.

«هنگامی که قافله مهاجران همراه امام از بغداد به سوی فرانسه پرواز کردند، قبل از رسیدن به فرودگاه پاریس دکتر یزدی در هواپیما، به برادران روحانی که از نجف همراه امام بودند (یعنی همان دو نفر فردوسی پور و املائی) می‌گوید: با توجه به فضای غرب و فرانسه، صلاح نیست که رهبر انقلاب جلوی خبرنگاران وارد فرودگاه شود و همراهان ایشان همه روحانی باشند، بهتر است تقسیم شویم. ابتدا من و حاج احمد آقا همراه امام خارج می‌شویم و می‌رویم، شما دو نفر بعداً بیایید... شما تصور کنید یک هیأت چهارنفره را که همراه امام اقدام به هجرت کرده بودند، دکتر یزدی با چه زیرکی متفرق کرد و دو عضو روحانی آن را به بهانه واهی از امام جدا ساخت. اگر هیأت همراه ده - پانزده نفر روحانی بودند و دولت فرانسه هم خبر نداشت، ممکن بود جلب توجه کند و مشکلی برای ورود امام ایجاد شود. ولی وقتی که ایران و فرانسه و تمام از طریق عراق از سفر امام به پاریس مطلع بودند، کمی و زیادی تعداد روحانی همراه تأثیری در تصمیم‌گیری دولت فرانسه نداشت. (خاطرات آقای محتشمی‌پور، ج ۲ - به ایران - ص ۲۵۱/۲۵۰)»

آنچه در این گزارش بیش از هر چیز دیگر نمودار است، همان پیش‌داوری و سوءظن و عدم خلوص معدودی از برادران همراه امام نسبت به دیگران، خصوصاً برادران غیر روحانی می‌باشد. از سوی دیگر بی‌اطلاعی آقای محتشمی از شرایط ورود امام در فرودگاه اورلی - پاریس و بیخبری محض مقامات فرانسوی - بر خلاف ادعای ایشان که می‌گوید دولت فرانسه از ورود امام به پاریس مطلع شده بود - از حضور امام در فرودگاه، سبب نقل این روایت ناصحیح شده است. در حالی که ایشان و دیگر یاران نجف از علاقه امام به دکتر یزدی - لاقلاً در آن مقطع تاریخی - آگاه بودند و صریحاً

گله و تندی امام را به مأموران عراقی که مانع همراهی دکتریزدی - از مرز تا بصره - با امام شده بودند، در همان صفحه خاطرات خود نقل می‌کند، با وجود آن این شگرد تاکتیکی را که باعث شد امام بدون دردسر وارد پاریس شوند، راهکاری برای جدائی امام از «روحانیت» قلمداد می‌کند.

در همین نقل ماجرا که از زبان سید احمد خمینی خواندیم، ایشان اضافه می‌کند:

«...رسیدیم پاریس... همان شب از کاخ الیزه آمدند پیش من که: «ما مواجه شدیم با این قضیه، چه خواهیم و چه نخواهیم، آیت‌الله آمده است. اگر مطلع می‌شدیم نمی‌گذاشتیم.» وقت خواستند. امام گفتند بیایند. آمدند و گفتند حق ندارید کوچک ترین کاری انجام دهید و امام گفتند: «ما فکر می‌کردیم این جا مثل عراق نیست، من هر کجا بروم حرم را می‌زنم. من از فرودگاهی به فرودگاهی دیگر و از شهری به شهری دیگر سفر می‌کنم تا به دنیا اعلام کنم که تمام ظالمان دنیا، دستشان را در دست یکدیگر گذاشته‌اند تا مردم جهان صدای ما مظلومان را نشنوند ولی من صدای مردم دلیر ایران را به دنیا خواهم رساند. من به دنیا خواهم گفت که در ایران چه می‌گذرد.» (کوثر، ج ۱، ص ۴۳۷ و ۴۳۸)

بالاخره قرار شد چند روزی از روی مصلحت امام با وجود هجوم خبرنگاران مصاحبه نکنند و دلیل آن را نیز ممانعت دولت فرانسه از بیان نظرات و آراء خود ذکر کنند.

همانطور که قبلاً گفتم برای ما مسلم بود که این سکوت خبری از سوی امام بیش از چند روز طول نخواهد کشید و فشار افکار عمومی فرانسه و نقدهای تند خبرنگاران سرانجام دولت فرانسه را در مقابل برنامه‌های افشاگرانه و هدایت گرانه امام به تسلیم خواهد کشاند.

همین‌طور هم شد. منظره انبوه خبرنگاران و دوربین‌ها و فرستنده‌های سیار در پشت نرده‌های باغ نوفل لوشاتو و فیلمبرداری از لابه‌لای نرده‌ها و اعلام ممنوعیت گفتگو با امام، دولت فرانسه را با حالت زشت و ناپسندی روبرو کرد.

دوسه روز بعد از ورود امام - همانطور که قبلاً گفتم - صادق قطب‌زاده ترتیب یک مصاحبه محرمانه امام با روزنامه فیگارو - روزنامه دست راستی نزدیک به رئیس

جمهور فرانسه - را داد. با پخش این مصاحبه، لوموند هم به عنوان روزنامه رقیب وارد کار شد و به این ترتیب، در کمتر از یک هفته برنامه‌های افشاگرانه و مصاحبه‌های پیدری امام آغاز شد و به سرعت رشدی فزاینده یافت.

و مکروا و مکر الله...

هنوز دو هفته از تهدید دولت عراق به امام و ممانعت از انتشار رهنمودهای ایشان نمی‌گذشت و کمتر از ۴ هفته از جنایت میدان ژاله - شهدا - نگذشته بود که فریاد رسای امام، رساتر و پرطنین‌تر، پیوسته‌تر و با صلابت‌تر از گذشته و با امکانات بی‌نهایتی که توسط رسانه‌های جهان در اختیار ایشان قرار گرفت، پرشکوه‌تر و پرخروش‌تر از نجف، یعنی از قلب اروپا در سراسر عالم طنین‌انداز شد.

بعد از اینکه موضع امام به مقامات وزارت کشور فرانسه اطلاع داده شد، یکی دو روز بعد - که امام به نوفل‌لوشاتو نقل مکان کرده بودند - از طرف وزارت خارجه دو نفر مراجعه کردند که ظاهراً پیرو فعل و انفعالاتی بود که در تهران صورت گرفته بود و شاه از سفر امام به فرانسه خبردار شده و شوکه شده بود! و ضمن آنکه نگرانی خودش را به دولت فرانسه اعلام کرده بود، در عین حال در مواجهه با افکار عمومی مجبور بود موضعی دو پهلوی بگیرد و موافقت ضمنی خود را به رئیس وقت دولت (شریف امامی) اعلام کرده بود.

گفته شده که مقامات فرانسوی در مورد طرز برخورد با امام به دو دسته تقسیم شده بودند. بعدها شنیدیم که حکم اخراج امام از فرانسه توسط تعدادی از دولتمردان گلیست‌های مستقر در وزارت کشور صادر شده بود ولی هرگز به مرحله اجرا درنیامد چون با مخالفت شدید نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه قرار می‌گرفت. علت تردید رئیس‌کاردستن رئیس جمهور وقت، نگرانی او از نیروهای مذکور بود. ضمناً سفیر ایران در فرانسه اطلاع داد که ایران با اخراج امام از پاریس موافق نیست. این پیام تلاطم وسیعی در بین مقامات فرانسوی ایجاد کرد. همچنین گفته می‌شد که در دیدار سفیر فرانسه با شریف امامی وی اظهار کرده بود «که با حضور و اقامت خمینی در فرانسه با رعایت مقررات معمول در آن کشور مخالفتی ندارد.» در مورد عدم فعالیتهای سیاسی

امام نیز ما بر آن عقیده بودیم که دولت فرانسه نمی‌تواند تحت فشار افکار عمومی از بیانات افشاگرانه امام ممانعت به عمل آورد، لذا با خود قرار گذاشتیم خبرنگاران و فیلمبرداران و دیگر گزارشگران رادیو تلویزیون‌ها و مطبوعات جهان که مراجعه می‌کردند به آنها گفته شود که دولت فرانسه امام را وادار به سکوت کرده است. انتشار همین خبر اعتراض آزادیخواهان و مبارزین را علیه سانسورهای اعمال شده توسط مقامات فرانسوی برمی‌انگیخت. همین طور هم شد.

سفارت فرانسه در تهران گلباران شد

از یک سو مردم ایران سفارت فرانسه در تهران را گلباران کرده و خواهان رعایت شؤونات لازم در مورد امامشان از دولت فرانسه بودند، از سوی دیگر فیلمبرداران و گزارشگرانی که در مقابل درب ورودی مقرّ امام در نوفل‌لوشاتو اجتماع کرده و می‌بایستی منحصراً به گرفتن عکس به هنگام ورود و خروج امام و نیز اقامه نماز اکتفا کنند، نوعی حالت تبلیغاتی ناخوشایندی در اذهان جهانیان نسبت به دولت فرانسه به وجود می‌آورد. در واقع امر همین موضوع تحقق یافت و مخبر روزنامه فیگارو اولین مصاحبه جنجالی خود را با امام انتشار داد و در پی آن سد شکسته شده باعث جریان خروشان رودخانه اطلاعاتی امام به افکار عمومی جهانیان شد.

انتقال به نوفل‌لوشاتو

وقتی که امام تصمیم گرفتند به فرانسه بیایند نکته‌ای را به دکتر یزدی گفته بودند که ایشان هم به افراد دیگر بگویند و آن این که آن‌ها ایشان را درگیر اختلافات درون گروهی خودشان نکنند. ضمناً خواسته بودند که وقتی وارد پاریس شدند منزل مستقلی برایشان تهیه شود. آقای دکتر یزدی این موضوع را قبل از ورود امام به پاریس با آقای دکتر حبیبی در میان گذاشته بود اما دکتر حبیبی موفق نشده بود که در مدت کوتاهی در طول آن شب منزلی مستقل تهیه کند، لذا وقتی امام وارد پاریس شدند، با صحبتی که آقای بنی‌صدر کرده بود، امام در منزل آقای غضنفرپور مستقر شدند که در طبقه چهارم یک آپارتمان در محله کشان واقع شده بود. این منزل علاوه بر اینکه کوچک و نامناسب

بود و رفت و آمدهای مهمانان امام موجب نارضایتی همسایگان می‌شد، به طور کلی مطابق میل و نظر اولیه امام نبود. بنابراین امام و همراهان به دنبال محل مناسبی بودند تا اینکه آقای دکتر عسگری پیشنهاد کرد امام در ویلای ایشان در نوفل‌لوشاتو در حومه پاریس اسکان یابند، احمد آقا هم رفت و آن محل را دید. روز بعد با اتومبیل آقای محمد کیارشی - از دوستان ما در اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان اروپا - که یک مورد دو درب و ضمناً قراضه هم بود امام را به نوفل‌لوشاتو منتقل کردیم. یادم می‌آید آدم اگر می‌خواست برود عقب این ماشین بنشیند واقعاً باید چند تا تاب می‌خورد. امام و سید احمد آقا عقب نشستند و من و آقای کیارشی جلو بودیم و صندلی جلو هم لق می‌خورد. به کیارشی گفتم تکلیف ما را روشن کن. آدم این جلو که می‌نشیند باید بخوابد یا بنشیند؟!

حال که اسم آقای کیارشی را آوردم این نکته را ذکر کنم که ایشان هفت - هشت روزی وظیفه پذیرایی از امام و تهیه صبحانه و ناهار و شام را برعهده داشت و پس از آمدن مرحوم آقای اشراقی روابط گرم و صمیمانه‌ای با ایشان پیدا کرده بود. هنگامی که امام برای نماز شب بیدار می‌شدند ایشان هم بیدار می‌شد که چنانچه لازم بود خدمتی انجام دهد، ولی امام از این کار ناراحت می‌شد به لحاظ اینکه نمی‌خواست مزاحم کسی باشد. آقای کیارشی زودتر بیدار می‌شد و با آقای اشراقی در باغ مشغول قدم زدن می‌شدند که امام احساس نکند به خاطر او این کار را انجام می‌دهند.

یاران نزدیک امام به پاریس می‌آیند

یکی - دو روز بعد از استقرار امام در نوفل‌لوشاتو اطرافیان و یاران امام به تدریج به ایشان پیوستند. مرحوم حاج مهدی عراقی خیلی زود خودش را به نوفل‌لوشاتو رساند و تقریباً گرداندگی تشکیلات داخلی را برعهده گرفت. بزودی نوفل‌لوشاتو مرکز و کانون جوشان انقلاب شد و توجه خبرنگاران آژانس‌های خبری مهم دنیا و رادیو تلویزیونها و مطبوعات را به خود جلب کرد. روزهای آخر هفته - شنبه و یکشنبه - نوفل‌لوشاتو محل اجتماع عظیم ایرانیها می‌شد که غالباً دانشجویان و محصلین ایرانی مقیم در نقاط



حاج مهدی عراقی از همان روزهای اول اقامت امام خود را به نوفل لوشاتو رسانده و اداره داخلی آنجا را بر عهده گرفت

مختلف اروپا بودند. امام هم به مناسبت‌های مختلف سخنرانی می‌کردند. افرادی که از راههای دور می‌آمدند در باغ نوفل لوشاتو استراحت می‌کردند آن طرف باغ یک حیاط کوچکی بود که دو اتاق داشت، آنجا هم اجاره شد که محل استقرار امام و خانواده‌شان بود. در باغ چادری زده شد، فصل پاییز بود و هوا سرد شده بود و برف و باران هم می‌بارید، اما گرمی فضا و صمیمیت و یکدلی اکثر افراد هوای سرد را تحت‌الشعاع قرار داده بود. مرحوم حاج مهدی عراقی با عده‌ای از دوستانش از جمله حاجی احرار از میهمانان پذیرایی می‌کردند.

دانشجویانی که از راههای دور می‌آمدند گاه شب یکشنبه را زیر چادر با یک پتو و متکایی می‌گذراندند، به سخنرانی امام گوش می‌کردند و از فضایی که امام استنشاق می‌کرد تنفس می‌کردند، شارژ می‌شدند و می‌رفتند. امام موقع ظهر و مغرب برای اقامه نماز جماعت به این سوی باغ می‌آمدند و اگر ایجاب می‌کرد سخنرانی می‌کردند.

می‌گفتیم آقا یک سیصد نفری از آلمان یا انگلیس یا فنلاند آمده‌اند تشریف بیاورید. ایشان هم مطالبی می‌گفتند بخصوص ظهر یکشنبه‌ها که دانشجویان باید عصر برمی‌گشتند، یا شب‌های یکشنبه، صحبتی می‌کردند در سایر ایام نیز به تناسب و بنا بر ضرورت سخنرانی می‌کردند.

نحوه پذیرایی از میهمانان بسیار ساده و بی‌تکلف بود. حاج مهدی عراقی از این نانهای باگت سفارش می‌داد که با وانت می‌آوردند. یک نصفه نان و یک دانه تخم‌مرغ می‌داد و گهگاه نیز یک عدد گوجه‌فرنگی یا یک سیب‌زمینی پخته ضمیمه می‌کرد. عصرها هم با یک استکان چای خیلی کمرنگ و یک یا دو حبه قند از مهمانان پذیرایی می‌شد. یک بار دو سه نفر از دوستان یک گوشت ذبیحه‌ای پیدا کرده بودند دو - سه کیلو گوشت بود بعد از نیمه شب رفتند و یک خورشت قیمه‌ای درست کردند. روز بعد حاج احمد آقا به حاج مهدی گفت: شنیدم دیشب علیه‌ات کودتا شده و خورشت قیمه درست کرده‌اند و به بچه‌هایی که بودند یک چیز گرمی دادند!

امام: خلاف قوانین فرانسه عمل نکنید

یک دفعه دیگر گوسفندی را در همان محوطه ذبح کرده و با آبگوشتی رقیق از مهمانان پذیرایی کردند. هنگامی که از همین غذا برای امام بردند، امام با اطلاع از کیفیت ذبح از خوردن آن امتناع کردند. در مقام پاسخ به پرسش حاج مهدی گفتند: این کار شما خلاف مقررات دولت فرانسه است و من آن را نمی‌خورم. خانم دباغ روزی به من گفت همین مسأله یک بار دیگر و هنگامی که برادران چند عدد مرغ را ذبح کرده بودند پیش آمد که امام با حالتی معترضانه از خوردن آن غذا خودداری کردند. پس از آن دیگر تخم‌مرغ و گوجه‌فرنگی و سیب‌زمینی و نان باگت مصرف عمده در نوفل‌لوشاتو بود.

در همان نزدیکی محل اقامت امام، هتل کوچکی بود که به مرور اسمش را گذاشتیم هتل طویله! صاحب هتل بعد از چهار پنج روز دیده بود حریف ایرانیها نمی‌شود که بخواهند مقررات هتل را رعایت کنند، گذاشته بود رفته بود و گفته بود این هتل در اختیار شما، هر وقت رفتید با ما حساب کنید! هر مسافری که از ایران می‌آمد و جا



امام در نوفل‌لوشاتو در زیر چادر اوضاع مملکت را تشریح می‌کنند

نداشت، هر وقت شب که بود، توی راه‌پله‌ها و آشپزخانه و وان حمام و... پتو می‌انداخت و می‌خوابید. هر وقت هم وارد هتل می‌شدید بوی کته و پلو را متوجه می‌شدید.

برقراری ارتباط خبری بین پاریس و تهران

تحولات داخلی ایران به طور مرتب به دفتر امام اطلاع داده می‌شد. در ایران در مخابرات یک نفر اعلام آمادگی کرده بود که از ساعت فلان تا فلان با هر نقطه ایران ارتباط تلفنی برقرار کند. از ساعت ۶ تا ۸/۵ بعد از ظهر به وقت فرانسه که حدود ۸/۵ تا ۱۱ شب به وقت ایران می‌شد، این ارتباط برقرار بود. در دفتر امام در نوفل‌لوشاتو هم دستگاههای ضبط بود. از ایران که تماس می‌گرفتند و مطلب یا سؤالی داشتند روی نوار ضبط می‌شد و پاسخ امام یا از همان طریق تلفنی و یا توسط مسافرین به ایران ارسال می‌شد. تقریباً هر روز بین تهران و پاریس رفت و آمد بود، یا ایران‌ایر و ایرفرانس پرواز داشتند یا از طریق کشورهای دیگر و به این ترتیب اخبار و اطلاعات بین نوفل‌لوشاتو و

نقاط مختلف ایران رد و بدل می‌شد. در دفتر امام چند نفری مسؤول دریافت پیامها و مکالمات و انتقال مطالب به امام بودند. چنانچه لازم بود و یا امام سخنرانی می‌کردند نوار آن بلافاصله آماده می‌شد و از همان طریق کانال تلفنی به ایران فرستاده می‌شد. در شهر پاریس هم یک دفتر کوچک تدارک دیده شد که عده‌ای از جمله آقای فردوسی پور آن را اداره می‌کردند و آنها هم یک سری ارتباطهایی با ایران داشتند.

مسائل امنیتی و حفاظت نوفل‌لوشاتو

مراقبت از جان امام و حفظ آرامش و امنیت محل استقرار امام و خانواده و اطرافیان ایشان در نوفل‌لوشاتو حائز اهمیت زیادی بود. در این زمینه هم تمامی ایرانیان علاقمند به امام احساس مسؤولیت می‌کردند و هم دولت فرانسه که از داخل و خارج از ایران تلگرافهای زیادی حاکی از حمایت از امام دریافت کرده بود. آنها پس از چند روز در موضع اولیه و سختگیری خود نسبت به امام کوتاه آمدند و مأمورینی جهت محافظت شامل نیروهای پلیس و ژاندارمری مستقر کردند که در اینجا باید از این اقدام قدردانی کرد. مأموران ژاندارمری نوفل‌لوشاتو نه با امام گفتگویی داشتند و نه حرفی می‌زدند، آنها در ماشین‌های خودشان می‌نشستند، این طرف سر کوچه یک ماشین بود و پائین‌تر در ۵۰ متری هم یک ماشین دیگر. فقط دیدار آنها با امام هنگام آمدن ایشان برای نماز جماعت و احیاناً سخنرانی بود. خوب، کشیک آنها هم عوض می‌شد، اما احساس می‌کردیم که در چهره آنها یک نوع حالت عاطفی و گرمی نسبت به امام به وجود آمده است.

همانگونه که گفتم اداره تشکیلات داخلی نوفل‌لوشاتو بر عهده حاج مهدی عراقی بود که به اتفاق عده‌ای از دوستانش این وظیفه را انجام می‌دادند. یکی از دوستان قدیمی ایشان مرحوم حاجی احرار بود که من خیلی به اخلاص و صفای او غبطه می‌خوردم. کادر دوستان مرحوم عراقی مسایل امنیتی و حفاظتی و رفت و آمد افراد و بازدید بدنی و... را برعهده داشتند. بخصوص در یک مقطعی از کانالهای مختلف هشدار داده بودند که بیشتر مراقبت بکنیم. لذا ورود و خروج افرادی که شناختی نسبت به آنها نداشتیم، کنترل می‌شد و حتی بازدید بدنی از خودمان هم انجام می‌شد که به دیگران

برنخورد.

در همان هفته‌های اول ژاندارمری نوفل‌لوشاتو یک خانه تیمی مربوط به امریکائیه‌ها را کشف کرد که تازه آنجا مستقر شده بودند و می‌خواستند ایستگاه استراق‌سمع برپا کنند.^۱ در همان دوران بود که دکتر چمران از لبنان تیم آموزش دیده‌ای را برای مراقبت از امام فرستاد که البته نیازی به آنان احساس نشد.

یک شب که در آلمان بودم ساعت ۲ - ۱/۵ بعد از نیمه شب از طریق دو تن از دوستانم که عضو کمیته امنیتی پارلمان فدرال آلمان (بوندستاگ) بودند شنیدم که طرح توطئه‌ای علیه جان امام در جریان است. بلافاصله به نوفل‌لوشاتو تلفن کردم. آن شب آقای محتشمی کشیک داشت ایشان مهندس غرضی را که زبان فرانسه می‌دانست در آن وقت شب از خواب بیدار کرد و به مأمورین ژاندارمری محافظ و نیز به نگهبانان گروه حاج مهدی و حاج آقا احرار موضوع را خبر دادند. آنها تدابیر لازم را اتخاذ کردند و خوشبختانه حادثه‌ای نیز اتفاق نیفتاد.

سفر به سوریه و ملاقات و گفتگو با حافظ اسد

بعد از ورود امام به فرانسه دغدغه‌ای که وجود داشت این بود که اگر امام روزی نتوانستند در آنجا بمانند و اقامت در فرانسه با مشکل مواجه شد، کجاها بروند. البته این موضوع در همان هفته‌های اول مطرح بود و خوشبختانه ضرورتی پیدا نکرد. به هر حال در این رابطه عده‌ای از دوستان به چند کشور مسافرت کردند تا شرایط را بررسی کنند از جمله محمد منتظری به لیبی و صادق قطب‌زاده به الجزایر دکتر هادی به هندوستان و پاکستان رفتند. کشورهایی نظیر یمن، اردن و عربستان سعودی و نیز مصر خود به خود مورد نظر نبودند. من هم یک هفته یا ده روز بعد از ورود امام، عازم سوریه بودم، قرار ملاقاتی داشتم با آقای حافظ اسد برای پیگیری ماجرای امام موسی صدر. وقتی خدمت امام رسیدم، گفتم من عازم سوریه هستم اگر مطلبی، پیغامی، نکته‌ای هست بفرمائید.

۱. یادم می‌آید که دکتر چمران وزیر دفاع بود. اسناد و مدارکی پیدا کرده بود در ارتباط با سفر ژنرال هایزر به ایران و دال بر این که آن موقع توطئه‌ای علیه جان امام تدارک دیده شده بود.

گفتند خوب برو و بین اگر ناچار شدیم به سوریه برویم شرایط آنجا چگونه است. راجع به آقای صدر هم مفصل پرس. همین مطلب را امام در پاسخ به دعوتنامه‌ای که از سوی یکی از جناحهای فلسطینی مستقر در منطقه شیعه‌نشین بعلبک لبنان شده بود، مورد اشاره قرار داده و امتناع خود را از اقامت در لبنان در آن شرایط و در غیاب آقای صدر متذکر شده بودند.^۱ دیدار من با حافظ‌اسد نزدیک ۳ ساعت به طول انجامید و فرزند آقای صدر هم حضور داشت. حافظ‌اسد خیلی ابراز علاقه کرد و در مورد قضیه آقای صدر ابتدا به ساکن گفت من این مسأله‌ای را که برای ایشان پیش آمده است ضربه‌ای علیه خودم تلقی می‌کنم. من وقتی شنیدم که آقای بومدین اصرار زیاد دارد که ایشان را راهی این سفر بکند و بعد یک روز شنیدم که ایشان خیلی اصرار دارند و عازم سفر هستند، نظر خودم را به عبدالحلیم خدام گفتم و ایشان را فرستادم بیروت اما متأسفانه او زمانی به بیروت رسید که امام موسی صدر دو ساعت قبل پرواز کرده بود. حافظ‌اسد مجموعاً خوشبین نبود و می‌گفت پیداست که دسیسه‌ای در کار بوده است.

مصاحبه‌های امام

هجوم خبرگزاریها و خبرنگاران رادیو تلویزیون‌ها و مطبوعات سراسر دنیا به نوفل‌لوشاتو باعث شد که محدودیتی که دولت فرانسه برای امام ایجاد کرده بود در مدت کوتاهی از بین برود. البته در شکسته شدن این حریم عوامل دیگری نیز دخیل و مؤثر بودند از جمله اولین مصاحبه امام با روزنامه فیگارو که آقای قطب‌زاده ترتیب آنرا داد.

به هر حال سابقاً اگر امام در نجف بیانیه‌ای منتشر می‌کردند، باید ترجمه می‌کردیم و می‌رفتیم و این روزنامه و آن روزنامه را می‌دیدیم و خواهش می‌کردیم آنرا چاپ کنند. اما در نوفل‌لوشاتو خبرنگاران خودشان می‌دویدند به دنبال اینکه خبر و مطلب بگیرند، به طوری که بعد از مدتی احساس شد باید سر و سامانی به مصاحبه‌های امام داده بشود. یادم می‌آید این موضوع را یک شب در جمعی با حضور آقایان حبیبی، یزدی،

۱. نامه امام به آقای جلال‌الدین فارسی در تاریخ ۲۴ مهر ۵۷.

موسوی خوئینی‌ها، مرحوم لاهوتی و سیداحمد آقا مطرح کردیم و قرار شد یک کمیته سه چهار نفری تشکیل بشود. احمد آقا بلافاصله این کمیته را درست کرد که خودش و آقایان یزدی و خوئینی‌ها و حبیبی^۱ آن را اداره می‌کردند و البته متناسب با حوزه اقامت و فعالیتهای سیاسی، افراد دیگری هم مساعدت می‌کردند. خبرگزاریها و مطبوعات انگلیسی زبان را غالباً آقای یزدی خودش حضور داشت و چنانچه مصاحبه با مطبوعات آلمان بود، من شرکت می‌کردم و یا اگر با خبرنگاران عربی و خاورمیانه بود، آقای داعی کمک می‌کرد. گاهی ما فهرستی داشتیم شامل دویست نفر خبرنگار، همه هم معتبر که درخواست ملاقات برای مصاحبه با امام کرده و در نوبت قرار گرفته بودند.

نحوه کار به این شکل تنظیم شد که خبرنگاران سؤالات خودشان را ابتدا تحویل می‌دادند، این سؤالات بررسی می‌شد و خدمت امام داده می‌شد. امام که پاسخ می‌دادند آنگاه وقت دیدار و مصاحبه تعیین می‌گشت و خبرنگار می‌آمد و چند دقیقه‌ای خدمت امام می‌رسید و چنانچه لازم بود امام توضیح بیشتری می‌دادند و اگر سؤال دیگری بود مجدداً طرح می‌شد، دوستان ترجمه می‌کردند و امام هم پاسخ می‌دادند.

گاهی هم مصاحبه‌های تلویزیونی صورت می‌گرفت که البته با یک سازماندهی قبلی بود. شبکه‌های تلویزیونی آلمان مسئولیتش برعهده من بود. گه‌گاه به آنها می‌گفتم که بیائید و ترتیب یک مصاحبه را می‌دادم. البته باز هم سؤالات از قبل آماده و بررسی می‌شد و امام پاسخ‌های لازم را می‌دادند. گرفتن سؤالات از قبل این حُسن را داشت که اولاً وقت امام با ترجمه سؤالات خبرنگار و ترجمه پاسخ برای او گرفته نمی‌شد، ثانیاً از یک مقطعی به بعد سؤالات تکراری بود و امام پاسخ آنها را قبلاً داده بودند. این بود که این گروه پاسخهای قبلی را آماده می‌کردند، در عین حال همان را هم به اطلاع امام می‌رساندند، چه بسا مواردی پیش آمد که امام معتقد بودند این پاسخ کهنه است و نکته جدیدی به مطلب قبلی اضافه می‌کردند. مثلاً کنگره ضد آپارتاید در مورد مسایل آفریقای جنوبی تشکیل شده بود و در آن بر تمایلات افکار عمومی جهان علیه آن تأکید

۱. آقای دکتر حبیبی بعد از چند روز برای تهیه پیش‌نویس قانون اساسی به جنوب فرانسه رفت و نهایتاً دیگر عضو گروه مصاحبه نبود.

شده بود. در همین ارتباط امام قبلاً عدم ارتباط سیاسی با آفریقای جنوبی را به دلیل سیاست نژادپرستانه رژیم حاکم بر آن کشور اعلام کرده بودند. بعد از این کنگره امام در تحریک بیشتر و روشنگری افزونتر نسبت به این مسأله هم در دو سخنرانی خود در همان ایام و هم در چند مصاحبه با طول و تفصیل بیشتری عنوان کردند. نمونه دیگر برگزاری کنگره سراسری کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی خارج از کشور بود که در قطعنامه پایانی خود پیامی برای امام فرستاده بودند. جالب است که در متن پیام و ادبیات آن کمترین اشاره‌ای به مبانی اسلامی مبارزات ملت ایران نشده بود. در همین ارتباط خبرنگاری سؤالاتی از امام مطرح کرده بود، امام در پاسخ نکته‌ای بر مطالب قبلی خود پیرامون نقش روشنگرانه دانشجویان ایرانی خارج از کشور به جنبه‌های عقیدتی و ایدئولوژیک مبارزات مردم ایران افزودند و ضمن برشماری قسمت‌هایی از تاریخ سیاسی ایران، اهمیت مقطع فعلی را که منطبق بر آرمانهای فطری ملت بود مورد تأکید قرار دادند. یا مسأله دیگر زمانی که پلیس شاه دست به کشتار دانشجویان در زمان نخست‌وزیری بختیار زده بود موضع امام علیه او شدیدتر گردید.

بخش مهمی از سؤالات خبرنگاران بویژه خبرگزاریهای مهم در مورد مواضع رژیم جدید پس از پیروزی انقلاب بود. برخی از خبرنگاران که آزادتر بودند و بدشان نمی‌آمد که یک تحولاتی در منطقه خاورمیانه و ایران صورت بگیرد، با انقلاب همدلی داشتند اما آنها هم این نگرانی را داشتند که کادر اداره کننده این حرکت بعد از پیروزی توانایی اداره کشور را ندارد و احتمال می‌دادند که عناصر چپ و توده‌ایها رفته‌رفته زمام امور را به دست بگیرند. لذا در اغلب مصاحبه‌ها و گفتگوها سؤال می‌کردند بعد از اینکه به حکومت رسیدید چه می‌کنید؟ برنامه‌تان چیست؟ چه افرادی را دعوت به کار می‌کنید؟ و از این قبیل سؤالات. امام هم در نهایت هوشیاری پاسخ می‌دادند و با اطمینان خاطر می‌گفتند از این جهت نگرانی وجود ندارد.

یادم می‌آید یک روز بعدازظهر به حاج احمد آقا گفتم برای اینکه دل امام را واقعاً گرم کنیم که این حرف ادعا نیست که بعد از پیروزی می‌توانیم کشور را اداره کنیم، توسط آقایانی که در شهرهای مختلف می‌شناسید - گفتم مثلاً آقای صدوقی - لیستی از



آیت‌الله مروارید چند شب برای حاضرین در نوفل‌لوشاتو سخن گفت



در نماز جماعت در نوفل‌لوشاتو عده‌ای از برادران روحانی پیوسته در تلاش بودند صف اول نماز جماعت با امام را به خود اختصاص دهند

اندیشمندان، مهندسين و متخصصين مسلمان تهيه شود و حوزه اطلاعات و توانائيهاي
 مديریتی آنها را جمع آوري کنند و اين فهرست را به امام ارائه بدهيم که هم دلگرم
 شوند و هم چنانچه ان شاء الله انقلاب پيروز شد و امام موفق شدند حکومت پهلوی را
 سرنگون کنند به کادرهای مدیریتی احتیاج دارند، اين لیست از حالا آماده شده باشد.
 سيد احمد آقا خیلی از اين پیشنهاد استقبال کرد و قرار شد اين کار انجام بشود.

اوضاع داخلی ایران

روز ۱۹ مهرماه به دعوت دانشجویان دانشگاههای کشور، دانش آموزان و محصلين نیز به
 آنها پیوستند و ضمن اعلام ادامه تعطیلی، به سنگرهای ارتشيان در دانشگاه حمله برده و
 آنها را منهدم کردند. در همان روز در سراسر کشور تظاهرات و راهپيمايها شدت
 گرفت.

وقتی خبر يورش دانشجویان در تهران به سنگرهای ارتشيان و تلاش برای پايين آوردن
 مجسمه شاه، و مجروح و مضروب شدن متجاوز از ۵۰۰ نفر در نقاط مختلف پایتخت و
 نیز خبر کشته شدن بیش از ۸۰ نفر در مسجد سلیمان، به سراسر کشور رسید. شهر
 کرمان که خود را برای عزاداری شهدای میدان ژاله تهران آماده می کرد، با يورش
 سهمگين مزدوران ساواک در لباس عشایر روبرو شد. مردم شهر در مسجد جامع کرمان
 اجتماع کرده بودند. زمانی که سخنران آغاز سخن کرد، ناگهان از در و دیوار و بام با
 سنگ و چوب و چماق و بعضاً با اسلحه گرم به درون مسجد ریخته و به ضرب و شتم
 مردم از کودک، پير و جوان، مرد و زن پرداختند. آنگاه با پرتاب گاز اشک آور به داخل
 شبستانها، مردم را ناچار به خروج از مسجد کردند. اين در حالی بود که در بیرون
 مسجد مأموران به غارت و آتش زدن مغازه ها و خرد کردن اتومبيلها مشغول بودند. با
 فرار مردم از مسجد مأموران مستقر در بیرون مسجد با کشیدن چادر از سر زنان و
 ضرب و جرح پيران و کودکان جنایتی وحشیانه را مرتکب شدند. شماری از زنان با
 استفاده از عبای روحانیون خود را از مهلکه دور می کردند. مزدوران، مردم در حال فرار
 را تا بازار و خیابان منتهی به آن با چماق و باتوم و بعضاً تيراندازی تعقیب کردند. دهها
 نفر در اين ماجرا کشته و مجروح شدند. با انتشار خبر هجوم مأموران به کرمان و کشتار

و ضرب و جرح آنان در مسجد جامع، موجی از خشم و نفرت سراسر کشور را فرا گرفت. شعارهای آزادی استقلال، عدالت اجتماعی، و در پاره‌ای شهرها «حکومت اسلامی» سراسری شد.

اخلال در برق‌رسانی سراسری

بعد از این ماجرا و جریانات مشابه در شهرهای بزرگ و کوچک کشور، کارکنان مبارز و مسلمان شرکت توانیر، اقدام به اعتصاب و خرابکاری در شبکه برق رسانی کشور کردند و درست لحظات پخش اخبار تلویزیون، برق سراسری را قطع کردند. از این روز اجرای مرحله‌ای قطع برق سراسری، کار هر روز کارکنان شرکت برق گردید و تأثیر به سزایی در فلج کردن سیستم تبلیغاتی رژیم داشت.

پیام امام به کارکنان انقلابی پست و نامه رسانان

در اداره پست که کارکنان آن اعتصاب کرده بودند، ملاحظه شد که رساندن پیام امام به پاره‌ای نقاط کشور با اخلال مواجه شده است. نماینده کمیته اعتصابیون با پاریس تماس گرفت و با سید احمد آقا صحبت کرد، قرار شد مطلب به اطلاع امام برسد. امام ضمن تقدیر از آنان گفتند: آن دسته از کارکنانی که در تلفنخانه و نامه‌رسانی، مسؤول رساندن پیامها و نامه‌های روزمره مردم - و نه دولتی‌ها - هستند، به گونه‌ای که شناخته نشوند و مرتب عوض شوند، به سر کار بروند.

اولین سخنرانی امام

امام در جمع دانشجویان که برای دیدار ایشان از سراسر اروپا به پاریس آمده بودند سخنرانی کردند. البته روز قبل نیز عده کثیری از دانشجویان به خانه امام در پاریس مراجعه کرده و شنیدند که امام در نوفل لوشاتو هستند. در نوفل لوشاتو، مراحل استقرار امام کامل نشده و هنوز وسیله انتقال آن همه دانشجویان برای دیدار امام فراهم نشده بود. ظاهراً یکی دو تن از افرادی که در جریان اختلافات بعضی از برادران در پاریس قرار گرفته بودند، از روی شیطنت اظهار داشته بودند که آنان امام را دوره کرده و از ارتباط ایشان با دانشجویان جلوگیری کرده‌اند. شب هنگام احمد آقا مطلب را به امام گفت و

امام گفتند من خودم شخصاً به دیدار آقایان به پاریس خواهم رفت. در جای دیگر هم گفته‌ام که امام علی‌رغم کهنولت سن پیوسته در تکاپو بودند و جز چند ساعت خواب، بقیه اوقات را مشغول کار بودند. توان و تحرک و نشاط ایشان واقعاً حیرت‌آور بود. روز بعد، ترتیب دیدار دانشجویان در نوفل لوشاتو با امام داده شد. امام خطاب به آنها گفتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

از قراری که بعضیها می‌گفتند، مثل اینکه بعضی از آقایان آمده بودند اینجا و من نبودم و مثل اینکه قدری توهم این را کردند که کسی دخالت داشته در این معنا؛ و اینطور نبوده است. مزاج من اولاً اقتضای اینکه خیلی بنشینم و اینجاها باشم ندارد. از جهتی جایی بیرون گرفته‌اند برای اینکه من استراحت کنم. امروز هم که شنیدم آقایان اینجا تشریف می‌آورند، از این جهت آمدم که خدمت آقایان برسم. من عادت به تشریفات ندارم که مثلاً بین من و کسی واسطه باشد، حجاب باشد. این خلاف ادب اسلام است. من در اختیار همه آقایان هستم، به مقداری که قدرت داشته باشم. یک وقت هم، قدرت نیست از باب اینکه ماشاءالله شماها جوان هستید و انشاءالله وقتی که به پیری رسیدید، آن وقت می‌دانید که آن اقتضائاتی که در جوانها هست، در پیر نیست. ما حالا دیگر نفسهای آخر است که می‌کشیم و امیدواریم که بتوانیم همه‌مان خدمت کنیم به اسلام، خدمت کنیم به مسلمین، خدمت کنیم به وطن خودمان.

«انقلاب ایران»، برنامه‌ای الهی

الآن آشفته است ایران. آشفته‌گی‌ای که شاید در طول تاریخ یک همچو آشفته‌گی‌ای در ایران نبوده است. شما اگر تاریخ را ملاحظه کنید، بوده است انقلاباتی؛ بوده است چیزهایی؛ لکن به این صورت که از آن طرف جنود ابلیسی به جان مردم بیفتند، و از آن طرف ملت کشته بدهد، جوان بدهد و مقاومت کند [نبوده است]. الآن وضع ایران اینطور است که هر جایش را که ملاحظه بکنید انقلاب است. باید گفت که انقلاب ایران، هر جا که بروید، در آنجا - آنطوری که برای ما دارند نقل می‌کنند - از بچه‌های تازه به زبان آمده تا بزرگها و جوانها و پیرها و اینها، از دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها تا زن‌ها و خانمهای بزرگ و مردهای

بزرگ و آدمهای دیگر؛ اینها همه الآن کانه یک برنامه الهی در کار بوده است. دست بشر همچو قدرتی ندارد که اینطور مردم را بیدار کند که همه طبقات و همه بچه‌ها و بزرگها، اینها با هم به یک راه بروند. این یک مطلب غیرعادی است؛ کانه لطفی از جانب خدای تبارک و تعالی است به ملت ایران که با این نهضتی که کردند و با این وحدت کلمه، ان شاء الله مقاومت کنند.

رژیم شاهنشاهی، منشأ همه مفاسد

و این فسادی که در ایران پیدا شده است که همه فسادها زیر سر رژیم شاهنشاهی بود در تاریخ، از اولی که رژیم شاهنشاهی پیدا شده است تا حالا که ما مشاهده می‌کنیم، هرچه مفسده بوده است، رژیم شاهنشاهی این مفاسد را ایجاد کرده، منتها هر وقت به اقتضای خودش؛ یکوقت اقتضایش یک نحو بوده است و در این عصری که، در این عصری که من درک کردم و گمان دارم هیچ کدام از آقایان درک نکرده‌اید، ابتلای به رضاخان [است] که انگلیسها آن وقت رضاخان را آوردند و کودتا درست کردند و مسلط کردند رضاخان را بر ملت. مأمور اجرای مقاصد اجانب بود او. از آن طرف، اجرای مقاصد آنها را می‌دید موقوف است به اینکه طبقه روشنفکر، طبقه علما، طبقه متدینین، اینها را بکوبد و از بین ببرد؛ از آن طرف هم چون آن منافع موقوف به این بود، عمل کرد به این کار [تا] منافع را به جیب آنها بریزد و خدا می‌داند که ما چه مصیبتها در زمان آن پدر کشیدیم؛ و همه مان هم که الآن مشترکیم در اینکه در زمان این پسری که خلف آن پدر است. این حقاً پسر رضاخان است، یعنی همه خاصیت‌های فساد که در پدر بود در این هم هست به اضافه یک چیزهای دیگر، به اضافه سالوسی. رضاخان یک آدم قلدری بود و همه‌اش قلدری میکرد؛ ملت هم آن وقت در مقابلش هیچ ایستادگی نداشت؛ یعنی کم بود، البته بود اما کم بود. به این ترتیبی که الآن هست نبود آن وقت، لکن رضاخان دیگر خودش را نمی‌چسباند به اسلام و به قرآن و به احکام مبین اسلام؛ دیگر ریاکاری نمی‌کرد. سرنیزه بود و می‌زد و می‌رفت. ایشان آن جهات را دارد؛ یعنی با سرنیزه مردم را می‌کوبد. آنقدری که او قتل کرد، این زیادت‌تر از او کرد؛ برای اینکه او یک قتل عام در مسجد گوهرشاد کرد و بعد هم با یک اشرازی، توسط یک اشرازی. اما این آقا قتل عامها کرده است و اگر خدای

تبارک و تعالی، خدای نخواستہ، مهلتش بدهد خواهد کرد.

ادعای اسلام خواهی شاه

از آن طرف جوانهای ما را از بین برده است؛ از آن طرف هر روز که صحبت می‌شود، همین دو - سه روز پیش از این، که در مجلس صحبت کرده: باید احکام اسلام را حفظ کرد؛ باید چه. خوب مرد بی عقل! تو دیروز تاریخ اسلام که تاریخ شرافت یک ملت بود، برداشتی و تاریخ دیگری جایش گذاشتی تا تو دهنی خوردی و این را کنار گذاشتی. آزادی! آقا هی دم از آزادی می‌زند؛ تو راجع به حزب رستخیز در نطفه‌های مکرر گفتی که باید اینها وارد بشوند در این حزب؛ هر کس وارد نشد در این حزب، اگر سوء قصد دارد او را می‌گوییم، می‌زنیم، چه می‌کنیم؛ و اگر این هم نیست، تذکره به او می‌دهیم که برود بیرون، بیرونش می‌کنیم. آزادی؟ در کجای این مملکت ما آزادی هست؟ آزادی قلم دارند مردم؟ آزادی بیان دارند مردم؟ کجا آزادی دارند که ایشان دم از آزادی می‌زند؟ آزادی از احکام اسلام! دین مبین اسلام! احکام اسلام! آخر تو از اسلام چه داری؟ چه علامتی از اسلام تو داری تا اینکه دم از دین مبین اسلام می‌زنی؟ تو که داری اسلام را از بین می‌بری.

ادامه جنایات شاه، نتیجه حمایت امریکا

این ابتلایی است که ما همه الآن داریم. الآن جوانهای ما در ایران مبتلا هستند به این رژیم فاسد و دارند خون می‌دهند، کشته می‌دهند. همین چند روز پیش از این در کرمانشاه، عده زیادی کشته شده‌اند. در کردستان هم؛ در سایر [شهرهای] کردستان، همین می‌گویند بوده است. چند روز پیش هم که دیدید تهران را چه کردند، تبریز را چه کردند، مشهد را چه کردند. انسان نمی‌تواند بشمارد این بلادی را که اینها قتل عام کردند و هر چه خواستند کردند. حالا هم دارد حفظ این قدرت خودش را با حکومت نظامی می‌کند. اگر حکومت نظامی، اگر این امریکای خیث، ده روز این سرنیزهاش را از روی سر این بردارد، همان درباریها می‌خورندش...

وضع مصیبت بار شاه

این را بدانید که الآن من و شما راحت تر از او هستیم؛ او الآن به مصیبت

گرفتار است. مردم را به مصیبت انداخته است، لکن خودش مصیبت‌ها الآن دارد...

وظیفه ما در خارج، کمک به نهضت

این وضع ایران در حال حاضر؛ و ما که در اینجا هستیم و شما آقایان که در خارج بلد هستید، در خارج ایران هستید، وظایف دارید... ما هم به هر مقداری که می‌توانیم با حرفمان، با قلممان، با تظاهرمان، هر کس هر چقدر، هر مقدار که می‌تواند، باید همه ما این وظیفه را ادا بکنیم. الآن مملکت ایران به ما صاحب دین شده. ما دین داریم الآن به آنها؛ مدیونشان هستیم. برای اینکه آنها راجع به مصالح اسلام و راجع به مصالح ملت دارند فداکاری می‌کنند؛ ما هم جزء ملت هستیم... الآن از علمای ما چقدر حبسند؛ از علما، از روشنفکرها، از دکترها، مهندسين، از محصلین، از بازاریها از همه طبقات الآن در حبساند. عده‌های کشته شده‌اند؛ عده‌های محبوسند. اینها برای خاطر همین ملت بوده؛ برای خاطر اسلام بوده؛ و ما که مسلم هستیم و ما که ملی هستیم، مربوط به این ملت هستیم، به اینها دین داریم، باید دینمان را ادا کنیم...

حراج مخازن کشور توسط شاه

می‌بینیم که تمام مخازن ما دارد می‌رود تو جیب امریکا و برادرهای او... از آن طرف انگلیسها می‌برند، از آن طرف کسان دیگر. امریکاییها که از همه بدترند. از آن طرف هم شورویها. همه ریخته‌اند به جان این ملت، و همه هم، دست به هم داده‌اند که این مردکه را نگهش دارند که این چیزها را ببرند.

تأیید جنایات شاه توسط رهبر چین

شما دیدید که چند روز پیش از این، آن رهبر چین آمد... مردکه آمد ایران؛ یک کسی که قتل عامها کرده است، وارد به او شد. از روی کشته‌های ما با هلیکوپتر رد شد. نتوانستند او را از توی خیابان ببرند، برای اینکه مردم هياهو می‌کردند، داد و قال می‌کردند... از روی کشته‌های ما عبورش دادند و بردندش آنجا و دست به دست هم دادند...

از آن طرف دیدیم که در ۱۵ خرداد آن همه جمعیت از ایران کشته شد و شوروی روزنامه هایش از آنها تأیید کردند و گفتند که اینها یک دسته ارتجاعی بودند، یک دسته چه بودند که می‌خواستند چه بکنند؛ و حالا هم همان طور هست

که تأیید می‌کنند از او؛ امریکا هم که معلوم است.

ادعای شاه در مورد انرژی خورشیدی!

...این ملت بیچاره، بعد از اینکه نفتش رفت و منابعش از بین رفت، چه باید بکند؟... این آقا می‌گوید که باید از خورشید ما چیز [انرژی] بگیریم! تو چراغ نفتی را نمی‌توانی روشن کنی؛ شما می‌خواهید از خورشید قدرت بگیرید؟!...

«شاه بماند» یعنی خیانت

و در داخله هم هر کس بگوید که این باید بماند یا خوب است بماند، این خائن است.

شایعه نفوذ کمونیسم

خوب، ما رضاخان را دیده بودیم؛ یک سرباز لختی آمد و حالا هر یک از آنها [صاحب] میلیاردها میلیاردها شده‌اند... هر شرکتی که در ایران تأسیس شده، یک مقداری اش هم مال اینها هست. از نفت هم که همین طوری دارد می‌دهد به آنها. یک مقداری می‌گیرند... برای اینکه مردم را بزنند و بکشند... یک مقدارایش هم توی جیب خودشان و توی جیب عائله شان می‌رود و به تبلیغات می‌دهند در خارج... می‌گویند صد میلیون دلار وجه تبلیغات ایشان است که به خارج می‌دهند برای تبلیغ کردن... تبلیغ اینکه این آقا برای ایران لازم است باشد. اگر این برود، کمونیست می‌شود ایران. چرا کمونیست می‌شود ایران اگر این برود؟... بیخود همین طوری دارند منتشر می‌کنند...

ایران در دست ایرانی

ما حرفمان از اول تا حالا این بوده است که ما یک مملکتی داریم برای خودمان می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم امریکا سرپرست ما باشد. ما نمی‌خواهیم همه منافع این ملت را امریکا ببرد، همه منافع این مملکت را شوروی ببرد. گاز را شوروی ببرد و نفت را امریکا ببرد...

ما سرپرست لازم نداریم، بد اداره کنیم خودمان کردیم، خوب هم اداره کنیم خودمان کردیم... ما می‌گوییم که این‌ها، این نفتخورها و این مفتخورها را اگر ما بیرونشان بکنیم، یک مملکت غنیای داریم که می‌توانیم اداره‌اش کنیم... اگر ما دست اینها را کوتاه کنیم و ان‌شاءالله کوتاه می‌کنیم و ملت ان‌شاءالله

قیام کرده است و کوتاه خواهد کرد... خودمان می‌توانیم اداره بکنیم مملکت خودمان را...

ادامهٔ نهضت تا قطع دست ابرقدرتها از ایران

ما این همه مستشار می‌خواهیم چه کنیم؟ این مستشارها همه برای این است که حفظ کنند او را، و غارت کنند ما را...

تا امریکا نرود و تا دست این ابرقدرتها از روی مملکت ما برداشته نشود، ما نهضتمان برقرار است و فریادمان هم برقرار است.

افکار عمومی دنیا متوجه ایران

آقایان نرسید از این ابرقدرتها. اگر یک ملتی قیام کرد برای مصالح خودش... این را کسی نمی‌تواند با آن معارضه کند... و هیچ قدرتی با افکار عمومی دنیا نمی‌تواند مقابله بکند. ما الآن متوجه کردیم تمام افکار عمومی دنیا را به ایران. الآن ایران مورد توجه همه است...

کم کم همه که متوجه شدند به اینکه یک ملتی به پا خاسته و می‌گوید که من حق خودم را می‌خواهم... این ناچار باید تبعیت از آن بشود و من به شما می‌دهم که ان شاء الله اگر چنانچه دست به هم، همین طوری که دادید، دستان در دست هم باشد... همه با هم همقدم باشید، نتیجه خواهید برد... و مملکت مال خودتان خواهد شد.

لزوم رفع اختلافهای جزئی

و آن یک کلمه‌ای هم که به شما آقایان خارج از کشور عرض می‌کنم، این است که گاهی من می‌شنوم... که آقایان بینشان یک مثلاً اختلاف جزئی، یک کدورت‌های جزئی هست. به نظر من این صحیح نیست. شما همه برادر هم هستید. چرا با هم، سر چه با هم اختلاف داریم؟ ما همه باید دست به هم بدهیم، آنکه دشمن همه است، او را از بین ببریم. اگر ما بنا باشد که خودمان با هم اختلاف بکنیم، او آسوده سر جای خودش می‌نشیند [و] قوای ما صرف خودمان می‌شود...

شما آقایان که در خارج هستید، با هم برادر باشید. حل کنید اختلافات [را...]
امیدوارم که تحصیلات شما در این جا به آخر برسد با سربلندی، و بتوانید به وطن خودتان برگردید و زمام امور وطن را اشخاص مذهب، اشخاص صحیح العمل به



تظاهرات دانشجویان مسلمان در اروپا و آمریکا علیه جنایات و کشتار رژیم در ایران

دست بگیرند؛ و همه شما خدمتگذار، همه ما خدمتگذار به این مردم و به وطن خودمان و به اسلام باشیم. من - این هم عرض کنم که من - مزاجم اقتضای اینکه هر روز بیایم اینجا با این وضعی که الآن هست [ندارد]... من معذرت می‌خواهم از آقایان که بتوانم بیایم. اولاً، این را عرض بکنم که من از اولی که داخل در این باب شدم [اجازه] دخالت به کسی نمی‌دادم؛ به نزدیکان خودم هم اجازه دخالت هیچ وقت نمی‌دادم. خودم مستقل بودم در کارهایم. خودم هر کاری را می‌خواستم می‌کردم و هر کاری را نمی‌خواستم نمی‌کردم... خیال نکنید که من حالا اینجا که آمدم، مثلاً ارتباط خاصی با کسی داشته باشم، یا کسی در کارهای من دخالت بکند و من هم قبول بکنم از او؛ این حرفها نیست در کار. کدورتی نداشته باشید از این جهت... من در خدمت همه آقایان هستم و آنجا هم، منزلم، درش باز است... اینکه از آن جا هر روز پا شوم بیایم اینجا، از این معذرت می‌خواهم از باب اینکه مزاج من همچو اقتضایی ندارد...

میزان حجاب

[یکی از خانمهای حاضر در جلسه: این مسأله حجاب، این خواهرها [را که] در این محیط هستند یک مقدار ناراحت کرده؛ یعنی واقعاً می‌خواهند ببینند که این حجاب به این شکل درست هست یا نه؟]

امام: به همین طور که حالا شما هستید؟ [خانم: بله]

امام: این مانع ندارد؛ اگر یک مفسده‌ای بر آن نباشد، مانعی ندارد. شما باید خودتان تشخیص بدهید... حجاب اسلام بیشتر از این نیست؛ همین است.

[خانم: در ایران هم...؟]

...حجاب ایران، حجاب اسلام، همین مقدارهاست. اسلام این جا و آن جا

ندارد. نه، بی‌چادر مانع ندارد...^۱

همان شب از تهران خبر رسید که در تظاهرات آن روز تهران چند بانک غارت شده و آتش‌سوزیها و خرابکاریهایی هم صورت گرفته است. شواهد و قرائن نشان از آن داشت که این اعمال توسط ایادی ساواک و به قصد بدنام کردن مردم و مبارزان صورت

گرفته است. جان استمپل در ص ۱۸۷ کتاب خود در این باره می‌نویسد: «ساواک که حسابهای کهنه را با رقبای خود تسویه می‌کرد، در ویرانیه‌ها و در بی‌نظمی‌ها همکاری می‌کرد».

ژنرال اویسی: روزنامه‌ها اجازه درج اخبار مربوط به امام را ندادند

روز یازدهم اکتبر ۷۸، برابر با ۲۰ مهرماه ۵۷ بود که ژنرال اویسی فرماندار نظامی تهران روزنامه‌ها را از انتشار گزارش تظاهرات مردم و اخبار مربوط به امام منع کرد. به دنبال این تحریم، کارکنان و خبرنگاران و نویسندگان روزنامه‌ها دست به اعتصاب زده و خواهان لغو احکام سانسور شدند.

در پاریس امام هنوز مصاحبه‌های خود را شروع نکرده بودند. دولت فرانسه از ایشان خواسته بود که در آن کشور اقدامات سیاسی علیه شاه انجام ندهند. امام در پاسخ گفتند، من به وظایف شرعی خود عمل می‌کنم و صدای مردم ایران را به جهانیان می‌رسانم، ولی در خاک فرانسه اقدامی علیه امنیت این کشور انجام نمی‌دهم. اگر مانع من شوید که فریاد مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان برسانم، از این جا می‌روم و به همه دنیا اعلام می‌کنم که تمام ستمگران دنیا دست در دست هم دارند.

دیدار نمایندگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی با امام

روز بعد از ورود امام به پاریس، نمایندگانی از کنگره اتحادیه (که بطور موقت تعطیل شده بود) به پاریس آمده و با امام دیدار کردند. دانشجویان، که دو روز قبل را در نگرانی از وضع امام گذرانده بودند و اینک خود را در جمع صمیمی امام می‌دیدند، ناباورانه گریان و بهت زده شده بودند. من برای این که این حالت را بشکنم و به این فضای عاطفی سنگین خاتمه دهم به امام گفتم، اگر حال دارید برای این دوستان وفادار و مشتاق و متعهد خود شرح دهید چطور شد که عازم پاریس شدید. ایشان ابتدا به من گفتند وسیله‌ای برای پذیرایی آقایان و خانمها دارید؟ بچه‌ها که از این صمیمیت به وجد آمده بودند گفتند صحبت‌های شما بهترین پذیرایی از ما می‌باشد. قبل از اینکه امام شروع به صحبت کنند آقای کیارشی - معروف به پیراشکی - که عهده‌دار رانندگی و انتقال امام

به نوفل لوشاتو و اداره آشپزخانه در روزهای اول بود گفت برای برادران و خواهران چایی فراهم کرده‌ایم. امام با حالتی متواضعانه گفتند، گرچه شما میهمانان من هستید، ولی من وسیله‌ای برای پذیرایی ندارم، آنگاه به من و احمد آقا رو کردند و مطلب لطیفی را گفتند و سپس داستان تصمیم خود را برای هجرت به پاریس بیان کردند:

«...و بعدش رئیس اطلاعاتشان آمد پیش من و راجع به اینکه: شما خوب است ایران را مسلح نکنید، خوب است فعالیت نکنید؛ ما تعهداتی داریم نسبت به دولت ایران، من گفتم که خوب، شما تعهداتی نسبت به دولت ایران دارید اما من نسبت به آن تعهدی ندارم؛ و ما هم تعهداتی خودمان داریم نسبت به اسلام و نسبت به ملت خودمان. ما به کار خودمان ادامه می‌دهیم، شما هم هر کاری می‌خواهید بکنید. گفت: آخر شما هر روز اعلامیه می‌دهید، هر روز یک نواری می‌فرستید و چه می‌کنید؛ این را کمش کنید. گفتم نه! من اعلامیه می‌دهم، نوار هم پر می‌کنم و می‌فرستم. منبر هم اگر رفتم صحبت می‌کنم. اینها چیزی است که من نمی‌توانم خلافتش را بکنم.»^۱

درخواست ملت ایران از دولت فرانسه برای پذیرایی از امام

با ورود امام به پاریس سیل تلگرافها و پیامها از طرف مراجع عظام و روحانیون و دستجات سیاسی و اصناف و احزاب و دانشگاههای سراسر کشور و سازمانهای دانشجویی خارج از کشور به دولت فرانسه سرازیر شد، در کلیه این پیامها از دولت فرانسه خواسته شده بود نهایت تسهیلات را برای پذیرایی از رهبر ملت ایران روا دارند. در تهران مردم به سفارت فرانسه رفته و آن را در دریایی از گلهای سفید گلابول غرق کردند. گزارش این برخورد مردم با ساختمان سفارت و مراجعات نمایندگان آنان با مقامات کادر دیپلماسی فرانسه در تهران، کاخ الیزه را متحیر کرده بود.

شنیده شد که دولت ایران هم پس از چند ساعت مشاوره چاره‌ای ندیده بود جز آنکه در پاسخ وزارت خارجه فرانسه «موافقت اعلیحضرت را با اقامت آیت‌الله العظمی خمینی در پاریس» اعلام دارد.

فیگارو حصر مصاحبه با امام را شکست

برای ما مسلم بود که منع ملاقاتهای سیاسی و صدور بیانیه‌ها و سخنرانیهای امام چند روز بیشتر طول نخواهد کشید و فشار افکار عمومی و سیل هجوم خبرنگاران برای گرفتن خبر و تصویر از امام بزودی آغاز خواهد شد. با وجود این در همان چند روز اول صادق قطب‌زاده که با سردبیر روزنامه دست راستی فیگارو آشنایی قبلی داشت ترتیب مصاحبه او را با امام داد. این روزنامه به دلیل نزدیکی و پیوند سردبیرش با شخص ژیسکار دستن، ابائی از انتشار مصاحبه مذکور نداشت و می‌دانست مورد اعتراض کاخ الیزه قرار نخواهد گرفت. بعد از انتشار این مصاحبه در واقع طلسم مطلب شکست و بلافاصله روزنامه معروف لوموند، که قبلاً هم در نجف با امام مصاحبه کرده بود، گفت و گویی مفصل با امام را منتشر کرد. بعد از این دو مصاحبه بود که کانال تلویزیون ۲ فرانسه هم مصاحبه‌ای را زنده با امام در یکی از بخشهای خبری خود پخش کرد و بدین ترتیب برنامه‌های افشاگرانه و روزمره امام شروع شد.

آخرین سالروز تولد شاه در ایران

روز چهارم آبان ۵۷ فرا رسید. روز تولد شاه اعلامیه‌ای دستی از طرف جمعی از روحانیون مبارز حوزه علمیه قم در سراسر کشور منتشر شد. در این اعلامیه از مردم خواسته شده بود، در آن روز با لباس و پرچم‌های سیاه در خیابان‌ها تظاهرات کنند. خبر این واقعه انعکاس عجیبی در جهان داشت و از آن به عنوان امری بی‌سابقه یاد شد. پرزیدنت کارتر در پیامی برای تبریک تولد شاه به او می‌نویسد: «مشکلات کنونی سپری خواهد شد و ملت ایران در پرتو پیشرفت سیاسی که آن اعلیحضرت به مرحله اجرا گذارده‌اند، به صورت یک ملت نیرومند ظاهر خواهد شد. اعلیحضرتا! اجازه می‌خواهم بار دیگر تأکید کنم که ایالات متحده امریکا برای مناسبات استوار و دیرپای خود با ایران ارزش فراوانی قائل است...»

رهبران چین و شوروی پادشاهان و رؤسای جمهور آلمان، کانادا، هلند، مراکش، اندونزی، بنگلادش، افریقای جنوبی، قطر، بحرین، کویت، سنگال، بلغارستان، تونس، عمان، آلبانی، فرانسه و دهها کشور دیگر هر کدام تولد شاه را به او تبریک گفتند.

پیام امام به ملت به مناسبت چهارم آبان

به همین مناسبت امام بیانیهای صادر کردند و آن روز را عزای عمومی اعلام نمودند و افزودند:

«روز چهارم آبان، روز عزای ملت و مبدأ بدبختی‌های ایران مظلوم است.^۱
...باید ملت شریف و مظلوم و جناحهای علاقه‌مند به اسلام و کشور، قدرت
تفکر را از دشمن سلب کرده و به حکومت غاصبانه آن، هر چه زودتر خاتمه
دهند...»

در ایران مراسم سلام و تشریف‌فرمایی اعلیحضرت! در شرایطی با حضور سران،
ارتشیان، دولتمردان و نمایندگان و سفرای کشورهای خارجی برگزار شد که از سراسر
ایران فریاد مرگ بر شاه گزارش می‌شد. روزنامه‌های خارج نوشتند: شاه آخرین سالروز
تولد خود را در ایران، در محیطی مملو از اضطراب جشن گرفت.

موافقت سفرای انگلیس و آمریکا با استقرار دولت نظامی

در آخرین ساعات روز پنجم نوامبر ۱۴۴۱ آبان ۵۷ بود که از تهران به امام اطلاع دادند
که شاه ارتشیان و چند تن از رهبران سیاسی را برای مشورت به کاخ نیاوران دعوت کرده
است. برای این دیدار از رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی هم ظاهراً توسط مقدم،
رئیس سازمان امنیت دعوت شده بود، ولی آنها آن را نپذیرفته بودند. بعد از این جلسه
که ظاهراً در مورد روش مقابله با بحران بحث و گفتگو شده بود، شاه تصمیم خود را
برای اعمال خشونت و روی کار آوردن یک دولت نظامی اعلام کرده بود. گرچه متن
مذاکرات این جلسه رسماً انتشار نیافت، ولی شاه در بعد از ظهر همان روز سفرای
امریکا و انگلیس، سولیوان و آنتونی پرکینز را به کاخ نیاوران خواسته و نیت خود را به
اطلاع آنان رسانده بود. استمپل در کتاب خود می‌نویسد که این دو مقام دیپلماتیک، نظر
او را تأیید کرده بودند.

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۵۴ و ۱۵۸.

شاه: من صدای انقلاب شما را شنیدم

روز بعد شاه ضمن معرفی تیمسار ازهراری که تا آن موقع ریاست ستاد مشترک ارتش را بر عهده داشت به عنوان نخست وزیر در یک پیام تلویزیونی، به خطاهای صورت گرفته اعتراف کرد و قول داد جبران مافات صورت گیرد. از همه مردم خواست دست در دست هم به فکر آینده ایران باشند. در همین پیام شاه با صراحت خطاب به ملت گفت که «من صدای انقلاب شما را شنیدم».

«دو سال پیش، در حالی که جوّ اصلاحات بر ایران حاکم بود، شما علیه ظلم و فساد به پا خاستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند از حمایت من به عنوان پادشاه ایران و یک ایرانی برخوردار نباشد... موج عظیم اعتصاب‌ها که عمده‌تاً موجه بوده است، باعث فلج شدن اقتصاد کشور و زندگی روزمره مردم گردیده است... ما همه تلاشمان را به کار بستیم تا از تشکیل یک دولت ائتلافی، حکومت نظم و قانون و صلح را در کشور برقرار کنیم. اما اکنون که مشخص شده است امکان تشکیل چنین ائتلافی وجود ندارد، باید به یک دولت موقت متوسل شد... من بار دیگر وفاداری خود را نسبت به ملت ایران اعلام می‌دارم و قول می‌دهم اجازه ندهم اشتباهات گذشته، اقدامات غیرقانونی و ظلم و فسادها تکرار شود... من پیام انقلابی شما، ملت ایران را شنیدم. من مدافع سلطنت مشروطه هستم؛ سلطنتی که هدیه‌ای الهی است؛ هدیه‌ای که از سوی مردم به شاه واگذار شده است.»^۱

شاه در این پیام به وضوح به شکست تلاشهای خود و دولت به اصطلاح آشتی ملی شریف امامی برای ترغیب مخالفان به شرکت در برنامه‌های حکومت و قبول مسئولیت اعتراف کرده بود.

همان موقع گفته می‌شد که متن پیام را دکتر سید حسین نصر، که ریاست بنیاد فلسفه متعلق به فرح پهلوی را بر عهده داشت نوشته و به فرح توصیه کرده بود، شاه را به قرائت آن راضی کند. همین مطلب را بعدها شاه در پاسخ رضا پهلوی، فرزندش که به او گفته بود: چرا چنین پیامی را برای مردم داده است، مطرح کرده و اظهار داشته بود:

۱. کتاب همه چیز فرومی‌ریزد (ص ۱۲۸)، مؤلف: گری سیک، ترجمه: علی بختیاری‌زاده، چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.

«مادرت مرا مجبور به خواندن آن کرد.»

شاه بعدها در کتاب «پاسخ به تاریخ» در این باره نوشت: «وقتی دیدم موقعیت شریف امامی قابل دوام نیست و چاره‌ای جز توسل به حکومت نظامی وجود ندارد، از او خواستم استعفا دهد. در آن موقع هیچ یک از سیاستمداران اپوزیسیون حاضر نشدند مسئولیتی در امور حکومتی قبول کنند و علاقه‌ای به تشکیل دولت - حتی تمام عیار - نشان ندادند. من از ارتشبد غلامرضا ازهاری که ریاست ستاد مشترک ارتش را عهده‌دار بود دعوت کردم، یک دولت نظامی تشکیل دهد.» نگرانی شاه در این مقطع زمانی، از دو عامل اصلی نشأت می‌گرفت. یکی رشد بیسابقه و سراسری تظاهرات و اعتصابات و حتی عدم توفیق سیاست سرکوب توسط فرمانداران نظامی در شهرهای بزرگ کشور و همچنین تظاهرات‌روز پیش دانشجویان و دانش‌آموزان که طی آن سنگرهای ارتشیان را در شمال غرب تهران و نیز در دانشگاه منهدم کرده و برای اولین بار با شعار مرگ بر شاه در صدد پایین آوردن مجسمه شاه بودند.

در کنار همه این‌ها، سیاسیون و رهبران دینی میانه‌رو هم پیشنهاد شاه مبنی بر شرکت در دولت را نپذیرفته بودند. عامل دوم ریشه در پاریس داشت. چند روز قبل از این اعلام شد که دکتر سنجابی عازم دیدار با امام شده است. طی این روزها طرفداران جبهه ملی و روزنامه‌های وابسته به جریان محافظه کار خارج از کشور و نیز تنی چند از ایرانیانی که در پاریس و نوفل لوشاتو حضور داشتند، به نوعی وانمود می‌کردند که مهمترین واقعه تاریخی در شرف تکوین است و آن دیدار رهبر بزرگترین تشکل سیاسی در ایران، یعنی جبهه ملی، با رهبر مبارزات مذهبی ایران است. تلویحاً و تصریحاً نیز گفته می‌شد اگر این دیدار صورت گیرد و منجر به ائتلاف آنان گردد کار رژیم ساخته است. در بیانیه‌ای هم که در داخل کشور و در پی این دیدار منتشر شد آمده بود که آیت‌الله خمینی و دکتر کریم سنجابی توافق‌نامه‌ای را با هم امضا کرده‌اند که بر اساس آن، هر دو جریان هیچ دولت ائتلافی را با وجود رژیم شاه نخواهند پذیرفت و تنها زمانی به این امر اقدام خواهند کرد که در مورد رژیم سلطنتی، اراده مردم ایران طی یک فرایند مشخص گردد. بد نیست همین‌جا به ذکر این مطلب پردازم که دکتر

سنجابی و اصلاً جبهه ملی تا آن موقع در بیانیه‌هایی که در ایران منتشر می‌شد، صراحتاً نفی سلطنت را مطرح نکرده بودند. از این رو شاه همچنان امیدوار بود که بالاخره میانه روها از امام جدا شده و حاضر به خواباندن شورش خواهند شد. خصوصاً که آنها اصلاً با سیاستهای نظامی و خشونت نظامیان سر و کاری نداشته و نگران «خونریزیها» هستند. همین نگرانیها در بیانیه‌های آیت‌الله شریعتمداری و سیاسیون معتدل در ایران مشاهده می‌شد، ولی آقای سنجابی به یکباره صحبت از وحدت‌نظر با امام و نفی کامل سلطنت کرد. این نکته طبعاً برای شاه و امریکاییها تقریباً غیرمترقبه بود.

تشکیل کمیته بحران توسط شورای امنیت ملی امریکا برای نظارت بر امور ایران
در این زمان بود که اعلام شد شورای امنیت ملی امریکا، کمیته بحران برای نظارت و کنترل امور ایران ایجاد کرده است. اعضای اصلی این کمیته را سایروس ونس (وزیر خارجه)، هارولد براون (وزیر دفاع)، استانز فیلد ترنر (رئیس سیا) و جیمز شلزینگر، به ریاست برژینسکی تشکیل می‌هند. همین کمیته روز دوم نوامبر نظر خود را در مورد حکومت نظامی به شاه ابلاغ کرد.

بدیهی است که ملاقات دکتر سنجابی با امام - که در جای دیگر به تفصیل بدان پرداخته‌ام - هیچیک از این نکات را در بر نداشت، نه ائتلافی و وحدتی در کار بود و نه بیانیه مشترکی با امام. ولی به هر حال این تبلیغات در آن روزگار که به قصد برجسته کردن نقش و میزان تأثیر جبهه ملی در اوضاع و احوال ایران رواج داشت، می‌توانست موجب‌اترس مضاعف شاه را فراهم کرده باشد. اگر این شایعات صحت می‌داشت - که در نظر شاه قاعداً همین‌طور بود - دیگر هیچ شکی باقی نمی‌ماند که سیاست مدارا با مخالفان و تداوم آزادیهای سیاسی، اساس سلطنت رژیم را با خطر جدی مواجه ساخته بود. از این رو شاه بعد از مشورت با سفرای امریکا و انگلیس و جلب حمایت آنان، فرماندهان نظامی را به کاخ فراخوانده و در مورد اجرای طرح سرکوب نظامی با آنان مذاکره کرده بود.

بعدها آقای دکتر یزدی خبردار شد و به اطلاع امام رساند، که شورای امنیت ملی امریکا چند روز قبل از آن تاریخ، در بررسی اوضاع ایران به این نتیجه رسیده بود که

جز با ایجاد یک حکومت نظامی تحت حمایت نظامیان و مستشاران امریکایی نمی‌توان امنیت و آرامش را به ایران باز گرداند. خبر این تصمیم بلافاصله توسط برژینسکی در یک تماس تلفنی به اطلاع شاه رسیده بود.

البته باید اضافه کنم که آقای دکتر یزدی در کتاب آخرین تلاشها در آخرین روزها معتقد است سفر آقای سنجابی به پاریس و تبلیغات یاران ایشان و شایعه ائتلاف ملیون و مذهبیون، نقشی در تصمیم شاه مبنی بر ایجاد حکومت نظامی نداشته است، زیرا این تصمیم قبل از حوادث ۱۴ آبان و متعاقب تلفن برژینسکی با شاه، چند روز قبل از تاریخ سفر و مذاکرات آقای سنجابی با امام اتخاذ شده بود.

تشکیل دولت نظامی تصمیم شورای امنیت ملی امریکا بود

در حالی که انتظار می‌رفت سیاستمداران کاخ سفید و شاخه حقوق بشر مستقر در وزارت امور خارجه امریکا زیر نظر آقای برشت، لاقلاً در ظاهر هم که شده و به خاطر یک ژست سیاسی آزادی خواهی، از روی کار آمدن نظامیان و استقرار حکومت نظامی اظهار ناخشنودی کنند ولی در عمل خلاف این نکته مشاهده شد. سخنگوی وزارت امور خارجه - خانم جیل شوگر^۱ - اعلام کرد: «شاه بعد از آنکه مخالفان حاضر نشدند یک دولت تشکیل دهند، چاره‌ای نداشت جز آنکه یک دولت نظامی روی کار آورد»^۲ و نیز «...دولت کارتر که مدتها منتظر یک تصمیم سرنوشت‌ساز توسط شاه بود، حمایت شدید خود را از انتصاب دولت نظامی برای ایجاد نظم در ایران ابراز نمود. جیل شوگر گفت، ما شاه را در این تصمیم حمایت می‌کنیم. شاه وقتی دست به انتصاب دولت نظامی زد که برای وی مسلم شد، که دیگر نمی‌تواند یک دولت ائتلافی تشکیل دهد...»^۳ در این بیانیه اتخاذ تصمیم را به شاه برمی‌گردانند، در حالی که تصمیم فوق قبلاً در شورای امنیت ملی امریکا اتخاذ شده و توسط برژینسکی به شاه ابلاغ شده بود.^۴

1 . gail zuger.

۲. همان: ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. همان.

۴. سولیوان؛ همان.

البته این تصمیم مبتنی بر نظریات جناح سرمایه‌داران و یهودیان امریکا و هواداران راکفلر و هنری کسینجر و برژینسکی بود، در حالی که در پی گزارش جورج بال، که قبلاً بدان اشاره شد، وزیر امور خارجه سایروس ونس و شخص کارتر نظریات دیگری داشتند.

شاه باید بی‌رحمانه ائتلاف مخالفین را در هم شکند

جان استمپل در کتاب خود «درون انقلاب ایران» می‌نویسد: «کاری را که شاه طی ماههای گذشته باید انجام می‌داد، این بود که^۱ بی‌رحمانه ائتلاف مخالفین را درهم شکند... و کسانی را که با این امر مخالفت می‌کردند با قدرت بازداشت کند.» مطلب دیگری که در این چهارچوب قابل ذکر است و چه بسا در اتخاذ این تصمیم بی‌تأثیر نبوده است، شایعاتی بود که ایادی حزب توده در خارج از کشور ابتدا از طریق کنفدراسیون و سپس در بیانیه‌های پاره‌ای از جریانات داخل کشور رواج دادند. در این اظهارات آمده بود که کا.گ.ب از طریق سازمان آزادی بخش فلسطین^۲ مقادیری اسلحه و تجهیزات لازم برای جنگهای «چریک شهری» در اختیار نیروهای اپوزیسیون در کشور قرار داده است.

جان استمپل در کتاب خود حتی به گزارش پاره‌ای از جراید غربی در این مورد نیز اشاره دارد.^۳

در شرایطی که شاه با روی کار آوردن ازهاری خود را برای یک درگیری سنگین و خونین با مخالفان آماده می‌کرد، روزنامه‌های دست راستی اروپا پیوسته از پیشرفت رعایت حقوق بشر و آزادی زندانیان سیاسی دم می‌زدند: «...شاه می‌داند که دول غربی به تخلفات گسترده علیه حقوق بشر با نفرت خواهند گریست.»^۴

۱. ص ۱۹۲.

۳. ص ۱۹۶.

۴. جان استمپل؛ درون انقلاب ایران، ص ۱۹۲.

اتباع خارجی ایران را ترک می‌کنند

در همین حال موج خروج امریکاییان از ایران شروع شده و رفته رفته شامل اتباع سایر کشورهای غربی نیز شده بود «تا اواخر ژانویه ۷۹ (دی و بهمن ۵۷) چهل و هفت هزار امریکایی ایران را ترک کردند.»^۱

تهدید امریکا و شوروی به عدم مداخله در اوضاع ایران

بعد از اعلام حکومت از هاری و پیام شاه به مردم و قول جبران اشتباهات گذشته، در حالی که پاره‌ای جراید وابسته به محافل مستقل در غرب پس از صدور پیامهای امام و خصوصاً در پیش بودن ماه محرم، بحرانی‌تر شدن اوضاع را پیش‌بینی می‌کردند و همچنین شاه و امریکاییها را مقصر تشدید بحران قلمداد می‌کردند، کارتر اعلام کرد: «ایالات متحده، ایران را کشوری با ثبات، قوی و مستقل و عامل ثبات در خاورمیانه می‌داند (یا می‌خواهد!)»^۲ و برژینسکی اظهار داشت: «امریکا نمی‌تواند بی‌طرفانه شاهد افول ایران باشد...»^۳ در مقابل، لئونید برژنف ۶ روز بعد نگرانی شوروی را در اختطاری به ایالات متحده چنین ابراز داشت: «...هرگونه مداخله نظامی در امور ایران خلاف مصالح شوروی است و بدون پاسخ نخواهد ماند.»^۴

پرزیدنت کارتر هم در سی‌ام نوامبر اضافه کرد: «ایالات متحده به هیچ کشوری اجازه دخالت در امور ایران را نمی‌دهد.»^۵

ریچارد هلمز نیز اعلام کرد: «چنانچه ثابت شود که ک.گ.ب در ناآرامیهای ایران دخالت دارد، سیا و مستشاران امریکایی قطعاً به مقابله خواهند پرداخت.»^۶

بی‌اطلاعی کارتر از اوضاع ایران و آغاز مأموریت جورج بال

جان استمپل می‌گوید، تازه بعد از این همه مناقشات و کش و قوسها و تناقضها، کارتر

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

طی نامه‌ای به کمیته بحران اعلام کرد از اوضاع ایران کاملاً بیاطلاع است و گزارشی که دریافت می‌کند با یکدیگر هم خوانی ندارد.^۱

خصوصاً آنکه می‌دید آرا و نظریات سایروس ونس و جورج بال کاملاً نقطه مقابل گروه برژینسکی قرار دارد، در حالی که هر دو گروه حفظ منافع ایالات متحده و حمایت کامل از شاه و حفظ ایران را مد نظر دارند. از این رو تصمیم گرفت زیر نظر خود تحقیقاتی توسط یک تیم تحقیقاتی به رهبری یک فرد کارشناس زبده دیگرانجام دهد. این شخص جورج بال^۲ یکی از دیپلماتهای باهوش و از سیاستمداران کارکشته و آشنا به امور خاورمیانه بود. جورج بال زبان فارسی را خوب می‌دانست. او همچنین از دین براون^۳، یکی دیگر از سیاستمداران و دیپلماتهای امریکایی که سالیان دراز در ایران و دیگر کشورهای منطقه انجام وظیفه کرده بود و زبان ترکی و عربی و فارسی را می‌فهمید، دعوت به همکاری کرد. این دو نفر کمیته‌ای تشکیل دادند و دست به کار شدند، از دوستان شنیدم که برادران انجمن اسلامی در امریکا از تاریخ سفر هیأت اعزامی جورج بال به ایران اطلاع یافته و در تهران ترتیبی اتخاذ کردند که آن تیم بتواند اطلاعات جامعی از اوضاع کشور به دست آورد. خصوصاً ترتیب ملاقات آنها با آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر میناچی و نیز تنی چند از مقامات روحانی داده شده بود. شرح گزارش جورج بال را در همین فصل آورده‌ام.

قرائن حاکی از آن است که در پی ملاقاتهای سران روحانی و سیاسی با امام، خصوصاً مصاحبه مهندس بازرگان و نیز سخنرانیه‌ها و پیامهای امام، مشاورین شاه و دیپلماتهای خارجی به این یقین رسیده بودند که امام به کمتر از رفتن شاه و ایجاد حکومت اسلامی تن در نمی‌دهد و لذا هیچ یک از سیاستون ایران جرأت پذیرفتن شورای سلطنت و انتخابات آزاد مجلسین و... را نخواهد داشت. به ویژه که شعارهای مرگ بر شاه و ننگ بر این سلطنت پهلوی و از همه مهمتر «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» تقریباً فراگیر شده و تمامی قشرهای مملکت را در بر گرفته بود در همین حال

۱. همان.

2 . George Ball.

3 . Dean Brown.

و احوال روز ۲۷ آبان از بهاری کابینه خود را تکمیل کرد که در مجموع ۱۴ مقام کشوری و ۵ لشکری در آن حضور داشتند.

عکس‌العمل امام نسبت به پیام شاه و دولت از بهاری

«شاه خودش را زحمت ندهد»

بعد از آنکه متن پیام شاه به امام داده شد و ایشان از تشکیل دولت از بهاری اطلاع پیدا کردند، دوستان را جمع کردند و نظر یکایک را جویا شدند. آقای دکتر یزدی که گزارشاتی را از مطبوعات آمریکا و نیز اطلاعاتی را از آقای عبدالعلی بازرگان که توسط مهندس امیرانتظام از سفارت آمریکا در تهران به دست آورده بود، در جلسه شبانه بعد از نماز جماعت مغرب و عشا به امام عرضه کرد، امام با خونسردی بعد از استماع نظرات حاضرین، همان حرف همیشگی خود را تکرار کردند: «شاه باید برود» و افزودند: «علی‌الظاهر این آخرین شگرد و شیطنت او نخواهد بود، ولی باید با قدرت در مقابل این حکومت ایستادگی کرد. چنانچه آقایان هماهنگ عمل کنند و در بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها تردید و سستی از خود نشان ندهند، بساط این دولت هم چند روزی بیشتر دوام نخواهد آورد.»

از فحوای کلام امام چنین استنباط کردم که ایشان همچنین منتظر دریافت گزارش روزانه از دکتر بهشتی بودند. به هر حال قرار شد ایشان پیامی برای ملت صادر کنند و در بین متقاضیان مصاحبه، چند کانال برجسته تلویزیونی را انتخاب کنیم و بقیه خبرنگاران داوطلب مصاحبه‌ها را به سخنرانی ایشان که روز بعد در اجتماع میهمانان و دانشجویان ایراد خواهند کرد ارجاع دهیم. در مصاحبه با کانال سی‌بی‌اس آمریکا امام در پاسخ به سؤال خبرنگار که نظر ایشان را در مورد استعفای شریف امامی و فرمان شاه برای تشکیل دولت نظامی و نیز پیام او پرسیده بود، گفتند:

«...تغییر دولتها تأثیری در نهضت عمومی مردم ایران ندارد. دولتها، چه دولت

نظامی باشند و چه دولتهای دیگر، نمی‌توانند مسائل را حل کنند؛ یعنی قیامی که از مردم صادر شده، این قیام را بشکنند. حرفهای شاه هم حرفهایی است که دیگر ملت از او نمی‌پذیرند. این مطالبی که حالا گفته و تعهدی که داده است، آغاز

سلطنتش هم این تعهد را داد و قسم خورد؛ تعهد را داد و خلاف کرد. اکنون دیگر این تعهدات اثری ندارد. ایشان بدون اینکه خودشان را خیلی زحمت دهند، باید بروند تا ملت خودش تکلیف کشور را تعیین کند.^۱

در مصاحبه با آقای پترشو لاتور، از کانال دوم تلویزیون آلمان، در پاسخ به همین سؤال گفتند: «[مردم ایران] با این حکومت نظامی [ازهاری]، مردم همان رفتار را می‌کنند که با حکومت‌های نظامی دیگر کردند و این دست و پا کردن‌ها... فایده‌ای برای شاه ندارد. شاه باید برود و چاره‌ای جز این نیست.»^۲

متنی را نیز آقای دکتر یزدی متضمن همین پرسش‌ها و پاسخ‌ها به خبرگزاری‌های آسوشیتدپرس، یونایتدپرس و روزنامه‌های اروپایی و ژاپنی ارائه کرد که روز سه‌شنبه ۷ نوامبر به سراسر جهان مخابره شد و با تحلیلهای فراوان انتشار یافت. امام همچنین روز سه‌شنبه بعد از نماز مغرب و عشا در زیر چادر باغ برای متجاوز از یکصد دانشجو و میهمان سخنرانی کردند و به تحلیل شرایط و پیام «غلط کرد» شاه پرداختند.

متن سخنان امام؛ توبه گرگ مرگ است

فرازهایی از سخنان امام را ذیلاً می‌خوانید:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقایسه شاه با فرعون

... ملت ایران چند تا مطلب خواست که اولیش این بود که این شخص نباشد؛ بلکه این سلسله نباشد. اینها تشبثاتی کردند که سیاریش را من ذکر کرده‌ام. من جمله از تشبثاتی که کرد، شبیه آن تشبثی بود که فرعون کرد. فرعون بعد از اینکه عذاب نازل شد ... آن وقت گفت که من ... هم به همان ایمان آوردم ... «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»، ایشان هم بعد از ... بیست و هفت و سال، خیانت‌ها را کرد و جنایت‌ها را کرد، آن وقت که عذاب نازل شد، عذاب عبارت از همین مشتهای گره کرده ملت ایران و فریادهای ملت ایران، که من عرض کردم

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲. همان، ص ۳۳۸.

که این یک مسئله الهی بود، نه یک مسئله بشری، اینکه همه ایران در مقابل این قدرتی که اینها دارند، بلکه در مقابل همه قدرتها ایستاد و با دست خالی مشتها را گره کردند و نه به حکومت نظامی و نه به دولت نظامی و نه به پشتیبانیهای امریکا و شوروی اعتنا نکردند و همه با هم در همه ابعاد کشور فریاد زدند که ما نمی‌خواهیم، مرگ بر این شاه! مرگ بر این سلسله! حالا که غرق را دیده... حالا که خودش را در این موج دید و غرق دیده، حالا در مقابل ملت می‌ایستد و اظهار ندامت می‌کند...

...خطاب به مراجع عظام و علمای اعلام که بیاید من دیگر توبه کردم! و شما بیاید نجات بدهید! حاصل حرفش این است که نجات بدهید من را! «نجات بدهید وطن را»، مقصودش خودش هست... به طبقات مختلف، به جوانها، به اینها... می‌گوید که بیاید یک فکری بکنیم برای وطن! ما خوب است به وطنمان فکر بکنیم! این شبیه همان مسئله فرعون است با یک اختلاف... به بنو اسرائیل. جوابش این بود که نه، دیگر گذشت. دیگر مطلب... حالا که می‌بینی عذاب نازل شده و غرق توی کار است، حالا می‌گویی که من معصیت کردم! حالا که عذاب نازل شده می‌گویی معصیت کردم؛ من توبه کردم... این توبه نیست... ایشان هم بعد از اینکه عذاب را نازل دید... آن استنکار و مقابله با مشیت در مقابل سلسلهها، حالا دیگر می‌بیند که غرق شده است و عذاب نازل شده است، حالا می‌گوید که من اشتباه کردم و از این به بعد دیگر اشتباه نمی‌کنم!

فریبکاری شاه

یک فرق هم با توبه، اظهار توبه فرعون دارد و آن اینکه از این ور اظهار توبه، از آن ور دولت نظامی! این دو تا را با هم به میدان آورده! دیگر فرعون این کار را نکرده بود. همان می‌گفت توبه کردم... این از توبه گرگ هم بدتر است، برای اینکه گرگ هم می‌گوید توبه کردم - مثلاً - اما این طور نیست که در همان حالی که اظهار توبه می‌کند، اظهار ندامت می‌کند. توسل به علمای اعلام و مراجع عظام - به اصطلاح خودش - پیدا می‌کند، توسل به قشرهای دیگر ملت پیدا می‌کند، در همان حال یک کسی هم مأمور می‌کند که بگش!

کشتار به امر شاه

همهٔ این کشتارهایی که واقع می‌شود با امر ایشان است... اینها همه برای حفظ شاه است... هیچ کس اقدام نمی‌کند مگر اینکه به امر خود ایشان باشد... آنکه مسلم است این است که بدون امر ایشان هیچ یک از این وقایع واقع نشده...

شاه در پناه چماقدارها!

...در تمام طول تاریخ نبوده این طور وحشیگری که ایشان دارد می‌کند. در تمام طول تاریخ نبوده است که هر روز در نقاط مختلف یک مملکت اسلامی، با آلات مختلفه، با ارتش یک طرف، با کولیا - به اصطلاح خودشان - یک طرف... برود جمعیت جمع کند و حمله کند به مردم...

فرق توبهٔ شاه و توبهٔ فرعون

فرق ایشان با فرعون این است که فرعون می‌گفت توبه کردم، دیگر در آن حالی که می‌گفت توبه کردم، شمشیر را نکشیده بود به جان مردم. ایشان می‌گویند... که ای علما، ای مردم، من اشتباه کردم... از آن طرف هم اینطور تشبیهات را [می‌کند]. حکومت نظامی می‌گذارد... به اینکه بریزند به جان مردم و دیگران... عده ایشان هم رفتند پیش علما و گفتند ما حاضریم برای موافقت کردن با شماها.

حالا دیگر مست آمدی و توبه می‌کنی، آن هم این جور توبه؟ بعد از بیست و چند سال جنایت، بعد از بیست و چند سال خیانت به یک ملتی، به اسلام... حالا آمدی در مقابل علما ایستادی می‌گویی که من توبه کردم! این از توبهٔ فرعون - این بدتر است! جبران باید بکنی این چیزها را... آن وقت بگویی که من توبه کردم...

جنايات جبران ناپذير شاه

یک آدمی که یک روز... به روحانیون این طور گفت: مثل حیوان نجس، از اینها اجتناب کنید؛ یک روز گفت که اینها مثل یک کرمهایی می‌مانند که در نجاست می‌لولند! یک روز هم می‌آید می‌ایستد می‌گوید، مراجع عظام و مراجع کذا، علمای اعلام. آن دستش هم چماق! چطور باور کند کسی از تو این حرفها را؟ خوب، لااقل اگر در پیشگاه ملت، در پیشگاه علمای ملت، تو توبه می‌خواهی بکنی، لااقل یک توبه ظاهرالصلاحی بکن. تو عقلت اینقدر نمی‌رسد که این توبه

را هیچ بجهای قبول نمی‌تواند بکند... لاقلاً اگر چنانچه اظهار ندامت می‌کنی و راست می‌گویی که نادم هستی، لاقلاً دیگر شمشیر نکش! در همان حال که داری می‌گویی که من نادم هستم، لاقلاً حکومت نظامی را بردار. دولت نظامی نیاور روی کار. بگو مردم بیایید خودتان یک کسی را تعیین کنید دولت، تا مردم احتمال بدهند که تو توبه کردی. آن وقت هم قبول نیست... یک کسی که بیست و چند سال به مردم ظلم کرده است، حالا بگوید توبه کردم؛ عفو کردم این زندانیهای سیاسی را!...

ده سال یک کسی را تو می‌بری حبس می‌کنی، پانزده سال می‌بری حبس می‌کنی، جوانها را پیر می‌کنی، سالمها را مریض می‌کنی، اینها دیگر جبران ندارد! همین عفو کردم؟! غلط کردی عفو کردی؟ عفو چیست؟...

گناه این اشخاصی که به قول شما مجرم سیاسی هستند، این است که در مقابل ظلم تو... در مقابل خیانت‌های تو می‌گویند، چرا به امریکا تو همه چیز ما را دادی؟... می‌گوید استقلال ما می‌خواهیم، مملکت می‌خواهیم مال خودمان باشد... می‌خواهیم آزاد باشیم، می‌خواهیم مطبوعاتمان آزاد باشد، می‌خواهیم رادیو و آلات تبلیغی مان آزاد باشد؛ این جرم است که اینها را گرفتید و حبس کردید... حالا جوانی‌شان را از بین بردید، سلامتی‌شان را از بین بردید، حالا اسمش را عفو می‌گذارید؟!

بی‌فایده بودن توبه شاه

توبه هم بکنید، دیگر فایده ندارد. توبه باید با موازین باشد؛ مگر خدای تبارک و تعالی همین طوری توبه قبول می‌کند؟! حق الناس را خدا قبول نمی‌کند تا ادا نشود؛ تا اینکه ادا نکنی. تو حق الناس را قدرت داری که ادا بکنی... تو قدرت این را داری که جبران این را بکنی، تا توبه بکنی؟!...

...الآن وَ قَدْ غَصَبْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ! تو از مفسدین هستی... یک ملت را از بین بردی. مگر شوخی است این طور جنایات. تو همه قوای این مملکت، این جوانهای ما که یکی از ذخایر این مملکت هستند، اینها را به هدر دادی همه را، حالا آمده می‌گوید که من اشتباه کردم!...

سلطنت، نه حکومت!!

در هر صورت این توبه‌ها یکی از تشبثاتشان است و این هم پذیرفته نیست؛ ملت دیگر این حرفها را نمی‌پذیرد. آنکه جوانش، آن پیرزنی که جوانش از دستش رفته... حالا از شما می‌پذیرد اینکه عذر بخواهی؟... و بگوید که خوب، ایشان سلطنت بکنند، حکومت نکنند! سلطنت! درست شد همین؟! همین تمام شد؟! جواب این پیرزن چی؟ جواب این پدری که دیروز، چند روز پیش از این، این جا بود، پدری که چند تا جوانش کشته شده بود، ما جواب این‌ها را چی بدهیم؟...

قیام‌لله

بحمدالله الآن ملت ایستاده است؛ و ما امیدواریم که این ایستادگی‌اش باقی باشد... انحراف پیدا نشود از قیام، الهی باشد. اَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَانٍ اَوْ اَعِظْكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ. برای خدا قیام کنید؛ این نهضت الهی باشد ان شاء الله؛ انحراف از آن نباشد... برای خاطر خدا و برای خاطر نجات یک ملتی که بندگان خدا هستند، قیام کنید و مطمئن باشید که ان شاء الله با این وضع پیش خواهید برد.

پاسخ به تبلیغات سوء

و شما هم که در خارج ایران به سر می‌برید مکلفید، همه ما مکلفیم که کمک کنیم به ایران، هر طور که می‌توانیم... ملت ایران داد دارد می‌زند که آزادی من می‌خواهم، داد دارد می‌زند که من استقلال می‌خواهم، او داد می‌زند آزادی می‌خواهم؛ آن مرد که می‌گوید که آزادی داده! چون آزادی داده مردم صدایشان درآمده!...

شما مطمئن باشید آن روزی که ایشان بروند، باطن ارتش هم همراه با ملت است؛ نمی‌شود نباشد؛ به ما پیغام می‌دهند همیشه.

ما از خدای تبارک و تعالی پیروزی این ملت را [خواهانیم] و اینکه ما بتوانیم خدمت کنیم بر این جامعه. ما همه مکلفیم و بتوانیم تکلیفمان را ادا کنیم... از خدای تبارک و تعالی توفیق همه‌تان را می‌خواهم.^۱

بعد از ارسال پیام امام و خصوصاً تشریح و تحلیل اوضاع، مردم بر تظاهرات خود

افزودند و دامنه اعتصابات را باز هم گسترش دادند. کلام امام که «توبه گرگ، مرگ است» و «اینها همه خدعه است» و خصوصاً تشبیهی که ایشان با نقل داستان موش و گربه عبید زاکانی در مورد گربه عابد کردند (گربه برای فریب موشها، که از سوراخ خود بیرون نمی‌آمدند، شروع کرد به نماز خواندن و سجاده پهن کردن و با خدا عهد کردن که دیگر موشها را دانه‌دانه نخواهد خورد، با این ریاکاری و عبادت و توبه و پیوسته سر سجاده بودن، موشها خام شدند و شروع کردند به آوردن هدایایی چند برای جناب گربه عابد و زاهد و مسلمان. بعد از چندی جناب گربه عابد ناگهان عهد و عبادت فراموش کرد و موشها را پنج تا پنج تا می‌بلعید) مردم تکلیف خود را دانستند. جالب این که زنهای محله چهارمردان قم با این شعار دور صحن قم می‌چرخیدند: «شاه به... خوردن خود راضیه (راضی است)، خمینی فرمود اینم بازیه (این هم بازی است).

فروش وسائل ضدشورش به ایران

در همین شرایط و اوضاع دولت امریکا اعلام کرد وسایل ضد شورش به ایران خواهد فروخت. این مسأله گرچه قبلاً از جانب گروه برژینسکی پیشنهاد شده و از سوی پرزیدنت کارتر رد شده بود ولی با تغییر شرایط و مشخص شدن عدم توانایی دولت نظامی در حل بحران، روز ۹ نوامبر، مسأله خرید تجهیزات نظامی فوق اعلام شد. در آن روز جبهه ملی اعلام تظاهراتی محدود و شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی کرد.

دو روز بعد از آن یعنی ۱۱ نوامبر ۱۹۷۸ (۲۰۰ آبان ۱۳۵۷) فرماندار نظامی تهران، تیمسار اویسی برگزاری هرگونه اجتماع و مصاحبه مطبوعاتی را ممنوع و دکتر سنجابی و داریوش فروهر را بازداشت کرد.

این دو گرچه بازداشت بودند ولی در واقع در ساختمانی در نزدیکی کاخ سعدآباد تحت نظر قرار داشتند و از طریق تلفن با بیرون در ارتباط بودند. چند نوبت هم تیمسار مقدم با آنان گفتگو کرده و پیامهای شاه و سنجابی را رد و بدل می‌کرده است.

دیدار سنجابی با شاه

مرحوم فروهر برای من تعریف می‌کرد که: «یک روز به تیمسار مقدم گفتم آیا

اعلیحضرت می‌دانند که دکتر سنجابی بازداشت است و پیامهای مکرر برای حل بحران توسط شما می‌فرستند؟ مقدم گفت ایشان در جریان جزئیات امور نیستند، بعد ناگهان متوجه شد حرف درستی نزده است، گفت در واقع حل بحران با رهایی ایشان مرتبط است.» مرحوم فروهر گفت مقدم ریاکارانه می‌خواست به او بگوید که از نظر شاه و ایشان آقای سنجابی کلید حل بحران را در دست دارد. به احتمال زیاد همین تذکر فروهر را ظاهراً تیمسار مقدم به عنوان طنز و شوخی به شاه گفته بود، چرا که بلافاصله روز بعد هر دو آزاد شدند، و سنجابی توسط مقدم با شاه دیدار کرد.

دکتر یزدی از قول آقای سنجابی جریان این دیدار را چنین نقل می‌کند:

«یک روز رئیس سازمان امنیت به من تلفن کرد و گفت ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر حاضر باشید تا شما را به جایی ببرم، البته این را بگویم که از کلام ایشان تهدیدی احساس نکردم. با دوستان به خصوص آقای فروهر صحبت کردم و تصمیم گرفتیم که اگر خواستند مرا پیش نخست وزیر یا هر مقام دیگری ببرند استنکاف نمایم ولی اگر خواستند پیش شاه ببرند؛ بروم و حرفهایم را بزنم. وقتی رفتیم غیر از شاه و من کس دیگری نبود. خدمتشان گفتم ملت ایران در حال حاضر در حال انقلاب است. در تاریخ مملکت ایران چنین انقلابی بی نظیر است. وضع را تشریح کردم و گفتم برای وضع انقلابی باید راه حل انقلابی پیدا کرد و هیچ راه‌حلی بدون جلب نظر آیت‌الله خمینی یا بهتر بگویم بدون ارائه چراغ سبز آیت‌الله خمینی پیشرفتی نمی‌کند، بنابراین تلویحاً و نه تصریحاً پیشنهادی که به من شد رد کردم و بر طبق ماده ۲ از اعلامیه سه ماده‌ای که امضا نمودم (منظور اعلامیه‌ای است که در پاریس قبل از دیدار با امام به امضای آقای سنجابی رسیده بود و در ماده دوم آمده بود جنبش ملی - اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد) تا این وضع غیرقانونی ادامه دارد، با هیچ ترکیب حکومتی موافق نیستم. ایشان پیشنهاد یک حکومت موقت کردند تا کارها را به جریان بیندازد و چون اوضاع و احوال مملکت را با چنین



اسرائیل فروش وسایل ضد شورش به ایران را آغاز کرد



تظاهرات میلیونی مردم در طول سال ۵۷ در نفی
سلطنت و ایجاد جمهوری اسلامی ادامه داشت

راه حلی مناسب نمی‌دانستم قبول نکردم.»^۱
البته از این مطلب نمی‌توان فهمید چه چیزی را آقای سنجابی «تلویحاً و نه تصریحاً» رد کرده است، چون پیشنهاد حکومت موقت از طرف شاه را ایشان با ذکر دلیل و به صراحت - به گفته خودشان - نپذیرفته است. کنایه و یا تلویح و عدم صراحتی در آن دیده نمی‌شود.

نقل شاه از دیدار با سنجابی

در همین منبع ماجرای دیدار سنجابی با شاه به نقل از شاه چنین آمده است:^۲ شاه می‌نویسد:

«آقای سنجابی از زندان درخواست ملاقات با مرا نمود.^۳ او سپهبد مقدم رئیس ساواک را همان کسی که پیام روحانیون (منظور پیام آیت‌الله شریعتمداری است) را در زمان آموزگار برای من آورده بود، به عنوان واسطه انتخاب کرده بود. من که مصمم بودم هر آنچه در قدرت و توان دارم برای تشکیل کابینه ائتلافی به کار برم، آزادی او را به دست آوردم! آقای سنجابی را بعد از چند روز به حضور پذیرفتم. وقتی او وارد شد دستهای مرا بوسید و وفاداری شخص خود را به من با احساسات زیادی ابراز نمود و آمادگی خود را برای تشکیل دولت، به شرط خروج من از ایران به عنوان مرخصی اعلام کرد. برای او هم بدون شک و تردید معرفی شورای سلطنت که قانوناً لازم بود، مطرح بود و همچنین برای او درخواست رأی اعتماد از مجلس نیز مطرح نبود. من چاره‌ای نداشتم که این راه حل را رد کنم و به جستجوی مشورتهای بیشتری پردازم که نشان داد خیلی

۱. آخرین تلاشها در آخرین روزها، ویرایش دوم، ص ۱۵۸.

۲. همان.

۳. ظاهراً طنز مرحوم فروهر توسط مقدم به شاه، به عنوان درخواست سنجابی از شاه برای آزادی و رهایی از زندان، تحریف شده و یا شاه آن را این‌گونه نقل می‌کند. به هر حال شاه است و نقل وقایع هم باید شاهانه! باشد. البته یک احتمال دیگر هم وجود دارد: اگر بخواهیم شاه و سنجابی را تیره کنیم، می‌توان این گمان را برد که تیمسار مقدم به شاه گفته است که آقای سنجابی درخواست ملاقات کرده است و به آقای سنجابی هم گفته که شاه مایل به دیدار ایشان است. در این صورت هیچ‌کدام دروغ نگفته‌اند.

مشکل است؛ چرا که اوضاع مستمراً خرابتر می‌شد.^۱

گری سیک از مشاورین شورای امنیت ملی زیر نظر برژینسکی در توضیح واکنش شاه به پیشنهاد سنجابی که شورای سلطنت تشکیل بشود و شاه مملکت را ترک کند می‌نویسد:

«شاه گفت او ترجیح می‌دهد که از سلطنت صرفنظر کند تا این که بال‌ها و

پره‌های او را مثل یک پرنده قیچی کنند و در قفس ببندازند.»^۲

آنچه از قرائن و از نوشته‌های روزنامه‌جات و افراد بر می‌آید این است که اصولاً در سه ماه آخر سال مسیحی ۱۹۷۸ (مهر ماه تا دی ماه ۱۳۵۷) رفت و آمدهای زیادی از مقامات سیاسی، امنیتی و نظامی امریکا و انگلیس و فرستادگان اروپایی به تهران صورت گرفته است.

دیدار مهندس بازرگان با سفیر آلمان

مهندس بازرگان از چند نوبت دیدار گرهارد ریتسل^۳ سفیر آلمان غربی در تهران با ایشان برای من صحبت کردند. ایشان می‌گفت دکتر ریتسل مرد هوشیار و فرصت‌شناسی است، در همان اوایل مهرماه وی به آقای بازرگان گفته بود اگر امریکاییان عاقل باشند باید با مذاکرات مختلف با شما و نمایندگان آیت‌الله خمینی به توافق برسند. و اضافه کرده بود «شاه دیگر در ایران شانس برای بقا ندارد.» در جای دیگر نیز گفته‌ام که وزارت خارجه آلمان قبل از برگزاری کنفرانس گوادلوپ از من تحلیلی از شرایط اوضاع ایران - از دیدگاه امام و سیاستمداران مربوط با ایشان - خواسته بود که در اختیار آنان قرار دادم.

همچنین در جراید اروپا آمده بود که چارلز دانکن معاون وزیر جنگ امریکا در سفری در آبان ۵۷ به تهران با شاه و مقامات امنیتی دیدار و گفتگو کرده و درباره خرید تسلیحات نظامی با شاه به توافق رسیده بود. روزنامه دی‌ولت^۴ آلمان در این مورد

۱. همان؛ ص ۱۶۰.

۲. همان؛ ص ۱۶۱.

3 . Gerhard Ritzel.

4 . Die Welt.

نوشت که در این دیدار از حکومت نظامی در ایران حمایت شده است. برخلاف نظر دکتر ریتسل که انقلاب ایران را حرکتی مردمی و تحت هدایت امام و یاران ایشان می‌دانست، مقامات امریکایی و انگلیسی نگران دخالت کمونیستها و حاکمیت آنان در ایران بودند و لذا خشن‌ترین راه حل‌ها را برای حفظ وضع موجود برمی‌گزیدند.

حفظ رژیم ایران به نفع ثبات منطقه و به نفع امنیت ملی بریتانیا است

رادیو لندن روز اول آبان ۵۷ گزارش داد، دیوید اوئن وزیر خارجه انگلیس در یک برنامه تلویزیونی گفته بود اگر شاه سقوط کند، ابتدا حکومت طرفدار روحانیون قدرت را در دست خواهند گرفت ولی فوراً گروه‌های چپ روی کار آمده و زمام قدرت و امور را به دست می‌گیرند. لذا او معتقد است حفظ و برقراری رژیم ایران به نفع ثبات منطقه است و سرنگونی آن به نفع بریتانیا و غرب نخواهد بود. اوئن گفته است، فکر می‌کند که بایستی از شاهنشاه ایران حمایت شود.

در مذاکرات اوئن و رئیس سازمان سیا در آن زمان نیز همین نگرانیها به چشم می‌خورد.

همچنین وزیر خارجه انگلیس در ۲۲ اکتبر (۳۰ مهرماه) در مصاحبه‌ای با تلویزیون انگلیس گفت: شاه نشان داد که در مسأله حقوق بشر انعطاف‌پذیر است و در این مورد باید گفت صرف‌نظر از آنکه او برای تأمین منافع ملی بریتانیا فرد شایسته‌ای است، ما سلطنت او را بر حکومت ملاها یا کمونیستها ترجیح می‌دهیم. اکنون وقتی است که ما از دولت ایران حمایت کنیم و دوستی خود را به اثبات رسانیم.

کارتو: «من خود سفیر ایران در واشنگتن خواهم بود»

پیر سالینجر^۱ سخنگوی کاخ سفید هم می‌نویسد: در ماههایی که شاه به سوی سقوط می‌رفت، اردشیر زاهدی لباس عشرت‌طلبی را به دور افکنده و با همدستی برژینسکی، بازیگر جدال‌انگیز نمایش روزهای آخر شد. او دو بار به تهران رفت. قبل از سفر دومش برژینسکی از او خواست برای ملاقات با کارتر و سایروس‌ونس و ترنر رئیس

سازمان سیا به کاخ سفید برود. کارتر تعهدی نسبتاً جالب کرد و به او گفت: در مورد واشنگتن نگران نباشید من خودم سفیر ایران در اینجا خواهم بود (یعنی زاهدی لزومی ندارد به بهانه حفظ منافع ایران در واشنگتن بماند و به این دلیل از سفر به تهران صرفنظر کند. ظاهراً روزهای آخر هم زاهدی نگران آن بوده است که او هم در تهران دستگیر شود).

زمانی زاهدی با شاه دیدار کرده بود که او در مورد پذیرش حکومت موقت توسط مخالفان از جمله دکتر صدیقی و یا سنجابی با اطرافیان خود و نیز سفرای امریکا و انگلیس به توافق رسیده و از آنان برای دیدار دعوت کرده بود. دیدار زاهدی با او و اعلام حمایت کامل امریکا و سازمان سیا، به شاه روحیه‌ای جدید می‌دهد و لذا مجدداً تصمیم به اتخاذ سیاست «چماق و هویج» و حکومت نظامی می‌گیرد.

جان استمپل می‌نویسد، شاه در دیدارش با امینی به فکر فرو رفته بود و روی پیشنهادات امینی فکر می‌کرد، ولی اطمینان خاطری که اردشیر زاهدی به او داد و حمایت کامل برژینسکی و مقامات امریکایی و انگلیسی را به اطلاع او رساند؛ اطمینان حاصل کرد که بر اوضاع پیروز خواهد شد و لذا راه حل‌های مسالمت‌آمیز را از جمله تشکیل شورای سلطنت را رد کرد.^۱ امینی در دیدار با شاه به شورای سلطنت اشاره کرده بود و همچنین گفته بود در دولت جدید باید افرادی باشند که از خرداد ۴۲ به بعد در مصادر امور نبوده باشند وگرنه آیت‌الله خمینی آن‌را نخواهد پذیرفت.

اردشیر زاهدی که دوران نسبتاً طولانی نماینده ایران در امریکا بود و طی روزهای بحرانی به تهران رفته و ساعات طولانی اوضاع را با شاه بررسی می‌کرد، یک بار اعلام کرد قصد دارد برای دیدار امام به پاریس بیاید که بلافاصله از طرف دفتر امام در پاریس عنوان شد که امام او را نخواهند پذیرفت.

او در واقع پیام آور جناح تندرو در سیاست خارجی ایالات متحده بود و از نزدیکان گروه برژینسکی به شمار می‌آمد. هر بار که چند روزی اوضاع در ایران قدری آرام

۱. جان استمپل، درون انقلاب ایران.

می‌شد و شاه فکر می‌کرد که به اوضاع مسلط شده است، روش خشونت‌آمیز شدت می‌یافت و هر بار که مردم پاسخ خشونت را با اعتصابات گسترده‌تر و تظاهرات وسیع‌تر می‌دادند، سیاست آشتی و حقوق بشر میدان‌دار می‌شد.

شاه مایوس و دستپاچه است

این مسأله اصولاً از آن‌جا نشأت می‌گرفت که شاه قدرت تفکر منسجم را از دست داده بود و بیماری خود بزرگ‌بینی و جنون قدرت بر او سخت مستولی شده بود. از سوی دیگر اکثر شخصیت‌های خارجی از سفرا و نمایندگان دول اروپایی که با وی دیدار می‌کردند، او را مایوس و دستپاچه و غیرمعتدل یافته بودند.

مثلاً هر بار که اوضاع به وخامت می‌گرایید و راه حل دولت ملی مطرح می‌شد، شاه حاضر نبود کنترل ارتش را به دولت واگذارد و یا حتی سهمی از انتصابات در ارتش را به رئیس دولت واگذار کند. این موضوع در مذاکرات شریف امامی، علی‌امینی و بختیار هم با شاه در میان گذاشته شده بود و او آن را قبول نکرده بود. از سوی دیگر هم ضعف و دودلی فرماندهی او بر نیروهای مسلح مشهود بود. فرماندهان نظامی هم در گذشته فقط از طریق و محوریت شاه با یکدیگر در ارتباط می‌بودند. لذا در این روزهای بحرانی شورای فرماندهان ارتش نمی‌توانست کارآئی لازم را داشته باشد، مضافاً به این که گهگاه بر اساس شایعاتی که خود ما رواج می‌دادیم گفته می‌شد، پاره‌ای از افسران و امرای ارشد ارتش با انقلابیون دیدار داشته‌اند. همین امر سوءظن نسبت به یکدیگر را در آنان پدیدار می‌ساخت. ژنرال هایزر در خاطرات خود بارها به این مسأله اشاره کرده است.

تزلزل روحی نظامیان، تردید و دودلی شاه

نکته دیگری که در این روزهای آبان ماه قابل ذکر است، شکاف در صف ارتشیان و نیز فرمانداران نظامی شهرهای مختلف است. در بعضی شهرها با توافقی که رهبران تظاهرات با نظامیان بر سر حفظ آرامش در راهپیماییها می‌کردند، اعتراضات بدون درگیری و خشونت نظامی پایان می‌پذیرفت، یا در مواردی فراوان سربازان از اجرای

اوامر فرماندهان بر سر شلیک و تیراندازی به سوی مردم خودداری می‌کردند. گفته می‌شد که اواسط آذرماه ۵۷ در جلسه‌ای که فرماندهان سه نیرو به همراهی ریاست کل ستاد ارتش با شاه و نخست‌وزیر داشتند، تزلزل و عدم روحیه لازم در آنان مشاهده می‌شد، به ویژه آن که شاه دو دل و مردّد می‌نمود. از یک طرف می‌گفت هرگز به سوی اجتماعات تیراندازی نشود تا فشار اروپاییها را باعث نگردد، چند لحظه بعد می‌گفت باید با قاطعیت جلوی اعتراضات و اغتشاشات گرفته شود. این مسأله نظامیان را سخت حیرت‌زده کرده بود.

روزنامه‌های لندن روز پنجم نوامبر (۱۴ آبان) نوشتند: شاه کنترل خود را از دست داده و اعصابش به شدت متشنج است.

مخبر مجله اشپیگل در هفته دوم نوامبر نوشت، هنگامی که شاه در گفتار خود دچار تزلزل می‌شد فرح رشته کلام را در دست می‌گرفت. در طرف مقابل این وضع، اوضاع در پاریس و نوفل‌لوشاتو و رفتار امام بود که مصمم و قاطع فقط یک شعار مطرح می‌شد و یک خواسته به عنوان تبلور اراده ملت ذکر می‌شد و آن رفتن شاه و پایان حکومت سلطنتی در ایران بود. گرچه پیامهای مختلفی از نقاط مختلف و حتی از ایران برای امام می‌رسید که نهضت را طی چند مرحله به پیش ببرد، ولی هیچ‌کدام در رفتار و مرام امام تأثیری نداشت. از جمله در هفته اول نوامبر اعلام شد، نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری به پاریس می‌روند تا امام را راضی کنند راه حل میانه را که کمتر خونریزی در پی داشته باشد انتخاب کنند. در این مورد در جای دیگر همین بخش توضیحات لازم را داده‌ام.

تظاهرات تاسوعا و عاشورا

ماه محرم نزدیک می‌شد. شاه و اطرافیانش از شور و احساسات ملت ایران در این ماه آگاهی داشتند. تصمیم دولت از بهاری به مقابله با مردم از لابلای اظهارات سردمداران رژیم و روزنامه‌های آن روز مشهود است.

بالاخره شب اول ماه محرم پیام امام به ملت ایران صادر شد. متن پیام بدین شرح

است:

بسم الله الرحمن الرحيم

اول محرم ۱۳۹۹

بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین خیانتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد، و ملت ایران را در آستانه ماه محرم، ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت، به خاک و خون کشید. بار دیگر سفاکان خونخوار و دزدان غارتگر و چپاولچیان بی وطن به فرزندان قرآن و اسلام و نوباوگان وطنخواه ملت شریف ایران، حمله وحشیانه آغاز نموده و نهالهای ثمر بخش انسانیت را با مسلسل و توپ و تانک درو کردند.

اخبار طاقت فرسای سراسر ایران عزیز تا این ساعت که یک روز از محرم نگذشته است، روح و جان اینجانب را معذب نمود. اخبار این شب و روز، معرف ابعاد جنایتهای شاه و دولت یاغی است، و نیز نشان دهنده شجاعت و شهامت بی مانند ملت غیور است.

اکنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سرسخت رژیم طاغوتی ابوسفیانی، صف بندی نموده و می خواهند شعارهای اسلامی و حسینی را، که برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حکومت قرآن، به جای سلطه شیطان و حکومت قانون عدل در مقابل قانون جنگل است، با مسلسل و توپ و تانکها که از خون دل ملت محروم تهیه شده است، جواب دهند. غافل از آنکه ملتی که با بیداری و هوشیاری پاخواسته و نهضت اصلیش را وظیفه شرعی الهی تشخیص داده است، به این سلاحهای زنگ زده، با تمسخر می نگرد.

این ملت، شیعه بزرگترین مرد تاریخ است که با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود، سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود، و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو بحق امام - علیه السلام - با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می نماید، و پرچم اسلام را در پهنه کشور و بلکه کشورها به اهتزاز در می آورد. کشتار دسته جمعی بزرگ دارندگان شهدای راه حق، ننگی است بر پیشانی شاه خائن و هواداران داخلی و خارجی او، و افتخاری است برای ملت بزرگ ایران که با مشت گره کرده خویش، در مقابل اسلحه های

مدرن ایستاده و پایه‌های قصر ظلم و ستم را متزلزل نموده است. من از راه دور، درود بی‌پایان خود را به ملت عظیم تقدیم می‌نمایم، و در غم و شادی با آنان شریک و به آنان وفا دارم. من از همه انسانها برای این امر انسانی که ملت ما برای آن قیام نموده، استمداد می‌کنم. من از عموم مسلمین در این نهضت اسلامی که برای نجات اسلام و کشور اسلامی برپا شده است، یاری می‌خواهم. من آنان را که با سکوت مرگبار و احياناً با اعمال خود از شاه خیانتکار پشتیبانی می‌کنند، نصیحت می‌کنم که به ملت مظلوم که برای اسلام خون می‌دهد و فداکاری می‌کند، ببینند و با هواهای نفسانی و شیطانی خود مخالفت کنند. ملت ایران پیروز است، چه شاه با سر نیزه به سلطه غیرقانونی خویش ادامه دهد یا ندهد. افتخارات ملت ما در پیشگاه با عظمت خداوند تعالی به ثبت رسید. پایداری شما عزیزان من در راه حق و ابطال باطل، ملتهای جهان را تکان داد و ملتی مظلوم، از جنبش شما راه خود را یافتند و رضای خداوند بزرگ را که از همه چیز بالاتر است، تحصیل کردید.

من از سربازان سراسر کشور خواستارم که از سربازخانه‌ها فرار کنند، این وظیفه‌ای است شرعی که در خدمت ستمکار نباید بود. من از پدرها و مادرها و عائله صاحب منصبان تقاضا دارم که آنان را از کمک به شاه خائن و اطاعت از صاحب منصبان خدمتگزار به شاه و اجانب، باز دارند و از درجه داران خواستارم که به ملت خود ببینند و افتخار خدمت به مسلمین را احراز کنند.

من باید از اعتصاب همگانی که در این نهضت اسلامی و به پشتیبانی ملت برپاست تشکر کنم. این اعتصابات پرارج، اگر چه پرزحمت است لکن در پیشبرد هدفهای انسانی ملت نقش مهمی دارد. اعتصابات بزرگ خود را هر چه بیشتر ادامه دهید، دستگاه این خائنین یاغی را فلج کنید. اعانت به این خائنان، حرام و مخالف رضای خداست. اطاعت از آنان، به هر عنوان، ضدیت با اسلام و خدای اسلام است. اعتصاب شرکت نفت و جلوگیری از هدر دادن مال عظیم ملت، اطاعت خداست. اعلامیه مدرسین بزرگ و فضلالی عالی‌مقام حوزه علمیه قم - دامت برکاتهم - برای روز همبستگی ملت با اعتصابات مؤسسات دولتی و غیر دولتی بالخصوص شرکت نفت، مورد تائید اینجانب است، من نیز به عنوان یک فرد از این ملت، همبستگی خود را با آنان اعلام می‌دارم.



امام از دیدن فیلم تظاهرات تاسوعا و عاشورا که در رسانه‌های اروپا از آن به فراندم علیه نظام شاهنشاهی تعبیر می‌شد، به وجد آمدند. من گزارش پتر شول لاتور را برای امام ترجمه می‌کردم

در این موقع حساس که سرنوشت ملت ما باید تعیین شود، هر کس در هر مقامی که هست، اگر سستی کند و از پشتیبانی نهضت شانه خالی کند، مطرود پیشوای عظیم ما، امام عصر - عجل الله فرجه الشریف - است و بر ملت لازم است او را طرد کنند و عذری از او نپذیرند. اگر کسی از سیاسیون، با بودن شاه خائن، درصدد به دست گرفتن حکومت باشد، مطرود و مخالف اسلام است و بر ملت است که او را طرد کنند. فرصت طلبان به جای خود بنشینند که پایگاهی ندارند. شاه اگر به دست ملت رشید نیفتد، تنها یک راه دارد و آن برکناری از یاغیگری و سلطنت غاصبانه است.

اکنون در این موقع حساس مسؤولیت مراجع عظام و علمای اعلام بلاد - دامت برکاتهم - و خطبای محترم - دامت افاضاتهم - بسیار بزرگ است و در پیشگاه خداوند تعالی همه و همه مسؤولیم. سستی و سهل انگاری، کمک به دستگاه ظالم و به هدر دادن خون مظلوم است و موجب انهدام مصالح عالیة اسلام و کشور اسلام است. من از همه طبقات محترم که در این ماه مبارزه، تأسی به امام امت^۱ - سلام الله علیه - می‌نمایند تشکر می‌کنم. خدا با شماست و قرآن کریم پناهگاه ملت. والسلام علی من اتبع الهدی.

روح الله الموسوی الخمینی^۲

۱. امام حسین(ع).

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۵۳-۱۵۴.

روی سخن امام با ملیون بود

وقتی امام عنوان کردند که اگر «از سیاسیون کسی با بودن شاه خائن در صدد به دست گرفتن حکومت باشد مطرود و خائن است و بر ملت است که او را طرد کنند، فرصت طلبان به جای خود بنشینند که پایگاهی ندارند» نظر ایشان به خبرهایی معطوف بود که از ایران می‌رسید و گفته می‌شد دکتر صدیقی برای مطالعه پیشنهاد شاه در مورد تشکیل حکومت ملی دو هفته مهلت خواسته است و روزنامه‌های اروپا از نزدیکی جبهه ملی با شاه سخن می‌گفتند. امام همچنین توصیه کردند که کمیته اعتصابات در کشور تشکیل شود و سراسر کشور را با شعارهای واحد اداره کند.

برگزاری مجالس سوگواری در سرتاسر ماه محرم خصوصاً دهه اول با مقررات منع رفت و آمد و حکومت نظامی هرگز سازگار نبود. از شب اول محرم شعارهای الله اکبر در ساعات شب که حکومت نظامی اعلام می‌شد فضای ایران را در بر گرفته بود. در مجالس سوگواری و دسته‌های عزادار شعارهای مصوب کمیته تظاهرات اعلام می‌شد. اشعاری که در مراسم مختلف توسط مرثیه‌خوانان و مردم خوانده می‌شد، همگی محتوای سیاسی داشت و بر ضد حکومت پهلوی بود. این وضع روحیه سردمداران رژیم را سخت آشفته کرده بود.

فراخوان علما و سیاسیون و تدارک تظاهرات تاسوعا و عاشورا

آیت‌الله طالقانی در روز چهارم محرم ضمن پیامی به مردم از آنان دعوت کرد تا در روزهای تاسوعا و عاشورا در یک راهپیمایی سراسری شرکت جویند:

«...اینجانب روز یکشنبه تاسوعا که با روز اعلامیه جهانی حقوق بشر مصادف است، از ساعت ۹ صبح با عزم و معرفت و آگاهی به تمام جوانب و لوازم امر، این راهپیمایی را از خانه‌ام آغاز می‌کنم... انتظار دارم برادران و خواهران و فرزندان عزیزم با رعایت هر چه بیشتر توصیه‌های هیأت انتظام امور، رشد و قابلیت‌های اجتماعی خود را یکبار دیگر نشان دهند...»

در پی این دعوت نامه و فراخوان عملی، مراجع قم طی یک پیام مشترک اعلام داشتند: «...ارتش مسلمان ایران باید بداند که تیراندازی به هموطن مسلمان در تحت

هیچ شرایطی و به هیچ بهانه‌ای جایز نیست و ما حکم می‌کنیم (یعنی بر اساس فتوای ما) که این عمل حرام مؤکد است...».

با نزدیک شدن تاسوعا، رهبری تظاهرات در تهران با مقامات نظامی تماس گرفتند و قرار شد برای جلوگیری از تحریک مردم، نظامیان در مسیر حرکت راهپیمایان کمتر دیده شوند، در عوض تظاهرکنندگان نیز رعایت نظم و آرامش را خواهند کرد. انبوه ملیونی مردم در تهران و شهرستانها تا آن زمان بی‌نظیر بود. نظم و انضباط حاکم بر راهپیمایی، ناظران خارجی را شگفت زده کرده بود.

جامعه روحانیت مبارز تهران، آیت‌الله طالقانی، جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر، کمیته اعتصابات دانشگاه‌های تهران، جبهه ملی ایران، نهضت آزادی ایران و تمام دستجات سیاسی و هیأت‌های بازار و نیز هیأت‌های سستی عزادار از مردم برای شرکت در راهپیمایی تاسوعا و سپس عاشورا دعوت به عمل آورده بودند.

از تلویزیون آلمان آقای پترشول لاتور و گروه فیلمبرداری گزارش مصوری بسیار جالب برای کانال دوم تلویزیون آلمان تهیه کردند. در سراسر جهان انعکاس حضور مردم در سراسر کشور در خیابانها تکان دهنده بود. در روز بعد که به مناسبت روز عاشورا مجدداً مردم راهپیمایی با شکوه خود را برگزار کردند، شعارها قاطع‌تر و کوبنده‌تر شد. «مرگ بر این سلطنت پهلوی، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، افشای نقش. امریکا در امور ایران، شعار علیه حضور اسرائیل در منطقه و...» جلوه بارزی داشت. در پلاکاردها ضمن آزادی تمام زندانیان سیاسی از مردم خواسته شده بود تا لحظه سرنگونی شاه به تظاهرات و راهپیماییها ادامه دهند. اکثر رسانه‌های خارجی تظاهرات تاسوعا و عاشورا را نوعی رفراندوم علیه سلطنت در ایران تلقی کردند. شرح گزارش تظاهرات تاسوعا و عاشورا را به امام در جای دیگر آورده‌ام.

برادر ارتشی، چرا برادر کشی

چنانکه گفته شد راهپیماییهای تاسوعا و عاشورا در سراسر کشور تقریباً بدون درگیری به پایان آمد، جز در شهر اصفهان که به کشتار وسیع انجامید. تیمسار ناجی فرماندار نظامی نتوانست تاب بیاورد و فرمان آتش را صادر کرد که شرح کامل آن را از زبان آقای مهدی

فقهی که شاهد عینی ماجرا بود، در جای دیگر آورده‌ام. کشتار مردم، اوضاع شهر را آشفته کرد. درگیری به نجف‌آباد هم سرایت کرد و حتی تا چند روز بعد از عاشورا هم ادامه یافت. شکاف در صفوف ارتشی‌ها بعد از این حادثه شدت یافت. در تبریز در روز ۱۷ آذر دو واحد ارتشی از تیراندازی امتناع ورزیده و به صف مبارزین پیوستند. فرار از سربازخانه‌ها شروع شد. پیام امام خطاب به نظامیان در شعارهای مردم در روزهای تاسوعا و عاشورا متبلور بود. شعار «برادر ارتشی، چرا برادر کشی» در تمام تظاهرات شنیده می‌شد. نشانند گل در لوله تفنگ سربازان، آنها را از درون دگرگون ساخته و همین امر نگرانی امرای ارتش را از عکس‌العمل این دگرگونی‌ها بر خود و بر جان خود باعث گشت.

آمادگی شرایط برای تصرف کلیدهای چهارگانه توسط امام

شام روز سوم آذرماه، نواری از دکتر بهشتی برای امام فرستاده شد که تحلیلی از اوضاع و شرایط داخل کشور در برداشت از جمله، وضع رژیم، شرایط حاکم بر نیروهای مسلح، حضور یکپارچه دانشگاهیان و تداوم اعتصابات آنان، تعطیلی مستمر بازار، بازتاب تظاهرات مردم در روحیه شاه و یاران نزدیک او که دیگر امیدی به بقا برای آنان باقی نگذاشته بود و امام طبق معمول از دوستان حاضر در جلسه شبانه خواستند اگر نظراتی دارند ابراز دارند. در جای دیگر گفته‌ام که برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت امام و طرح زمامداری ایشان منطبق بر عرف جهانی در مقیاس دولتها، انجام اقداماتی در ایران به دستور امام ضروری شده بود. این مطلب قبلاً در جلسه‌ای با امام مطرح شده بود، و همگان منتظر فرصتی برای شروع این کار بودند. بعد از تظاهرات تاسوعا و عاشورا به نظر می‌رسید شرایط و اوضاع برای مشروعیت به دست گرفتن زمام امور از طرف امام در افکار جهانیان آماده شده باشد. لذا بعد از استماع پیام و گزارش دکتر بهشتی برنامه‌های اجرایی طرح مذکور مورد بحث قرار گرفت و قرار شد برای تصرف چهار محور اساسی گمرکات، بانکها، صنعت نفت و روزنامه‌ها اقدامات اولیه صورت گیرد که شرح آن را در همین فصل و نیز در جلد دوم آورده‌ام.

امیدواری کارتر به بقای شاه

کارتر در پاسخ به سؤال خبرنگاران در ۱۶ آذر که نظر او را در مورد بقای شاه در

رأس حکومت ایران جويا شده بودند، گفت: «نمی‌دانم، امیدوارم چنین باشد. این بستگی به مردم ایران دارد... ما شخصاً ترجیح می‌دهیم که شاه نقشی عملی در دولت به عهده داشته باشد ولی این تصمیم را باید ملت ایران بگیرد...»^۱

این اظهارات در آن شرایط بر تزلزل روحیه شاه و نزدیکان او افزود و چنین تعبیر شد که دولت امریکا دست از حمایت شاه برداشته است، خصوصاً که همزمان با آن خروج اتباع امریکا و اروپایی از ایران شدت گرفته بود. وقتی سولیوان انعکاس جملات کارتر بر شاه را به امریکا گزارش کرد، چند روز بعد - ۱۲ دسامبر - پرزیدنت کارتر طی تماس تلفنی با شاه مجدداً بر حمایت کامل خود از او در راهی که برای برقراری آرامش در کشور و تسلط بر بحران انتخاب خواهد کرد تأکید کرد. این تأکیدات و نیز تماسهای سیاسیون دیگر نظیر علی امینی با شاه، مجدداً طرح تشکیل حکومت ملی با شرکت مخالفان را در دستور کار دربار قرار داد.

امیدواری پاره‌ای از ملیون به دخالت غربی‌ها

جان استمپل می‌نویسد: در حالی که نیروهای انقلابی از پیروزی خود مطمئن بودند و پایان عمر رژیم را انتظار می‌کشیدند، خواه از طریق همه‌پرسی در باب نظام سلطنتی خواه از راه سرنگونی مستقیم یا برقراری نوعی مصالحه نظیر شورای سلطنت، رهبران نهضت آزادی به دیپلماتهای خارجی اطمینان می‌دادند که بیش از این امکان تشکیل هیچ دولتی تحت رهبری شاه وجود ندارد و شاه باید برود و دولتهای شما اگر علاقه‌مند هستند باید فکرشان را به موضوع جانشینی شاه متمرکز سازند. میانه‌روهای دیگر، بخصوص کسانی که در جبهه ملی بودند و نویسندگان و حقوقدانان، امید به کمک غرب داشتند که تا رسیدن به لحظه‌ای که مرحله نهایی فرا می‌رسد، از خونریزی اجتناب گردد. آنها خواستار روی کار آمدن دولتی بودند که آرزوها و آمال «مردم» را با مآل‌اندیشی به مرحله اجرا در آورد و نه استقرار یک حکومت مذهبی و یا چپ افراطی.^۲

۱. جان استمپل، درون انقلاب ایران، ص ۲۱۴.

۲. همان؛ ص ۲۱۵.



تظاهرات دانشجویان مسلمان در آلمان علیه کشتار مردم توسط رژیم شاه در ایران

«بعد از راهپیمایی تاسوعا و عاشورا برای همه کس، به استثنای تعداد انگشت شماری از وفاداران به سلطنت روشن بود که هیچ شانس برای ابقای شاه، جز به عنوان یک مقام تشریفاتی وجود ندارد، و شانس بسیار ناچیزتر از آن این که با بی‌رحمی تظاهرکنندگان را در هم بکوبد...»^۱

«...پس از راهپیماییهای تاسوعا و عاشورا... فرماندهی ارتش با آگاهی از شمار فزاینده ترک‌کنندگان خدمت کم‌کم در مورد وضع خود دچار تردید شد و متوجه تفرقه روزافزونی گردید که در صفوف واحدهای آن روی می‌داد. رأس فرماندهی به شاه متعهد باقی ماند، اما افسران رده پایین... به تدریج به امکانات دیگر توجه می‌نمودند...»^۲

«...راهپیمایی محرم یک بار و برای همه، حتی برای آنها که با خصوصیات خمینی موافق نبودند، خمینی را به عنوان شخصیتی انقلابی و رهبری پیامبرگونه تثبیت کرد...»^۳

از قول ژنرال ربیعی به خبرنگار فرانکفورتر آگماینه^۴ روزنامه دست راستی آلمان، در روز بعد از راه‌پیمایی عاشورا گفته بودند: «یا ما باید بساط خودمان را جمع کنیم و برویم یا مخالفین. شق دوم جز با سرکوبی خونین و قاطع امکان‌پذیر نیست.»^۵

در همین روز از تهران گزارش رسید که در وزارتخانه‌های دادگستری، دارایی و بازرگانی کارمندان وزراء و مقامات را به درون وزارتخانه راه نداده‌اند و در اغلب ادارات و وزارتخانه‌ها انجمنهای اسلامی تشکیل شده است.

دیدار دکتر امینی با شاه: تلاش مجدد برای استقرار دولت ملی

در آخرین ساعات روز ۱۱ دسامبر ۲۱۱ دی ماه) از تهران خبر رسید که دکتر علی امینی دیداری محرمانه با شاه داشته است. از جزئیات این دیدار در این گزارش چیزی ذکر نشده بود.

در گزارشاتی که از امریکا می‌رسید، این مطلب به وضوح دیده می‌شد که

۱. همان؛ ص ۲۱۶.

۲. همان؛ ص ۲۱۶.

۳. همان؛ ص ۲۱۷.

4. Frankfurter Allgemeine.

۵. روزنامه ۱۴ دسامبر ۷۸ فرانکفورتر آگماینه.

سردمداران امریکا مجدداً به شاه برای تشکیل یک کابینه غیرنظامی فشار می‌آورند. شاه در این مورد می‌نویسد:

«...بعد از انتصاب ازهارى، من تماس و مذاکرات خود را با مخالفین برقرار ساختم. ابتدا من با دکتر صدیقی، عضو جبهه ملی، که او را یک وطن‌پرست می‌دانستم، تماس گرفتم. او بدون هیچگونه شرطی پذیرفت که کابینه ائتلافی تشکیل دهد. اما یک هفته برای مطالعه و فکر کردن مهلت خواست و من موافقت کردم. اما بعد بر اثر فشار گروهش، از من خواست که یک شورای سلطنتی را معرفی کنم در حالی که هنوز در کشور بودم. این شرط قابل قبول نبود چرا که مفهوم آن این بود که من قادر نیستم به عنوان یک پادشاه وظایفم را انجام دهم...»^۱

چنانچه قبلاً گفته شد شاه از یک سو می‌خواست نفوذ خود را از دست ندهد و از سوی دیگر می‌خواست به خواسته‌های مردم تن در دهد. سیاستمداران کهنه کار و ملیون به لحاظ تجربه سالهای گذشته و یا ملاحظه حالت دوگانه در اظهارات شاه و سرانجام به خاطر ترس از عکس‌العمل امام و انقلابیون مسلمان و حفظ آبروی خود حاضر نمی‌شدند با وجود شاه و حفظ قدرت او در ارتش دست به تشکیل دولت بزنند. در اطرافیان کارتر هم شرایط روزمره بسته به دیدار سایروس ونس یا برژینسکی با کارتر بود که سیاست آن روز امریکا را در مقابل حوادث ایران و عکس‌العمل کاخ سفید شکل می‌داد. یک روز سیاست هویچ اعمال شد و فردا سیاست چماق. در ایران هم ارتشیان به شدت از این که شاه شورای سلطنت تشکیل دهد و یا از ایران خارج شود سخت اظهار نگرانی می‌کردند.

مستشاران نظامی امریکا و تهدیدهای متعدد

مستشاران نظامی امریکا در ایران نیز روز به روز با خطرات بالفعل و تهدیدهایی رو به‌رو می‌شدند و مشکل حفاظت از آنان به گفته سولیوان پیوسته دشوارتر می‌شد. از طرفی دیگر کمبود سوخت و بنزین تحرک آنان را مشکل ساخته بود. در منازل آنها در

صندوقهای پست آنان، در زیر برف پاک‌کن اتومبیل‌هایشان در تلفن به منازل و محل کارشان، در مدارس از طریق فرزندان‌شان به آنان پیغام داده می‌شد، جایی در ایران ندارند و بهتر است قبل از آنکه نیروهای انقلابی وارد کار شوند ایران را ترک کنند. سولیوان که از یک طرف مایل نبود این احساس را در میان سران رژیم به وجود آورد که امریکاییها اوضاع ایران را قابل دفاع نمی‌دانند و از طرفی دیگر نگران جان اتباع کشور متبوع خود بود همین مسائل را بهانه قرار داده و آنان را به رفتن از ایران تشویق می‌کرد.

روز دوم دی ماه ۲۳۳۳ دسامبر پاول گریم^۱، یکی از امریکاییان وابسته به شرکت نفت در حالی که عازم حرکت به سرکار خود بود با گلوله افراد ناشناس کشته شد. بعد از این ترور اکثر کارکنان امریکایی شاغل در حوزه‌های نفتی از بنادر خلیج فارس فرار را بر قرار ترجیح دادند.

آزادی زندانیان سیاسی

رفتن امریکاییان مواجه بود با آزادی تعداد زیادی از زندانیان سیاسی که در میان آنان مبارزینی بودند که متجاوز از سی سال عمرشان را در زندان گذرانده بودند. استقبال مردم از آنان و حلقه‌های گل که بر گردن آنان می‌افکندند دقایقی از برنامه‌های خبری تلویزیونهای اروپایی را به خود اختصاص داده بود.

بازگشت کمونیست‌ها به وطن و دعوت از مسلمانان به وحدت در صفوف مبارزه

از وقایع مهم این روزها بازگشت نیروهای فعال در سازمانهای کمونیستی ایرانی در خارج از کشور بود. از اواخر اکتبر ۷۸ نیروهای فعال چپ در سالهای حیات کنفدراسیون اعلام کردند که برای ادامه مبارزه به میان صفوف خلق باز می‌گردند. در خارج از کشور طرح شعارهای «پیش به سوی ایجاد حزب طبقه کارگر»، «انقلاب مسلحانه، راه رهایی خلقهای ایران»، «جمهوری دموکراتیک خلق»، «رهایی خلق ستمدیده ایران» و از این قبیل در بیانیه‌های سازمانهای کمونیستی، نظیر توده انقلابی،

توفان و واحدهای دانشجویی وابسته به کنفدراسیون در حال احتضار مشاهده شد. در همین ایام تظاهراتی در دانشگاه تهران صورت گرفت و رفقا! به طرح مسائل انقلاب پرداختند و خواهان حضور پرولتاریای تحت ستم در مبارزه علیه عوامل امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی شدند. در پاره‌ای از جلسات عمومی و دوره‌ای انجمنهای اسلامی در اروپا حضور رفقا چشمگیر بود. حتی در پاره‌ای شهرها همین رفقا! برای نمایش وحدت، با کفش در نمازهای جماعت شرکت می‌کردند! در اغلب سمینارها و تظاهراتی که از طرف اتحادیه انجمن اسلامی در اروپا تشکیل می‌شد، این امر ناگهان به گونه‌ای سؤال‌برانگیز، شدت گرفت. در پاسخ به واکنشهای شگفت‌انگیز ما می‌گفتند، به فراخوان آیت‌الله خمینی و برای وحدت کلمه با ما همکاری می‌کنند. بازتاب این همکاری! وحدت طلبانه در پاره‌ای از روزنامه‌های وابسته به رژیم در ایران مشاهده شد و بلافاصله مجدداً مسأله مارکسیستهای اسلامی دستاویز تبلیغات رژیم گردید.

من مسأله را با امام در میان گذاردم. ایشان خواستند جلسه‌ای با اعضای رده بالای اتحادیه داشته باشند. در این جلسه که در باغ نوفل‌لوشاتو برگزار شد تعداد دیگری از ایرانیان سراسر اروپا هم حضور داشتند. امام بعد از ذکر مقدماتی افزودند:

«...یک تعجب هم از این جوانهای خودمان! بعضی‌شان البته، که اینها گول خوردند از این دستگاه، با صورتهای مختلف اینها را گول زدند، من جمله اینها را وادار کردند... که در دانشگاه یک شعارهایی بدهند که این شعارها را شعارهای غیر اسلامی و غیر ملی می‌دانند که مردم بترسند اگر اعلیحضرت برونند کمونیست خواهد شد! این‌ها آلت دست واقع شدند... آنهایی که اینها را به این کار وادار می‌دارند، آنها از همان دستگاه سازمان امنیت و دستگاه اینها هستند. اینها کمونیست نیستند، اینها کمونیست‌ساز هستند؛ یعنی آنها این جوانهای ما را وادار می‌کنند به یک مطالبی به نفع شاه و به نفع امریکا، و اینها خیال می‌کنند نه، این قضیه کمونیست است و قضیه توده‌ای... [از] این تعجب دارم... اینها چرا گول می‌خورند؟...»

من از شما آقایانی که محصل هستید در خارج و طبقات روشن هستید در خارج این توقع را دارم که این جوانهای ما که گول خوردند... ننگذارید که به دام

این‌ها یفتند. این‌ها دام سازمان امنیت است، نه دام کمونیست است... در این‌جا اگر پیدا بشود از آن‌ها دستگیری کنید... نگذارید که این‌ها از دست بروند...^۱

در همین دیدار امام از دانشجویان حاضر خواستند مسائل و واقعیتهای ایران را برای ملت‌هایی که با آنان ارتباط دارند بیان کنند.

«...این‌ها را به این اشخاصی که با آنها ملاقات می‌کنید...مسئلتان را بگویید... این مفید است برای ملت ایران... و بخواهید از این قشرها به اینکه با ملت ایران همراهی کنند، ملت امریکا با ملت ایران همراهی بکند، بفهمد که دولت امریکا نسبت به ایران چه صورتی دارد.»^۲

نخست وزیر بختیار

عدم موفقیت دولت ازهارى در سرکوب بحران، و عدم موفقیت شاه در روی کار آوردن حکومتی با شرکت سیاسيون مخالف و استمرار پیامهای امام و تظاهرات مردم و اعلام اینکه «تا سرنگونی شاه تظاهرات و اعتصابات ادامه خواهد یافت» و به ویژه آخرین اظهار نظر امام در مصاحبه با رادیو لوگزامبورگ در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۸ (اول دی ماه ۵۷) که «شاه پایگاهی در میان ملت ندارد. به هیچ وجه جای مصالحه هم نیست»^۳، مقامات امریکایی مجدداً دست به کار شدند و این بار در طرح راه حل برای مسائل ایران، بردن شاه را در نظر آوردند.

گزارش جورج بال (که در صفحات گذشته بدان اشاره شد) مجدداً مورد بررسی قرار گرفت.

رئوس گزارش و جمع‌بندی جورج بال عبارت بود از اینکه، ظاهراً روزهای خوش حکومت مطلقه شاه به سر آمده است. در این گزارش وضعیتهای احتمالی جانشینی حکومت شاه، بدون توجه به عملی و یا غیرعملی بودن آن به قرار زیر برشمرده شده بود:

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۴۳ - ۱۴۱.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۴۴.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۵۴.

اول: مشروطه سلطنتی: امریکا و امرای ارتش ایران ترجیح می‌دهند ترتیبی داده شود که شاه سلطنت کند نه حکومت. برای تحقق چنین برنامه‌ای، یک دولت ائتلافی غیرنظامی به رهبری کسانی نظیر علی امینی نخست‌وزیر اسبق و یا دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی نسبتاً معتدل باید روی کار بیاید.

دوم: شورای نیابت سلطنت: قدم بسیار محتمل بعدی، استعفا و خلع شاه به نفع پسرش و اداره کشور توسط یک شورای سلطنت، تا وقتی پسر او به سن ۲۱ سالگی برسد.

سوم: ایجاد یک جمهوری: اگر چنانچه سلطنت کلاً سقوط نماید می‌توان یک جمهوری به ریاست سیاستمداران معتدلی نظیر علی امینی و یا کریم سنجابی به وجود آورد. چنین دولتی باید بتواند هم نظامیان و هم رهبران مسلمان مبارز را با خود همراه سازد. چنین دولتی همچنین به همکاری فعال تکنوکراتهای آموزش دیده در غرب نیاز دارد.

چهارم: جمهوری اسلامی: در صورتی که میانه روها سقوط کنند، طرفداران متعصب آیت‌الله خمینی ممکن است کوشش نمایند تا حکومتی بر اساس اصول اسلامی بنا نهند که نتیجه آن پایان مدرن گرایی و به احتمال زیاد عکس عملهای فلج‌کننده از طرف ارتش و میانه‌روها خواهد بود.

پنجم: حکومت نظامی به شکل لیبی: در کشورهای منطقه خاورمیانه تنها حزب منسجم ارتش است. اگر شاه برود و نابسامانی‌ها ادامه پیدا کند ممکن است امرای ارتش دست به کار شوند. آنها ممکن است دست به یک کودتای نظامی نظیر لیبی بزنند و حکومت جمهوری مردمی را به وجود آورند.

دولت ائتلافی بدون شاه

سیاستمداران امریکا ابتدا سعی کردند راه حل احتمالی اول یعنی مشروطه سلطنتی را اجرا کنند. تلاشهای فراوانی به منظور تشکیل یک دولت ائتلافی با شرکت افرادی نظیر علی امینی، دکتر کریم سنجابی و دکتر صدیقی صورت گرفت اما این تلاشها به جایی

نرسید و شکست خورد. یکی از شرایط آنان، تفویض تمامی اختیارات شاه در مورد ارتش به دولت بود، که شاه زیر بار نرفت و آنها هم نپذیرفتند.

در پایان این مرحله از تلاشها بود که ازهارای روی کار آمد و با تظاهرات تاسوعا و عاشورا حکومت ازهارای نیز شکست خورد. لذا اجرای راه حل احتمالی سوم به طور جدی مطرح گردید که آن را در دو مرحله انجام دهند. مرحله اول خروج شاه از ایران و تأسیس شورای سلطنت و روی کار آمدن یک دولت به ظاهر معتدل و سپس در مرحله دوم بعد از خروج شاه و تخفیف تشنجات، تغییر نظام به سبکی که در احتمال سوم آمده است. برای اجرای این برنامه ظاهراً توافق سایر دول غربی نیز جلب شده بود. در مورد کیفیت و شیوه اجرای راه احتمالی سوم، نظر پیشنهادی جورج بال این بود که «شورایی از بزرگان قوم تشکیل گردد تا دولت جدید را از شاه جدا سازد» کسانی را که جورج بال برای این منظور پیشنهاد کرده بود، با هم اختلاف سیاسی فراوان داشتند. او در لیست خود یک طرف دکتر بهشتی را قرار داده بود و در طرف دیگر، افرادی از طرفداران شاه را.

اصل نظر جورج بال، یعنی تشکیل یک دولت ائتلافی بدون شاه مورد توجه کارتر قرار گرفت. اما نظری در مورد ترکیب شورا هم از جانب کارتر رد شد و هم از طرف سولیوان. اما به هر حال تشکیل یک دولت ائتلافی با جدیت پیگیری شد.

پیشنهاد اخیر چنانچه قبلاً دیدیم توسط افرادی نظیر امینی و دکتر صدیقی مطرح شده بود و شاه حاضر به پذیرش آن نشده بود. البته گفته شد که «شاه ابتدا پیشنهاد امینی را قبول کرده بود، اما بعد از ۲۴ ساعت تغییر نظر داد و آن را رد کرد.»

«امروز امینی با شاه ملاقات کرد. امینی اصرار دارد که شاه ولو به طور موقت و نه استعفای از سلطنت از کشور بیرون برود، تا اوضاع آرام گیرد. اما مشاورین نزدیک شاه از جمله اردشیر زاهدی، اویسی و رحیمی (فرماندار نظامی تهران) با این پیشنهاد مخالفت کردند.»^۱

در خبرهای دیگر آمده بود که اردشیر زاهدی برای دو منظور به تهران آمده بود:

الف: تشویق سیاستمداران برای تشکیل دولت ملی.

ب: آماده‌سازی رهبران ارتش برای سرکوب نظامی با حمایت امریکاییان. اما وقتی هر دو شرایط را نامساعد دید تلاش کرد شاه از واگذاری اختیارات به دولت ملی صرف‌نظر کند.

مهندس بازرگان بعدها به من گفت که دکتر ریتسل سفیر آلمان در تهران در دیدار با ایشان اظهار داشته بود که هانس دیتريش گنشر^۱ وزیر خارجه آلمان باطناً با رفتن شاه و روی کار آمدن یک دولت مقتدر ملی با مشارکت طرفداران آیت‌الله خمینی موافق است.

این پیغام آقای ریتسل زمانی است که وزارت امور خارجه آلمان گزارش صادق‌قطب‌زاده و نگارنده را در مورد اوضاع ایران دریافت کرده و از جریان اوضاع و دیدگاه امام اطلاع حاصل کرده بود.

مطلب اخیر را در ماجرای تشکیل کنفرانس گوادلوپ به تفصیل آورده‌ام.

تغییر نظر سران کاخ سفید: شاه بهتر است ایران را موقتاً ترک کند

روزنامه اینترناسیونال جورنال در شماره ۹ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۸ دی ماه ۱۳۵۷)، با شگفتی تغییر نظر سران کاخ سفید را در مورد اوضاع ایران اعلام می‌کند. به گفته این روزنامه کارتر که چند هفته پیش با پیشنهاد خروج شاه از ایران مخالف بود و نظریات سران ارتش ایران را در مورد بقای شاه در مملکت تأیید می‌کرد، حال پذیرفته است که چنانچه شاه موقتاً کشور را ترک کند، هم بهترین راه برای خاموش کردن آتش فتنه بوده و هم بهترین راه برای حفظ ثبات ایران خواهد بود.

بعد از اعلام این مطلب اهرمهای سیاسی مجدداً به کار افتادند.

جان استمپل، در کتاب خود می‌نویسد: «در طرح آمده بود که شاه قدرت را به یک شورای سلطنت مرکب از وفاداران به شاه، رهبران مخالف و دو یا سه نفر شخصیت

ممتاز، که مورد تأیید طرفین باشد واگذار کرده و کشور را ترک نماید... حتی رهبری مذهبیهون میانه‌رو به پیشوایی شریعتمداری آماده بود تا برای کسب موافقت خمینی برای روی کار آمدن یک دولت ائتلافی به خمینی فشار آورد.^۱

انتصاب بختیار به نخست وزیری به توصیه جورج براون

قبل از این اعلام شده بود که لرد جورج براون^۲ وزیر خارجه اسبق انگلیس و از دوستان صمیمی شاه به دعوت دولت ایران در تهران است. وی در مصاحبه‌ای گفت که: «برای انجام پاره‌ای مشورتها به تهران سفر می‌کند و نظرهایی که به اعتقاد او خالی از تجارب عمیق وی در مبارزات و شورشهای داخلی نخواهد بود به دولت ایران تسلیم خواهد کرد.»^۳

بعدها معلوم شد که منظور وی از دولت ایران، شخص شاه بوده است.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد: بالاخره من بعد از ملاقات با لرد جورج براون تصمیم گرفتم که بختیار را منصوب کنم. او وزیر خارجه سابق بریتانیا در دولت کارگری بود. با هم دوستی قدیمی داشتیم. در این ملاقات او دستهای مرا گرفت و به من اصرار کرد که کشور را ترک کنم. و گفت که یکی - دو ماهی مرخصی برو. لرد براون شدیداً از بختیار حمایت می‌کرد. من با اکراه و تحت فشار خارجیها موافقت کردم که او را به نخست‌وزیری منصوب کنم. من همیشه او را انگلوفیل و عامل شرکت نفت انگلیس می‌دانستم. پایگاه سیاسی او خیلی عمیق نبود. او به من اعتراف کرد که اعضای جبهه ملی فقط ۲۷ نفر بودند.^۴

دیدار بختیار با شاه

در حالی که سال مسیحی به پایان می‌رسید و اروپاییان خود را برای جشن سال نو آماده می‌کردند، یعنی در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۸ برابر با ۸ دی ماه ۵۷، بختیار فرمان نخست

۱. درون انقلاب ایران، ص ۲۱۷.

2. L. George Brown.

۳. نیویورک تایمز؛ ۷ نوامبر ۱۹۷۸/۱۶ آبان ۱۳۵۷.

۴. آخرین تلاشها در آخرین روزها؛ ص ۱۶۹.

وزیری را از شاه دریافت کرد و به دیدار سنجابی و فروهر رفت. ماجرای دیدار شاه را با بختیار از زبان بختیار می‌خوانیم:

«روزی از طرف سپهد مقدم رئیس ساواک به من تلفن شد:

- من می‌توانم به دیدن شما بیایم؟

- در خانه من باز است تشریف بیاورید.

مقدم با اتومبیل شخصی خودش و بدون اسکورت و در روز روشن آمد. به او گفتم: من به شما گفته‌ام که همیشه آمادهم با هر کس که باشد درباره آینده مملکت به گفتگو بنشینم. ولی من به اصولی پای بندم که رهایشان نمی‌کنم. شما بهتر از هر کس باید بدانید که ما گفته‌ایم و بارها تکرار کرده‌ایم که قانون اساسی باید اجرا شود. من این موضع را حفظ می‌کنم... کی می‌خواهید متوجه شوید که وقت به سرعت می‌گذرد، حالا هم دیر شده است. در هر حال کاری را که امروز می‌خواهید بکنید به فردا موکول نکنید.

او (مقدم) مرا شگفت زده نگاه کرد و گفت: بله اگر شما همکاری نکنید؟

- با چه کسی همکاری کنم. اگر مقصود با مردان دیگر سیاسی است حاضرم. ولی اعلیحضرت باید بپذیرد که بر طبق قانون اساسی، تمام قدرت به دولت تفویض شده است. و خود ایشان فقط سمبل وحدت و مملکت و پذیرفته شده از طرف ملت هستند، همین و بس. ولی اگر ایشان قصد دارد که در این یا آن مسأله دخالت کند این یا آن وزیر را انتخاب کند، امکان همکاری نیست، ما در همان موضع گذشته خواهیم ماند.»

بختیار سپس می‌گوید:

«ما دوباره با هم ملاقات کردیم و خود مقدم به من گفت که شخص اعلیحضرت به او دستور دادند درباره مسائل ایران با شما و بازرگان و سحابی صحبت کنم.»
با این مقدمه بختیار به دیدار شاه می‌رود. وی چگونگی جریان دیدارش را با شاه شرح می‌دهد:

«پادشاه اولین تماس را با من پس از نافرجام ماندن مأموریت صدیقی گرفت. پس از انجام مراسم مقدماتی گفتگو با این سؤال شاه آغاز شد که:

- این پدیده خمینی چه صیغه‌ای است؟

- بسیار ساده است اعلیحضرت واکنش مردم است. یا لاقلاً یکی از واکنشهای متعدد در مقابل دولتهایی که بارها از حضور اعلیحضرت تقاضا کرده بودیم از آنها پشتیبانی نفرمایند.

- یعنی چه؟

- بدون حمایت شما، هیچکس این دولتها را تحمل نمی‌کرد.

قدرت معنوی اعلیحضرت در این مورد بسیار قابل ملاحظه بود. شما در این سیاستها حاکمیت هم می‌کردید و همین برای دولتها تضمینی به شمار می‌آمد.

- وقتی به وجودتان نیاز بود به شما اطلاع خواهم داد.

ده روز بعد پس از ملاقات اول، شاه وی را دوباره به حضور طلبید و طی گفتگوهایی به مدت ۲۰ دقیقه به وی گفت:

«وقت تنگ است به من بگویید آیا حاضرید دولتی تشکیل بدهید؟»

بختیار در اینجا ضمن بحث درباره وضع سیاسی کشور اقرار می‌کند که حمایت جبهه ملی را از دست داده و فشار افکار عمومی از حد و مرز قابل تحمل گذشته است. اما به هر حال به شاه می‌گوید:

«من در خدمت اعلیحضرت، ولی لازم است مسأله را با دقت بیشتری بررسی کنم. از طرفی شرایطی که فضای موجود تحمیل کرده، مطرح است و از طرف دیگر اعتقادات شخصی من درباره دولت. اگر قرار باشد که از کار من نتیجه‌ای حاصل شود این واقعیتهای باید با هم آشتی‌پذیر باشند. به علاوه باید در فکر پیدا کردن همکارانی باشم. در این دوران تعداد افراد شریفی که مورد احترام و اعتماد مردم باشند زیاد نیست. محتمل است ناگزیر شوم از کسانی که چندان شهرتی ندارند ولی لاقلاً آلوده به مسائل مشکوک نیستند دعوت به همکاری کنم.

- بله متوجهم. اما وقت تنگ است!

- من از اعلیحضرت تقاضای ده روز فرصت دارم.

- زیاد است.

- تصور نمی‌کنم از این سریعتر ممکن باشد. در هر حال من نهایت کوشش را می‌کنم.

- حال از هارې خوب نیست. اگر قصد سفر دارد به او گذرنامه بدهید.

- من که در این زمینه اختیاری ندارم.

- نخست‌وزیری وجود ندارد! دیگران هم همه نظامی‌اند. قبول می‌کنید که دستورات

را تلفنی صادر کنید، من هم دستور لازم را می‌دهم که پرونده مسائلی که فوریت دارد در اختیار شما گذاشته شود و مطالب با شما شور شود.

شاه، کلاف سردرگم و آشفته

- اگر در مورد مسأله حادی من مورد مشاوره قرار گیرم، البته نظرم را خواهم داد.

شاه آنقدر شتاب زده بود که حتی بختیار هم آن را احساس کرده بود. منظور شاه از این «تنگی وقت» چه بود؟! گویی شاه دنبال کسی می‌گشت تا مسؤولیت ظاهری مملکت را به گردن او بیاندازد و خود را از معرکه و مهلکه خارج سازد. یک ساعت و نیم پس از مراجعت بختیار به منزلش شاه به او تلفن می‌زند که:

- کابینه‌تان را چه روزی می‌توانید معرفی کنید تا من آن روز را در تقویم در نظر بگیرم.

- اعلیحضرت، من قبل از ده روز نمی‌توانم تاریخی معین کنم، عملاً غیر ممکن است.

- بسیار خوب کی می‌آید که شرایطتان را برای تشکیل دولت توضیح بدهید؟
- فردا...

بختیار می‌گوید هفت شرط به شاه پیشنهاد کردم. شروطی که وی مدعی است «همه گروه‌ها از گروه چپ‌های تندرو گرفته تا سلطنت‌طلبان همه با آن توافق دارند.» بختیار اضافه می‌کند که: «از این هفت شرط دو شرط را خود من به شروط دیگر اضافه کردم:
۱- انتخاب تمام وزرا با من باشد.

۲- از اعلیحضرت بخواهم که اگر امکانش وجود داشته باشد بپذیرند و سفری به خارج بکنند.

بختیار سپس اضافه می‌کند: «حدود دو ماه، حتی یک ماه و نیم قبل از این تاریخ این چنین تقاضایی از پادشاه نمی‌کردم. اما تب چنان بالا رفته بود و فضا چنان پریشان بود که من دور شدن شاه را لازم می‌دیدم.»
و اعتراف می‌کند که:

«اگر موفق می‌شدم نظمی نسبی در مملکت برقرار کنم، پادشاه با دسیسه‌های متعارف آن را بلافاصله برهم می‌زد. با آن وزیر یا این وزیر کابینه می‌ساخت تا نظارت خود را بر جریان امور دوباره به دست آورد. دوباره تفرقه ایجاد کند تا حکومت کند. گرفتاری ایران این بود و گرفتاری شخصی اعلیحضرت هم همین بود.

پذیرش شتاب زده شرایط بختیار توسط شاه

به هر حال شاه که اوضاع را وخیم دید و نگران بود که اگر بیشتر در ایران بماند گرفتار انتقام ملت شود، تمامی شرایط بختیار را شتاب زده و بدون کمترین تردیدی پذیرفت. بختیار: «پیشنهاد من ساده‌تر از آن پذیرفته شد که برای من این شک ایجاد نشود که از طرف امریکاییها هم به او همین توصیه شده بود.»^۱

همان‌طور که در صفحات پیشین دیدیم اوضاع روحی و روانی شاه خصوصاً بعد از راه پیمائی‌های با شکوه و به قول فرنگی‌ها رفراندوم تاسوعا و عاشورا بسیار آشفته بوده است. طنین بانگ الله‌اکبر بر فراز بامها در شبهای ماه محرم حتی سفرای خارجی را دچار حیرت و وحشت کرده بود. یأس شاه از بازگرداندن آرامش به کشور در تمام حرکات و گفتار او حتی در برابر خبرنگاران خارجی مشهود بوده است.
نیری دی ژاردن، مخبر فیگارو در شرح گفتگویش با شاه می‌نویسد: شاه را لاغر، رنگ پریده و تکیده دیدم که طی گفتگو حداقل بیست بار لغت «یأس» را تکرار کرد.^۲

شاه عاجز از تصمیم‌گیری

مجله اشپیگل آلمان: فرح، سمت نایب‌السلطنه داشت. او برای حفظ سلطنت از تمام

۱. آخرین تلاشها و آخرین روزها، ص ۱۶۹ به بعد.

۲. پنجم نوامبر ۱۹۷۸ / ۱۴ آبان ۱۳۵۷.

اختیارات خود استفاده کرده بود و زمانی که شاه از تصمیم‌گیری عاجز بود او کارها را در دست داشت.

اشپیگل اضافه می‌کند:

شاه: «می‌خواهند من و شهبانو را برخلاف میلان به تعطیلات بفرستند، اما اگر اختیار با من بود در اواسط پاییز می‌رفتم. همسرم مجبورم کرد اینجا بمانم. از فرح پرسیدم آیا ایشان مانع خروج شاه از کشور است؟ فرح نگاه تندی به شوهرش می‌اندازد و می‌گوید من و شوهرم فقط درباره تاریخ مسافرت اختلاف نظر داریم. از او پرسیدم «به اعتقاد شما این رفتن بدون بازگشت است؟» فرح جواب داد: «آه، نه، بدون تردید نه،

من فقط به یک تعطیلات طولانی فکر می‌کنم... مردم اصرار دارند که ما برویم.»

اشپیگل: از شاه پرسیدم چه احساسی دارید؟ او گفت: «اندوهی بسیار شدید، واقعاً خسته‌ام.»^۱

امام: به شاه نباید مهلت داد

امام در سخنرانی خود در ۲۴ اکتبر در نوفل‌لوشاتو به همین وضع روحی شاه اشاره کرده و می‌گویند اگر در این شرایط به او مهلت داده شود، این مصیبت است برای ملت: «اوضاع طوری است که ایشان را «مأیوس» کرده است. دیگر ایشان از وضع خودش مأیوس است و تصریح هم می‌کند به اینکه من مأیوسم؛ و باید هم مأیوس باشد... باید ملت ایران مهلت، به این دیگر ندهد... و قطع ید او را از سر ملت بکنند... گاهی یک پیشنهادهایی از بعضی اشخاصی که خیلی توجه به تمام مسائل ندارند می‌شود؛ از بعضی از آقایان از بعضی از محترمین که مثلاً خوب است که اصل رژیم باقی باشد و این شخص برود... حالا به این مطلب قانع بشویم و بعد کم‌کم یک قدم، یک قدم جلو برویم. این جزء اشتباهاتی است که آقایان دارند... حالا بعد از این همه کشتار... ما بگوئیم که خوب آقا، شما حالا دیگر بفرمایید بالای مسند بنشینید و بروید سراغ الواطی‌تان، به حکومت کار نداشته باشید... حالا دیگر همان سلطنت بکنید... کدام

مسلمان از ما یک همچو مطلبی را قبول می‌تواند بکند؟... اگر این آدم را امروز شما مهلت دادید و گفتید سلطان باشد و حکومت نکند، این «حالا» قبول می‌کند... این آدم از این قدمی که گذاشته برمی‌گردد. این وقتی که برگشت، تمام مردم را تمام مخالفین خودش را خواهد قتل عام کرد بدتر از حالا...»^۱

بالاخره در هشتم دی ماه ۵۷ (۲۹ دسامبر ۱۹۷۸) علیرغم مخالفت سران جبهه ملی و تهدید بختیار به اخراج از این سازمان، وی با شاه بر سر تشکیل دولت به توافق رسید. قبلاً گفته شد که شاه تحت فشار امریکاییها و به قول خودش «خواهش لرد براون» حاضر شد، دولت را به بختیار واگذار کرده، در گام بعد شورای سلطنت تشکیل داده و برای استراحتی طولانی - به قول فرح - از کشور خارج شود. شاه البته اختیار ارتش را هم چنان در دست داشت، ولی اعلام کرد، ارتش کاملاً از بختیار حمایت خواهد کرد. بختیار ابتدا می‌خواست انتصابات در ارتش زیر نظر او بوده، یا حق وتو داشته باشد که مورد قبول شاه قرار نگرفت. همچنین بختیار از ارتشبد جم خواسته بود که وزارت جنگ را بر عهده بگیرد. جم شرط کرده بود که اگر حق انتصاب داشته و دستش در تصمیمات مربوط به ارتش باز باشد، خواهد پذیرفت. شاه زیر بار نرفت و جم هم به ایران نیامد.

به خاطر دارم که قبلاً یکبار که با امام در مورد مقامات نظامی صحبت می‌شد، ایشان نسبت به ارتشبد جم نظر مخالفی نداشتند.

پس از آن که ارتشبد جم حاضر به قبول مسئولیت در کابینه بختیار نشد، ارتشبد جعفر شفقت، که بعد از قتل عام تبریز در ماجرای اربعین شهدای قم، به استانداری آذربایجان منصوب شد و از نزدیکان آیت‌الله شریعتمداری محسوب می‌گردید وزارت جنگ را عهده‌دار شد.

بختیار اصول سیاست‌های خود را اعلام کرد

بختیار هنوز کابینه خود را معرفی نکرده بود که اصول سیاست‌های خود را اعلام کرد:

رفتن اعلیحضرت به مرخصی، انحلال ساواک، آزادی کامل مطبوعات، آزادی اجتماعات و فعالیت احزاب، لغو سانسور، پایان حکومت نظامی، قطع رابطه با اسرائیل و آفریقای جنوبی، دادگستری آزاد، انحلال دادگاههای نظامی، انتخابات آزاد برای تشکیل مجلسین، بی‌طرفی در سیاست خارجی بر اساس تز سیاست موازنه عدمی مرحوم مدرس و دکتر مصدق.

ارتشبد ازهاری استعفا کرد و جهت معالجه - یا فرار - عازم امریکا شد، ریاست ستاد ارتش به قره‌باغی واگذار گردید و ژنرالها اویسی، خسروداد و ربیعی - طرفداران خشونت - استعفا دادند و امریکا اعلام کرد از نخست‌وزیر قانونی حمایت خواهد کرد.

علت مخالفت امریکا با دادن اختیارات ارتش به بختیار و ارتشبد جم

علت این که امریکاییان به دادن اختیارات ارتش به بختیار و یا ارتشبد جم روی خوش نشان ندادند، حفظ اختیارات برای شرایطی بود که بتوان ترتیب یک کودتای نظامی را فراهم کرد. اگر این دو نفر صاحب‌منصبان ارتش را انتخاب می‌کردند و بر تصمیمات ارتش حق وتو داشته و بر کلیه امور ارتش نظارت می‌کردند، امکان تحقق کودتا گرچه مطلقاً از بین نمی‌رفت، ولی به شدت ضعیف می‌شد.

هدایت ارتش ایران توسط یک افسر امریکایی

با خروج شاه از ایران کنترل ارتش توسط ریاست ستاد و یا هر کدام از فرماندهان نیروها، انسجام لازم را نمی‌داشت. تشکیل شورایعالی ارتش هم عملاً قادر به چنین کاری نبود. این شد که یک افسر ارشد نیروی هوایی امریکا، معاون فرماندهی ناتو، توسط پرزیدنت کارتر برای «مشاوره با رهبران نظامی ایران» یا به عبارت واضح‌تر برای هدایت ارتش ایران در غیاب شاه عازم ایران گردید و روز ۵ ژانویه ۱۹۷۹ ۱۵۵ دی ماه ۱۳۵۷) وارد تهران شد. ابتدا به سفارت امریکا رفته، به اتفاق سولیوان بلادرنگ برای دیدار شاه عازم کاخ نیاوران گردید. در مورد سفر هایزر به ایران در جای خود توضیح کافی داده‌ام.

فرمان شاه به فرماندهان ارتش: از ژنرال هایزر تبعیت کنید!

نکته عجیبی که حتی برای هایزر حیرت‌آور بوده است، نوع رفتار شاه با این ژنرال امریکائی در حضور فرماندهان ارتش ایران و ریاست ستاد مشترک ارتش است. شاه در مقابل هایزر، حالت تسلیم و اطاعت کورکورانه و انقیاد بی چون و چرا داشته است. هایزر در خاطرات خود به این مطلب با شگفتی زیاد اشاره کرده است. شاه از فرماندهان ارتش می‌خواهد که در غیاب ایشان زیر نظر ژنرال هایزر وظایف خود را انجام دهند!

در جای خود بدین مطلب اشاره کرده‌ام که حضور معاون فرماندهی ناتو، ژنرال هایزر در ایران، و شرح وظایفی که برای او از سوی کاخ سفید تدوین شده بود و او در خاطراتش به تفصیل بدان اشاره می‌کند، اختلاف نظر او با سولیوان در تحلیل شرایط و اوضاع و راه حلها و نیز روند مذاکراتش با فرماندهان ارتش و مقامات ارشد هیأت مستشاری امریکا در ایران، جالب توجه است. همانطور که گفته شد از جمله وظایف اصلی هایزر در کنار حفظ یکپارچگی ارتش و آماده ساختن شرایط کودتا - در صورت لزوم و فراهم شدن زمینه‌های عملی - و دلداری دادن! به فرماندهان پرمدها و ناتوان نظامی ایران، حفاظت از دستگاههای بسیار پیچیده و مدرن استراق سمع در جنگلهای شمال ایران - ایستگاه سیاهکل - بود. امریکا نگران آن بود که این ادوات پیشرفته در اختیار ایادی ک.گ.ب قرار گیرد. همچنین لغو قرارداد هواپیماهای پیشرفته نظامی و نیز ادوات و ابزاری که شاه خریداری کرده و زمان تحویل آن فرا می‌رسید، من جمله هواپیماهای هشدار دهنده آواکس، که ضامن تأمین مصالح و منافع نظامی امریکا در اقیانوس اطلس تا شاخ آفریقا بود از جمله مأموریت‌های اولیه ژنرال هایزر در ایران بوده است.

امام، مردم و بختیار

با اعلام نخست‌وزیری بختیار، در هفدهم دی ماه ۵۷ امام در اجتماع ایرانیان و خبرنگاران خارجی و نیز تنی چند از روزنامه‌نگاران ایرانی که به تازگی از تهران آمده بودند راه مردم را در مقابله با دولت جدید و سیاست امریکا تبیین کردند. فرازهایی از

سخنرانی امام بدین شرح است:

فرازهایی از سخنان امام

در تهران و سراسر شهرهای کشور شعار «بختیار، بختیار، نوکر بی اختیار» طنین افکن شد. مرحوم طالقانی در یک مصاحبه مطبوعاتی در همان روز اعلام کردند: «بختیار نه اتکائی به مردم دارد و نه به قانون. تکیه‌گاه او فقط امریکاییها هستند. همانهایی که پدر شاه را در آوردند. وقتی کارتر علناً اعلام می‌کند ما از شاه حمایت می‌کنیم، زیرا برای حفظ او متعهد هستیم، دیدیم که عصبانیت مردم بیشتر شد. حال نیز که امریکا رسماً اعلام می‌کند، می‌خواهیم بختیار را نگاهداریم، عصیان مردم فقط زیادت‌ر خواهد شد...»^۱

-
۱. سؤال: آیا اگر چنانچه دولتی به ریاست بختیار روی کار بیاید، شما این دولت را حمایت می‌کنید، اگر شاه بپذیرد که برای موقت هم که شده از ایران خارج بشود؟
جواب: هیچ دولتی را با بودن رژیم سلطنتی قبول نخواهم کرد. هدف، تشکیل جمهوری اسلامی ایران است و برای من از روز روشن‌تر است که با وضع فعلی، در آینده‌ای نزدیک به آن خواهیم رسید.
- ناظرین خارجی نرمشی در سیاست حضرت‌عالی در طی هفته گذشته مشاهده کردند. آیا به نظر حضرت‌عالی به هم خوردن اوضاع اقتصادی ایران، کافی برای سقوط رژیم شاه هست؟ یا اینکه تصور می‌فرمایید که روشهای قهرآمیز دیگری باید تعقیب بشود؟
- به نظر می‌رسد که همین نحو مبارزات برای سرنگون کردن شاه از تخطش کافی خواهد بود.
- بعضی از متخصصین امریکایی در ایران احساس می‌کنند که گزارشهایی که به مقامهای امریکایی در مورد ایران داده شده اشتباه بوده و این اشتباهات در اثر عدم تماس آنها با مخالفین شاه بوده است. آیا این مسأله به این علت بوده است که امریکا توجه خاص بیش از اندازه نسبت به موقعیت سیاسی و استراتژیکی ایران داشته است، یا اینکه افتراقات عمیق فرهنگی بین دو کشور علت این جریان بوده است؟
- در هر صورت، مورد تعجب من است که دولت امریکا ادعا می‌کند که اشتباه واقع شده است یا تماس نداشته است! یک دولت مقتدری مثل دولت امریکا لابد با همه - به تمام ابعاد - تماس داشته است و افراد امریکایی در ایران همه جهات را ملاحظه کرده‌اند. شاید این اشتباه کارتر هم مثل ادعا اشتباه شاه باشد.
- روزنامه‌های خارجی در این‌جا گزارش داده‌اند که ایرانی‌ها تنفیری نسبت به امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها دارند؛ این نقل قول درست است یا غلط؟ چه دلیلی برای تنفر وجود دارد؟
- دقیقاً صحیح است! دولتهای امریکا و انگلیس آنقدر به ملت ما فشار آورده‌اند و اشخاص جنایتکار را تأیید کرده‌اند که کم‌کم موجب تنفر ملت ما شده است. البته شوروی هم دست کمی از آنها ندارد. من بارها توصیه کرده‌ام که دست از پشتیبانی دولت و شاه ایران بردارید و کاری نکنید که ملت ایران نسبت به ملت‌های انگلیس و امریکا که در مقابل این روشها دولتهای متبوعشان سکوت کرده‌اند، بدبین شوند و ما فعلاً امریکا و انگلیس و شوروی را دشمن شماره یک مردم خود می‌دانیم؛ البته امریکا از همه بدتر است.
 ۲. روزنامه‌های ۱۸ دی ماه ایران.

کریم سنجابی و داریوش فروهر طی اعلامیه‌ای اخراج بختیار را از جبهه ملی اعلام کردند.

نهضت آزادی ایران مخالفت خود را با دولت بختیار و برنامه‌های او جهت انحراف مبارزات مردم طی بیانیه‌ای اعلام کرد.

در این بیانیه که در تاریخ ۲۴ دیماه ۱۳۵۷ صادر شده است، ضمن غیر قانونی و غیرشرعی خواندن دولت بختیار که «منسوب شاه مخلوع» است و متکی به همان ژنرال‌های وابسته و «عروسک‌های خیمه شب بازی قدرت‌های غربی» که «راه حل‌ها را فقط از لوله تفنگ می‌دانند» آمده است، که «دستگاه طاغوتی... قصد دارد بوسیله ایادی مخفی و آشکار خویش و با تحریک احساسات پاک و انقلابی مردم و گاه با زورگویی‌ها چنان به هرج و مرج دست زنند و چنان تضییقات و فشارهایی برای مردم ایجاد کنند که... یک کودتای سرکوب‌کننده و فاجعه‌آمیز را ظاهراً بپذیرند و با اتخاذ شیوه‌هایی نظیر... روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مردم را برای اقدام بعدی خود آماده سازند... و مردم را نسبت به جنبش مقدسی اسلامی بدبین و ناراضی کنند. ولی از هم اکنون به آنان... که از قوانین حاکم بر جهان و سنت الهی و اراده مردم خداپرست ناآگاهند، اخطار می‌کنیم که این راه نیز... محکوم به شکست است و... جز ننگ و ذلت و رسوائی برای دشمنان مردم چیزی باقی نخواهد ماند.»^۱

مسئله‌ای که غیرقانونی بودن دولت بختیار را جلوه‌گر می‌ساخت و امام در پاسخ پیام کارتر، که «بهتر است ایشان از دولت بختیار حمایت کنند، وگرنه ممکن است ارتش وارد کارزار شود» (در بحث مربوط به کنفرانس گوادلوپ مفصلاً به این مطلب پرداخته‌ام) بر آن تکیه کردند، نحوه انتصاب او به نخست‌وزیری، از دیدگاه عرف و حقوق بین‌الملل بود.

طبق قانون اساسی، نخست‌وزیر می‌بایست با رأی اعتماد مردم - توسط مجلس - منصوب گردد، نه اینکه شاه او را نصب کند و او فقط برای وزرای خود از مجلس رأی

اعتماد بگیرد. البته بختیار ابتدا همین مسأله را از شاه خواسته بود ولی به هر دلیلی عملی نشد. شاید هم شاه نمی‌خواست سنت جاریه او در انتصاب رؤسای دولتهای پیشین سؤال برانگیز گردد. امام بارها اعلام کرده بودند که حسب اعترافات شخص شاه، که به صلاح‌دید متفقین بعد از عزل پدرش به سلطنت نشانده شد، سلطنت او غیرقانونی است، همچنین امام مجلسین را نیز به دلیل کیفیت انتخابات در ایران غیرقانونی اعلام کرده بودند. حال نخست‌وزیری بختیار که از طریق انتصاب از سوی یک مقام غیرقانونی - و غیرمشروع به دلیل حضور رفراندوم گونه علنی و عمومی مردم طی سالهای گذشته و از جمله تظاهرات تاسوعا و عاشورا - صورت گرفته است طبعاً هم فاقد وجاهت شرعی است و هم عاری از وجاهت قانونی - در نتیجه هیأت دولت منتخب او نیز از هرگونه پشتوانه قانونی، مردمی و شرعی عاری بود. نکته‌ای که حتی جلب توجه پاره‌ای ناظران بین‌المللی را کرده بود، عدم توجه بختیار، سیاستمدار کهنه کار و مدعی دموکراسی و حامی قانون اساسی ایران! به همین مسأله مشروعیت حکومت خود بود. اعلام حمایت امریکا از او و افشای مذاکرات شورای امنیت ملی امریکا و نیز دیدارهای مکرر سفرای انگلیس و امریکا با شاه و نیز اعتراف خود شاه مبنی بر تحت فشار بودن از جانب سیاستمداران امریکا و حتی دوست دیرینه‌اش لرد جورج براون، هیچ‌گونه راهی برای حمایت قانونی و مشروع و مبتنی بر حقوق بین‌الملل برای بختیار باقی نگذاشته بود. جان استمپل در مورد اقدامات و اظهارات امام در روز دهم ژانویه ۲۰۰۱۹۷۹ دی ماه ۵۷) به نکته ظریفی اشاره می‌کند. وی معتقد است، زمانی که امام - در پاسخ به پیام کارتر - برای تشویق امریکاییها و اروپاییان برای قطع حمایت کامل از شاه - تلویحاً - اعلام کردند در صورتی که ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپای غربی دست از حمایت شاه بردارند و در امور داخلی ایران دخالت نکنند، ایران روابط خوبی با آنان خواهد داشت؛ همچنین ایران نسبت به کشوری که به شاه پناهندگی سیاسی بدهد، هیچ احساس خصومتی نمی‌ورزد؛ اگر امریکاییان در آن موقع به این نکته هوشیارانه امام توجه کرده بودند، با مشکلی که بعدها با پذیرفتن شاه در امریکا مواجه شدند و منجر به اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری اتباع امریکا گردید،

رو به رو نمی‌شدند. در اروپا و آمریکا واحدهای اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و کانادا، راهپیماییهای گسترده‌ای را در شهرهای مختلف کشورهای ایتالیا، آلمان، انگلیس و فرانسه و نیز در نیویورک و واشنگتن ترتیب دادند.

در این راهپیماییها که با نماز جماعت ختم می‌شد، غالباً هواداران و اعضای سابق کنفدراسیون نیز در آن شرکت می‌کردند. گرچه شعارها و پلاکاردها بازتاب قیام اسلامی و نهضت انقلابی امام بود، هیچگونه حرکتی از رفقا! در جهت شعارهای انحرافی صورت نمی‌گرفت - البته تذکرات امام در روزهای قبل در همین مورد و نیز هوشیاری مسؤولان تظاهرات نیز امکان چنین کاری را به آنان نمی‌داد. در جای دیگر گفته شد که در این زمان سازمان پر قدرت کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی، به دلیل نفوذ ساواک و پراکندگی دسته‌های مارکسیست و سازمانهای غیرملی تقریباً به حالت اغما فرو رفته بود و دو - سه سالی بود که انجمنهای اسلامی - خصوصاً بعد از اعلام تحول ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق و سمینارها، نشریات و مقالات اتحادیه پیرامون این تصفیه خونین - تقریباً در غالب شهرهای دانشجویی میداندار فعالیتهای افشاگرانه علیه شاه شده بودند.

باشکوه‌ترین تظاهرات، در بیرمنگام و لندن، رم و بن برگزار شد. در پاریس نیز واحد دانشجویی وابسته به اتحادیه در مقر اقامت امام در نوفل‌لوشاتو تظاهراتی بر پا کرد که مورد توجه خبرنگاران و رسانه‌های خارجی مستقر در نوفل‌لوشاتو قرار گرفت. حضور آقای هادی غفاری به عنوان طلبه‌ای پرشور و با احساس برای خارجیان جالب توجه بود. در پی اعلام قطعنامه تظاهرات بن، گوتترگراس^۱ نویسنده روشنفکر و آزادیخواه آلمانی طی نامه‌ای از خواسته‌های دانشجویان حمایت کرد.

میانجیگری شاهان و سران کشورهای اسلامی

از زمره آخرین تلاشهایی که برای حفظ شاه صورت گرفت و ناشی از نگرانی کشورهای خاورمیانه و خصوصاً دولتهای همجوار بود، میانجیگری سران و فرستادگان

این کشورها با امام بود.

ملک حسن شاه مراکش و ملک حسین پادشاه اردن، سفیران خود را روانه نوفل‌لوشاتو کردند، ولی امام از پذیرفتن آنان امتناع ورزیدند. اما آقای آقا شاهی وزیر امور خارجه پاکستان با وساطت و توصیه دکتر حسن ترابی از رهبران جنبش اسلامی سودان، که قبلاً با امام در نجف دیدار کرده و نیز با برخی از نزدیکان ایشان روابطی حسنه داشت، موفق شد پیام ضیاءالحق، رئیس‌جمهور پاکستان را به اطلاع امام برساند. ظاهراً قبل از این دیدار ضیاءالحق در تهران با شاه دیدار کرده بود، که قبلاً بدان اشاره کردم.

آقا شاهی سلامهای ضیاءالحق را به امام رساند و ضمن حمایت از امام اعلام کرد، دولت او آمادگی دارد هر کمکی را که امام بخواهند و آرزو کنند انجام دهد.

امام ضمن تشکر و بر شمردن خصلت انقلاب اسلامی و اعلام برنامه‌های خود، از او خواستند، به عنوان اولین پشتیبانان انقلاب اسلامی، در رسانه‌های خود تبلیغات مغرضانه حامیان شاه را خنثی کنند.

آقاشاهی بعد از ذکر مطالبی آمادگی ضیاءالحق را برای وساطت بین امام و شاه اعلام کرد.

قضیه شاه با وساطت حل نمی‌شود

امام در پاسخ گفتند، قضیه شاه با وساطت قابل حل نیست، امروز ملت ایران با بیداری و هوشیاری به پا خواسته است و طالب آزادی و استقلال که از اولیه‌ترین حقوق بشر است، می‌باشد. شاه فاقد هر گونه پایگاه مردمی در ایران است و هیچ قابل مصالحه نیست. شاه مشروعیت خود را از دست داده است. او متوسل به حيله‌گری شده است و می‌خواهد ما و شما را اغفال کند تا این انقلاب را متوقف کند. من او را خوب می‌شناسم.

آنگاه وزیر خارجه پاکستان تلاش کرد خطرات درگیری با شاه و ارتش را آن‌گونه که در پیام کارتر به امام هم آمده بود به زعم خود به ایشان هشدار دهد، و اینکه ادامه مبارزات مردم به دلیل حمایت همه‌جانبه امریکا از شاه، بی‌نتیجه است و جز خونریزی

زیادتر ثمری دیگر ندارد، او در پایان اظهار داشت می‌تواند پیشنهادات امام را برای آشتی با شاه به گوش شاه برساند.

امام ضمن تشریح بیشتر اوضاع، قاطعانه اعلام کردند که از قبول وساطت جناب رئیس جمهور معذور هستند. تلاشهای دیگری نیز توسط فرستادگان دول اروپائی و امریکائی صورت گرفت که هیچکدام نتیجه دلخواه آنان را در بر نداشت.

از دیگر اقدامات مؤثر و فلج کننده علیه بختیار، پیروی مردم از اعلامیه امام بود که در آن آمده بود: «دولت کنونی که منصوب شاه مخلوع و مجلسین غیرقانونی می‌باشد، هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود. همکاری با این دولت غاصب به هر شکل و به هر نحوی شرعاً حرام و قانوناً جرم است. همانطوری که کارمندان محترم و مبارز بعضی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی عمل کرده‌اند، باید از اطاعت وزرای غاصب سرپیچی نموده و در صورت امکان آنان را به وزارتخانه‌ها راه ندهند.»^۱

روز بعد خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد: «کارمندان چهار وزارتخانه به دعوت خمینی وزرای جدید را به وزارت خانه‌های مربوطه راه ندادند و وزرای جدید از دربهای اورژانس و اضطراری فرار کردند.»^۲

دو روز بعد تمامی خبرگزاریها از گسترش سرپیچی و نافرمانی در ادارات دولتی خبر دادند.

این حرکت جدید در مورد وزرای دولت بختیار، یعنی نافرمانی مدنی، بخشی از برنامه‌های سیاسی تنظیم شده از قبل و مقدمه چینی و زمینه‌سازی برای معرفی و پیروی از دولت احتمالی در تبعید و موقت بود.^۳

در جای دیگر برنامه‌هایی که برای ایجاد مشروعیت در عرف بین‌الملل افکار عمومی جهانیان باید به اجرا در می‌آمد و از سوی دیگر جهت زمینه‌سازی احتمالی تشکیل دولت در تبعید امام در صورت ضرورت تنظیم شده بود اشاره گردید. در اجرای مرحله

۱. صحیفه امام؛ جلد ۵، ص ۴۲۷.

۲. ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷.

۳. آخرین تلاشها و آخرین روزها، ص ۱۸۳.

چهارم طرح مذکور، یعنی اقدامات مؤثر و اعمال حاکمیت متمرثر یعنی اصل^۱ بود که برنامه‌های نافرمانی مدنی به مرحله اجرا درآمد و بسیار سریعتر از آنچه پیش‌بینی می‌شد به بارنشست.

بختیار دولت خود را معرفی و تشکیل شورای سلطنت را اعلام کرد

به هر صورت روز ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ خبرگزاریهای جهان اعلام کردند بختیار اعضای دولت خود را به مجلس معرفی کرده است و برنامه‌های سیاسی خود را حسب اولویتها ارائه داده است. او تعهد نمود ساواک را منحل خواهد کرد و به حکومت نظامی پایان می‌بخشد، اولین گام را در سیاست خارجی حمایت از فلسطینیان و قطع ارتباط با اسرائیل و آفریقای جنوبی قرار داده است.

بختیار همچنین رسماً اعلام کرد شاه برای استراحت به خارج از کشور خواهد رفت و در غیاب او یک شورای سلطنتی مرکب از ۹ نفر جانشین او خواهد بود. افرادی که برای عضویت در شورای سلطنت نام برده شدند عبارت بودند از:

علیقلی اردلان وزیر دربار، سیدجلال تهرانی سناتور سابق، عبدالله انتظام رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت ایران، عبدالحسین علی‌آبادی و محمدعلی وارسته و یحیی صادق‌وزیری به عنوان شخصیت‌های به اصطلاح خوشنام و بدون سوءسابقه سیاسی. بختیار هم چنین اضافه کرد جهت دیدار و گفتگو با امام و تبادل نظر و اجرای نظریات ایشان در فرصت مقتضی عازم پاریس خواهد شد.

ملاقاتها و گفتگوهای امام با شخصیت‌های ایرانی

پس از استقرار در نوفل‌لوشاتو، امام به منظور پیشبرد اهداف انقلاب از تنی چند از یاران مورد اعتماد خود خواستند که به پاریس بیایند تا آنها را کم و بیش در جریان برنامه‌های خود قرار دهند و از نقطه‌نظرات آنان آگاه شوند. چهره‌های سیاسی دیگری نیز در نوفل‌لوشاتو با امام دیدار و گفتگو کردند که در برخی از این ملاقاتها من حضور داشتم و در دیگر موارد، در همان ایام با واسطه از ماجرا خبردار شدم.

به عقیده من در بین افرادی که به پاریس آمدند از کسانی که به شدت مورد احترام و اعتماد امام بودند، در رأس همه مرحوم مطهری بود. همچنین دیگر شخصیهایی نظیر دکتر بهشتی و مهندس بازرگان، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله موسوی اردبیلی و از شخصیهایی بازاری حاج مهدی عراقی بود که کم و بیش در جریان برنامه‌های مورد نظر امام قرار گرفتند. البته مسلماً افراد دیگری هم بودند. ولی تا آن‌جا که من در جریان بودم امام بیشتر به اظهاراتی عنایت داشتند که از ناحیه آقایان بهشتی و مطهری مطرح و یا تأیید می‌گردید.

تعداد زیادی از دوستان و یاران امام از جمله آقایان موسوی اردبیلی، انواری، منتظری و... به فرانسه آمدند و با امام دیدار و گفتگو کردند. برخی از این دیدارها نیز جنبه عاطفی داشت به لحاظ اینکه مدت‌ها بود امام را ندیده بودند.

دیدار و گفتگوی امام با آقایان مطهری و بهشتی

گفتگوی مرحوم مطهری با امام مقدمه تشکیل شورای انقلاب و دعوت از افراد مورد اطمینان شد. دکتر بهشتی زمانی که به دیدار امام آمد، من آنجا نبودم. ایشان دو - سه روز بیشتر در نوفل‌لوشاتو نماند. روزی که ایشان تصمیم می‌گیرد به ایران بیاید، در فرودگاه آتن یونان مطلع می‌شود که دولت نظامی از هاری روی کار آمده است (۱۴ آبان). لذا ایشان به هامبورگ رفته دو - سه روزی آنجا ماند و سپس به ایران بازگشت.

دیدار و گفتگوهای دکتر سنجابی با امام (۱۳ و ۱۴ آبان)

ملاقات دیگری که در آخرین روزهای نخست‌وزیری شریف امامی با امام صورت گرفت دیدار دکتر سنجابی بود. به یاد می‌آید یک بار در نجف امام از من راجع به جبهه ملی و آقای سنجابی سؤال کردند. من چون جوان تند و پرشوری بودم، متناسب با سن و سال و حال آن موقع گفتم اینها هر انگیزه سیاسی و سوابق مبارزاتی داشته باشند، متناسب با جنبش انقلابی مردمان نمی‌توانیم روی آنها و جبهه ملی تکیه کنیم و به نظر می‌رسد افراد نان به نرخ روزخوری باشند و به هر حال نسبت به جبهه ملی تمایل زیادی نداشتیم. از حاج مهدی عراقی شنیدم که قرار است دکتر سنجابی بیاید پاریس

برای دیدار با امام، نشریات خارج از کشور هم زیاد از سنجابی اسم می‌بردند و به نوعی او و جبهه ملی را بزرگ جلوه می‌دادند. ما هم از این نگران بودیم که ایشان بیاید و پس از ملاقات با امام بخواهد آن دیدار را به عنوان ائتلاف سران سیاسی و مذهبی انقلاب مطرح کند، در حالی که مجموعه نیروهای جبهه ملی با کادرها و اعضای محدود در حدی نبودند که وزنه مهمی تلقی شوند. البته عده‌ای از دوستان ایشان و افرادی که در دفتر پاریس بودند، سمپاتهای جبهه ملی بودند و روی این ملاقات مانور می‌دادند.

ملاقات دکتر سنجابی با امام در ۱۳ آبان صورت گرفت. قرار ملاقات را ظاهراً آقای بنی‌صدر از طریق آقای اشراقی تنظیم کرده بود. در آن جلسه علاوه بر آقای سنجابی، آقایان حاج محمود مانیان و حاج حسین مهدیان، احمد سلامتیان، دکتر یزدی، بنی‌صدر، مرحوم اشراقی و سیداحمد آقا هم حضور داشتند. من ماجرای گفتگوها را از شهید عراقی شنیدم. دکتر سنجابی وقتی که می‌نشید بعد از احوالپرسی و تعارفات اولیه، خیلی عادی خودش را به امام نزدیک می‌کند تا با ایشان درگوشی صحبت کند، امام بلافاصله می‌گویند ما مطلب درگوشی نداریم، دوستانی که این‌جا هستند همه محرم هستند. آقای سنجابی پس از بیان مطالبی می‌گوید چون عده‌ای از دوستان ما حضور ندارند، برای بیان مواضع خودمان در جلسه بعدی خدمت شما برسیم.

مطبوعات خارجی این ملاقات را انعکاس زیادی دادند. آقای سنجابی از قبل اعلام کرده بود که قصد دارد برای شرکت در جلسات سوسیالیستهای بین‌المللی به کانادا و سپس برای دیدار فرزندش به آمریکا برود. من به ذهنم رسید که اگر ایشان در آن کنفرانس شرکت کند طبیعتاً از اوضاع ایران و مسایل مربوط به انقلاب از او سؤال می‌کنند، می‌تواند بگوید که من به عنوان رهبر یک حزب سیاسی نظراتی دارم و نظراتم را با رهبر انقلاب در پاریس هماهنگ کردم و یا این خطوط مشترک ائتلاف ماست.

همانگونه که بارها گفته‌ام امام در دیدارهای خود خصوصاً با شخصیت‌های مطرح و یا نمایندگان دولتها بسیار دقیق بود. و جمیع نکات را مدّ نظر داشت، از جمله در همین دیدار با آقای سنجابی چون مطرح شده بود در دیدار دوم خود و با حضور دیگر دوستانشان به طور مفصل با امام گفتگو خواهد کرد و نیز پس از این دیدار گفته شده

بود که عازم کانادا و امریکا می‌باشد، طبیعتاً می‌توانست دیدار مجدد وی با امام ابهاماتی را به دنبال داشته باشد. از جمله خود من به ذهنم رسید که چه بسا دیدار دوم ایشان با امام آن هم پس از مراجعت از امریکا تداعیگر پیام و یا اشاراتی از مقامات سیاسی امریکا برای امام باشد و حتی ممکن است گفته شود که امام به اظهارات رسمی و غیررسمی مقامات کاخ سفید و وزارت امور خارجه امریکا توسط آقای سنجابی پاسخ داده و ایشان نظرات آنان را به امام منتقل کرده است. تصور می‌کنم همین برداشت را نیز دیگر دوستان داشتند. من این مطلب را به امام گفتم. بعداً شنیدم آقای اشراقی به آقای بنی‌صدر گفته بود امام دیدار مجدد با آقای سنجابی را در صورت مسافرت ایشان به امریکا صلاح نمی‌دانند. به همین دلیل یا به دیگر دلایل شخصی، آقای سنجابی در کنفرانس سوسیال - دموکراتهای بین‌الملل که در همان اوان در کانادا تشکیل شده بود شرکت نجست و حتی دیدار فرزند خود در امریکا را نیز لغو کرد.

در این خلال، در ایران شریف امامی استعفا داد. روز بعد آقای سنجابی اعلام کرد به کانادا نمی‌رود و پس از لغو سفر تماس گرفت که قرار بعدی با امام گذاشته شود قبل از اینکه ایشان به ملاقات امام بیاید، یک متنی را توسط حاج مانیان فرستاد که ما یک چنین بیانیه‌ای داریم و این مواضع ما است، اگر جایی لازم به نظر می‌رسد اصلاح بکنید. چون در نظر داشتند بعد از دیدار با امام آن را منتشر کنند، در ذهن من مقداری سؤال‌برانگیز بود زیرا جبهه ملی به عنوان یک سازمان سیاسی می‌توانست مواضع خود را در هر مقطعی اعلام دارد، چرا آن را به بعد از دیدار با امام موکول کرده و حتی از امام خواسته است حک و اصلاح لازم را انجام دهد.

اصرار دکتر سنجابی برای صدور بیانیه مشترک با امام

به هر حال، امام یکی - دو جا را اصلاح کردند. پس از آن سنجابی به اتفاق همراهان قبلی با امام دیدار کرد. در آن جلسه ایشان به امام می‌گویند این مواضع ماست و اجازه بدهید که این به عنوان سند پیش شما بماند. بعد سؤال می‌کند اجازه می‌دهید اگر در تهران یا جایی ضرورت پیدا کرد، این را اعلام بکنیم؟ امام با هوشیاری گفتند اگر این بیانیه مواضع شماست، همین الآن که از اینجا بیرون رفتید، می‌توانید آن را اعلام کنید.

آقای سنجابی اصرار داشت که بیانیه فوق به امضای امام هم برسد، ولی امام آن را ضروری تشخیص ندادند. واقع امر هم به نظر من توقع بسیار نامناسبی بود. بعد از این دیدار ما یک عده خبرنگار را تحریک کردیم که پرسند جریان چیست؟ که آنجا متن بیانیه را خواندند^۱ و بلافاصله تمامی خبرگزاری‌ها آن را مخابره کردند و از روز بعد تبلیغ کردند که بین جنبش ملی و جنبش اسلامی به رهبری خمینی و سنجابی ائتلاف شده است. از روز قبل عناصر جبهه ملی تلاش می‌کردند همین موضوع را جایبندازند. یکی از دوستان ما - دکتر رضا صفاتی - که از آلمان به پاریس آمده بود و قصد داشت به نوفل لوشاتو بیاید، نقل می‌کند وقتی این ملاقات تمام شد، در دفتر پاریس یکی از افرادی که همراه امام از نجف به پاریس آمده بود خیلی خوشحال شد و شیرینی پخش کردند و گفتند که الحمدلله نهضت‌ها را شکست دادیم و سیلی زدیم به صورت بازرگان. برای من خیلی دردناک بود که چرا باید یک عده ساده‌اندیش باشند وقتی شنیدم خیلی برآشفته شدم، رفتم خدمت امام و گفتم من در این یکی - دو روز نق می‌زدم برای این بود که این کار صورت نگیرد. امام گفتند مگر چه شده؟ گفتم که من دردم این است که اینها در شأنی نیستند که بخواهند با شما بیانیه مشترک بدهند و بخواهند با ما ایجاد وحدت بکنند. جبهه ملی قصد بهره‌برداری سیاسی دارد. من شنیدم که یکی از آقایان جشن راه انداخته و شیرینی داده و درصدد نوشتن بیانیه مشترک هستند. آنگونه که یادم مانده آقای خوئینی‌ها در همین لحظه به ما و حاج مهدی عراقی پیوست. امام گفتند «نگران نباش! اگر بیانیه‌ای به این صورت بیرون بیاید من تکذیب می‌کنم» من

۱. متن بیانیه دکتر سنجابی از این قرار است:

بسمه تعالی

یکشنبه، ۱۴ ذیحجه ۱۳۹۸، ۱۴ آبان ۱۳۵۷

۱- سلطنت کنونی ایران با نقض قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاستهای بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

۲- جنبش ملی - اسلامی ایران، با وجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی، موافقت نخواهد کرد.

۳- نظام حکومت ملی ایران، بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال، به وسیله مراجعه به آرای عمومی تعیین گردد.

خیلی آرام شدم. به خودم گفتم خدا کند آنها یک چنین بیانیه‌ای بدهند حتی بدمان نمی‌آمد که آن دفتر یک بیانیه به عنوان اعلامیه مشترک بدهد که ما بتوانیم تکذیبیه‌ای از امام بگیریم اما ظاهراً این به گوش آن طرف هم رسید و هوشیاریشان ایجاب می‌کرد که این کار را انجام ندهند.

در همین ارتباط خالی از لطف نیست به نکته‌ای اشاره کنم که گهگاه شنیده و خوانده‌ام که به همین دیدار و نیز مقایسه آن با ملاقات مهندس بازرگان با امام باز می‌گردد.

دیدار مهندس بازرگان با امام ۱۴۴ آبان ۵۷

هنگامی که دکتر یزدی به مهندس بازرگان تلفن می‌کند که امام خواسته‌اند شما بیایید پاریس، مهندس بازرگان در قالب شوخی می‌گوید: آیا امام شنیده‌اند که من گفته‌ام چرا وقتی اسم ایشان برده می‌شود ۳ تا صلوات می‌فرستند و برای رسول خدا یک صلوات؟ دکتر یزدی هم گفته بود بله شنیده‌اند. به هر حال آقای بازرگان در اوایل آبان آمد و دو سه جلسه با امام گفتگو کرد. البته من در این جلسات حضور نداشتم. قبل از دیدار با امام، من با ایشان در منزل یکی از دوستانمان - آقای کریم خداپناهی - در پاریس ملاقات کردم، همان‌جا هم اعتقادمان بر این بود که آقای بازرگان مقداری از تند بودن حرکت امام و اینکه روند انقلاب در داخل کشور و حرکت‌های مردمی نتواند پایه‌ای ایشان بیاید، نگرانی داشت و معتقد بود هر قدم که محکم شد آنگاه گام بعدی برداشته شود. قبل از ملاقات با امام این اظهارات را ما از ایشان شنیدیم و بعد از آنکه با امام ملاقات کرد مشخص شد که ایشان در همان مواضع خودشان مصرّ است و معتقد است که با همین روال می‌شود شاه را از ایران بیرون کرد. آنطوری که من شنیدم امام در مورد مسایل مربوط به شورای انقلاب با ایشان گفتگو کرده بودند.

این نکته را اضافه کنم که من با آنکه به مهندس بازرگان و بعضی از افراد نهضت آزادی، به لحاظ تقوا و دیانت و ملی بودن و عدم وابستگی سیاسی آن‌ها، علاقه شدید داشتیم، با این حال یک گله‌هایی هم داشتیم و معتقد بودیم که نهضت آزادی در داخل کشور کندتر از مردم حرکت می‌کند. حتی یک بار در نجف این گلایه را نزد امام عنوان

کردم که ایشان گفتند شما آقای بازرگان را به من واگذار کنید و نگذارید در انجمنهای اسلامی به او هتکی بشود.

بین شاخه نهضت آزادی در خارج و داخل کشور هم اختلاف نظرهایی وجود داشت. با تمام این تفصیلات بعضی مطالبی که از سوی برخی افراد گفته شده مبنی بر اینکه مثلاً مهندس بازرگان و نهضت آزادی سعی می‌کردند خودشان را به امام بچسبانند و نظرات خودشان را تحمیل بکنند و یا از ملاقات امام و مهندس بازرگان این نتیجه‌گیری را کرده‌اند که به توافق نرسیدند من چنین استنباطی نداشتم و تأیید نمی‌کنم. مهندس بازرگان قبل از اینکه به پاریس بیاید آن مقاله «چه کسی برود، شاه باید برود» را نوشته بود، لیکن به یک روش گام به گام معتقد بود که در مسایل سیاسی مطرح است. اصولاً آقای مهندس بازرگان به لحاظ مشی علمی دارای سیستم تفکر و اجرایی بسیار منظمی بود و مبتنی بر همین امر قبول ریسک و خطر نمی‌کرد. مهندس بازرگان بعد از دیدار با امام که حسب گفته دیگران با بحث و گفتگو توأم بود به ایران بازگشت و بیانیه نهضت آزادی در ۱۴ آبان ۵۷ صادر شد که طی آن اعلام گردید:

۱- اکثریت قاطع ملت ایران، شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و ملت ایران خواستار حکومت اسلامی است.

۲- اکثریت قاطع ملت ایران آیت‌الله خمینی را به رهبری خود برگزیده است.

بد نیست در اینجا برای زدودن پاره‌ای ابهامات اضافه کنم که مهندس بازرگان به دلیل اختلاف کم یا زیادی که در مشی مبارزه با امام داشت در دیدار خود با ایشان به یک بحث اقناعی روی آورده بود. من این امر را نه تنها نقطه ضعفی برای ایشان نمی‌دانم بلکه آن را عنصری از سجایای اخلاقی ایشان می‌شمرم. زیرا ایشان در همان مقطع کمابیش می‌دانست که از طرف امام مأمور تشکیل کابینه خواهد شد، لذا باید به لحاظ مبنایی با نظر امام به وحدت می‌رسید. همانگونه که می‌دانیم قاطعیت در اندیشه و استحکام در مبنایی طرح و برنامه‌ریزی و انسجام و نظم در عمل از شاخصه‌های بارز مهندس بازرگان بود.

این نکته را دوستانی که ناظر بر بحث اقناعی ایشان با امام بوده‌اند به عنوان نقطه

ضعف یا عدم پذیرش بی‌چون و چرای نظر امام تلقی کردند. این امر از یک انسان متدین با تقوا و اصولی نظیر آقای بازرگان به دور بود. حتی شنیدم در مقام قیاس با دکتر سنجابی گفته شده است که وی بی‌چون و چرا یا لاف‌باز بدون بحث و جدل تسلیم نظرات امام بود. اگر توجه کنیم که دکتر سنجابی در وهله اول یک شخصیت سیاسی بود و نه یک اندیشمند دینی و لذا اقتضای پذیرش رهبری امام به لحاظ سیاسی آنگونه رفتار را ایجاب می‌کرد. علی‌رغم آن بیانیه‌ای که آقای سنجابی قرار بود بعد از دیدار با امام انتشار دهد یک یا دو بار توسط حاج احمد آقا حک و اصلاح گردید.

در اوایل دی ماه ۵۷ مقامات کاخ سفید برای امام پیام می‌دهند از دولت بختیار حمایت کرده و با برنامه‌های امریکا برای مقابله با بحران ایران موافقت کنند؛ که بعدها به تفصیل درباره آن صحبت خواهم کرد. هم‌چنین سولیوان به مهندس بازرگان و دکتر سنجابی توصیه می‌کند که با شاه دیدار کرده و برای آرام کردن کشور گامهای اساسی بردارند. تیمسار مقدم رئیس ساواک به دیدار آقای بازرگان و سنجابی می‌رود. هم‌چنین شنیدم مهندس بازرگان بعد از بازگشت از پاریس و دیدار با امام ظاهراً چند روزی بازداشت شد. تیمسار مقدم به بازداشتگاه می‌رود و از ایشان می‌خواهد با «اعلیحضرت» ملاقات کند. مهندس بازرگان با استناد به بیانیه‌های نهضت و نظرات روشن و صریح امام در مورد الغای نظام سلطنتی و تغییر سیستم حکومت، این دعوت را نمی‌پذیرد. اما شنیدم که آقای سنجابی با «شاه» دیداری انجام داده، البته ایشان هم پیشنهاد شاه را برای تشکیل کابینه نپذیرفت. در همین ارتباط بد نیست گفته شود که شاه از دکتر یدالله سبحانی برای عضویت در شورای سلطنت دعوت کرده بود که طبعاً مورد موافقت ایشان قرار نگرفت.

آیت‌الله صدوقی

وقتی آقای صدوقی به پاریس آمدند، در روزهایی بود که من در پاریس بودم. همان طور که قبلاً گفتم برنامه دانشگاهی‌ام را طوری ترتیب داده بودم که روزهای چهارشنبه هر هفته از آلمان به پاریس می‌آمدم و تا یکشنبه بعدازظهر در نوفل‌لوشاتو و پاریس می‌ماندم.

لطف و عنایت مرحوم صدوقی به خانواده ما خیلی قدیمی بود، ایشان در زمان حیات مرحوم آیت‌الله‌العظمی صدر (پدر بزرگ من) مقسم شهریه ایشان بود. یادم هست که سه چهار ساله بودم و ایشان به من یک دو ریالی عیدی داد که در آن زمان بدیهی است خیلی سخاوتمندانه بود و خیلی خوشحال شدم! بعد از مدتها که در خارج بودم وقتی در پاریس ایشان را دیدم با همان لطف و محبت قدیمی برخورد کردند. ایشان با پدر من هم ارتباط خیلی نزدیکی داشتند. در پاریس همه عوامل دست به دست هم داد که یک رابطه صمیمی و جلسات مؤانستی با آقای صدوقی داشته باشیم. یکی - دوبار که به مناسبت‌های مختلف خدمت امام رسیدم و آقای صدوقی هم حضور داشتند، اظهار محبت به من می‌کردند.

یک بار چای بردم داخل، از در که وارد شدم بجز امام و آقای صدوقی دو نفر دیگر هم نشسته بودند. امام سرشان را بالا کردند و گفتند: به به این چای خوردن دارد! و اشاره کردند به آقای صدوقی. ایشان مطلب را گرفت و همین تعبیر را به کار برد. سراغ میهمانان دیگر که رفتم یکی از آنها گفت معلوم می‌شود این چای تازه دم است. بار دوم که قندان را نزد امام بردم، گفتند: ذوق را می‌بینی؟! من آمدم بیرون ولی ملاقات آقای صدوقی با امام تا هنگام شام طول کشید. سید احمد آقا رسید گفتم برویم هتل (طویل) گفت آقا مهمان دارد و من باید اینجا باشم. من مجدداً رفتم نزد امام. یک نامه‌ای می‌خواستم از ایشان بگیرم برای سفارت‌ایران در آلمان (بن) جهت تهیه گذرنامه برای چند نفر از همراهان‌شان، که خود امام سفارش کرده بودند. در این وقت شام ایشان را آوردند، آقا گفتند شام اینجا بمانید. مرحوم حاج احمد گفت: آقای صدوقی و ما در آن اتاق هستیم، آنجا می‌رویم. امام گفتند: آقای صدوقی هم بیایند این اتاق. سر سفره امام و آقای صدوقی و سیداحمد آقا و من بودیم. خیلی شام لذت‌بخشی بود و شوخی‌هایی هم رد و بدل شد.

من به امام گفتم خاطره‌ای که از آقای صدوقی دارم این است که یک بار یک دو ریالی در کودکی از ایشان عیدی گرفتم. امام خطاب به آقای صدوقی گفتند: خیلی ولخرجی کردید. آقای صدوقی پاسخ داد: شما اگر جای من بودید و با این نوجوان

روبرو می‌شدید بیش از اینها عیدی می‌دادید! بعد امام این بیت حافظ را خواندند که:

در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند

یادم هست که صحبت از این شد که وقتی انقلاب به پیروزی برسد چه می‌شود؟ آقای صدوقی خطاب به من گفتند خوب شما می‌شوید نخست‌وزیر! من گفتم: بنده غلط می‌کنم نخست‌وزیر ایشان (امام) بشوم. گفت چطور؟ گفتم: من حال این را ندارم که هر روز یک نامه دریافت بکنم که جناب آقای نخست‌وزیر همان‌طوری که کراراً تذکر داده‌ام! من حال گرفتن این نامه‌ها را ندارم، هر امر دیگری بکنند چرا. دوباره آقای صدوقی گفت: رئیس‌جمهور بشوید. گفتم: دیگه بدتر. خسرالدنیا و الاخره می‌شوم! به هر حال، آن جلسه بیشتر به شوخی گذشت.

«میان ماه من تا ماه گردون...»

از کسان دیگری که برای دیدار و گفتگو با امام به پاریس آمدند آیت‌الله منتظری بود.^۱ اقامت ایشان زیاد طولانی نبود و یکی دو ملاقات با امام انجام دادند. غروب همان روز ورودشان، من به اتفاق آقای حبیبی به دیدن ایشان رفتم. آقای محمد منتظری هم به لحاظ اینکه به دیدن پدرش رفته بودیم خیلی احترام به ما گذاشت. موقع شام هم بود، آقای منتظری شوخی و مزاح می‌کرد مثلاً می‌گفت آبگوشت خانه علما تا دستت در کاسه است گوشت دارد.

من و آقای حبیبی با اشتیاق خاصی به دیدن ایشان رفته بودیم ولی از آن ملاقات یک مقداری افسرده شدیم و بی‌اختیار به یکدیگر گفتیم «میان ماه من تا ماه گردون...» اگر قرار باشد جانشینی امام نسبت به ایشان این قدر اُفت داشته باشد خیلی باعث تأسف است.^۲ البته صفا و صمیمیت و سادگی ایشان جای خود را داشت و در خور ستایش بود، اما به عنوان یک فرد سیاسی که از آینده نگرانی داشتیم، آن وزنه و پتانسیل را در ایشان مشاهده نکردیم. یکی از انتقادهایی که آقای حبیبی پس از اینکه از دیدار ایشان برگشتیم، می‌کرد این بود که لیچارگویی هم باید با اقتضای سن متناسب باشد.

۱. تاریخ مسافرت ایشان به پاریس ۲۷ آذر بود.

۲. در جای دیگر گفته‌ام که مسأله جانشینی امام حتی پیش از انقلاب هم مطرح بود.

دیدار نزیه با امام

آقای حسن نزیه هم حدوداً ده - دوازده روز قبل از رفتن شاه به پاریس آمد و با امام ملاقاتی کرد، البته گفتگوهای او با دکتر یزدی طولانی‌تر بود. در ملاقات با امام یک مقداری از بیوگرافی و نظرات خودش گفت که فردی است ملی و دارای تمایلات استقلال‌طلبانه و ضد حاکمیت غربی، اما نکته‌ای حاکی از مسائل و اعتقادات مذهبی در کلام او احساس نکردم. او یکی - دو نوبت مذاکرات چند ساعته با دکتر یزدی انجام داد، یک بار که برای آوردن چای به آشپزخانه رفتم تصادفاً دیدم که آقای یزدی لیستی در دستش بود و از آقای نزیه می‌پرسید کدام یک به لحاظ سیاسی در ایران مورد توجه مردم هستند که به امام معرفی کند.

گاهی اوقات اخبار یا اظهار نظرات برخی افراد عکس‌العمل لطیف امام را برمی‌انگیخت. از جمله یک بار آقایان میناچی، مانیان و سلامتیان و دو سه نفر دیگر به همراه دکتر یزدی خدمت امام رسیدند و نگرانی‌هایشان را از روند مقطعی مبارزه مطرح کرده بودند مبنی بر اینکه، بازار دچار مشکلاتی شده و اعتصابات به روند اقتصاد و بازرگانی خیلی ضربه زده است و سفته‌های مردم واخواست شده، و از امام خواسته بودند اجازه دهند یک مقداری آرامش برقرار شود.

من که بعداً رفتم نزد امام، با یک حالت لطیفی گفتند آقایان نگران این هستند که سفته‌های بعضی از تجار دارد برمی‌گردد و حالا مردم باید کمی توقف و ترمز کنند که سفته‌ها برنگردد! شبیه این تفکر نسبت به روند انقلاب را در جای دیگر هم مشاهده کرده بودم. در دیداری که در پاریس با آقای مهندس حسن شریعتمداری داشتم ایشان از قول پدرشان آقای شریعتمداری گفت که پدرش معتقد است: الان ما خیلی جلو آمده‌ایم به نظر می‌رسد با برقراری آرامش می‌توانیم امتیاز بگیریم و دنیا هم می‌فهمد که ما طالب آرامش هستیم و خیرخواهیم. علاوه بر آنکه گردش امور تجاری و پولی مردم که تا حدود زیادی متوقف شده است مجدداً سامان می‌گیرد و طبعاً در بهبود شرایط مالی مردم مؤثر خواهد بود.

۱. تاریخ دیدار نزیه با امام در منابع تاریخی ۱۵ دی ماه ثبت شده است.

دیدارهای امام با شخصیتهای غیردولتی خارجی

علاوه بر ملاقاتهایی که امام با شخصیتهای سیاسی ایرانی و خارجی داشتند، تعدادی از ملاقاتهای ایشان با شخصیتهای غیرسیاسی بود. برخی از آنها مقام علمی و مذهبی داشتند و بعضاً علاقمند به ایران و طرفدار جنبشهای آزادیبخش بودند که با انقلاب و مبارزات مردم ایران همدلی می‌کردند. شاید هم برخی از آنها قصد داشتند اطلاعات بیشتری از برنامه‌های امام به دست آورند.

از جمله شخصیتهایی که با امام ملاقات کرد و خیلی هم جالب بود یک محقق انگلیسی بود. آن‌طوری که پیدا بود آشنایی زیادی با قرآن و منابع علوم اسلامی و فقه اهل سنت داشت اما نسبت به دیدگاه شیعی آگاهی چندانی نداشت و تعجب می‌کرد که امام مطرح می‌کنند ما حکومتمان بر اساس اسلام خواهد بود. این سؤال به ذهن او رسید که مبتنی بر منابع دینی با مسائل روز دنیا چگونه کنار می‌آیید؟ آیا آنچه را که با اصول حکومتی و امور اجتماعی سازگار است اما دین نسبت به آن بی‌تفاوت است می‌پذیرید؟ یا اینکه متکی خواهید بود به سیره رسول خدا(ص) و بزرگان و مکاتب فقهی اسلامی؟ امام در پاسخ به او مسأله اجتهاد در فقه شیعه را بیان کردند و نقش عقل در استنباط احکام الهی را توضیح دادند که برای او خیلی جالب بود. امام به احکام اولیه و ثانویه اشاره کردند و گفتند ما اگر مبنا و اصل را بر حکومت بگیریم و تشکیل و استقرار حکومت اسلامی را محور و مبنا قرار بدهیم، بنا بر این همه چیز باید در خدمت حکومت باشد. اگر اصالت به حکومت داده شود، تمام فروع و احکام باید در جهت تضمین مصالح این حکومت قرار گیرد. اهداف این حکومت تأمین مصالح اجتماع و امت اسلامی است. گاه ضرورتها اقتضا می‌کند که ما بعضی از احکام، حتی احکام اولیه را به اقتضای ضرورت و متناسب با مصالح جامعه تغییر دهیم.

آنجا آن شخص سؤال کرد که اگر ما چنین مبنائی را برای احکام بیاوریم، چیزی از اصول باقی نمی‌ماند، بویژه اگر هر چیزی را روی تشخیص خودمان عنوان مصلحت بدهیم. امام پاسخ داد: مسایل و مشکلات یک جامعه را کارشناسان و اهل فن متناسب با اطلاعات علمی بررسی می‌کنند وقتی این کارشناسان مصالح جامعه را در نظر داشته

باشند نیازهای زمان را بشناسند و موضوع‌شناسی بکنند تشخیص و تعیین حکم آسان است. در واقع امام اعتبار زیادی در تعیین و استخراج احکام دینی به نظریه کارشناسی متکی بر دانش روز دادند. یک مثال هم زدند گفتند فرض بفرمایید فلج اطفال، این نیاز یک جامعه است اگر قرار باشد از روی منابع فقهی استنباط کنیم ممکن است مبنا یا منبعی پیدا نکنیم. اما اگر مبنا را مصلحت جامعه و حکومت قرار دادیم می‌رسیم به اینکه راه پیشگیری از بیماریها از جمله فلج یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، بنابراین راه علمی مبارزه با آن را سراغش می‌رویم راه حل درمان و پیشگیری که مبتنی بر نظر کارشناسان باشد، این یک وظیفه و حکم شرعی است که مثل سایر واجبات لازم الاجرا می‌باشد.

احکام اجتماعی و سیاسی اسلام تابع عقل کارشناسان فن است

بعد از دیدار با امام من به اتفاق نامبرده و پدرم به رستورانی که در آن نزدیکی قرار داشت جهت صرف چای رفتیم.

در این جلسه ایشان که به شدت از نظر فقهی، اجتهادی امام به شوق آمده بود، گفتگو را در این زمینه با پدرم آغاز کرد. پدرم در تکمیل مطالب امام به او گفتند: به طور کلی جز احکام عبادی که مبتنی بر قرآن و سیره و دیگر منابع متخذ از معصومین(ع) است، سایر احکام که به مسایل فرد در جامعه و نیز جامعه با فرد و مسائل جامعه اعم از مسایل اقتصادی، حقوقی، فرهنگی و حقوق جزا و با مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی باز می‌گردد باید برخاسته از «عقل صلاحا» باشد. این امر در واقع تأیید همان نظریه امام در باب دخالت دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد و کاربرد آن حتی در احکام اولیه اسلام می‌باشد.

در این زمینه مسایل زیادی مطرح شد که این محقق به کلی دگرگون شده بود و فکر می‌کنم در یکی دو تا از روزنامه‌ها هم بعداً مقالاتی در این زمینه نوشت.

ملاقات دیگری نیز یک اسقف آلمانی بنام پیتر اشتاین باخ^۱ با امام داشت که من

حضور داشتم و ترجمه می‌کردم. ایشان هم سؤالاتی داشت که ناشی از القائات سوء مستشرقین راجع به اسلام و احکام اسلامی بود مثلاً ختنه کردن زنان را در بعضی مناطق آفریقا به عنوان یک واجب شرعی تلقی می‌کرد. امام تعبیر زیبایی داشتند گفتند که یک مسیحی در امریکای جنوبی متناسب با سنت و تاریخچه گذشته‌اش زندگی می‌کند و یک مسیحی در سوئد یا نروژ هم متناسب با سنتهای خودش، هر دو هم مسیحی هستند، شما کدامیک را مبنای معرفی مسیحیت قرار می‌دهید؟ پس باید تفکیک کنیم بین سنن و آداب و رسوم یک قوم با آن چیزی که برخاسته از مبانی احکام دینی است. متأسفانه چون در طی قرنهای متمادی حکومت اسلامی وجود نداشته است، بسیاری از احکام این امکان را پیدا نکرده‌اند که در مرحله عمل مطرح شوند، لذا شما حق دارید که به عنوان یک خارجی از این مسائل بی‌اطلاع باشید. شما که هیچ، خیلی از دانشمندان و روشنفکران مسلمان ما هم از این مبانی و احکام اسلامی آگاهی و اطلاع کافی ندارند، برای اینکه شرایط هنوز ایجاب نمی‌کرده که این مسائل مطرح بشود.

موقع خداحافظی، امام به من گفتند من فکر می‌کردم فقط آخوندهای ما پرحرف هستند، این از آخوندهای ما پرحرف‌تر بود. من گفتم: آقا با این تفاوت که این بنده خدا تشنه است و برای دانستن بیشتر سؤال می‌کند، اما زمینه‌های پرحرفی علمای خودمان را شما بیشتر می‌دانید!

افراد خارجی وقتی از نزدیک با امام روبرو می‌شدند و گفتگو می‌کردند و سخنان امام را می‌شنیدند و استدلال ایشان را در مسایل اجتماعی یا عقیدتی می‌شنیدند، خیلی تعجب می‌کردند. احاطه امام به ادبیات و تاریخ و مسایل سیاسی روز برای آنها شگفت‌انگیز بود. یا نحوهٔ رویارویی امام که گاه شوخی یا مزاح ظریفی نیز می‌کردند خیلی لطیف بود. در اوایل اقامت در پاریس امام از ما می‌پرسیدند خلق و خوی این اروپائیا چطوری است؟ مثلاً برای این میهمانان چه تدارکی ببینیم صندلی یا وسیله دیگری بگذاریم؟ من می‌گفتم هیچ ضرورتی ندارد، همین‌طوری که شما هستید و روال عادی زندگی‌تان هست آنها می‌آیند و می‌نشینند.

مروجین اسلام ۱۴ قرن به اسلام ضربه زدند

در ابتدای ملاقات، ابهت امام آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد اما با یکی دو مزاح و کلامهای خصوصی، جلسه را عادی می‌کردند که طرف راحت باشد. این اسقف‌های آلمانی در ۳ نوبت با امام ملاقات کردند که من مترجم بودم. آنها هیچوقت فکر نمی‌کردند که امام چنین تعابیر یا شوخیهایی داشته باشند. مثلاً امام می‌گفتند بعضی از آخوندهای ما فکر می‌کنند تبلیغ مذهبی می‌کنند در حالی که کاسب هستند. بعضی دوستان ما معتقدند یکی از دلایل حقانیت اسلام این است که ۱۴ قرن مروجین اسلام به اسلام ضربه زده‌اند ولی هنوز اسلام سرپاست! نظیر این تعابیر انتقادی را گاه گاه بیان می‌داشتند. یا سؤالات خاصی می‌کردند و آنها هم وارد بحث می‌شدند. سؤالات آنها در اغلب موارد در مورد زنان بود - گاه خود ما جریان را هدایت می‌کردیم به مسائل اساسی‌تر - با توجه به سابقه تاریخی قرون وسطی اروپا، نگرانی آنها این بود که اگر دین با سیاست آمیخته شود و حکومت دست زمامداران دینی بیافتد، همان مسائلی که در قرون وسطی اتفاق افتاده بود، تکرار شود. بعد که پاسخهای امام را می‌شنیدند، به کلی دگرگون می‌شدند.

اسقف نوفل‌لوشاتو هم برای ملاقات با امام آمد. امام به او می‌گفتند آخوند محل! خیلی به ایشان محبت کردند و احترام گذاشتند. البته من در آخر جلسه رسیدم و نمی‌دانم چه مطالبی رد و بدل شد ولی پیدا بود که یک مقداری شوخی و مزاح صورت گرفته بود.

دیدار فریدمن با امام

یک ملاقاتی که من از ابتدا با دیده شک نگاه می‌کردم دیدار یک تاجر امریکایی بنام فریدمن بود. یادم نیست تنظیم‌کننده این ملاقات چه کسی بود. من در این دیدار حضور داشتم. از سؤالاتی که این شخصی می‌کرد معلوم بود اطلاعات به ظاهر بیشتری دارد زیرا سؤالات جهت داری می‌کرد. شاید هم سوءظن من بی‌جا بود. این دیدار هنگامی بود که به ما هشدار داده بودند نسبت به جان امام مراقبت بیشتری بکنیم. گفتگویی هم امام با سه چهار نفر امریکایی در مورد اختلاف تشیع و تسنن داشتند.

چون دو - سه بار عنوان شده بود که اکثریت پیروان اسلام را اهل تسنن تشکیل می‌دهند و اقلیت شیعه را به عنوان اپوزیسیون سیاسی مطرح می‌کردند که پس از رحلت پیامبر(ص) به دنبال خلافت و جانشینی بوده، امام عنوان کردند که مسأله تشیع و تسنن غیر از مقوله خلافت (که البته ما امامت می‌گوییم) به چند نگرش پایه‌ای بستگی دارد از جمله بحث مربوط به تداوم اجتهاد و اینکه اسلام پاسخگوی مشکلات در هر زمان و برای هر نسل هست. این تنها با اجتهاد عام و فراگیر که یکی از برجسته‌ترین موارد اختلافی ماست برطرف می‌شود.

حسن و قبح عقلی و مسأله عدل الهی

در نگرش عام حتی در مقوله عدل الهی هم یک اختلاف مبنایی در مورد حسن و قبح عقلی وجود دارد. مثال ایشان خیلی مثال قشنگی بود به او گفتند که وقتی شما بگویید که من دروغ نمی‌گویم چون انجیل گفته است دروغ نگو، بسیار خوب. دوست مسیحی دیگر شما می‌گوید من دروغ نمی‌گویم چون دروغ گفتن بسیار کار زشتی است و انجیل کارهای زشت را تقبیح کرده است. ممکن است شما در عمل با هم اختلافی نداشته باشید هر دو دروغ نمی‌گویید اما دومی کارش مبنی بر حسن و قبح عقلی است چون انجیل کارهای زشت را نهی کرده است، آن یکی تعبد صرف است، تعبد صرف در راه‌گشایی و حل مشکل راه به جایی نمی‌برد و مشکل‌گشا نیست، یعنی خلاصه می‌خواستند بگویند نجسبید به این اقلیت و اکثریت زیرا که این هم مسائلی نیست که مسایل عامه مردم باشد و با آن درگیر بشوند و به جان هم بیفتند یک سلسله مسایل ریشه‌ای و مباحث پایه‌ای هست که علما و بزرگان هر قوم باید با هم بحث بکنند.

از دیگر کسانی که با امام ملاقات کردند شخصیهایی از کشورهای هند و پاکستان بودند. از طرف ضیاءالحق نیز نمایندگان آمده بودند که از امام دعوت می‌کردند، اگر در فرانسه مشکلی از نظر اقامت وجود آمد به آن کشور بروند.

از لبنان دو گروه آمدند و با امام ملاقات کردند. یکی از این گروهها نمایندگان حركة المحرومين بودند. (۶ آذر ۵۷) در همین دیدار بود که امام از فقدان امام موسی

صدر اظهار ناراحتی کردند و آنها را دلداری دادند و گفتند باید سختیها را تحمل کنید و قریب به این مضمون گفتند امیدوار باشید ان شاء الله خدا ایشان را بر می گرداند و آنها را یک مقداری تشویق کردند.

چمران محافظین امنیتی را تعلیم داده بود

همان موقعی که قرار بود برای حفاظت از امام اقداماتی صورت بگیرد، دکتر چمران چند نفر از افراد لبنانی تعلیم دیده سازمان امل را با یک معرفی نامه فرستاد به پاریس نزد دکتر یزدی، و نامه ای هم در مورد شرایط لبنان در غیاب امام صدر برای من نوشته بود^۱ که مطالب آن را به اطلاع امام رساندم، البته می دانستم که امام با انجام کارهای امنیتی و کنترل مراجعین موافقت خواهند کرد. به هر حال این افراد آمدند با امام ملاقاتی نیز کردند. در این دیدار هم من حضور داشتم. وقتی این افراد به چهره امام نگاه می کردند واقعاً اخلاص و شیفتگی در نگاهشان نمایان بود.

دیدار دیگری هم چند تن از جوانان لبنان مرتبط با تشکیلات آقای صدر با ایشان داشتند. در ضمن دیدار مصاحبه ای با امام می خواستند برای روزنامه شان. من ترتیب ملاقات و مصاحبه آنها را با امام دادم و امام هم به سؤالات آنها پاسخ دادند.

دیدار ریچارد کاتم با امام

ریچارد کاتم سیاستمدار برجسته و کهن سال امریکایی در دوران کودتای CIA علیه دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ کارمند سفارت امریکا در ایران بود. در دولت کارتر هرچند از مشاوران سیاست خارجی امریکا بود ولی مقام رسمی نداشت. با قرار قبلی از طریق دکتر یزدی به دیدن امام آمد. امام در این دیدار ضمن برشمردن جنایات شاه و حمایت های بی دریغ امریکا از ایران صریحاً اعلام کردند که ملت ما دولت امریکا را مستقیماً عامل اصلی جنایات ضد بشری شاه می داند. تخریب فرهنگ و اقتصاد ایران در اثر وابستگی شاه به امریکا و حمایت آنان از او می باشد. مردم ما از جور استبداد و

۱. چمران نوشته بود، اگر ضرورتی ندارد موضوع مسائل حفاظت امنیتی را با امام در میان نگذارید اما اگر تصمیم گرفتید کاری انجام دهید، این ها افراد قابل اطمینانی هستند و دوره های آموزشی و امنیتی را دیده اند.

وابستگی حکام وابسته به خارج به فغان آمده‌اند و اینک یکپارچه الغای سلطنت و تأسیس حکومت مردمی مبتنی بر تعالیم اسلام و آزادی در تدبیر امور را خواهانند و به کمتر از این راضی نیستند. اگر امریکا خیال می‌کند می‌تواند این قیام یکپارچه را بخواباند و با زور ارتش و سرکوب خونین بساط گذشته را حفظ کند، سخت در اشتباه است. کاتم می‌پرسد: نوع حکومتی که حضرت آیت‌الله خواهان آن هستند. چه نوع حکومتی است؟ و امام در پاسخ قریب به این مضامین می‌گویند: حکومت مورد نظر مردم ما، نظام جمهوری مبتنی بر آرای مردم است تمام ارگانهای حکومت مستقیماً تحت اراده مردم برخاسته از آرای آنان خواهد بود. نظیر همین جمهوری‌هایی که الآن در اروپا رایج است. با این تفاوت که چون اکثر قریب به اتفاق ملت مسلمان هستند و اعتقاد دارند این آزادی و استقلال تحت لوای اسلام حاصل و تداوم آن تضمین خواهد شد. و ضمناً اخلاق اجتماعی و عدالت به معنای واقعی آن فقط طبق دستورات اسلام - اسلام واقعی و مبتنی بر تعالیم قرآن و رویه پیامبر گرامی (ص) و ائمه معصومین (ع) - نه آنچه امروز شما در پاره‌ای از کشورهای اسلامی می‌بینید و نه اسلامی که شاه عربستان و یا پادشاه ایران نماینده آن هستند - حاصل می‌گردد.

سؤال و جوابهایی در همین زمینه صورت گرفت و سپس کاتم در مورد خط مشی حاکم بر سیاست خارجی ایران از امام سؤال کرد. امام گفتند: ما جز با اسرائیل غاصب و حکومت‌هایی نظیر افریقای جنوبی که رژیم‌هایی نژادپرستانه و ضدبشری هستند روابط خود را با همه کشورها بر اساس اصول استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و احترام متقابل تنظیم خواهیم کرد و اضافه کردند البته ملت ما، نقش دولتها را در حمایت از شاه خصوصاً در دورانی که ملت یکپارچه در مقابل او قیام کرده است فراموش نخواهد داد.

ریچارد کاتم در مورد اقلیتهای مذهبی و فرهنگی نیز سؤالاتی کرد که امام گفتند حقوق تمامی آنان همانند سایر آحاد ملت در برابر قانون محفوظ است و آنان در انجام فرایض مذهبی و آداب و رسوم خود کاملاً آزاد هستند. در مورد مسایل دفاعی نیز امام گفتند: ما با کسی سر نزاع نداریم، بنابراین سیاست دفاعی خود را در برابر تهاجم نظامی

بیگانگان بر اساس نیاز کشور سامان خواهیم داد. ادعای ارضی نسبت به هیچ کشوری نداریم و طبیعی است سیاست تسلیحاتی شاه را ادامه نخواهیم داد.

کاتم بعد از ملاقات با امام به تهران آمد

ریچارد کاتم پس از این ملاقات به تهران آمد و با سران رژیم و نیز سران نهضت اسلامی و چند تن از روحانیونی که بعداً به عضویت شورای انقلاب در آمدند دیدار کرد. کاتم مأمور بود گزارشی از وضع رژیم و مبارزات ملت و خواسته‌های آنان برای کارتر تهیه کند. وی همچنین در جلسه‌ای به دعوت سازمان ایرانی دفاع از حقوق بشر که به همت چند تن از سیاسیون ملی - مذهبی تشکیل شده بود شرکت کرد و از نظرات آنان مبنی بر اینکه دولت امریکا باید به‌طور قاطع دست از حمایت رژیم سلطنتی و دولتهای غیرقانونی شاه بر دارد، آگاه شد. در آن مقطع هنوز ایالات متحده امید به بقای رژیم داشت و حتی بعدها که بختیار به نخست‌وزیری رسید و شورای سلطنت در غیاب شاه شکل گرفت، برای امام پیام فرستادند که از دولت بختیار حمایت کنند تا اوضاع آرام شود. (شرح این مطلب و پیام کارتر را در ارتباط با ماجرای کنفرانس گوادلوپ نقل کرده‌ام).

کارتر: ایران جزیره‌ای است با ثبات و اعلیحضرت محبوب ملت ایران هستند!

سولیوان در خاطرات خود می‌نویسد: «کارتر رئیس‌جمهور امریکا در جریان مسافرت به ایران در ۱۲ دی ماه ۱۳۵۶ و در مهمانی شام در کاخ نیاوران می‌گوید: ایران جزیره‌ای است با ثبات در منطقه و اعلیحضرت شاهنشاه محبوب ملت ایران هستند.» از اظهارات تمام دولتمردان امریکایی که تاکنون خاطرات خود را منتشر کرده‌اند چنین استنباط می‌شود که دولت امریکا تا اواسط تابستان و حتی تا اوایل پاییز ۵۷ بر این باور بود که شاه نبض جریان‌ات ایران را در دست دارد و به قول سایروس ونس وزیر خارجه امریکا «پس از سی و هفت سال تجربه در مقام سلطنت بهتر از هر کس دیگر می‌داند که بهترین راه‌حل مشکلات کشور کدام است» و ما می‌توانیم با کمک ارتش یکپارچه و

قدرتمند ایران او را یاری دهیم. حتی پاره‌ای از مشاوران پرزیدنت کارتر نظیر برژینسکی بر این عقیده بودند که باید با سیاست به اصطلاح «مشت آهنین» از فروپاشی ارتش ایران جلوگیری کرد تا در صورت لزوم بتواند دست به کودتا بزند و ایران را از خطر افتادن در دام همسایه شمالی نجات بخشد.

سفر ژنرال هایزر به ایران در همین راستا صورت می‌گیرد که در جای دیگر بدان اشاره کرده‌ام. وزارت دفاع امریکا، برژینسکی و ژنرال هایزر تا ۸ بهمن ۱۳۵۷ در راستای اجرای عملیات کودتا طرحی را که توسط هایزر در دست اجرا داشتند، دنبال می‌کردند آقای مهندس بازرگان در روزنامه اطلاعات ۱۸ بهمن ۱۳۵۸ به این مطلب پرداخته است که علاقمندان را به مطالعه آن ارجاع می‌دهم.

تدوین پیش‌نویس قانون اساسی

روزی با آقای دکتر حبیبی در یکی از قهوه‌خانه‌های پاریس نشسته بودیم. من به او گفتم «شیخنا» مثل اینکه رفته رفته قضیه دارد جدی می‌شود، بوی الرّحمن شاه بلند است و به زودی باید حلواش را بپزیم! خوب برای اداره کشور باید یک بحث جدی بشود و تدارکاتی فراهم کنیم یک مرتبه غافلگیر نشویم. آقای حبیبی گفت به نظر من مهمترین چیزی که الآن امام باید در فکرش باشد قانون اساسی حکومت آینده است. اگر همین روند پیش برود و شاه از ایران خارج شود و امام به ایران برگردد، باید قانون اساسی‌اش زیر بغلش باشد. قرار شد این موضوع را بدون اینکه جار و جنجالی رویش انجام بدهیم با امام در میان بگذاریم.

همان شب، کلی بعد از پایان جلسهای که معمولاً بعد از نماز مغرب و عشا با امام برگزار می‌شد، دو نفری رفتیم نزد امام. اتفاقاً پدرم آنجا بودند. ایشان گاه‌گاه ملاقاتهایی با امام به طور خصوصی داشتند و ما هم کنجکاو نمی‌کردیم که درباره چه چیزی گفتگو می‌کردند. من به امام گفتم که ما با آقای دکتر حبیبی در مورد چند مطلب بحث می‌کردیم به این نتایج رسیدیم که با شما در میان بگذاریم، از جمله نیاز به طرحی برای تدوین قانون اساسی جدید است. ایشان به آقای حبیبی گفتند که شما یک فکری بکنید با استفاده از دانش و اطلاعات حقوقی و نیز آگاهی که از قوانین کشورهای آزاد دارید.

خودتان و مطالبی که فکر می‌کنید لازم است تنظیم کنید آقای سلطانی هم هستند اگر احتیاج به آرای فقهی داشتید از ایشان استفاده کنید. ما گفتیم عقیده ما این است که اگر شما صلاح می‌دانید این مسأله مخفی باشد، وقتی تدوین شد و دادیم خدمتان، شما هر کاری خواستید انجام بدهید و معلوم نباشد چه کسی و کجا این پیش‌نویس را تهیه کرده. امام این پیشنهاد را هم پذیرفتند.

آقای دکتر حبیبی در خارج از پاریس منزل داشت و به همت ایشان پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شد. من هم آن مقداری که از عهده‌ام بر می‌آمد، همکاری مختصری داشتم. چند مورد پیش آمد که نیاز به آرای جدید فقهی داشت. از جمله در خصوص حقوق مردم، دکتر حبیبی می‌گفت من هر چه در کتابهای فقها جستجو می‌کنم چیزی به این عنوان نمی‌بینم. وقتی مطلب را با پدرم در میان گذاشت ایشان گفتند بحث حقوق ملت‌ها هیچ مغایرتی با مبانی فقهی ندارد.

موارد دیگری هم بود که گاه با امام مطرح می‌شد از جمله در مورد تعطیل مجلس شورا که امام معتقد بودند اصل قانونگذاری تعطیل بردار نیست.

پیش‌نویس قانون اساسی را چه کنم؟

وقتی این پیش‌نویس آماده شد و امام آن را ملاحظه کردند دو سه نسخه از آن تهیه شد. این نسخه‌ها در بازگشت به ایران در پرواز همراه من بود. در داخل هواپیما به امام گفتم که این پوشه قانون اساسی است، چه کارش کنم؟ گفتند: پهلوی خود شما باشد. گفتم: خوب معلوم نیست از هواپیما که پایین بیایم چه بر سر من می‌آید. هیچ فکرش را کرده‌اید چه باید بکنیم؟ ایشان گفتند چند حالت محتمل است: یکی اینکه من را بگیرند و به شما کاری نداشته باشند. شما هر کدام به وظائف خود عمل می‌کنید، من هم تکلیف خودم را می‌دانم. یا ممکن است شما شیطانهای شلوغ کن! را بگیرند و با من کاری نداشته باشند. در این صورت بالاخره یک فکری می‌کنیم. ممکن است به هیچکدام از ما کاری نداشته باشند ممکن هم هست که همه ما را با هم بگیرند. من گفتم در میان این ۱۵۰ خبرنگاری که دعوت کردیم، کسی که من از آلمان دعوت

کردهام آقای پتر شولاتور از چهره‌های سرشناس است^۱ که امشب هم می‌خواهد چند تصویر در ساعات مختلف از شما بگیرد و من اعتقاد دارم تحریف در مطالبتان نمی‌کند، اگر اجازه می‌دهید من بدون اینکه به او بگویم قضیه چیست، این پرونده را به او بدهم و به او همین را می‌گویم که احتمال دارد پس از پیاده شدن با مشکل مواجه شویم و ما را دستگیر کنند، اما به شما خبرنگاران کاری ندارند. این پرونده را پیش خودت نگه دار، هر وقت توانستی مرا پیدا کنی به من برمی‌گردانی، اما اگر من را ندیدی به نحوی آن را به امام برسان.

امام این پیشنهاد را پذیرفتند و برای اینکه مطلب مستند شود، ساعت ۲ - ۱/۵ بامداد من با پتر شولاتور و کافمن^۲ فیلمبردار او صحبت کردم و گفتم پرونده‌ای را به شما می‌سپارم، این را ضبط کنید و بعداً اگر همدیگر را دیدیم، از شما پس می‌گیرم. شماره تلفن هم به آنها دادم و گفتم اگر ماها را گرفتند، یک روزی آن را بالاخره به امام برسانید. از این ماجرا و مطالبی که نقل کردم فیلم گرفتند، متنها به او نگفتم محتوایش چیست.

پس از پیاده شدن از هواپیما و ورود به سالن و دیدن انبوه مردم متوجه شدیم خطری در کمین ما نیست. در یک لحظه دیدم آقای شولاتور در بالکن ایستاده و از منظره استقبال از امام و خواندن سرودهای دسته‌جمعی «خمينی ای امام» اشک در چشمش جمع شده. من به او اشاره کردم که بیرون از فرودگاه همدیگر را ببینیم. بعد از پایان مراسم استقبال که از سالن بیرون آمديم او را دیدم و پرونده محتوی پیش‌نویس قانون اساسی را از او گرفتم.

ناکامی دولت از هاری و اقدامات امریکا

بعد از آنکه دولت نظامی از هاری تشکیل شد (۱۵ آبان) و شاه در همان تاریخ در سخنرانی رادیو تلویزیونی خطاب به مردم اعلام کرد که «صدای انقلاب شما را شنیدم»،

۱. پتر شولاتور در دوران مبارزات مردم الجزیره، مدتی در این کشور بود و با کشورهای اسلامی و قرآن شناسایی نسبی دارد و از جنبشهای استقلال‌طلبانه و آزادیبخش هواداری می‌کند.

در نوفل‌لوشاتو انبوه خبرنگاران گرد آمده و به اشکال مختلف سعی می‌کردند اظهارنظری از امام بگیرند. شاید انتظار داشتند که امام مردم را به آرامش دعوت کند. ولی ایشان همان روز گفتند «توبه شاه توبه گرگ است» و با اعلام این نظر، آب پاکی روی دست همه آنها (رژیم و حامیان) ریختند و در پیام به ملت ایران بر هدف سرنگونی رژیم پهلوی تأکید کردند. (۱۶ آبان)

ناکامی دولت نظامی در حل بحران و خاموش کردن شعله انقلاب، سیاستمداران امریکا را به چاره‌جویی انداخت. کارتر به یکی از سیاستمداران و مشاوران خود، جرج بال مأموریت داد که گزارش دقیقی از اوضاع ایران تهیه بکند. (اوایل دسامبر / ۱۰ آذر به بعد) او پس از مطالعات و بررسیهای زیاد گزارش جامعی از اوضاع ایران تهیه کرد (۱۳ دسامبر / ۲۲ آذر) و ضمن انتقاد به سیاست امریکا و روشهای خشن گروه برژینسکی (مشاور سیاسی و امنیتی کارتر) و همفکرانش، چند پیشنهاد برای حل بحران داده بود.^۱ قسمتهایی از این گزارش در روزنامه فرانکفورتر لگمایه چاپ شد که من آن را بلافاصله ترجمه کرده و به امام ارائه دادم.

راهپیماییهای میلیونی تاسوعا و عاشورا

پیروزی خون بر شمشیر

وقتی امام وارد پاریس شدند، مقامات فرانسوی موضعشان این بود که ایشان به شرط آنکه موجب تحریک و شورش نشوند، آزادی بیان دارند و به این ترتیب با اقامت امام موافقت کردند. در آن اوائل فعالیت‌های سیاسی ایشان را محدود کرده بودند، ولی رفته‌رفته دامنه محدودیتها شکسته شد و دولت فرانسه ناچار در موضع انفعالی قرار گرفت. البته عامل مهمی که باعث شد فرانسویان هوشمندانه‌تر عمل کنند، هجوم خبرنگاران خارجی به نوفل‌لوشاتو بود. از طرفی در ایران بحران‌ها و راهپیماییها و اعتصابات ادامه داشت و اخبار مربوط به درگیریهای مردم و نظامیان رژیم در فرانسه انعکاس می‌یافت. تا اینکه به مناسبت فرارسیدن ماه محرم، امام بیانیه شدیدالحن «خون

۱. جهت اطلاع از گزارش مذکور زک. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد دوم، ص ۱۹۷-۱۹۵.

بر شمشیر پیروز است» را صادر کردند (۱ آذر) وقتی این بیانیه منتشر شد از طرف وزارت امور خارجه فرانسه آقای کلاشایه مدیر کل امور کنسولی به نوفل لوشاتو آمد و با امام گفتگو کرد و اعتراض دولت فرانسه را نسبت به صدور آن بیانیه ابلاغ کرد. پاسخی که امام دادند بسیار هوشمندانه بود.^۱

قبل از تاسوعا و عاشورا (۱۹ و ۲۰ آذر) چند گروه از خبرنگاران معتبر رادیو و تلویزیون و مطبوعات را تدارک دیدیم که به ایران بروند و از راهپیماییهای این دو روز گزارش تهیه کنند. مسئولیت رسانه‌های آلمان با من بود. دو گروه خبرنگار را برنامه‌ریزی کردم که یکی از آنها آقای پیتروشولاتور از دوستان قدیمی‌ام بود. او را با یک گروه فیلمبردار ورزیده به سرپرستی آقای کافمن به دوستان در ایران معرفی کردم که امکانات لازم را در اختیارشان قرار بدهند و در مسیر راهپیمایی اینها را هدایت کنند تا بتوانند کارشان را انجام بدهند.

وقتی پیتروشولاتور برای تحویل گزارشات مصور خود به کانال دوم تلویزیون آلمان به این کشور بازگشت با من تماس گرفت و قرار شد با او در دفتر کارش در پاریس دیدار کنم، تا صحنه‌هایی را که فیلمبرداری کرده بود ببینم. در این دیدار متوجه شدم که او خیلی تحت‌تأثیر نظم و انضباط حاکم بر راهپیمایی معترضان میلیونی مردم از همه اقشار، پیرو جوان، زن و مرد و حتی نوجوانان در تهران قرار گرفته است و مقایسه می‌کرد این راهپیمایی عمومی را با تظاهرات اعتراض‌آمیز چند صد نفری جوانان را در آلمان که غالباً با شکستن شیشه‌ها، غارت مغازه‌ها، یورش به بانکها و واژگون ساختن اتومبیلها و درگیری با پلیس مواجه می‌شد. او از حاکمیت اخلاق دینی و نفوذ کلام رهبران روحانی و دعوت آنان به رعایت مصالح انقلاب و اسلام بسیار شگفت‌زده شده بود. وقتی مجموعه فیلمها را دیدم بر آن شدم هر طوری شده آنها را به امام نشان دهیم. ابزار و وسایل را در اتاق امام آماده کردیم و ایشان به اتفاق احمد آقا برای تماشای صحنه‌های تظاهرات و راهپیمایی آرام و درعین حال خروشان مردم آمدند. آقای کافمن

۱. جهت اطلاع از گفتگوهای نمایندگان دولت فرانسه با امام خمینی ز.ک: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد دوم، ص ۱۶۷-۱۶۳.

که (فیلمبردار بود) از همین جلسه چند عکس گرفت. امام وقتی این صحنه‌ها را می‌دیدند چون برای اولین بار بود که فیلم کامل تظاهرات را می‌دیدند که مردم شعارهای ننگ بر این سلطنت پهلوی و شعارهای دیگر را سر می‌دهند، بخصوص از اینکه بالاخره روحانیت را این‌گونه به صحنه آورده بودند و حالا در پیشاپیش جمعیت حرکت می‌کردند خیلی شادمان شدند.

راهپیمایی‌های میلیونی تاسوعا و عاشورا تأثیر زیادی برجای گذارد و موضع انتقادی اروپائیان بخصوص فرانسویان را از امام و انقلاب کم کرد. آنها متوجه شدند که دیگر کار از کار گذشته و به صلاح خودشان است که با حکومت آینده ایران از هم اکنون روابط مناسبتری داشته باشند. برخلاف کشورهای اروپایی، موضع امریکا همچنان خصمانه بود. کارتر رئیس‌جمهور امریکا که از راهپیمایی‌های میلیونی مردم به خشم آمده بود در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۲ دسامبر (۲۱ آذر) اظهار داشت «پذیرفتنی نیست که از خارج کشور دعوت به آشوب شود.» امام هم در همان شب ۲۲ آذر بعد از نماز مغرب و عشا ایراد می‌کردند طی سخنانی به شدت به اظهارات کارتر - البته بدون آن که نام او را ببرند - پاسخ دادند.

کنفرانس گوادلوپ (۱۱ - ۱۲ دی)

یک هفته قبل از گردهمایی سران چهار کشور امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در جزیره گوادلوپ (واقع در دریای کارائیب که در آن زمان تحت تسلط فرانسه بود) یکی از دوستان من در پارلمان آلمان غربی (از اعضای حزب سوسیال دمکرات) با من تماس گرفت و گفت وزارت خارجه مایل است شرایط و اوضاع ایران را از زبان شما بشنود. از این جهت به دفتر آقای گنشر^۱ وزیر امور خارجه آلمان تلفن کردم. این را هم بگویم که من آقای گنشر را از مدت‌ها قبل می‌شناختم. ایشان اظهار داشت، بسیار مایل است دیدگاه‌های امام و دوستان ایشان را نسبت به تحولات جاری در ایران و نیز تصویر و تصورات ما را از آینده بداند. در همین تماس تلفنی پرسید، فکر کنید واقعاً می‌توانید



برنامه دانشگاهی‌ام را طوری تنظیم کرده بودم که از ظهر چهارشنبه تا غروب یکشنبه را نزد امام بمانم، یک روز چهارشنبه که عازم پاریس بودم از بن خبر دادند که...



با اعلام بازگشت امام به ایران، کارها را نیمه تمام رها کرده و به ایران آمدم؛ تصورم این بود که مدت اقامتم در ایران کوتاه خواهد بود ولی...

ایران را بدون دخالت و یا حمایت روس‌ها و حزب توده اداره کنید؟ به ایشان گفتم از این جهت نگرانی نداشته باشد و توانایی نیروهای مسلمان را برشمردم. پس از این دیدار به پاریس آمدم. در نوفل‌لوشاتو به امام گفتم که دوستان آلمانی من چنین درخواستی را مطرح کرده‌اند. امام به آقای حبیبی و آقای قطب‌زاده و من که در آن جلسه بودیم گفتند خودتان یک گزارش تهیه کنید. آقای حبیبی وقتی از منزل امام بیرون آمدم، گفت من برای تکمیل قانون اساسی باید به جنوب فرانسه بروم و چند قرار ملاقات دیگر هم دارم. ناچار من و قطب‌زاده تقسیم کار کرده یک گزارش تهیه کردیم. آقای قطب‌زاده از جنبش تنباکو تا پانزدهم خرداد ۴۲ و من از آن تاریخ تا همان ایام بحرانی را تدوین کردیم. گزارش نسبتاً جامعی تهیه شد. رئوس مطالب و برداشت‌ها را به امام عرضه کردیم که مورد قبول ایشان واقع شد. در همین روزها از طرف دولت فرانسه توسط قطب‌زاده از امام تقاضا شد که تحلیلی از اوضاع ایران ارائه کنند. وقتی این پیغام داده شد شاید ما حدود دو سوم گزارش را تهیه کرده بودیم. به هر حال قبل از تشکیل کنفرانس گوادلوپ که در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ تشکیل شد، ما این گزارش‌ها را فرستاده بودیم.

در این کنفرانس که جیمی کارتر (رئیس‌جمهور امریکا)، ژیسکار دستن (رئیس‌جمهور فرانسه) جیمز کالاهان (نخست‌وزیر انگلیس) و هلموت اشمیت (صدر اعظم آلمان غربی) در آن حضور داشتند در مورد مسایل مهم بین‌المللی همچون جنگ کامبوج، کودتای افغانستان، وضع آپارتاید در آفریقای جنوبی، نفوذ شوروی در خاورمیانه و خلیج فارس و نیز پیمان سالت، اختلافات داخلی در یمن جنوبی، ناآرامیهای ترکیه و انقلاب ایران بحث و گفتگو به عمل آمد.

کارتر گزارش جورج بال را در جلسه مطرح کرده بود و ژیسکاردستن و هلموت اشمیت هم گزارشهایی شبیه یکدیگر ارائه کرده بودند که برگرفته از اطلاعات و مواضع ما از گزارشی بود که به ایشان داده بودیم.

نتایج کنفرانس را همان موقع مشاورین کارتر اعلام کردند که در روزنامه‌ها درج شد مبنی بر اینکه کنفرانس با پیشنهاد فرانسه و آلمان به این نتیجه رسید که باید شاه را قانع



روزهای دوشنبه و سه‌شنبه را به کارهای تحقیقاتی خود می‌پرداختم و ظهر چهارشنبه کار را به دستیارانم واگذار کرده و تا غروب یکشنبه نزد امام می‌ماندم

کرد از ایران بیرون بروم، برای اینکه برای ما اصل نجات ایران و حفظ امنیت منطقه در اولویت است نه حفظ شخص شاه و بر اساس اطلاعاتی که ما داریم، جنبش مذهبی ایران آن توانایی و قدرت را دارد که مانع نفوذ کمونیسم بشود.

این نکته را باید همین‌جا اضافه کرد که گروه برژینسکی و طرفداران سیاست «مشت آهنین» برخلاف نظریه مشاورین وزارت امور خارجه و شخص سایروس ونس با این برنامه موافقتی نداشتند و همچنان در تدابیر عملیات نظامی بودند هر چند منجر به کشتاری وسیع گردد. در کتاب خاطرات هایزر و جلسات مکرر او با فرماندهان ارتش این مطلب به خوبی نمودار است.

پیام کارتر به امام (۱۸ دی)

پس از برگزاری کنفرانس گوادلوپ کارتر پیامی برای امام فرستاد. بعدازظهر سرد یک روز زمستانی نزدیک به غروب مرحوم اشراقی و من جلوی اقامتگاه امام روی نیمکتی نشسته بودیم، هوا هم بسیار سرد بود و مشغول صرف چای بودیم. آقای اشراقی در آن

دوران خیلی نگران امام بود. می‌گفت ممکن است توطئه‌ای بکنند و قصد آسیب رسانیدن به امام را داشته باشند، لذا از جلوی منزل امام تکان نمی‌خورد و مراقب بود. البته پلیس فرانسه هم مراقبت می‌کرد ولی به نظر ایشان کافی نبود. در حالی که ما گفتگو می‌کردیم و راجع به آینده ایران گپ می‌زدیم دو نفر آمدند و درخواست ملاقات با امام را داشتند و گفتند از طرف رئیس‌جمهور ژیسکاردستن حامل پیامی هستند در همین حین که با آنها صحبتی می‌کردیم که آنها را شناسایی بکنیم، آقای دکتر یزدی از راه رسید و من به ایشان گفتم که آقایان فرستاده رئیس‌جمهور هستند. آقای یزدی هم آنها را کناری کشید و از مأموریت آنان اطمینان حاصل کرد. سپس به امام گفتیم دو نفر آمده‌اند و می‌گویند از پرزیدنت ژیسکاردستن پیامی برای شما دارند. گفتند بررسی کنید و اگر ضرورت داشت ببینید پیغام آنها چیست. قطب‌زاده هم در همان زمان از راه رسید. دو - سه کلمه هم او صحبت کرد. ظاهراً یکی از آنها را شخصاً می‌شناخت.

وقتی این دو نفر آمدند نزد امام، برخلاف انتظار گفتند ما پیامی از طرف پرزیدنت کارتر برای شما داریم. امام یک لحظه تعجب کردند. من گفتم شما قبلاً اظهار داشتید از طرف رئیس‌جمهور فرانسه پیغام دارید. گفتند همین‌طور است. آقای کارتر از رئیس‌جمهور فرانسه خواهش کرده است که پیام ایشان به آیت‌الله خمینی گفته شود. پیام کارتر اجمالاً این بود:

«...ما در این کنفرانس (گوادلوپ) شرایط را به لحاظ بین‌المللی و منطقه‌ای بررسی کردیم. با توجه به همه شرایط از قبیل خطر اتحاد جماهیر شوروی و نفوذ کمونیستها و ضعف تشکیلاتی سازمانهای مذهبی در ایران و عدم اعتماد نیروهای مذهبی به تشکلهای سیاسی (شاید بیشتر منظور گروههای مسلحانه بود که معروف بود موضع امام نسبت به آنها منفی است) من از شما خواهش می‌کنم که از دولت بختیار حمایت کنید و از آقایان علما و دیگران بخواهید که از او حمایت کنند حتی از دوستان خودتان بخواهید در کابینه‌اش عضو باشند، تا مجموعه برنامه‌هایی که بختیار دارد برای تشکیل یک دولت ملی اجرا شود و او موفق شود که مرحله بحران را پشت سر گذارد در غیر این صورت شما دست به قمار بزرگی می‌زنید که احتمال خونریزی بسیار زیادی در آن

وجود دارد، اگر شما این را قبول نکنید، احتمال این که ما بتوانیم ارتش ایران را تحت کنترل خود داشته باشیم روز بروز ضعیف تر گشته و چه بسا رهبران ارتش و فرماندهان مرتبط با شاه دست به کودتا بزنند که نتیجه آن به هیچوجه قابل پیش بینی نخواهد بود. دوستان اروپایی ما معتقدند که با حضور شاه نمی توان مردم را آرام کرد، اما شاه هم به زودی از ایران خارج خواهد شد و این نگرانی شما بر طرف می شود. از شما می خواهم یک نماینده تعیین کنید که مرتب با ما در ارتباط باشد و مطالب بدون واسطه - نه از طریق خبرنگاران و روزنامه ها - بین ما و شما رد و بدل شود و دو طرف اوضاع را زیر نظر داشته باشیم تا آرامش برقرار گردد، آن وقت در مرحله بعد آیت الله هرطور که مصلحت می دانند حرکت کنند و سرانجام تقاضا می کنم برای اینکه رد و بدل شدن اطلاعات بتواند ادامه داشته باشد، اگر صلاح می دانید محتوای این مذاکرات و هم چنین پیام امروز، محرمانه باقی بماند...»

پاسخ امام به پیام کارتر

بعد از پیام کارتر، امام با آرامش خاصی قریب به این مضامین گفتند: «...خیلی متشکرم از پیامی که داده شده است. در پیام آقای کارتر دو وجه وجود دارد. وجه اول اینکه شما می خواهید که از بختیار حمایت بکنم. مگر اطلاع ندارید که من بارها اعلام کرده ام که این دولت یک دولت غیرقانونی است. دلایل غیرقانونی بودن آن هم این است که از طرف شاه منصوب شده است. خود شاه غیرقانونی است و او هم از مجلسی رأی اعتماد گرفته که آن مجلس هم غیرقانونی است بنابراین من تعجب می کنم از شما که دم از قانون و دموکراسی می زنید، چگونه از ما می خواهید برخلاف قوانین خودمان عمل کنیم و به امری غیرقانونی پافشاری بکنیم. اگر من هم از بختیار حمایت کنم، ملت زیر بار نخواهد رفت و این حکومت راهی ندارد جز این که کنار برود و شما اگر واقعاً قصدتان برقراری آرامش است، تنها راهش این است که از حمایت بختیار دست بردارید. شاه از ایران بیرون برود و بختیار حکومت را تسلیم بکند به مردم و مطمئن باشید که خود مردم طالب آرامش هستند، دیدید که در تمام این تظاهرات خشونت از جانب مردم صورت نگرفته است، مگر به نام مردم خواستند یک آشوبی به

پا بکنند.

اما وجه دوم پیام آقای کارتر که می‌گوید بیم این را داریم که ارتش کودتا کند و خونریزی واقع بشود و از کنترل ایشان خارج گردد. این معنایش شاید این باشد که ایشان می‌خواهد ما را از کودتا و از دخالت ارتش بترساند. نگرانی آقای کارتر این است که ارتش از کنترل ایشان خارج شود. من صریحاً از ایشان می‌خواهم دست از سر فرماندهان ارتش ایران بر دارد. و مطمئن باشند که نه من و نه مردم ما از این چیزها باکی نداریم و بدنه ارتش هم تا جایی که اطلاع داریم، از ملت است، آنها دست به یک چنین کشتاری نخواهند زد. عده‌ای که مأمور هستند و شاید در مقاماتی از ارتش باشند آنها هم نمی‌توانند، چون کسی از آنها تبعیت نمی‌کند.

تشکر امام از ژیسکاردستن

در پایان این جلسه، امام یک نکته بسیار ظریفی را خطاب به آن دو نفر فرانسوی عنوان کردند و گفتند: مراتب تشکر مرا به آقای ژیسکاردستن ابلاغ کنید.^۱ این جمله امام برای بعضیها خیلی شگفت‌آور بود که ایشان از کجا از مناقشه ژیسکاردستن با کارتر مطلع شده بودند. یکی از حاضرین در جلسه در خاطرات خود اظهار داشته است: چون آن دو نفر در نقل پیام پوزیدنت کارتر، به مناقشه ژیسکاردستن با وی اشاراتی نداشتند، پس امام از کجا می‌دانستند که مناقشه‌ای در کار بوده است؟ همانگونه که گفتم دیگران نمی‌دانستند که من قبلاً از طریق مقامات آلمانی از نتایج کنفرانس گوادلوپ مطلع شده و مشروح کامل آن را قبل از این دیدار به اطلاع امام رسانده بودم. مقامات آلمانی به طور مشروح مخالفت‌های هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان و مناقشه طولانی پوزیدنت ژیسکار دستن را با مواضع کارتر و بحث‌های نسبتاً طولانی که حول این محور بین آنان در گرفته بود برای من بیان کرده بودند که من با امام در میان گذاشته بودم.

۱. در همان کنفرانس گوادلوپ مناقشه‌ای میان کارتر و ژیسکاردستن در گرفته بود. ژیسکاردستن برخلاف کارتر معتقد بود با بقای شاه در ایران اوضاع آرامش نخواهد یافت.

یک نکته هم این بود که این آقایان خواسته بودند که مذاکره محرمانه باشد. یکی از آنان گفت، الآن که ما این جا آمدیم خبرنگاران زیادی بودند ما را دیدند. اگر قرار است مطلبی گفته شود بهتر است یک هماهنگی صورت گیرد تا در پاسخ سؤالات خبرنگاران مطلب متناقضی گفته نشود. تا آن جا که به خاطر دارم آقای دکتر یزدی به امام گفت اگر شما موافقید که این جلسه محرمانه باقی بماند، بهتر است بگوییم این آقایان آمده بودند راجع به ادامه اقامت حضرتعالی در فرانسه یا تأمین امنیت اینجا و حول و حوش این مسایل گفتگو کنند. که امام این را پذیرفتند و همین به خبرنگاران اعلام شد. گرچه در ابتدا گفتند من شخصاً دلیلی برای پنهان نگاه داشتن این مطالب نمی بینم و اصولاً نیز معتقدم مطالب باید به اطلاع مردم برسد اما در اینجا اگر مصلحت را در پنهان نگاه داشتن ماجرا می دانید اصراری ندارم. تصور من این است که در این موضوع مصالح دولتم امریکا و فرانسه مدّ نظر امام بوده است که از روی تواضع و احترام پیشنهاد آنان را پذیرفتند.

تشکیل شورای انقلاب

امام طی پیامی خطاب به ملت ایران در ۲۲ دی ماه رسماً برنامه سیاسی خودشان را اعلام کردند و اعلام داشتند که جهت تحقق اهداف اسلامی شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد باصلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد. بر اساس نظر امام این شورا مأموریت خواهد داشت تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی قرار داده و مقدمات آن را فراهم سازد. در همین پیام امام چند موضوع اساسی دیگر را مجدداً گوشزد کردند. یکی اینکه دولت شاپور بختیار غیرقانونی است و همکاری با آن شرعاً حرام و قانوناً جرم است و خواست مردم علاوه بر رفتن شاه و بر چیده شدن نظام سلطنتی، استقرار جمهوری اسلامی می باشد. هشدار دیگر امام نسبت به کودتای نظامی و توطئه شاه در آستانه خروج از ایران بود. آن موقع خیلی صحبت از تحریکات ارتش بود و اینکه کسانی چون برژینسکی مشغول تدارکات هستند و بین امرای ارتش رایزنی وجود دارد چون از بین رفتن نظام سلطنتی برای آنها غیرقابل تحمل است. امام در این پیام این موضوع را

مختص تعدادی سرسپرده و خونخوار دانستند و حساب آنها را از پرسنل شریف ارتش جدا کردند و از صاحب‌منصبان و درجه‌داران خواستند در صورتی که چنین توطئه‌ای در کار باشد شدیداً از آن جلوگیری کنند. از ملت هم خواستند در مقابل چنین توطئه‌ای مجهز باشند. یک نکته مهم دیگر در پیام امام مقابله با چماق بدستان بود که در آن ایام به مردم و تظاهرات مردمی حمله‌ور می‌شدند. امام با تأکید بر تداوم اعتصابات و تظاهرات افزودند: در صورتی که چماق به دستان و یا مفسدین به آنان حمله کردند، می‌توانند از خود دفاع کنند اگر چه منتهی به قتل آنان شود. تصور می‌کنم این تصریح امام بی‌سابقه بود.

تشکیل شورای انقلاب هر چند در ۲۲ دی اعلام شد اما مقدمات آن از هنگام سفر آقایان مطهری و بهشتی به پاریس فراهم شده بود. بیانیه ۲۲ دی اثرات بسیار مهمی در تسریع روند انقلاب داشت.

تصمیم آیت‌الله طالقانی برای تشکیل شورای انقلاب

تأکید امام بر تمرکز مدیریت انقلاب به وسیله شورای انقلاب بود. چند روز بعد از دستور تشکیل شورای انقلاب توسط امام آقای دکتر یزدی به امام اطلاع داد که دوستان از تهران پیغام دادند که آقای طالقانی از عده‌ای از چهره‌های سیاسی دعوت کرده‌اند که شورایی برای اداره مسایل انقلاب تشکیل دهند. این موضوع موجب نگرانی بود، امام گفتند چرا این کارها در چهارچوب شورای انقلاب صورت نمی‌گیرد و به من گزارش داده نمی‌شود. یادم نیست دکتر یزدی بلافاصله پاسخ داد یا با تهران تماس گرفت و معلوم شد آقای بهشتی یا شخص دیگری از کادر اولیه شورای انقلاب، از آقای طالقانی به تصور اینکه ایشان با جبهه ملی فعالیت داشته و احیاناً مطابق میل قلبی امام نباشد، دعوت به عمل نیاورده‌اند. البته در آن ایام شورای انقلاب که قبل از پیام ۲۲ دی ماه امام تشکیل شده بود به دلیل حضور حاکمیت فعال ساواک حالت مخفی داشت. امام از عدم حضور آیت‌الله طالقانی و عدم دعوت از ایشان برای عضویت در شورای انقلاب ناراحت شدند و توسط دکتر یزدی پیام دادند که از طریق آقای موسوی اردبیلی یا دکتر بهشتی حتماً از آقای طالقانی دعوت کنید که در شورای انقلاب حضور داشته باشند.

چند روز بعد در دیداری که امام با آقایان موسوی اردبیلی و نیز مهندس عزت‌الله سحابی داشتند موضوع عدم دعوت از مرحوم طالقانی در شورای انقلاب دوباره مطرح شد، و امام به هر دو آقایان ضرورت عضویت و حتی ریاست آیت‌الله طالقانی را در آن شورا که هنوز رسمیت کامل نیافته بود گوشزد کردند.

شورای انقلاب در اوائل کار همگام با قیام مردم نبود

شورای انقلاب به نظر امام بسیار کند و بطئی کار می‌کرد به طوری که به خاطر دارم یک شب بعد از نماز مغرب و عشا که پدرم هم حضور داشتند، با لحن تقریباً گله‌آمیزی گفتند: آقایان فکر می‌کنند که این فرصتهای تاریخی همیشه فراهم می‌شود و با خود می‌گویند حالا می‌توانیم بقیه مذاکرات یا مطالب را بگذاریم برای فردا یا فلان زمان دیگر، نمی‌دانند که چه شرایط تاریخی خاصی فراهم آمده است و باید حداکثر بهره‌برداری را از آن بکنند. بنابراین مرتباً پیغام می‌دادند که سریعتر کار کنید. به همین دلیل سفرهای چهره‌های شاخص روحانی و سیاسی به پاریس برای تبادل نظر و ایجاد هماهنگی با رهبری قیام آغاز شد، که شرح آن در صفحات قبل به تفصیل آمده است.

تماس محرمانه فرماندهان ارتش شاه با اعضای شورای انقلاب

یکی از کارهای شورای انقلاب ارتباط با نظامیان بود که این موضوع هم با اجازه امام صورت می‌گرفت. مرحوم بهشتی پیغام داده بود که تعدادی از سران ارتش درخواست گفتگو با شورای انقلاب را کرده‌اند و نظر امام را پرسیده بود. امام آن را نفی نکردند گفتند با آنها در ارتباط باشید اما محتاطانه، ضمن اینکه آنها را آگاه می‌کنید، دلگرم و امیدوارشان کنید و به آنها بگویید دخالت کردن در خونریزی کار صحیحی نیست، سعی کنید از آنها اطلاعات بگیرید بدون آن که اطلاعاتی به آنها بدهید. نصیحت‌شان کنید که در مقابل این ملت نمی‌توانید ایستادگی بکنید و آن عنصر سرسپرده هم که فرار کرده، بنا بر این بیاید راه خودتان را به راه ملت منتهی کنید و خودتان را در دل مردم جا بدهید و مردم هم شما را خواهند پذیرفت. امام تأکید داشتند که هم سران ارتش را دلگرم بکنید هم به آنها اطمینان بدهید که کاری نمی‌توانند بکنند یعنی در عین حال

تهدید هم نکنید.

شورای سلطنت و استعفای سید جلال تهرانی

دو روز قبل از خروج شاه از ایران تشکیل شورای نیابت سلطنت اعلام شد. اعضای این شورا عبارت بودند از: بختیار (نخست‌وزیر) دکتر سجادی (رئیس مجلس سنا) دکتر جواد سعید (رئیس مجلس شورای ملی) محمد وارسته (وزیر اسبق دارایی) تیمسار قره‌باغی (رئیس ستاد مشترک ارتش) دکتر علی‌آبادی (دادستان سابق) سید جلال تهرانی (رجل سیاسی قدیمی که روابطی با روحانیون نیز داشت) و عبدالله انتظام (مدیرعامل شرکت نفت). قبلاً نیز اشاره کرده‌ام که شاه از دکتر یدالله سحابی برای عضویت در این شورا دعوت کرده بود که با مخالفت شدید ایشان مواجه گشته بود.

شاه در ۲۶ دی از ایران خارج شد. در ۲۸ دی امام به مناسبت فرارسیدن اربعین بیانیه‌ای صادر کردند و در آن شورای سلطنت را غیر قانونی خوانده و دخالت آنان در امور را جرم دانستند و به علاوه خواهان کناره‌گیری اعضای این شورا شدند.

گفتنی است که دو سه نفر از افراد شورا از جمله آقایان وارسته و علی‌آبادی و انتظام با مشورت شورای انقلاب در شورای سلطنت وارد شدند و حتی قبل از آنکه عضویت شورای سلطنت را بپذیرند استعفای خودشان را از طریق آقای موسوی اردبیلی تسلیم شورای انقلاب کرده بودند^۱ که هر گاه ضرورت یافت به اطلاع ملت ایران برسد.

از همین رو بود که پس از پیروزی انقلاب افراد یاد شده از تعرض انقلابیون و دادگاههای انقلاب مصون ماندند.^۲ در جریان نظارت بر تولید و صدور نفت که امام به مهندس بازرگان و چند نفر دیگر حکم داده بودند (۸ دی) دکتر یزدی ظاهراً از قول آقای صباغیان برای امام نقل کرد که عبدالله انتظام از این هیأت استقبال کرده و امکانات لازم را در اختیارشان قرار داده و به تشکیلات شرکت نفت در خوزستان سفارش کرده

۱. هدف از این اقدام اولاً آگاهی از آنچه در شورای سلطنت می‌گذشت و برنامه‌های جاری و آنی آن بود و ثانیاً اجرای نقشه‌ها و طرحهای شورای انقلاب و رهبران آن برای وارد کردن ضربات نهایی بر پیکره نظام سلطنتی.

۲. در بین این افراد برای دکتر علی‌آبادی پس از انقلاب مشکل کوچکی پیش آمد و کمیته انقلاب اسلامی ایشان را دستگیر کرد که با توصیه مرحوم شهید بهشتی یا مهندس بازرگان رفع توقیف شد.

که با هیأت اعزامی همکاری کنند.

دیدار رئیس شورای نیابت سلطنت با امام

در ۲۸ دی ماه ۱۳۵۷ آقای سید جلال تهرانی که به عنوان رئیس شورای سلطنت معرفی شده بود، عازم پاریس شد. در مورد علت مسافرت او از سوی خبرگزاریها و تحلیلگران سیاسی چند مسأله عنوان می‌شد. یک اینکه او به درخواست بختیار آمده تا از امام کسب تکلیف کند و آمادگی بختیار را برای اجرای نظرات امام اعلام نماید که مثلاً چه کسانی از افراد مورد نظر امام وارد کابینه او شوند. دیگر اینکه او بدون مأموریتی از طرف بختیار فقط شخصاً می‌خواهد برای خود کسب تکلیف کرده برگردد ببیند چه کار می‌تواند بکند. از قول او نقل شده بود چنانچه امام بر دستور قبلی خود مبنی بر غیرقانونی بودن شورای سلطنت تأکید کنند، او احتمالاً از سمت خود استعفا خواهد داد. در روز ۳۰ دی سید جلال تهرانی به نوفل‌لوشاتو آمده و درخواست ملاقات با امام کرد. من از حاج احمد آقا شنیدم که ایشان آمده است. به او گفتیم که باید استعفا بدهی تا امام تو را بپذیرند. او هم متن استعفایش را نوشت و فرستاد منتها اشکالش این بود که اشاره‌ای به غیرقانونی بودن شورای سلطنت نکرده بود. گویا احمد آقا به ایشان پیغام داده بود این متن کافی نیست و نظر امام را تأمین نمی‌کند. ایشان گفته بود من اگر بنویسم «علت استعفای من این است که شورای سلطنت غیرقانونی و غیرشرعی است آیا کسی به من نمی‌گوید که پیرمرد احمق با این سن و سال نمی‌دانستی شورای سلطنت غیرقانونی و غیرشرعی است؟ چطور از اول متوجه این امر نشدی؟! همین که پایت به پاریس رسید و رنگ عمامه و قیافه آقای خمینی را دیدی، یاد دین و مذهب افتادی؟! سید احمد آقا پشت تلفن خنده‌اش گرفته بود، و به آقا جلال گفته بود اجازه بدهید روی مسأله فکر کنم و بعد به شما پاسخ دهم.

وقتی سید احمد آقا این را برای من تعریف کرد من گفتم ایشان می‌تواند چنین توجیه کند که درست است که امام غیرشرعی و غیرقانونی بودن شورای سلطنت را اعلام کرده ولی تصور من این بود که پیشنهاد اخیر شورای سلطنت و هم چنین آقای بختیار مبنی بر عضویت افراد مورد نظر امام در کابینه او، نظر امام را تا حدودی تعدیل

کرده باشد. ولی حال که ایشان همچنان به فتوای قبلی خود مصرّ هستند، من نیز به تبعیت از ایشان شورای مذکور را غیرشرعی و غیرقانونی دانسته و به همین دلیل استعفای خود را بدین وسیله اعلام می‌کنم. آقای تهرانی بعد از اصلاح بیانیه دیدار کوتاهی با امام داشت. (اول بهمن) بعد از همین دیدار بود که ایشان متن استعفانامه خود را بلافاصله به اطلاع خبرنگاران رساند و به بلژیک رفت و دیگر به ایران نیز بازنگشت. انعکاس دیدار او با امام و خصوصاً استعفای او از ریاست شورای سلطنت و تبعات آن در مطبوعات آن روز بسیار گسترده بود.^۱

پیشنهادهای و راه‌حلهایی برای تغییر رژیم

در ارتباط با تغییر رژیم چند پیشنهاد از ایران به پاریس ارسال شد. خاطرم هست که یک پیغام توسط آقای موسوی اردبیلی داده شده بود که برخی از دوستان در تهران معتقدند در شرایط فعلی برای انتقال مسالمت آمیز قدرت در دو گام عمل کنیم: یکی اینکه دو نفر از طرف امام در شورای سلطنت عضو شوند که نام مرحوم مطهری و مرحوم دکتر یدالله سحابی مطرح بود. بعد این شورا بر اساس اختیاراتی که شاه به آنان منتقل کرده، نخست‌وزیر (بختیار) را عزل و مجلس شورای ملی را منحل کرده و سپس فردی را که امام معرفی کند به عنوان رئیس دولت انتخاب نمایند. در گام دوم امام شورای انقلاب را رسماً معرفی کنند که به عنوان قوه مقننه تا تدوین قانون اساسی

۱. متن استعفای سید جلال تهرانی به شرح زیر بود:

یکشنبه اول بهمن ۱۳۵۷ هجری شمسی

مطابق با ۲۲ صفرالمظفر ۱۳۹۹ هجری شمسی

قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمنی آرامش احتمالی آن بود، ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت اینجانب به پاریس، که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت، طوری که برای احترام به افکار عمومی باتوجه به فتوای حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آن را غیرقانونی دانسته و کناره‌گیری کردم. از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیاء اسلام مسألت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه، از هرگونه گزند و مصون داشته و استقلال وطن عزیز ما را محفوظ فرمایند.

جدید و تشکیل ارگانهای رسمی، قدرت را به دست گیرد.

در همین زمینه شبی بعد از نماز مغرب و عشا دوستانی که اطراف امام بودند، متفرق شدند. امام از مرحوم پدرم دعوت کردند که شام بمانید. آقای قطب‌زاده هم بود اما به ایشان اصراری نکردند و او هم رفت. امام گفتند یک چنین پیامی فرستاده شده است. رو کردند به پدرم و من و گفتند نظر شما چیست؟ پدرم می‌دانستند که این لطفی از ناحیه امام است پرسیدند غیر از این چه پیشنهادات دیگری مطرح شده است؟ - اصولاً کم‌حرف بودند و زیاد دخالت نمی‌کردند - بعد رو کردند به من، من گفتم تعجب می‌کنم که آقایان پیشنهاد دهنده چطور همه جوانب را در نظر نگرفته‌اند. شما اعلام کرده‌اید که اصولاً سلطنت شاه غیرقانونی است و مشروعیت ندارد، بنابراین شورای سلطنتی را که شاه تشکیل داده نمی‌تواند مشروعیت داشته باشد. اینکه دو نفر نماینده شما در شورای سلطنت بروند، در یک شورای غیرقانونی و غیرمشروع، هرگونه تصمیمی اتخاذ نکنند، به فرض که عمل هم بشود، هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد. امام گفتند آقایان می‌خواهند به لحاظ خودشان بر اساس معیارها و ضوابط حقوقی و بین‌المللی عمل نکنند. من گفتم اقبال مردم و حمایت مردم و پیروی از شما و حاکمیت بلامنازع شما بالاترین مشروعیت را دارد. شما از لحاظ عُرف و ضوابط حقوق بین‌المللی حاکمیت پذیرفته شده دارید، مردم از شما تبعیت می‌کنند اگر دستور بدهید مالیات ندهید نمی‌دهند، پول تلفن ندهید نمی‌دهند به فرمان شما درجه‌داران و افسران ارتش از دستور فرماندهان خود تمرّد می‌کنند، نفت به دستور شما صادر نمی‌شود، بانکها از حواله‌های سران رژیم امتناع می‌ورزند و و این‌ها مشروعیت خاص خودش را دارد.

پیشنهاد دکتر سعید، رئیس مجلس، برای انتقال قدرت

پیشنهاد دیگری که از طریق رئیس وقت مجلس شورای ملی، دکتر جواد سعید به چند تن از اعضای شورای انقلاب داده شده بود این بود که انتقال قدرت از طریق مجلس شورای ملی صورت گیرد.

علاوه بر این او به دکتر سنجابی نیز پیغام داده بود که ایشان به امام این پیشنهاد را

منتقل کنند که مجلس با قید سه فوریت تشکیل جلسه می‌دهد و بعد از اعلام رسمیت، درخواست رأی عدم اعتماد به نخست‌وزیری بختیار می‌شود، بعد از عزل او نخست‌وزیر مورد نظر امام معرفی شده و از مجلس شورای ملی رأی اعتماد می‌گیرد. سپس نمایندگان مجلس دسته جمعی استعفا می‌دهند و مجلس منحل می‌شود و دولت جدید زیر نظر امام کار خودش را آغاز می‌کند. البته این آقایان هم آن زمان از وجود شورای انقلاب منصوب امام و ترکیب افراد آن خبر نداشتند.

نظیر همین پیشنهاد را دکتر جواد سعید یک بار دیگر به اطلاع امام رساند و آن زمانی بود که امام مهندس بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت منصوب کرده و مردم را به تبعیت از ایشان فراخوانده بودند. در همین ارتباط قرار بود یک راهپیمایی سراسری به عنوان حمایت و بیعت با دولت صورت پذیرد که در واقع هم رفراendum تلقی شده و هم از نظر افکار عمومی جهان مقبولیت و مشروعیت مدنی و حقوقی خود را یافته باشد. به خاطر داریم که بختیار بلافاصله خبر تشکیل دولت موقت را «یک شوخی» تلقی کرده و اظهار داشته بود «در یک کشور دو دولت امکان‌پذیر نمی‌باشد». امام در پاسخ گفته بودند همین‌طور است، دولت شما غیرقانونی و غیرشرعی است و باید برود. در همین اوان دکتر سعید به اطلاع امام رساند که مجلس آماده دادن رأی عدم اعتماد به نخست‌وزیر و استعفای دسته جمعی نمایندگان مجلس می‌باشد. البته این امر هیچگاه ضرورت نیافت.

اشکالات این طرح هم نظیر اشکالات طرح اول بود. این نکته را هم تأکید کنم که امام خودشان قبل از همه با این طرحها مخالف بودند و اینکه در آن جلسه از ما سؤال کردند، رویه مدیریتی و روش برخورد ایشان با اطرافیان بود و در عین حال که مطلبی را می‌دانستند سؤال هم می‌کردند و هدفشان بیشتر جنبه ارزیابی و محک‌زدن افراد مورد نظر بود. لذا من تردیدی ندارم که وقتی سر شام این مسأله را عنوان کردند، چه بسا پاسخ مناسب را هم به تهران داده بودند. البته در بعضی موارد احیاناً یک نظر نو یا نکته جدیدی مطرح می‌شد، امام به آن عنایت داشتند. اما بدون تردید در موقعی که ایشان آن سؤال را مطرح کردند، این احساس به من دست نداد که ایشان مردّد هستند و

می‌خواهند از دوستان بپرسند که این پیشنهادها را بپذیریم یا نه. خیلی تکلیف واضح و روشن بود.

نکته دیگر اینکه تردیدی نباید داشت که در هر مقطعی از دوران انقلاب بخصوص از لحظه ورود امام به پاریس تا بعد، دشمنان و مخالفین از انواع شگردها برای انحراف انقلاب استفاده می‌کردند. هیچ بعید نیست که در آن مقطع شیطنتی بوده یا احیاناً می‌خواستند در بین دوستان اختلاف ایجاد کنند. البته ممکن است نیت خیرخواهانه هم بوده یعنی بعضی دوستان در شرایطی قرار داشتند در داخل و محاصره بودند و از بالا نظارت به مجموعه نداشتند و صادقانه مطالبی که به گوششان می‌رسید مطرح می‌کردند، ولی امام با احاطه‌ای که داشتند دارای نظر دیگری بودند.

سفارتخانه‌های شاه در تصرف نیروهای انقلاب

در اوایل روی کار آمدن دولت بختیار اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان تصمیم گرفت برخی از سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف اروپا را در اختیار بگیرد و امور سفارتخانه را زیر نظر داشته باشد و بویژه از فعالیت دایره مربوط به ساواک جلوگیری کرده و کلیه دفاتر و اتاقهای آنان را لاک و مهر نماید. در بعضی جاها مانند امریکا مقاومتهایی صورتگرفت بدین منظور از امام خواستیم نظر خود را جهت اجرا به انجمنهای اسلامی کتباً ابلاغ کنند. این مکتوب به تاریخ ۲۸ دی ۱۳۵۷ مطابق با ۱۹ صفر ۱۳۹۹ صادر شد. در مورد سفارت ایران در بُن پایتخت آلمان غربی، من موضوع را به امام اطلاع دادم که مدیران اتحادیه چنین قصدی دارند و افراد قابل اطمینانی هستند، اگر احتیاجی به حمایت شما بود در جریان باشید. ما احتمال می‌دادیم که پلیس مانع بشود. از این لحاظ می‌خواستیم به آنها در صورت لزوم و مداخله بقبولانیم که قصد اشغال سفارت را نداریم، بلکه به نمایندگی از سوی رهبر انقلاب فقط بر کار آنها نظارت می‌کنیم و این کار مبتنی بر دستورات دینی است. در آن زمان همه کشورها از انقلاب مردم ایران و رهبری امام مطلع بودند. امام از شنیدن این موضوع خوشحال شدند. یکی دو روز بعد دوستان ما به سرپرستی آقای مهندس حسین کاشفی رفتند به سفارت ایران



مراجعه نمایندگان اتحادیه به سفارت ایران در بن برای لاک و مهر کردن بخش ساواک و زیر نظر گرفتن امور آنجا؛ دکتر صدریه سفیر بختیار در عکس دیده می‌شود

در بن، برخلاف انتظار آقای دکتر صدریه که سفیر بود از آنها استقبال کرده بود.^۱ غروب همان روز آقای کاشفی با من تماس گرفت و اظهار داشت سفیر مایل است با شخص من مذاکره کند. خودم با آقای دکتر صدریه صحبت کردم. گفتم آقایان مأموریت دارند مجموعه قسمت ساواک را در سفارتخانه در اختیار بگیرند، شما آنجا را لاک و مهر کنید و کلید را به دست آنها بدهید. ایشان گفت آنجا دست من نیست. گفتم پس خودشان می‌روند و انجام می‌دهند و دیگر شما کاری و مسؤولیتی در این زمینه ندارید. منظور دکتر صدریه از گفتگو با من کسب اطمینان از اظهارات نمایندگان اتحادیه و حد و حدود مأموریت، اختیارات و مسؤولیت آنان بود.

به هر حال دوستان طبقه سوم ساختمان سفارت را که در دست ساواک بود اشغال کردند و قرار شد در صورت لزوم با ما در پاریس یا آقای خاتمی در مسجد هامبورگ

۱. همین مسأله باعث شد که بعد از پیروزی انقلاب، آقای دکتر صدریه تا ماهها در پُست خودش ابقا شود.

ارتباط برقرار کنند. بعد هم شروع کردند به جمع‌آوری فیشها و شناسایی رمزها و کدها، یک درگیری کوچک هم با مأمورین سابق پیدا کردند.

دستور امام جهت تهیه گذرنامه همراهان

از آنجا که تعدادی از همراهان و اطرافیان امام از عراق و برخی از دوستان ما از جاهای دیگر گذرنامه معتبری نداشتند و گذرنامه‌ها نوعاً اشکال داشت، شاید حدود بیست روز پیش از بازگشت امام به ایران، ایشان به من گفتند خیلی از آقایانی که این‌جا هستند مثل خود شما^۱ گذرنامه ندارند، برای آنها گذرنامه تهیه کنید. من گفتم لطف کنید یک دستور کتبی برای من بنویسید که به استناد آن به سفارتخانه (ایران در بُن) مراجعه کنم و برای این افراد درخواست گذرنامه کنم که ایشان نامه‌های نوشتند.

یکی از کسانی که برایش گذرنامه گرفتم آقای زیارتی بود.

ماجرای سفر بختیار به پاریس

در قضیه سفر بختیار به فرانسه جهت دیدار با امام برخی تحلیلهای غلط تاریخی وجود دارد که امیدوارم بتوانم آن را اصلاح کنم.

در آستانه فروپاشی رژیم بویژه پس از خروج شاه از ایران، طرحهای مربوط به نحوه انتقال قدرت مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. بدیهی بود در آن شرایط همه دوستان و اطرافیان امام دارای یک فکر و ایده نبودند و ضرورت رعایت پاره‌ای نکات امنیتی و تاکتیکی و حساسیت اصل غافل‌گیری دشمن نیز ایجاب می‌کرد که همه در جریان تمامی مسائل نباشند.

سفر بختیار به پاریس و دیدار با امام نیز از جمله پیشنهادهای بود تا روال انتقال قدرت طبیعی‌تر اتفاق بیفتد، پس از آنکه بختیار اعلام کرد می‌خواهم به پاریس بروم برای دیدار آیت‌الله خمینی و مطالب را با ایشان در میان بگذارم، هم در تهران در شورای انقلاب و هم در پاریس این مسأله مطرح شده بود که بهتر است بختیار به

۱. ما دوازده نفر بودیم که بر اساس دستور ساواک به وزارت خارجه گذرنامه‌هایمان از سال ۱۳۵۱ توسط کنسولگری‌های ایران تمدید نمی‌شد و هر کدام به نوعی برای خود گذرنامه صادر یا تمدید می‌کردیم!!

پاریس بیاید و از امام درخواست ملاقات کند. این نکته مسجل بود که امام بدون استعفای بختیار او را نمی‌پذیرفتند، ولی برنامه از این قرار بود که این استعفا در پاریس از او گرفته شود، در واقع امام شرط ملاقات را منوط به استعفای او می‌کردند.

در این ماجرا میان عده‌ای از علما و روحانیون از یک طرف و شورای انقلاب از سوی دیگر، اتفاق نظر وجود نداشت و علت اصلی آن هم نداشتن اطلاعات کامل از این برنامه تاکتیکی ما بود، چرا که برملا شدن آن موجب می‌شد که بختیار از سفر به پاریس خودداری کند، کما اینکه سر آخر نیز همین شد.

به هر حال، در پاریس با مشورتهایی که امام کردند و ما در حضور ایشان بودیم، به این جمع‌بندی رسیدیم که بدون آنکه امام مطلبی بگویند که قول و فعل ایشان متناقض شود، بختیار تشویق شود که به پاریس بیاید. وقتی آمد به او گفته شود تا استعفا ندهی امام تو را نمی‌پذیرند و به این ترتیب او در مقابل یکی از دو راه قرار می‌گرفت: یا نمی‌پذیرفت، که سرشکسته و سرافکنده برمی‌گشت به ایران یا می‌پذیرفت که مطلوب ما بود. راه پس و پیش نداشت. همچنین قرار بود در ایران غیرمستقیم به او القاء شود چنانچه به پاریس رفته و استعفا بدهی ممکن است حتی امام مجدداً تو را به عنوان نخست‌وزیر منصوب کنند.^۱

به هر حال ما اینگونه برنامه را تدارک دیده بودیم ولی متأسفانه برخی دوستان متوجه ظرافت کار نشدند و چون از شرطی که امام برای پذیرفتن بختیار گذارده بودند اطلاعی نداشتند، درصدد بر آمدند از سفر بختیار جلوگیری کنند. البته این احتمال هم وجود دارد که پاره‌ای از یاران و علاقمندان بختیار که حدس می‌زدند امام او را نخواهد پذیرفت، برای حفظ آبروی او نقشه بر هم زدن سفر او را به پاریس تدارک دیدند.

وقتی بعد از ظهر قرار گذاشته شد که بختیار به پاریس بیاید، من و پدرم بعد از نماز

۱. بعضی از سیاسیون جبهه ملی در داخل این احتمال را می‌دانند که اگر بختیار استعفا می‌کرد و خدمت امام می‌رفت و می‌گفت که من این کارها را کردم، امام می‌گفتند که برو دولت خودت را تشکیل بده تا شرایط دولت انتقالی فراهم بشود. یعنی از امام مهلت می‌گرفت. منتها این بار مشروعیتش از ناحیه امام بود و برخی از اعضای شورای انقلاب نیز در دولت او شرکت می‌کردند. احتمالاً همین مطلب باعث مخالفت بعضی از آقایان در تهران با سفر بختیار به پاریس شده بود.

مغرب و عشا رفتیم به پاریس منزل آقای قطب‌زاده. ساعت حدود ۱۰/۵-۱۰ بود که مرحوم حاج مهدی عراقی تلفن کرد و گفت زود بلند شو بیا اینجا (نوفل‌لوشاتو). ایشان یک عنایت خاصی به من داشت و گاهی احساس می‌کردم در مواقعی که مستأصل است یا یک مطلبی به ذهنش می‌رسد یا یک واقعه‌ای یا کار خلافی دور از چشم امام در حال وقوع است و خودش به هر دلیلی نمی‌خواست مستقیم با امام در میان بگذارد، از من کمک می‌گرفت. این نکته را هم اضافه کنم که اطلاعیه بختیار برای سفر به پاریس و دیدار با امام به اطلاع شورای انقلاب در تهران رسیده و حتی آقایان اصلاحاتی نیز در آن انجام داده بودند. متن اصلاح شده به اطلاع امام رسیده و امام نیز آن را تأیید کرده بودند.

من به سرعت رفتم به نوفل‌لوشاتو دیدم آن دور و اطراف کمی غیرعادی است. از آقای اشراقی پرسیدم چه خبر است؟ گفت اینجا در مورد آمدن بختیار اختلاف نظر بروز کرده است و دو دستگی شدیدی است و آقایان علمای تهران می‌گویند خیلی بد است که بختیار با آقا ملاقات کند. در همان موقع از پاریس خبردار شدیم که عده‌ای از هواداران جبهه ملی نیز که در آنجا نفوذ داشتند (بدون اطلاع از پیش‌شرط امام و نقشه طراحی شده) تلاش می‌کردند که بختیار بیاید و با امام ملاقات کند. با اینکه دیر وقت بود و امام معمولاً ساعت ۱۱/۵-۱۱ برای استراحت می‌رفتند به حاج مهدی عراقی که آن شب عهده‌دار کشیک بود گفتم که به داخل می‌روم ببینم امام چه می‌گویند. به دیدار امام رفتم متوجه شدم پیام عصبی و شدیدالحن تلفنی آقای خلخال‌ی مبنی بر اعتراض آقایان علما از دیدار بختیار با ایشان توسط آقای فردوسی‌پور به اطلاع امام رسیده است. امام خالی‌الذهن از منظور آقای فردوسی‌پور به ایشان گفته بودند که قرار است بیاید و قبل از ملاقات با من استعفا بدهد و زیاد جوش نکن. البته من نمی‌دانم که امام به ایشان قید کرده بودند که این را به کسی نگوید یا نه؟ به هر حال آقای فردوسی‌پور آمده بود بیرون و بلافاصله به تهران اطلاع داده بود که تا بختیار استعفا ندهد، امام او را نمی‌پذیرند.

آقای خلخال‌ی و دوستان دیگر در تهران به این مسأله توجه نداشتند که اگر بختیار

بداند که قرار است در پاریس قبل از ملاقات با امام استعفا دهد، اصلاً به پاریس نمی‌آید چون می‌فهمید می‌خواهند او را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دهند، در ثانی اگر در تهران اعلام می‌کرد که استعفا می‌دهم و به ملاقات امام می‌روم، به هیچ‌وجه سران نظامی ارتش نمی‌گذاشتند او از مملکت خارج بشود. ضمن این که دیدار او به عنوان یک فرد عادی با امام هیچ معنای خاصی نمی‌داشت.

به این ترتیب خبر همه‌جا پیچید و به گوش بختیار هم رسید و سفر او متفی شد و به این ترتیب یک حالت خیلی زیبایی از انتقال قدرت از بین رفت. به نظر من در آن مقطع این اندازه عنایت و اطمینان از سوی این آقایان به هوشیاری سیاسی امام وجود نداشت که وقتی رهبر انقلاب مطلبی را اعلام کردند، گاه ضرورت اقتضا می‌کند که نکته‌ای مکتوم بماند و همه‌چیز را برملا نکنند و به همه‌کس نگویند. باید فکر می‌کردند که قاعدتاً امام تمام جوانب این مسأله را بررسی کرده بودند که آن را پذیرفتند. خوشبختانه این قضیه (لغو سفر بختیار) عامل به عقب انداختن انقلاب نشد.

در رابطه با سفر بختیار ظاهراً آقای فردوسی‌پور نقل کرده که «شب از تهران بیانیه‌ای دادند که من خدمت امام بدهم. من نظر علمای متحصّن در دانشگاه تهران را یادداشت کردم که آمدن بختیار به پاریس صحیح نیست و این مطلب را بردم خدمت امام. وقتی از اتاق خارج می‌شدم، حاج احمد آقا رسید و گفت کجا بودی؟ و چه کار داشتی؟»

در واقع آقای فردوسی‌پور می‌خواهد اینگونه القاء کند که حاج احمد آقا همگام با طرفداران بختیار، موافق ملاقات او به عنوان نخست‌وزیر با امام بود (اما به آن شرایط که ذکر کردم اشاره نمی‌کند) ولی همت و هوشیاری او باعث شده است که در آن موقع شب که کسی اجازه ورود به اطاق امام را نداشت، برود و مطلب را به امام برساند و امام تصمیم بگیرند که بختیار را نپذیرند! و به این ترتیب تر کارتر مبنی بر حمایت از بختیار شکست بخورد! این نکته را هم اضافه کنم که هر شب یکی از نزدیکان عهده دار کشیک بود تا اگر مطلبی لازم بود به امام اطلاع داده شود، هماهنگ با دیگران عمل کند. آن شب کشیک به عهده حاج مهدی عراقی بود و ناراحتی حاج مهدی از این جهت بود که چند دقیقه غیبت او - به دلیل حمام رفتن - باعث شده بود که آقای فردوسی‌پور بر

خلاف روال معمول به داخل برود و با امام دیدار کند، لذا خود را مسؤول عواقب این حادثه می‌پنداشت و به شدت افسرده بود.

سفر ژنرال هایزر^۱ به تهران

ژنرال هایزر که از سال ۱۹۷۵ تصدی معاونت فرماندهی کل نیروهای امریکائی در اروپا را عهده دار بود؛ وظیفه داشت که نیروهای امریکائی را در صورت وقوع بحران، مامور به خدمت در واحدهای ناتو کند. در عین حال نیز برنامه کمک و فروش تسلیحات نظامی خارجی امریکا را به ۴۴ کشور جهان، سالانه متجاوز از ۱۲ میلیارد دلار از جمله ایران را اداره کرد.

۸۵٪ این فروش‌های نظامی به کشورهای اروپائی و اعضاء ناتو تعلق داشت، طبیعی است که انجام این مسؤولیت نیازمند به کارهای سیاسی و دیپلماتیک وسیعی بود.

سقوط شاه برای امریکا بسیار پرهزینه بود

هایزر می‌گوید: «...یکی از بزرگترین مشتریهای ما ایران بود. این کشور از نقطه‌نظر نظامی برای امریکا در یک منطقه کلیدی و استراتژیک واقع شده بود. اگر ایران می‌توانست یک نیروی مهم دفاعی ایجاد نماید، همانطور که در راه انجام آن بود، می‌توانستیم میلیونها دلار از این بابت ذخیره کنیم. مطمئنم اگر روابط نزدیک خود با ایران را از دست نمی‌دادیم و آن کشور هم چنان به تقویت قدرت نظامی خود ادامه می‌داد، ضرورتی نبود که ما این همه خرج کنیم تا نیروی واکنش سریع در خلیج فارس ایجاد نمائیم. نیروهای ایران می‌توانستند ثبات منطقه را تضمین نمایند و از منافع حیاتی امریکا حمایت کنند. لذا بهای سقوط شاه برای امریکا بسیار گزاف بوده است...» (خاطرات هایزر، ص ۳۰)

از این رو طبیعی بود که امریکا به هر قیمت کوشش کند تا از سقوط شاه و نظام او جلوگیری شود.

اعزام ژنرال هایزر به ایران از این جهت بود که وی شناخت کافی از وضع ارتش

ایران داشت و با اکثر امیران و فرماندهان ارشد نظامی ایران دوستی دیرینه داشت. چند ماه قبل از این نیز شاه به او که به قول خودش «با شیوه حکومت و نیروهای مسلح شاه آشنائی کامل داشت» می‌گوید: «یکی از نیازمندیهای اصلی او در طراحی سیستم کنترل فرماندهی این است که او کنترل کامل و مطلق خود را بر نیروها حفظ نماید. او سیستمی می‌خواست که او را صددرصد در برابر کودتا حفظ کند.» (همان، ص ۳۲).

در انجام این خواسته مهم شاه، که مورد عنایت مقامات امریکائی نیز بود، هایزر دست به کار می‌شود. در این مورد می‌گوید: «برای این که بتوانم دکتترین و مفاهیم عملیات مورد نظر شاه را فرموله کنم تیمی از افسران - امریکائی - را برای جمع آوری اطلاعات به ایران اعزام داشتم. وقتی که اطلاعات مورد لزوم خود را دریافت کردم خود شخصاً نشستم و دکتترین و مفاهیم عملیاتی را که فکر می‌کردم برای نیروهای مسلح ایران مناسب است نوشته و تدوین کردم...» او در اواسط اوت (مرداد ۵۷) به ایران رفته و گزارش خود را به رئیس ستاد ارتش و نیز شخص شاه ارائه می‌کند و در این مورد می‌نویسد: «... قضاوت شاه روی گزارش من هنوز هم تا امروز مرا شگفت‌زده کرده است. او آن را به طور کلی و بدون هرگونه تغییری پذیرفت... و سرانجام موافقت کرد که طرح را به عنوان سند غیرمحرمانه و برای مطالعه همه ارتشیان منتشر کند... وقتی به اشتوتگارت - مقر فرماندهی ناتو - بازگشتم مطمئن بودم که شاه عزم لازم را جهت حفظ کنترل کشور دارد.» (همان، ص ۳۷/۳۸).

برای نجات شاه، امریکا به هایزر متوسل می‌شود

با رشد مبارزات مردم و شدت وخامت اوضاع برای شاه و نظام، کاخ سفید مجدداً از هایزر می‌خواهد به ایران بازگردد.

«...در یکی از روزهای آخر دسامبر ۱۹۷۸ (آذر ماه ۵۷)، وقتی که در ستاد خود در اشتوتگارت بودم، تلفنهای متعددی از مشاورت نظامی رئیس ستاد مشترک خودمان دریافت کردم... او با من درباره اعزام یک نظامی ارشد از امریکا برای کار با سران ارتش ایران مشورت کرد. وقتی پرسیدم منظور او از نظامی ارشد چیست؟ پاسخ داد: که ژنرال چهارستاره را ترجیح می‌دهند. اما می‌توان ژنرال سه ستاره نیز اعزام نمود. گفت که این

فرد باید شاه و فرماندهان و مشاوران ارشد نظامی او را شخصاً بشناسد و آشنائی خوبی با برنامه‌های امریکا در آن کشور داشته باشد...» (ص ۴۲).

بالاخره در ۱۴ دی ماه ۵۷ ارشد نظامی بطور محرمانه وارد ایران شده و بلافاصله با رهبران نظامی ایران که از دوستان قدیمی او بودند، تماس برقرار می‌کند.

هایزر در خاطرات خود مکرر به این مطلب اشاره می‌کند که رهبران نظامی ایران، هر کدام جداگانه با شاه مرتبط بوده و به کار ستادی و دسته جمعی عادت نکرده بودند. علاوه بر آن شاه نیز تنها از همین طریق توانسته بود، فرماندهی مطلق خود را اعمال کند. آن چه در روزهای آغازین مأموریت خود در تهران توجه او را به شدت جلب کرده بود، اظهارات تک تک فرماندهان بود که در صورت رفتن شاه از ایران، خود را ملزم می‌دیدند، همراه او از کشور خارج شوند! لذا باید آنها را برای ماندن و دفاع از وطن قانع می‌کرد. وی می‌گوید: «افسران ایرانی در پنج مسأله با هم اتفاق نظر داشتند:

۱- از رفتن شاه باید جلوگیری شود.

۲- اگر شاه برود همه آنها علاقه دارند، با او بروند.

۳- امریکا باید روی آیت‌الله خمینی فشار بیاورد، شاید به ایران بازنگردد.

۴- امریکا باید با بی‌بی‌سی کاری انجام دهد تا دست از انتشار اخبار مربوط به امام بردارد.

۵- ناآرامیهای کنونی ایران نتیجه توطئه کمونیست‌ها است...» (ص ۹۹)

هایزر فرماندهان ارتش را موعظه می‌کند

هایزر بالاخره موفق می‌شود آنها را به دور هم گرد آورد: «...به همین خاطر دیدم باید صراحت داشته باشم و لذا گفتم بر اساس مشاهدات خودم به این نتیجه رسیدم که همه شما در خلأ کار می‌کنید. شما هرگز به صورت یک تیم کار نکرده‌اید. من شخصاً دیده‌ام که فرماندهان ارتش امریکا با رئیس ستاد مشترک به صورت یک تیم و با هم درباره مسائل بسیار مهم بحث می‌کنند... گاهی به نظر می‌رسد برخی از فرماندهان نیروها به منظور به دست آوردن دل اعلیحضرت حاضرند گلوی یکدیگر را بکنند... می‌خواستم این افراد مسؤولیت‌های خود را قبول کنند، آنها نمی‌بایستی همواره به فردی بالاتر از

خود تکیه می‌کردند. شاه سالها نقش آقا بالا سری آنها را به عهده داشت. اما حالا ضروری بود که آنها روی پای خود بایستند و تداوم کار نیروی تحت فرماندهی خود را نگهدارند. از افراد خود اخبار درست بشنوند و انضباط و روحیه نیرو را حفظ کنند. زنجیره ارتباطات تقریباً متوقف شده بود. شاه دیگر هیچ اطلاعاتی نمی‌داد. به همین دلیل این افراد در تاریکی به سر می‌بردند. به آنها گفتم نیروهای شما باید از آخرین اوضاع و احوال با خبر شوند... ما باید یک سیستم ارتباطات دو جانبه برقرار کنیم... سپس به آنها گفتم شما باید بختیار را حمایت کنید تا او بداند وقتی اوضاع وخیم است می‌تواند روی شما حساب کند... باید کنترل کشور را باز یابید... و کشور را برای مراجعت شاه بازسازی نمائید... شما باید خود را از روزمرگی و برنامه‌های روزانه رها کنید و باید برای آینده‌ای دورتر برنامه‌ریزی کنید. ما باید راهی برای مقابله با جنگ روانی آیت‌الله پیدا کنیم... همه آنها درخواست کمک و راهنمایی می‌کردند و در واقع از من می‌خواستند که برنامه تفصیلی را تدوین کنم... به نظر می‌رسید هنوز به فکر جان خودشان و رفتن شاه هستند... آنها که رهبری شاه را از دست دادند بیشتر میل داشتند به من تکیه کنند تا آنکه خودشان ابتکار عمل را در دست بگیرند...» (همان، ص ۹)

نکته جالب این جاست که رهبران نظامی ایران ضمن این که از رفتن شاه نگران بوده و از دولت امریکا به خاطر عدم اقدام قاطع در ساکت کردن امام در پاریس گلایه داشته‌اند، خود را نیز در مقابل یک ژنرال امریکائی باختی و به او اجازه حتی توهین به خود را نیز می‌دهند:

«...بالاخره ربیعی - فرمانده نیروی هوایی - گفت: اگر شاه به همین زودی که گفته برود... من با او خواهم رفت. وقتی این را گفت تصمیم گرفتم به او شوک وارد کنم و لذا او را یک بیابانی بی‌غیرت خواندم و گفتم که او به کشورش وفادار نیست و عاقلانه فکر نمی‌کند...» (ص ۱۱۰)

هدایت کودتا و حفاظت از تأسیسات پیشرفته نظامی

مأموریت هایزر علاوه بر سر و سامان دادن به اوضاع رهبران ارتش و حمایت قاطع آنان

از بختیار و در صورت لزوم طراحی و هدایت کودتا بود. ... اقدامات حفاظتی بیشتر به منظور نگهداری دستگاه‌های بسیار حساس و جدید ارسالی به ایران به ویژه هواپیماهای F۱۴ و سلاح‌های آنان... بوده است.

در این راستا در جلسه‌ای که به تاریخ ۱۸ دی ماه ۵۷ در ستاد مشترک و با شرکت فرماندهان سه نیرو داشته است، می‌گوید: «... به آنها گفتم هدف کلی من این است که سعی کنیم به صورت یک تیم و دسته جمعی از بختیار حمایت کنیم... اعلیحضرت به یک کشور احتیاج خواهد داشت تا اینکه مراجعت کند و همه شما می‌توانید این جا بمانید و کشور را برای این هدف آماده و با ثبات کنید... شما باید تمام انرژی خود را صرف حمایت از بختیار کنید... سپس گفتم این گروه باید برنامه‌های خود را تدوین کند... ما همه‌گونه دستگاه و تجهیزات در اختیار داریم، اما مدتها است که از آنها استفاده نکرده‌ایم... سپس در حالیکه ربیعی و حبیب‌اللهی را مستقیماً خطاب قرار داده بودم، شروع به بحث درباره لزوم حفظ سلاح‌های بسیار حساس کردم... که باید درجه امنیت آنها را بالا برد و... و بسیاری از تجهیزات را به صورتی نگهدارند که... اگر لازم باشد آنها را حرکت دهیم» (همان، ص ۱۱۱ تا ۱۱۸) ژنرال هایزر بنا به اعترافات خودش وقتی متوجه می‌شود «... رهبری ارتش ایران در حالت کاملاً از هم پاشیده‌ای قرار داشت و هیچ نیز نداشت...» (همان، ص ۱۲۶) لذا قویاً عقیده داشتم که اگر برنامه‌ریزی را شروع کنیم می‌توانیم به چند مشکل کشور فائق آئیم.

هایزر برنامه سه گانه اولیه خود را اعلام می‌کند

ابتدا باید به سه موضوع بپردازیم: «شکستن اعتصابات، مستحکم نمودن رابطه ارتش و بختیار، اتخاذ اقدامات احتیاطی در صورت شکست دولت غیرنظامی...» (همان، ص ۱۲۷) برای به خدمت در آوردن مستشاران امریکائی در هدایت عملیات می‌نویسد: «من و ژنرال گاست می‌دانستیم که چه کسانی از افراد کلیدی ما می‌توانند برای کمک به آنها در برنامه ریزی حضور و مشارکت داشته باشند. نقش افراد ما می‌بایستی این باشد که نوع اطلاعات لازم برای انجام یک اقدام نظامی را مشخص کنند... من در انتظار یک رهبری قوی بودم که بتواند به ارتش دستور دهد. اگر قرار بر پیروزی بود، این کار

ضروری می‌نمود... آنها به من گفتند: «کشور شما - یعنی آمریکا - باید محکم پشت ما تا آخر بایستد»... به آنها اطمینان دادم می‌توانند روی حمایت آمریکا حساب کنند. حتی زمانی که هیچ راهی به جز کودتای نظامی باقی نمانده باشد.» (ص ۱۳۰)

ژنرال هایزر وقتی مطمئن می‌شود «...افزایش قدرت جناح مذهبی به رهبری [امام] خمینی علیه جناح بختیار - ارتش، تحول خطرناکی است... اگر می‌شد نوعی تفاهم بین [امام] خمینی و بختیار برقرار کرد، شکاف موجود کم می‌شد...» (ص ۱۳۶) از واشنگتن می‌خواهد در این زمینه روی امام کار کرده و حمایت ایشان را از بختیار و دولت غیرنظامی او تا سامان یافتن اوضاع، خواستار گردد. این امر دقیقاً محتوای همان پیام کارتر به امام خمینی، بعد از کنفرانس گوادلوپ می‌باشد.

دیدار هایزر با شاه درمانده: چه بر سر شاه آورده بودند؟

از نکات جالب خاطرات هایزر در ایران، دیدار او با «اعلیحضرت» است...

«چند ماهی است که اعلیحضرت را ندیده بودم. از دیدن چهره درمانده شاه یکه خوردم. فشار و نگرانی تمام خطوط چهره‌اش را فراگرفته بود. برخلاف همیشه که لباس نظامی می‌پوشید، آن روز لباس غیرنظامی تیره‌ای به تن داشت. او صحبت را با مطالب ساده و سبکی آغاز کرد و سپس از هدف مأموریت من پرسید... برایش دستورات پرزیدنت کارتر را بازگو کردم و اطلاعات کاملی از فعالیت‌های خود تا آن روز را همراه با آخرین پیشرفت‌های خود با گروه پنج (فرماندهان سه نیرو، رئیس ستاد ارتش و وزیر دفاع) به ایشان دادم. سپس به برنامه‌ای که دست به تدوین آن زده بودیم به تفصیل اشاره کردم. به نظر علاقمند رسید و گفت که: واقعاً لازم بود چون هیچ برنامه‌ای وجود نداشت... او سپس موضوع رفتن خود را مطرح کرد... نظر ما را در مورد تاریخ رفتنش جویا شد. سفیر سولیوان گفت: اگر هرچه زودتر باشد برای همه بهتر خواهد بود... او سپس صحبت را به برنامه‌ریزی پروازش کشاند. می‌خواست بداند چه مسیری را من پیشنهاد می‌کنم... خواست با تیمسار ربیعی - فرمانده نیروی هوایی - جزئیات برنامه را تهیه کنم... هنوز برای من چیزی شبیه یک راز عجیب است که چه به سر او آمده بود.»

تنظیم برنامه کودتا برای فرماندهان ارتش و...

شاه در این مرحله صحبت خود را عوض کرد و به برنامه‌ای که ارتش روی آن کار می‌کرد پرداخت. گفت: نمی‌داند چه کسی آن برنامه را به اجرا درخواهد آورد و توضیح دادم که برنامه طوری است که عملیات به فرماندهی بختیار انجام خواهد شد و به صورتی هم تدوین شده است که در صورت لزوم توسط ارتش بطور یک‌جانبه عمل شود. این برنامه دو هدف دارد. اول این که به تیمسارها که از کودتا صحبت می‌کنند و برنامه‌ای ندارند برنامه می‌دهد. دوم این که این برنامه‌ریزی سبب نزدیکی بین ارتش و بختیار شده و عدم اعتماد بین آنان را از بین می‌برد... سپس او وارد یک تحلیل طولانی «چه می‌شد... اگر... از روند اوضاع گردید... شاه ناراحتی عمیق خود را از امریکا به خاطر عدم فشار مستقیم بر روی [امام] خمینی جهت متوقف کردن اوضاع ابراز داشت... او معتقد بود تماس با [امام] خمینی نباید غیرمستقیم باشد...» (ص ۱۴۳/۱۳۸) در جای دیگر گفته‌ام که هایزر از این که شاه در حضور فرماندهان ارتش، او را رهبر عملیات می‌خواند و از آنها می‌خواهد اطاعت او را گردن نهند به شگفت آمده بود، در جایی دیگر نقل می‌کند:

«...ناگهان مطلبی پیش آمد که از طرح آن یکه خوردم. قره‌باغی گفت: باید یک چیز به شما بگویم، شاه به ما دستور داده است به حرف شما گوش کرده و اعتماد کنیم و با شما کار کنیم. پرسیدم: چه وقت این دستور داده شده؟ گفتند: زمانی که با شاه ملاقات کردند... کاملاً روشن بود که آنها تشنه یک رهبری بودند... از نقطه‌نظر نظامی این رهبری از آن تیمسار قره‌باغی بود، نه من... اما به لحاظ سیاسی اگر قرار بود موفق شوند می‌بایست رهبری را به بختیار می‌دادند...» (ص ۱۵۱/۲)

سرانجام آخرین دستورالعمل برای هایزر از سوی براون وزیر دفاع صادر می‌گردد. گرچه این دستورالعمل در واقع همانی است که قبلاً در ۲۸ دسامبر برای او ارسال شده بود، اما صدور مجدد آن تأکیدی می‌تواند بر اصرار واشنگتن مبنی بر جلوگیری از پیروزی انقلاب امام و امت باشد. ... براون می‌گوید: اگر ارتش ایران حمایت امریکا را می‌خواهد باید صددرصد از دولت غیرنظامی حمایت کند. اگر این کار شکست خورد،

باید در زمان مناسب ارتش زمام امور را بدست می‌گرفت... (ص ۱۵۵)

و این دقیقاً یعنی آماده ساختن و تدارک یک کودتای نظامی.

درست یک روز قبل از خروج شاه از ایران، براون وزیر دفاع یکبار دیگر به هایزر یادآوری می‌کند: «اگر وضع وخیم شود، ارتش باید آمادگی کودتا را در هر لحظه داشته باشد...» (ص ۱۸۰)

در حالی که تنظیم امور در شورای فرماندهان نظامی به سرپرستی ژنرال هایزر پیش می‌رفت و آمادگی نظامیان برای کنترل امور بیشتر می‌شد، مسأله خروج شاه و عدم موفقیت بختیار در صورت ورود امام به کشور بیشتر نمود پیدا می‌کرد. از این رو تقریباً در تمامی جلسات نظامیان و مذاکرات هایزر با وزیر دفاع امریکا، مسأله فشار امریکا و فرانسه به امام برای به عقب انداختن سفر ایشان به تهران مورد تأکید قرار می‌گرفت.

سرنگون کردن هواپیمای حامل امام

مسأله منحرف ساختن مسیر هواپیمای حامل امام و یا احیاناً سرنگون ساختن آن از شقوقی بود که فرماندهان نظامی بدان پرداخته بودند و حتی خود را آماده کشتار وسیع خونین مردم در صورت وقوع این امر و شورش غیرقابل کنترل آنان، کرده بودند.

در زمره مشکلاتی که برای ارتش برشمرده می‌شد، فقدان سوخت کافی برای خودروهای نظامی و هواپیماها بود. کنترل نفت، استخراج و صدور آن، همانطور که در جای خود بدان اشاره کرده‌ام با ابتکار امام، به دست نیروهای انقلابی تحت امر ایشان درآمده بود. برای حل این مشکل اساسی هایزر می‌نویسد: «...از ستاد خود در اشتوتگارت خواستم بررسی کنند و ببینند اکنون چه نفتکشهایی در منطقه خلیج فارس وجود دارد تا در صورت پیش‌آمدن حالت اضطراری بتوانیم از آن برای نیروهای مسلح استفاده کنیم. پاسخ دادند یک نفتکش نیروی دریائی امریکا در همان نزدیکی وجود دارد اما سوخت موجود در آن قابل استفاده نیست. البته می‌شد آن را خالی و با سوخت مناسب دوباره پر کرد، اما این کار بیشتر از اندازه طول می‌کشید... قبلاً نیز پیش‌بینی‌هایی شده بود که از عربستان سعودی توسط تانک‌های هوائی، سوخت مورد لزوم را تا حدودی تأمین کنیم. اما این کار مشکل اساسی را حل نمی‌کرد...» (ص ۲۰۰)

مردم با نثار گل به سربازان، ارتش را خلع سلاح کردند

اوضاع سریعتر از آن چه پیش‌بینی می‌شد به وخامت می‌گرائید. نثار گل به سربازان توسط مردم، روحیه فرماندهان را به کلی به هم ریخته و آن را حمله امام به ارتش قلمداد کردند.

«...به فرمان [امام] خمینی - مردم - حمله جدیدی به ارتش آغاز کرده بودند، حمله‌ای که سلاحش دوستی و عشق بود، تظاهرکنندگان با خود گل حمل کرده و بر سر تفنگهای سربازان قرار می‌دادند و حلقه‌های گل روی تانکها می‌گذاشتند... آنها با سربازان خیلی مهربان و مؤدب بودند. آنها هم نسبت به مردم نرمش نشان می‌دادند... این شیوه برای برادری با ارتش تهدید جدی بود که بویژه سربازان جوان را به آن طرف می‌کشید... نوادهای امام از بلندگوهای مساجد پخش می‌شد که: بیگانگان سعی می‌کنند ارتش را علیه مردم تحریک کنند و ما نباید بگذاریم چنین چیزی اتفاق بیفتد... عموم مردم موظفند نسبت به نیروهای انتظامی و ارتش برادری و مهربانی نشان دهند و آنها نیز متقابلاً وظیفه دارند روحیه مشابهی نسبت به عموم نشان دهند... این پیام همراه با شیوه اظهار محبت و تسلیم گل به ارتش، تهدیدی بسیار جدی و قوی می‌نمود...» (ص ۲۰۰/۰۲)

کودتای نظامی پس از رفتن شاه

این مسأله رهبران نظامی را هم متوجه خطر نموده و هم میان آنان جدائی افکنده بود. با این اوصاف حمله مردم به مقر ساواک در تبریز و اصفهان و شیراز با عدم تحرک ارتش برای مقابله با آنان مواجه شده بود. لذا: «...ربیعی و طوفانیان استدلال می‌کردند که وقتی شاه کشور را ترک کرد، آنها باید یک کودتای نظامی بکنند، اما تیمسار قره‌باغی به آنان پرید و مخالفت کرد. گفت: که ضرورتی ندارد، او آنقدر به این مطلب مطمئن بود که من احساس کردم او اصلاً این شق را از برنامه حذف کرده و به همین لحاظ کمی نگران شدم...» (ص ۲۰۲)

عجیب است که علیرغم این صراحت در گفتار هایزر و رهبران امریکا برای جلوگیری از پیروزی انقلاب، پاره‌ای از نظامیان و سردمداران رژیم، کاخ سفید را

مسئول کوتاهی در حفظ نظام شاهنشاهی می‌شناختند.

لزوم مخالفت با بازگشت امام به ایران

هایزر در خاطرات خود پیشرفت کار را در این روزها قابل قبول دانسته و آمادگی ارتش را برای عملیات وسیع نظامی منوط به فرصتی حداقل ده یا بیست روزه بعد از رفتن شاه می‌داند. از این رو در تماس تلفنی با وزیر دفاع امریکا براون می‌گوید: «...اگر چه هنوز کار خود را کامل نکرده‌ایم، اما فکر می‌کنم ظرف چند روز به آن جایی که می‌خواهیم می‌رسیم. به همین دلیل است که اگر بتوانیم چند روز مراجعت [امام] خمینی را به تأخیر اندازیم، برای ما واقعاً فرق می‌کند. اگر شاه فردا برود و [امام] خمینی روز بعد بیاید همه برنامه‌های ما نقش بر آب می‌شود... در عین حال عمده‌ترین تنگنای ما، کمبود بنزین و گازوئیل برای وسائل نقلیه و تانکهاست و نیاز به کمک فوری داریم... مرا مطمئن کردند که فوراً اقدام کرده، در آینده نزدیک کمک لازم را دریافت خواهیم کرد...» (ص ۲۰۸)

هنگامی که زمان فرا می‌رسد و نفت کمکی آماده تحویل می‌شود، هایزر می‌فهمد که گمرکات نیز در اختیار نیروهای تحت امر امام قرار دارند.

در نقل مطالب و پیام کارتر به امام پس از کنفرانس گوادلوپ ذکر کردم که کارتر از ایشان خواسته بود که اولاً خود و یاران امام و پیروان ایشان در ایران از بختیار حمایت کنند و... هم‌چنین از ایشان خواسته بود برای سهولت در امر پیام‌رسانی و تبادل نظر، نماینده‌ای از امام با نمایندگان رئیس جمهور امریکا بدون واسطه در ارتباط باشند. آقای دکتر یزدی از طرف امام مأمور می‌شود با نمایندگان دولت امریکا مذاکره کند. به خاطر دارم که دکتر یزدی مصر بود که شخص دیگری نیز از طرف امام با او همراه باشد، که امام ضرورتی در این کار ندیدند. البته قرار شد این ارتباط از جانب نماینده امام آغاز شود. تا آن جا که به خاطر دارم در اواخر دی ماه چند بار این دیدار صورت گرفت و شخصی به نام «وارن زیمرمن»^۱ حامل پیام‌های کارتر به امام بود که پاسخ امام را آقای

دکتر یزدی به رئیس جمهور امریکا از طریق نماینده او می‌رساند. در طول این دیدارها پیوسته اظهار می‌شد که «امام باید از بختیار حمایت کنند... رابطه امام با ارتش باید حسنه باشد... نگرانی از نفوذ حزب توده در تشکیلات انقلابیون و یاران امام خمینی نظامیان را به وحشت انداخته بود... باید نمایندگانی از امام با سران نظامی ایران پیوسته در ارتباط باشند... از هر حرکتی که موجب که موجب تضعیف و یا سقوط بختیار گردد دوری شود، وگرنه خطر شورش نظامیان وجود دارد... ورود امام به ایران باید با تدارکات کامل قبلی صورت گیرد و گرنه... (از همه جالب‌تر) این که امام و انقلابیون و ارتش و بختیار همگی ملزم به رعایت قانون اساسی می‌باشند...! وگرنه یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی ممکن است اتفاق بیفتد، با نتایج فاجعه‌آمیز برای نیروهای ضد کمونیسم».

در این پیام‌ها همواره خطر شورش ارتشیان و نفوذ کمونیسم را گوشزد می‌کردند. جالب اینجاست که این اندازهای آقای کارتر حتی بعد از فرار شاه از کشور نیز ادامه داشت. در پیامی که کارتر به تاریخ ۲۴ ژانویه ۷۹ توسط آقای زیمرمن برای امام فرستاده بود، به صراحت گفته بود: «ما فکر می‌کنیم که در شرایط کنونی هنوز زود است که آیت‌الله در این زمان به ایران بازگردند.» از هوشیاری امام همین نکته بس که زمانی که دکتر یزدی این پیام کارتر را به ایشان داد، ایشان گفتند: من نمی‌دانستم طرفداری مثل آقای کارتر دارم. همین امر از دید ایشان حکایت از توطئه می‌کرد. در صفحاتی که گزارش سفر هایزر به ایران را نقل کردم، گفتم که هایزر و سران نظامی ایران مصرانه از امریکا و فرانسه خواسته بودند که امکان سفر امام به ایران را حتی المقدور ۲۰ روز تا یک ماه به عقب اندازند. در پاسخ این پیام، امام گفتند: به آقای کارتر بگویند ادامه وضع فعلی و حکومت آقای بختیار و ارتشیان ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر آن‌ها دست از شیطنت برندارند، مجبور می‌شوم دستور جدیدی صادر کنم. من به ایران برمی‌گردم. وقتی دولت موقت را تعیین کردم، خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم امریکا دشمنی خاصی نداریم. در همان زمان به دستور بختیار فرودگاه بسته شده بود که امام طی همین پیام افزودند: «از جانب نیروهای

طرفدار من از من خواسته شده است که اذن بدهم فرودگاه را باز کنند با زور، اما من چنین اذنی نداده‌ام و ترجیح می‌دهم کار با مسالمت پیش رود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود.»

شاه به هنگام ترک کشور: از هایزر اطاعت کنید

بالاخره زمان خروج شاه از کشور فرا می‌رسد. هایزر با فرماندهان نظامی در مقر ستاد مشترک ارتش به کار برنامه‌ریزی روزانه خود مشغول بودند. قره‌باغی برای بدرقه شاه به فرودگاه رفته بود و بعد از بازگشت اعلام داشت: ...بله ژنرال، شاه به ما گفت که: به شما اعتماد کنیم، گوش بدهیم و از شما اطاعت نمائیم... کلمه «اطاعت» برای من جدید بود، مرا تکان داد، دوباره پرسیدم چه می‌گویند، همه آن را تأیید کردند. این کمی سنگین بود... اگر کسی از کلمه «اطاعت» خبردار می‌شد، ممکن بود مشکلات زیادی برای امریکا در ایران بوجود آید.

آمادگی انجام کودتا

علیرغم همه این‌ها وزیر دفاع امریکا در اولین تماس تلفنی خود با ژنرال هایزر بعد از رفتن شاه، مسأله کودتا را پیش می‌کشد. او اظهار نگرانی می‌کرد از این که روز به روز قدرت و کارآئی ارتش تحلیل رود به طوری که به هنگام ضرورت، آتش و کاسه‌ای باقی‌مانده نمانده باشد. هایزر در پاسخ به این نگرانی اظهار می‌کند: «برنامه‌ها دارد شکل می‌گیرد و ما داریم به جایی می‌رسیم که بتوانیم کودتای نظامی کنیم. حدود یک هفته دیگر قادر به انجام این کار خواهیم بود. گروه فرماندهان نظامی، از نظر روحی آماده است تا در صورتی که دولت قانونی رو به سقوط برود، اقدام کنند... براون می‌خواست برآورد مرا از میزان خونریزی در صورتوقوع کودتا بداند. گفتم که: به نظرم نسبتاً بالاست. اضافه کردم که این نکته را باید برای آینده در نظر داشت. فداکردن جان یک انسان، تصمیم بسیار سختی است، اما وقتی صحبت از یک جنگ می‌شود باید خسارات را باخسارتهای دیگر مقایسه کنیم. شاید مرگ دهها هزار تن بتواند جان یک میلیون را نجات دهد.»

پرداخت حقوق نظامیان با اسکناس‌های تقلبی توسط امریکا

مسئله دیگری که در گزارش سفرهایزر و نیز در خاطرات او جای تأمل بسیار دارد و عمق مداخله امریکا را در امور داخلی ایران نشان می‌دهد، مربوط می‌شود به پرداخت حقوق ارتشیان و صاحب منصبان که علیرغم بسته بودن بانکها و تهی بودن خزانه دولت صورت گرفت. مطلب را عیناً از خاطرات هایزر مرور می‌کنیم: «... در تلاش خود جهت انجام پرداختهای نقدی به ارتشیان موفق شده بودیم. دولت که تاکنون بر بانکها تسلط نداشت، نتوانسته بود این کار را انجام دهد. پیش از آن پرداخت‌ها به صورت کامپیوتری و از طریق حسابهای شخصی افراد صورت می‌گرفت که در آن موقع (روز اول بهمن ۵۷) با آن وضع بانکها آن گونه پرداخت به هیچ وجه میسر نبود. بنابراین ما تصمیم گرفتیم برای شکستن این وضع در خارج از کشور پول چاپ بزنیم و آنرا با هواپیما به داخل کشور آورده و به طور نقدی به ارتشیان پردازیم و این شیوه مؤثر افتاد و طبعاً مورد استقبال واقع شده بود...»^۱

علیرغم همه این نشیب و فرازها در روز ۳ بهمن ۵۷ آقای هایزر به این نتیجه می‌رسد که: «...تمام برنامه‌ریزیهای اساسی ما انجام شده بود و ما می‌توانستیم در صورت دستور آقای بختیار برنامه‌های خود را اجرا کنیم... در عین حال هنوز برنامه‌ریزی کافی برای مقابله با بازگشت [امام] خمینی نیز نکرده بودیم... تیمسار ربیعی پیشنهاد کرد که اگر [امام] خمینی از طریق هوا به سمت تهران بیاید هواپیمای او را به سمت جنوب کشور منحرف کنیم... زیرا از این طریق به [امام] خمینی فرصت کمتری جهت به دست گرفتن امور می‌دهد... اما در این مورد به تصمیم‌گیری نرسیده بودند... راه دیگری نیز که مطرح شده بود، این بود که هواپیمای حامل [امام] خمینی در مسیر راه در کشوری ثالث هدف قرار گرفته و منهدم شده... ولی تبعات آن در داخل کشور قابل پیش‌بینی نبود...»^۲

این اطمینان خاطر از تسلط بر اوضاع با مطالبی که در روزنامه‌های واشنگتن پست و برخی روزنامه‌های محلی در این روز درج شده بود، آرامش خاطر ژنرال را بر هم

۱. خاطرات ژنرال هایزر، ص ۲۷۶.

۲. همان - صص ۲۹۰ - ۲۸۹.

می‌زند.

- امام خمینی به پیروان خود در ایران گفته است که بیرون راندن شاه از کشور تنها آغاز انقلاب است. او جمعه به کشور باز خواهد گشت...

- پیروان آیت‌الله از بازگشت سریع او می‌ترسند، حامیان اصلی امام خمینی از تصمیم او مبنی بر مراجعت به کشور در روز جمعه اظهار یأس و اضطراب و ناراحتی کرده‌اند... و به او گفته‌اند که هنوز پیشرفتی در جلب حمایت ارتش نکرده‌اند... آنها تصور نمی‌کنند که بتوانند ارتش را نسبت به این تقاضای امام خمینی مبنی بر از میان برداشتن سلطنت قانع کنند...

- واشنگتن پست به توضیح این سؤال که چرا امام خمینی به این همه توصیه پیروان خود توجهی نمی‌کند پرداخته و می‌نویسد: او در اصل به خدا تکیه دارد، در خلال ۵ الی ۶ ماه گذشته او تصمیماتی گرفته که به نظر عاقلانه نمی‌رسد و حتی مورد مخالفت مشاوران‌اش واقع شده بود. اما عجیب بود که بعداً درست بودن آنها اثبات شده است.

- پیروان امام خمینی شبکه ارتباطی وسیعی ایجاد کرده‌اند و با سرهنگ‌ها و تیمسارهای بازنشسته که در زمان شاه اخراج شده‌اند... تماس برقرار کرده‌اند.

- قره باغی قصد استعفا دارد ولی بختیار و دیگران مانع از آن شده و وی را قانع کرده‌اند که آن را پس بگیرد. جالب این است که ژنرال هایزر در مورد استعفای قره‌باغی می‌نویسد: «...به یاد یکی از گفته‌های ژنرال جان د.ریان^۱ افتادم که گفته بود اگر کسی استعفا داد و بعد از او خواسته شد استعفایش را پس بگیرد، نباید بگذارید این کار را بکند، زیرا نیت اولیه او هم چنان در خفا باقی می‌ماند. به این چنین فردی در مواقع بحرانی نمی‌توان اعتماد نمود. خوب قره باغی هم مسلماً نیت خود را آشکار ساخته بود...»^۲

و سرانجام ژنرال زمانی که در مقابل هر گامی که برمی‌دارد مانعی و سدّی می‌بیند که

1. General John D. Ryan.

۲. همان - ص ۲۹۶.

از سوی پیروان امام ایجاد شده است می‌نویسد: «... حرکات و اقدامات امام خمینی آنقدر زیرکانه انجام می‌گرفت که من متحیر و متعجب بودم چه کسی برنامه‌ریزی‌های آنها را انجام می‌دهد و هنوز هم مایلیم بدانم پاسخ آن چیست...»^۱

قبلاً گفته شد مأموریت دیگر هایزر نگهداری و مراقبت و احیاناً باز پس گرداندن دستگاه‌های حساس و پیشرفته نظامی و نیز موشک‌های کروز و... بوده است.

نگرانی کاخ سفید از تجهیزات نظامی پیشرفته ایران

از دیگر موضوعاتی که درباره مأموریت ژنرال هایزر قابل توجه است، مسأله تأمین امنیت سلاح‌های پیشرفته نظامی از جمله هواپیماهای F۱۴ و یا ایستگاه‌های استراق سمع مستقر در گیلان و نیز در منطقه سیاهکل (مازندران) می‌باشد. نگرانی امریکائیان این بود که این تجهیزات در اختیار نیروهای وابسته به کا. گ. ب قرار گرفته و علیه مصالح امریکا بکار گرفته شود. قرائن و شواهد حاکی از آن است که در همین مدت نظامیان و تکنسین‌های امریکائی به سرعت به جمع‌آوری این تجهیزات پرداخته، پاره‌ای را به امریکا عودت داده و برخی دیگر از بمب‌ها، هواپیماها، موشک‌های فونیکس و سایر قطعات و ادوات استراتژیکی را به پایگاه‌های جنوب کشور انتقال داده‌اند. (هایزر ص ۳۰۳)

در همین دوران قرار بود تجهیزات نظامی پیشرفته دیگری از قبیل راکت‌های ضد موشک‌های هدایت شونده به ایران فروخته شوند. این قرار داد که حجمی بالغ بر ۱/۶ میلیارد دلار را شامل می‌شد، در کنار قرار داد فروش دیگری به مبلغ نزدیک به ۴ میلیارد دلار، مورد بحث مقامات پنتاگون و ژنرال هایزر بود. نگرانی امریکا از تحویل این سلاح‌ها علاوه بر عدم اطمینان از روند حوادث و پیروزی انقلاب، عدم توانائی احتمالی ایران در پرداخت پول آنها نیز بوده است. در اسناد مربوط به مذاکرات هایزر با وزیر دفاع امریکا به دودلی و تردید ژنرال هایزر از عدم تحویل این سلاح‌ها اشاره شده است. هایزر خود نیز در خاطرات خود به این مسأله پرداخته و معتقد است اگر این سلاح‌ها به ایران ارسال نگردد، ضرورتاً باید تعداد زیادی از تکنسین‌های امریکائی به کشورشان باز

گردند. این مسأله تأثیر قابل توجهی در توانائی فنی ارتش ایران به جای خواهد گذارد. علاوه بر آن از لحاظ روانی، سردمداران ارتش را نسبت به حسن نیت امریکا دچار تردید خواهد کرد. آنها خواهند گفت: در شرایطی که ایران از همه لحاظ در تأمین بلند مدت منافع امریکا، کوشیده است، حال که در یک بحران واقع شده و نیاز بیش از پیش به کمک امریکائیان دارد، آنها به دلیل عدم اطمینان از پرداخت مبالغ ناچیز، از ارسال این سلاحها به ایران خودداری می کنند.

تزلزل در صفوف ارتشیان

پیوستن روزانه تعداد چشمگیری از افراد نیروی زمینی به صف انقلابیون، ذهن فرماندهان ارتش و شخص هایزر را چندان به خود مشغول نکرده بود که تظاهرات همافران در تهران در روز پنج شنبه ۵ بهمن.

«...حادثه آشفته کننده دیگر تظاهراتی بود که در تهران بوسیله برخی از پرسنل نیروی هوائی به طرفداری از [امام] خمینی صورت گرفته بود. تیمسار ربیعی گفت: همه آنها از این موضوع نگران شده اند و اقداماتی برای رهائی از شر آنان اتخاذ خواهد شد. خیلی بعید به نظر می رسد که تمام این مشکلات و مسائل داشت در نیروی هوائی اتفاق می افتاد، درست در جایی که ما کمترین انتظار را داشتیم. زیرا آنها تحصیل کرده ترین بخش بوده و به امریکا نیز بسیار نزدیک بودند...» (ص ۳۲۸)

سخنان امام چه در پاریس و چه در پیامهای ارسالی به تهران در حمایت از بدنه ارتش، کار خود را کرده بود. امام به مناسبتهای مختلف اظهار داشته بودند که از معدودی سران وابسته و جیره خواران امریکا که چشم پوشیم، بقیه ارتشیان از ملت مسلمان ایران و آرمانهای دینی و ملی آنان حمایت می کنند. رفتار مردم نیز در هدیه گل به آنان، تأثیر روحی بزرگی برجای گذارده بود.

ناتو و بحران ایران

نکته ای که در مورد مأموریت ژنرال هایزر در تهران کمتر مورد توجه و اشاره قرار گرفته است، دخالت احتمالی نیروهای امریکائی مستقر در حوزه فرماندهی ژنرال

الکساندر هیگ، در امور ایران و نجات رژیم سلطنتی ایران می‌باشد. هایزر در کتاب خود می‌نویسد: «...تلکسی از ژنرال هیگ دریافت کردم، گفته بود: که چون نیروهای نظامی تحت امر او ممکن است وارد معرکه شوند، لذا از من می‌خواهد که او را از گزارشهای ارسالی و دریافتی خود با خبر نگاهدارم...»^۱

قبلاً نیز اتحاد جماهیر شوروی طی اولتیماتومی، دولت امریکا را از دخالت نظامی در امور ایران برحذر داشته و تهدید به اقدام متقابل کرده بود. جایگاه ایران در حفظ منافع کوتاه و بلند مدت امریکا در منطقه و نیز تا شاخ آفریقا، انجام چنین اقداماتی را غیر معقول جلوه نمی‌داد. آنچه باعث شد تا این اقدامات عملی نشود، بازگشت فوری امام به ایران بود که تمامی طرحهای نظامی و غیر نظامی امریکا را خنثی نمود. اگر به محتوی پیامهای ارسالی به امام در این ایام توجه کنیم که از ایشان در خواست می‌شد به خاطر مصالح خود و انقلاب و امنیت منطقه بازگشت خود را به تأخیر اندازند، عمق ابعاد طرحهای امریکائی برای حفظ رژیم سلطنتی در ایران بیشتر نمودار می‌گردد.

در پیامی که پرزیدنت کارتر بعد از کنفرانس گوادلوپ به امام داد ضمن تهدید ایشان به خراب‌تر شدن اوضاع، از امام خواسته بود خود و نیروهای تحت امر ایشان از دولت بختیار حمایت کنند، تا اوضاع از حالت بحرانی خارج شده و کشور آرام گردد. آن وقت بعد از گذشت چند ماه که همه چیز سر و سامان یافت، امام با برگزاری یک همه‌پرسی، برنامه‌های موردنظر خود را در معرض آراء و قضاوت افکار عمومی ایران قرار دهند. وگرنه بیم آن می‌رود که ارتش حالت فعلی خود را که تحت نظارت و کنترل امریکا است، از دست داده و وارد معرکه شود. در آن صورت یک خونریزی بزرگ که مطلوب هیچ‌کس نیست اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در جای خود به تفصیل به پاسخ امام اشاره کرده‌ام. از مهمترین نکات پاسخ امام به کارتر همین نفوذ و دخالت آنان در هدایت ارتش بود. امام به صراحت گفته بودند: اگر شما دست خود را از روی ارتش ایران بردارید آنها جز پیوستن به ملت و دفاع از آرمانهای ملی و مذهبی کار دیگری

نخواهند کرد.

همین نکته مورد نظر امام که بدنه ارتش در مقابل مردم نخواهد ایستاد، ظاهراً امریکا را به فکر دخالت و استفاده از نیروهای خود در حوزه فرماندهی ناتو کرده بود. در روز ۸ بهمن، درست چند روز قبل از بازگشت امام، ژنرال هایزر می‌نویسد: «به نظرم رسید که اوضاع دارد به صورت دلخواه ما در می‌آید. اما متأسفانه اگر [امام] خمینی تا چند روز دیگر بیاید به طور کلی روند حوادث مسیر دیگری را خواهد پیمود. ای کاش ۳۰ الی ۶۰ روز دیگر وقت می‌داشتیم...»^۱

اقدامات نظامی امریکا و اولتیماتوم شوروی

دولت امریکا حتی از این هم فرا رفته و ناو هواپیما بر کانستلیشن را که جهت پشتیبانی از عملیات احتمالی نیروهای امریکائی مستقر در ناتو آماده شده بود جهت انجام تعمیرات احتیاطی به خلیج سوئیک اعزام کرده بود.

«...بروان سپس درباره نیروهای نظامی امریکا در منطقه صحبت کرد. ناو هواپیما بر کانستلیشن که به عنوان یک عامل تقویت کننده نظامی مدتی بود در سنگاپور قرار داشت، حالا مجبور بود برای انجام یک سری کارهای تعمیراتی به خلیج سوئیک برود. وزیر می‌خواست بداند آیا این کار برای من مشکلی ایجاد نمی‌کند. گفتم: نه، زیرا اطلاع مردم ایران درباره این ناو این است که از اقیانوس هند جلوتر نیامده است، لذا دلیلی وجود نداشت که حرکت دادن آن از آنجا منظور خاصی را نشان دهد. البته ممکن است روس‌ها نتیجه دیگری بگیرند...»^۲

از اولتیماتوم روسیه به امریکا مشخص است که روس‌ها نتیجه دیگری گرفته و از اهداف دراز مدت نظامیان امریکا آگاهی یافته بودند.

نظامیان کار را یکسره خواهند کرد

نکته دیگری که از خاطرات هایزر استنباط می‌گردد، این واقعیت است که حمایت

۱. همان - ص ۳۶۰.

۲. همان - ص ۳۶۱.

امریکا از بختیار تا جائی است که منافع امریکا را صد درصد تأمین کند. زمانی که بختیار ناچار می‌شود به بسته بودن فرودگاه خاتمه دهد و در مقابل فشار بی‌امان مردم تسلیم شده، ورود امام را به ایران بپذیرد، فرماندهان نظامی ایران تحت اشراف ژنرال هایزر تصمیم دیگری اتخاذ می‌کند. «...قرار بود نخست وزیر به نیروهای مسلح اعلام کند که اجازه داده [امام] خمینی باز گردد. آنها اظهار امیدواری می‌کردند که وقتی آیت‌الله خمینی به ایران بازگردد مواضع معقولانه‌تری بگیرد. اما اگر او مواضع اعلام شده خود در پاریس را تعدیل نکند، آن‌ها برای یکسره کردن کار وارد میدان خواهند شد...»^۱

پراودا: کودتای خزانده در حال وقوع است

همین واقعیت است که روزنامه پراودا را ناچار می‌کند در سر مقاله خود هایزر را مسؤول کل خونریزیهای ایران قلمداد کند: «...بنابراین، ژنرال هایزر همراه با دولت بختیار و سران ارتش مسؤولیت خونریزیهای روزانه در تهران و دیگر شهرهای ایران را به دوش می‌کشد... با دخالت گستاخانه و آشکار امریکا در امور داخلی ایران، نوعی کودتای خزانده، در حال وقوع است...»^۲

از سوئی دیگر همین اظهارات رسانه‌های شوروی مقامات امریکائی را به این باور غلط می‌کشاند که سازمان اطلاعات و جاسوسی شوروی کا.گ.ب، سردمدار و هادی تظاهرات و برنامه‌های انقلابیون مسلمان در ایران است. بارها مقامات امریکائی نگرانی خود را در این مورد اعلام داشته بودند. هرگز در ذهن آنان این باور جای نمی‌گرفت که جوانان مسلمان و تحصیلکردگان معتقد به مبانی مذهب، بتوانند در این سامان‌دهی انقلاب نقش اساسی داشته باشند.

هایزر احساس خطر می‌کند

این‌گونه تبلیغات و نیز بحرانی‌تر شدن اوضاع و گزارش خروج و فرار سربازها از

۱. همان - ص ۳۶۳.

۲. پراودا ۳۰ ژانویه ۱۹۷۹ / ۱۰ بهمن ۵۷

سربازخانه‌ها و هم چنین به اسارت در آمدن چند تن از افسران امریکائی در اصفهان و دیگر نقاط کشور، در کنار تهدیدات روزافزون رسانه‌های شوروی به فرماندهان امریکائی، ژنرال هایزر را به این تصمیم می‌رساند که از ایران خارج شده و از مقر فرماندهی خود در اشتوتگارت - آلمان - عملیات را در ایران رهبری کند. این تصمیم گرچه خوشایند فرماندهان نظامی ایران نبود، ولی تهدیدهای روزمره‌ای که علیه این ژنرال امریکائی به مرگ وجود داشت و موجبات نگرانی سولیوان - سفیر امریکا - را نیز فراهم کرده بود، وی از ستاد خود درخواست کرد یک فروند هواپیمای سی - ۱۳۵ برای بردن او به تهران اعزام کنند. همچنین ژنرال ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ایران نیز هلیکوپتری در اختیار او قرار داده بود که هرگاه ضرورت اقتضا کرد او را به فرودگاه مهرآباد منتقل کند.

کارت: هایزر برای انجام کودتا در ایران بماند

در آخرین ساعات روز ۱۱ بهمن ژنرال هایزر پیامی از فون براون، وزیر دفاع دریافت می‌کند. «او فوراً گفت که: پرزیدنت تصمیم خود را تغییر داده است و گفته من باید تا اطلاع بعدی در تهران بمانم... سپس توضیح داد که وزیر خارجه و نیز دکتر برژینسکی، پرزیدنت و خودش نگران این هستند که اگر من بلافاصله قبل یا بعد از آمدن [امام] خمینی ایران را ترک کنم، ممکن است... کانال ارتباطی خود را با نیروهای مسلح ایران از دست بدهیم و در نتیجه امکان هدایت آنها را در لحظه بحرانی از دست خواهیم داد. اما به هر حال... آنها یک هواپیمای سی - ۱۳۰ برای استفاده انحصاری من خواهند فرستاد تا در فرودگاه مهر آباد منتظر و آماده بماند، طوری رنگ خواهد شد که بتواند با هواپیماهای سی - ۱۳۰ ایرانی مخلوط گردد، به این ترتیب لازم نبود که هواپیمای شخصی من برای بردن من بیاید. تصمیم گرفتم فوراً ستاد خود را مطلع کنم که هواپیمای سی - ۱۳۵ را در ایستگاه این - چرلیک^۱ ترکیه متوقف کنند. اگر با سی - ۱۳۰ کشور را ترک کردم، آن وقت می‌توانم به آنجا بروم و از آنجا با سی - ۱۳۵ به

اشتوتگارت پرواز کنم...»^۱

هایزر هنگام ورود امام به کشور در ستاد مشترک ارتش بود

ژنرال هایزر روز ورود امام، در محل فرماندهی ستاد مشترک ارتش در جلسه فرماندهان نظامی حضور داشت، ژنرال گاست نیز او را همراهی می کرد. قبلاً قرار بود در صورت خروج هایزر از ایران، فرماندهی عملیات را در ایران ژنرال گاست عهده دار باشد. در هر صورت طبق قرار قبلی ارتش حفظ امنیت فرودگاه و نیز بهشت زهرا را عهده دار بود.

بعد از پایان یافتن سخنرانی امام در بهشت زهرا فشار جمعیت خروج امام را غیر ممکن ساخته بود لذا کمیته تدارکات که پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود در خواست هلیکوپتر کرد. از آنجا که این امر قبلاً اعلام نشده بود و فرماندهان ارتش نیز از تعویض خلبانی که مأموریت انتقال ایشان را عهده دار بود، غافلگیر شده بودند، نوعی نگرانی و سر در گمی و ابهام‌زدگی آنان را دربرگرفت.

بلافاصله نیروی هوایی به درخواست کمیته استقبال یک هلیکوپتر و دو خلبان به بهشت زهرا اعزام کرد. کمیته تدارکات با پیش‌بینی قبلی دو تن از همافران مورد اعتماد را مأمور هدایت هلیکوپتر نمود. هنگامی که هلیکوپتر با زحمت زیاد از زمین بلند شد، مسیر جدید او که بیمارستان هزار تختخوابی بود به خلبانان اعلام شد.

هلیکوپتر ابتدا به سمت مقر پیش‌بینی شده [امام] خمینی حرکت کرد، اما سپس ایشان دستور دادند که به سمت بیمارستان بروند. خلبان فوراً این مطلب را مخابره کرد، اما زمانی که این خبر را دریافت کردیم، تقریباً آنها به بیمارستان رسیده بودند. از این کار احساس ترس کردیم، زیرا هیچ امنیتی پیش‌بینی نشده بود، هیچ توضیحی برای این تغییر نداشتیم... تلاش کردیم که با خدمه هلیکوپتر از طریق تلفن و بی‌سیم ارتباط برقرار کنیم، اما موفق نشدیم... تیمسار ربیعی خیلی جوش می‌زد... گزارش دریافت کردیم که هلیکوپتر در بیمارستان فرود آمده است. اتومبیلی به آنجا آمده بود. آیت‌الله و مشاورش به درون آن رفته و آنجا را ترک کرده بودند. معلوم بود که این برنامه را از

۱. خاطرات ژنرال هایزر، ص ۳۹۶.

قبل تهیه کرده بودند. برنامه‌ریزی و امنیت خیلی عالی بود. زیرا هیچ‌کس جز یک اتومبیل و یک راننده در آنجا نبود. این کار در گروه - فرماندهان - احساس ترس به وجود آورد. آنها مطمئن بودند که یک کار اشتباه صورت گرفته است و آنها در مأموریت خود شکست خورده‌اند و اکنون هم آیت‌الله را گم کرده‌اند... آنها از نقطه نظر نظامی نگران انجام مأموریت خود بودند...^۱

ردگیری هواپیمای حامل امام و انتقال ایشان به جزیره‌ای در خلیج فارس

نکته‌ای که در این اظهارات هایزر حائز اهمیت است و نگرانی فرماندهان ارتش به ویژه تیمسار ربیعی را منعکس می‌کند، کمتر مورد توجه تحلیل‌گران حوادث آن روز قرار گرفته است. قبلاً گفته شد که فرماندهان طرح‌های مختلفی را برای مقابله با حرکت امام تدارک دیده بودند. زمانی که در ممانعت از بازگشت امام به ایران ناکام ماندند، تصمیم گرفتند هواپیمای ایشان را ردگیری کرده و ایشان را به یکی از جزایر خلیج فارس منتقل کرده و تا زمان لازم مانع ورود ایشان به تهران شوند. طرح حمله موشکی به هواپیمای حامل امام را به دلیل حضور بیش از یکصد و پنجاه نفر از نمایندگان عالی رتبه رسانه‌های جهان به مصلحت ندیدند. بنابر اظهارات هایزر آنها این احتمال را می‌دادند که تیمسار ربیعی و تیمسار بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی بدون اطلاع به دیگر فرماندهان نظیر تیمسار قره‌باغی، خود برنامه‌ای را جهت خشی کردن رهبری امام طراحی کرده‌اند. تصور آنها این بود که با ایجاد فاصله میان امام و مردم موفق خواهند بود با یک کشتار وسیع، بر اوضاع مسلط شده و آرامش را به کشور باز گردانند. در پاره‌ای از اظهارات هایزر این امر به وضوح مشاهده می‌شود.

اما نکته‌ای که آنها از آن غفلت داشتند برنامه‌ریزی کمیته استقبال و طراحان حافظ امنیت امام بود که خود را برای هرگام و گام‌های بعد آماده کرده بودند.

تدارک فوق‌العاده سری کمیته استقبال از امام

از آن‌جا که قرار بود امام با اتومبیل به بهشت زهرا رفته و سپس از آن‌جا به مدرسه

علوی منتقل شوند. کمیته تدارکات اقدامات لازم را پیش بینی کرده بود. در همان جا این احتمال داده شد که اگر امام ناچار شدند از هلیکوپتر استفاده کنند، چه اقدامات امنیتی لازم باید پیش بینی گردد. آن چه مسلم بود این بود که در آن صورت اجرای توطئه و امکان انتقال امام به نقطه‌ای نامعلوم وجود می‌داشت برای خشی کردن این طرح توطئه احتمالی، تدابیر لازم چنین اتخاذ شد که مسیر امام کاملاً مخفی مانده و از اصل غافلگیر ساختن دشمن استفاده شود.

هنگامی که بازگشت امام از بهشت زهرا با اتومبیل عملی به نظر نمی‌رسد و کمیته تدارکات درخواست یک هلی‌کوپتر کرد، هم زمان تدبیر انتقال ایشان به یک بیمارستان - بدون اطلاع قبلی به مردم و آماده کردن اتومبیل قابل اطمینان برای ایشان به مورد اجرا گذارده شد. اینکه بنابر اظهارات هایزر «... اکنون هم [امام] خمینی را گم کرده‌اند و... آنها ظاهراً از نقطه نظر نظامی نگران انجام مأموریت خود بودند...» نشان می‌دهد که امکان یا احتمال اجرای چنین طرح توطئه‌ای وجود داشته است و «...برنامه‌ریزی و امنیت خیلی عالی... که هیچ‌کس جز یک اتوموبیل و یک راننده در آنجا نبود...»^۱ نشان از زیرکی و هوشیاری برنامه‌ریزان کمیته تدارکات و استقبال از امام دارد. این موضوع چنان ماهرانه طراحی شده بود که حتی نزدیک‌ترین یاران امام نیز از آن اطلاعی نداشتند. آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب «انقلاب و پیروزی» (به کوشش عباس بشیری ۱۳۸۳ ص ۱۶۵) می‌نویسد: «...مطلع شدیم که دوستان، پس از پایان مراسم بهشت زهرا، امام را گم کرده‌اند و اطلاعی از ایشان ندارند... امام بعد از اعلان تصمیم به تعیین دولت، از هنگام ترک آنجا دیگر دیده نشده‌اند. این زمان بود که ما عمیقاً نگران و دلواپس امام شدیم. حدس می‌زدیم که رژیم اقدامی کرده است این جزو پیش‌بینی‌های ما بود که رژیم بر اساس طرحی از پیش تهیه شده در نقطه‌ای امام را برباید و به نقطه‌ای نامشخص برده و زندانی کند. خیلی مواظب بودیم که این اتفاق نیفتد. خبر مهم این بود که هلیکوپتر از محل سخنرانی ایشان پرواز کرده و بعد از آن، مردم ایشان

را ندیده‌اند... هیچکس هم به ما نمی‌گفت چه اتفاقی افتاده است. قطع برنامه پخش مستقیم ورود حضرت‌امام از تلویزیون، براین نگرانیها افزود. بر ما خیلی سخت گذشت... تا این که اولین خبر رسید که امام سالم در یک نقطه‌ای از تهران در منزل یکی از بستگان‌شان هستند. باور نمی‌کردیم، فکر می‌کردیم دارند ما را فریب می‌دهند... بعداً مطلع شدیم که امام، پس از مراسم سخنرانی‌شان در بهشت زهرا خواستار ملاقات با مجروحان انقلاب می‌شوند... به بیمارستان هزار تخته‌خوابی تهران می‌روند... پس از نیم ساعت توقف، به منزل یکی از دوستان آقای پسندیده می‌روند...^۱ نگرانی یاران امام با اطلاع از خبر سلامتی ایشان برطرف می‌شود، درحالی که به قول هایزر «...هیچ حادثه غیر منتظره‌ای تا لحظه ناگهانی تغییر مسیر [امام] خمینی اتفاق نیفتاده بود، اما اعضاء گروه - فرماندهان نظامی - در حالت افسردگی فرو رفته بودند. آنها حالا مطمئن بودند که پایان کار شاه فرا رسیده است. موضع سازش ناپذیر امام خمینی، دعوت او از ارتش برای پیوستن به او، اعلام اینکه تمام مستشاران نظامی خارجی باید کشور را ترک کنند و اظهار اینکه تا دو روز دیگر دولت جدیدی منصوب خواهد کرد، همه مشخص می‌کرد که روزهای سختی در انتظار پیروان شاه است...» (هایزر ص ۴۰۹)

گرچه روزهای سختی در انتظار پیروان شاه بود، اما خود ژنرال هم روحیه خوشایندی نداشت. به اعتراف او: «... نیمه شب بود، می‌بایستی گزارش خود را به واشنگتن می‌دادم. اما وزیر نبود. لذا با معاون وزیر دفاع، دونکن و رئیس ستاد مشترک صحبت کردم. حد اکثر سعی خود را... به عمل آوردم، اما با... خستگی من و وسعت حوادث نمایش امروز واقعاً احساس ناتوانی می‌کردم».^۲

آمادگی ارتش برای انجام کودتا در غیاب هایزر

سرانجام شرایط و اوضاع برای باقی ماندن ژنرال هایزر در ایران سخت‌تر می‌شود. سولیوان که به شدت نگران امنیت جانی ژنرال است، از واشنگتن مصرانه می‌خواهد او

۱. همان - صص ۱۶۶-۱۶۵.

۲. همان - ص ۴۱۰.

را از ایران فرا خوانند. ژنرال هایزر هم در پاسخ سؤال فرماندهان نظامی امریکا که نظر او را در این مورد جویا شدند می گوید: دلایلی ندارد که حرفها و توصیه های سولیوان را نپذیرد. خاصه که او از یک شبکه اطلاعاتی گسترده تری برخوردار است. سرانجام ژنرال جونز، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا طی تماس تلفنی با هایزر نظر او را جویا می شود:

«ژنرال جونز به تفصیل از من پرس و جو و بازپرسی کرد. گفتم: نمی توانم با ارزیابی سفیر مخالفت کنم... پراودا و تاس هم - مردم - را با اتهامات وحشیانه ای که به کارهای من می زنند تحریک می کنند. مردم هم آن را باور می کنند. زمینه صحبت های آنها نیست که من کشور را تصرف کرده ام. ژنرال جونز پرسید آیا ارتش بدون حضور من قادر به کودتای نظامی هست یا خیر؟ گفتم:... من فکر می کنم که قادر به این کار هستند و اگر بختیار به آنها دستور بدهد به این کار اقدام خواهند کرد... تیمسار ربیعی و تیمسار طوفانیان و تیمسار بدره ای اگر ببینند که اوضاع دارد از کنترل خارج می شود، آماده انجام کودتای نظامی خواهند بود، اما به هر حال نیاز به رهبری دارند که به آنها دستور دهد...»^۱ «...به هر حال توانائیها خیلی بیشتر از آن چه که برای یک اقدام نظامی داخلی لازم بود، وجود داشت...»^۲

هایزر از ایران می رود

سرانجام ژنرال هایزر با توصیه های فراوان و ارائه راهکارهای متفاوت و دلداری دادن به فرماندهان به قول خودش شجاع و ترس نظیر تیمسار بدره ای و تیمسار ربیعی و تأکید مجدد بر ضرورت نجات کشور توسط آنان و این که باید هر چه سریع تر مواضع کلیدی حکومت نظیر گمرکات و بنادر و بانکها و نفت و نیروگاهها را به تصرف خود در آورند، در شامگاه شنبه ۱۴ بهمن توسط یک هلیکوپتر از مقر ستاد مشترک به فرودگاه مهر آباد، و از آنجا با هواپیمای سی - ۱۳۰ که از قبل آماده پرواز بود، به مقصد

۱. همان - صص ۴۲۰-۴۱۹.

۲. همان - ص ۴۲۵.

پایگاه هوایی امریکا در ترکیه - اینچرلیک - تهران را ترک کرد، تا بتواند در صبح روز دوشنبه ۱۶ بهمن در واشنگتن، گزارشی از مأموریت خود را به رئیس‌جمهور امریکا بدهد. از جمله نکات مبهمی که در روابط امریکا با ایران در آن روزهای بحرانی مطرح است، دوگانگی کانالهای اطلاعاتی میان کاخ سفید و ارتش و وزارت دفاع از یکسو و وزارت خارجه و سولیوان - سفیر امریکا در تهران - در سوی دیگر است. غالباً چنین گفته می‌شود که رئیس‌جمهور کارتر و کادر دیپلماسی امریکا و آقای سولیوان در پی راهکارهای سیاسی مسالمت‌آمیز بوده و گروه دیگر در تدارک و اجرای طرحهای نظامی و خشونت‌بار، از همین جهت است که میان ژنرال هایزر و سفیر سولیوان همیشه نوعی تناقض و تضاد و لاف‌زدی و عدم هماهنگی وجود داشته و پرزیدنت کارتر برخلاف مشاورانش از نظریات سولیوان حمایت می‌کرده است. از اظهارات ژنرال هایزر در طول خاطراتش همانطور که دیدیم، چنین استنباطی به دست نمی‌آید. درست است که سران کاخ سفید در وحله اول بر آن بودند تا دولت بختیار پیروز میدان تنازع بقا با انقلابیون مسلمان باشد، ولی در همان حال پیوسته تأکید داشتند که باید از حمایت کامل ارتش برخوردار باشد و ارتش نیز باید با توان کامل و آمادگیهای لازم، کلیه اقداماتی را که ضامن حفظ نظام شاهنشاهی و در دست گرفتن تمامی شریانهای حیاتی کشور است با قاطعیت دنبال کند.

موافقت کارتر با دخالت ناتو در اجرای کودتا

مأموریت ژنرال هایزر نیز جز این نبود. این مسأله تا آنجا پیش رفت که ژنرال هایزر پیوسته فرماندهان ارتش و نیروهای تحت امر آنان را برای انجام این مأموریت هدایت کرده و آنان را برای انجام آخرین گام که همان کودتای نظامی می‌بود، تحت هدایت خود قرار داده بود. نظامیان امریکا در طرحهای خود از این هم جلوتر رفته و در صورت لزوم استفاده از نیروهای امریکائی مستقر در حوزه فرماندهی ناتو، تحت امر ژنرال الکساندر هیگ را مد نظر داشته‌اند. آن چه از گزارش هایزر به پرزیدنت کارتر و اظهارات رئیس‌جمهور امریکا بر می‌آید، این نکته مسلم است که کارتر در بهره‌گیری از نیروی نظامی خود در اروپا به عنوان عوامل کودتا هیچ‌گونه اختلاف نظری با وزیر دفاع

فون براون و رؤسای ستاد ارتش امریکا نداشته است. این گفتگوها هم‌چنین مشخص می‌کند که دستورات کارتر به سایروس ونس - وزیر خارجه - از طریق او به سفیر ایالات متحده در تهران، آقای سولیوان، تفاوتی با دستورالعمل نظامی برای ژنرال هایزر نداشته است. ...

دیدار هایزر با کارتر

«...در خلال ۳۰ الی ۴۰ دقیقه اوضاع رابه تفصیل مورد بحث قرار دادیم. او بسیاری از نکات گزارشهای مرا که به وزیر دفاع داده بودم، مطرح کرد و نسبت به نظریاتم در مورد اتفاقات احتمالی آینده علاقه وافری نشان داد. نکته عهده من این بود که بختیار باید فوراً یک اقدام عملی مثبتی انجام دهد... به رئیس‌جمهور گفتم: پیش از آمدن این نکته را به گروه پنج - فرماندهان نظامی ایران - تاکید کردم. پرزیدنت مستقیماً به من نگاه کرد و گفت: فکر می‌کنید درباره سولیوان چه باید بکنیم؟ آیا باید او را مرخص کرده و به کشور بازگردانم؟ گفتم: نه، او آدم قوی و توانائی است. اضافه کردم، اما باید به او دستوراتی بدهید. پرزیدنت گفت که، سولیوان همان دستوراتی را داشته که من داشتم. پس چرا آنها را اجرا نکرد؟ پاسخ من این بود که آقای رئیس‌جمهور شاید متوجه مقصود من نشدید. گفتم: شما باید به او دستور بدهید. من مطمئن بودم دستوراتی را که دریافت می‌کنم توسط رئیس‌جمهور صادر شده است. اما مطمئن نیستم که در مورد سفیر نیز این مطلب صادق باشد. می‌دانستم که بسیاری از گفتگوهای او با افراد سطح پائین وزارت خارجه است. ممکن است آنها تفسیرهای خود را به دستورات شما اضافه کرده باشند. این اولین باری بود که می‌فهمیدم احساس خوبی نسبت به سفیر سولیوان وجود ندارد...»^۱

در مورد اتخاذ راهکار کودتای نظامی به عنوان آخرین راه نجات موردنظر امریکا یکبار دیگر در اظهارات هایزر می‌بینیم: «...به پنتاگون برگشتم و گفتگوهای مفصل‌تری با وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک به عمل آوردم. آنها منتظر بودند که گزارش روزانه

خود را از طریق تلفن رمز از ژنرال گاست - جانشین هایزر در تهران که رهبری نظامیان ایران را به عهده گرفته بود - دریافت کنند. از من دعوت کردند که من هم گوش دهم. «...گزارش گاست کاملاً امیدوارکننده بود. گروه پنج کاملاً با یکدیگر استوار بودند... گاست می‌گفت: که اگر به طور صحیحی اداره شود، بختیار می‌تواند برنده شود. او ارتش را پشت خود دارد و اگر چه در این جنگ ممکن است، خونریزی بی‌نهایت زیادی شود، اما دلیلی برای شکست او وجود نداشت...»^۱

شکست طرح کودتا و عقیم ماندن عملیات کورتاژ

همان‌طور که در بخش آخر کتاب به تفصیل آورده‌ایم طرح کودتای نظامیان - بر اساس اسنادی که در دفتر تیمسار هاشمی بدست آمده است - که تحت نام «عملیات کورتاژ» برای شامگاه بیستم بهمن ماه تدارک دیده شده بود با عدم قبول تغییر ساعات حکومت نظامی توسط امام ناکام ماند و سرانجام با اعلام بی‌طرفی ارتش در صبحگاه ۲۲ بهمن انقلاب و مردم به پیروزی رسیدند، علیرغم این واقعیت سردمداران کاخ سفید هنوز امید به پیروزی داشتند. اظهارات هایزر بی‌کم و کاست و به اندازه کافی گویای مطلب می‌باشد. در همان روز یکشنبه ۲۲ بهمن طی یک تماس تلفنی ژنرال دیوید جونز رئیس ستاد مشترک با حضور دکتر برژینسکی و نیز معاون وزیر دفاع امریکا با ژنرال هایزر چنین گفتگو می‌کند.

آیا هایزر حاضر است برای اجرای طرح کودتا به ایران بازگردد؟

«ژنرال جونز پرسید: ...آیا از اوضاع و تحولات سریع باخبر شده‌ام؟ گفتم: بله. سؤال دیگر پرسش بسیار سنگینی بود. پرسید آیا مایلیم برای ترتیب یک کودتای نظامی به تهران برگردیم؟... تصمیم گرفتم پاسخ خود را بر اساس طرح درگیری شوروی در اتیوپی بدهم. گفتم: تحت شرایط زیر می‌توانم برگردم. به مقدار نامحدود نیاز به پول خواهد بود. باید حدود ۱۰ الی ۱۲ ژنرال امریکائی را با خود ببرم. یک هزار نفر از بهترین سربازان امریکائی را لازم دارم، زیرا در آن موقعیت نمی‌دانستم روی چه مقدار

از سربازان ایرانی می‌توانم حساب کنم و بالاخره نیاز به حمایت همه جانبه و متحد کشورم دارم، به علاوه دیگر نمی‌توانم در نقش مشاوره‌ای عمل کنم... مکشی طولانی به وجود آمد و لذا خودم پاسخ آنها را دادم.. گفتم: فکر نمی‌کنم مردم امریکا از این کار حمایت کنند، بنابراین پاسخ معلوم است، این کار دیگر عملی نیست...»^۱

و این هم آخرین تحلیل ژنرال هایزر از علل سقوط بختیار و نظام شاهنشاهی: «...بله، ارتش سقوط کرد. ده روز پس از بازگشت [امام] خمینی و هفت روز پس از رفتن من. چرا؟ به نظرم جناح مخالف - انقلابیون - پی به ضعف نیروهای مسلح برده بود. ابتدا تیمسار بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی ترور شد. نیروی زمینی عنصر اصلی کنترل تأسیسات کلیدی و نظامی کشور بود. سپس حمله آشکار به پایگاه هوایی دوشان تپه، مقر ستاد تیمسار ربیعی، نیروی هوایی دومین عنصر مهم در کنترل کشور بود. به عقیده من عامل تعیین کننده در سقوط فوری ارتش، فقدان رهبری مرکزی ارتش از سوی بختیار بود. به هر حال شاه سالها ارتش را عادت داده بود که بر اساس دستور عمل کنند... هدف پرزیدنت کارتر ایجاد نوعی ائتلاف بین بختیار و ارتش بود. این کار هرگز آسان نبود، زیرا بختیار نسبت به رهبری ارتش بدبین بود و ارتشی‌ها نیز به او اعتماد نداشتند. به هر حال به این هدف نایل آمدیم... رهبری ارتش منسجم شد. برنامه‌های عملی کار آماده شده بود... اگر به طور منظم با آقای بختیار دسترسی می‌داشتم، شاید نتیجه حوادث طور دیگری می‌بود... شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد علت اعزام من به ایران دقیقاً از بین رفتن اعتماد دولت امریکا به سولیوان بود... واشنگتن نه تنها سیاستهای متناقضی را تدوین می‌کرد، بلکه آنها را همزمان نیز به مرحله اجرا درمی‌آورد...»^۲

در بخش مربوط به تدوین سیاستهای اجرایی امام به تفصیل به این مسأله پرداخته‌ام که امام خمینی با هوشیاری خاص خود و وقوف کامل به تناقض در دستگاه سیاست‌گذاری ایالات متحده، به نحوی عمل کرد که حداکثر بهره‌برداری را از این

۱. همان - ص ۴۵۴.

۲. همان - صص ۴۶۸-۴۶۱.

سیاستهای متناقض، امکان‌پذیر ساخت. در بخش مربوط در این کتاب آن‌جا که به گزارش و بررسی سیر تحولات در ماههای پایانی سال ۱۳۵۶ پرداخته‌ام، اقدامات امام را در برخورد با سیاست دوگانه چماق و هویج تشریح کرده‌ام. از جمله این اقدامات تماس نزدیکان امام در ایران، خصوصاً مرحوم مهندس بازرگان و شهید آیت‌الله دکتر بهشتی با بیل سولیوان - سفیر امریکا - در تهران و مذاکرات طولانی و مستمر آنان با او بوده است. این که سولیوان در طی این مذاکرات با واقعیت‌های جامعه ایرانی آشنائی دقیق‌تری پیدا کرد، مرهون این تماسها و مذاکرات بوده است.

نقش برادران انجمن اسلامی در امریکا و نزدیکان آیت‌الله طالقانی در تهیه گزارش جورج بال، برای جیمی کارتر و نیز گزارش جامع یاران امام در اروپا به رئیس‌جمهور فرانسه و صدر اعظم آلمان غربی، شقی از بهره برداری امام از این تناقضات در دستگاه دیپلماسی و نظامی امریکا بوده است. مذاکرات محرمانه سران انقلاب با رهبران معتدل ارتش و نیز برحذر داشتن آنها از عمل به دستورات رهبران نظامی وابسته به غرب، برداشتن تعهد «قسم به قرآن» در وفاداری به شاه و سلطنت برای نظامیان و اعمال اقدامات مهرآمیز مردم با سربازان و درجه‌داران و همافران، از جمله تدابیر مشخص امام در برخورد با سیاستهای متناقض ایالات متحده بوده است.

سرانجام ایمان به وعده خداوند در پیروزی حق بر باطل و یکپارچگی و اتحاد مردم در پیروی از پیامها و فرامین امام، عامل اصلی و زمینه‌های اساسی شکست کودتاجیان و طراحان راهکارهای نظامی برای مقابله با امت مؤمن و خداجوی ایران بوده است.

شاه رفت

بالاخره انتظار جهانیان به پایان رسید و جانفشانیهای ملت آزادیخواه و مسلمان ایران و قیام پانزده ساله امام به ثمر رسید و روز پانزدهم ژانویه ۱۹۷۸ - ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ اعلیحضرت و علیاحضرت و والاحضرت‌ها با چشمی گریان و با بدرقه یاران نزدیک و سلام نظامی (یا خداحافظی نظامی) با یک فروند هواپیمای نیروی هوایی به همراهی نصرت‌الله معینیان و امیر هوشنگ افشار ایران را برای همیشه ترک کردند. در فرودگاه قاهره انور سادات با تدبیر و خوشامدگویی امریکاییان در انتظار میهمانان ایرانی بود.

امریکا... ملک حسین اردنی و ملک حسن شاه مراکش نیز شاه را طرد می‌کنند

گفته می‌شود که شاه قصد داشت به امریکا برود ولی مقامات امریکایی از پذیرفتن او امتناع ورزیدند. این امر برای شاه بسیار ناگوار بود. کسی که به قول مقامات جمهوریخواه «همیشه منافع امریکا را در نظر داشته است» اینک در حال استیصال می‌بیند که عاقبت آن همه وابستگی و خوش خدمتی به کجا رسیده است. مشاوران نظامی که در اصل از رفتن شاه به کلی ناراضی بودند و با رفتن او پایان سلطه خود را حتمی می‌دیدند، او را قانع کردند در منطقه باقی بماند تا در صورت موفقیت آنان در اجرای کودتا، سریعاً به کشور باز گردد. از این جهت شاه تصمیم گرفت با دوست دیرینه‌اش ملک حسین دیدار کند. سفیر ایران در اردن به وی اطلاع می‌دهد که ملک حسین از پذیرفتن وی معذور است. ناچار شاه با راکفلر و کیسینجر تماس گرفته و از آنان استمداد می‌طلبد. با وساطت مقامات امریکایی انورسادات او را به مصر دعوت کرده و در منطقه اسوان او را مستقر می‌سازد. بعد از مدت کمی شاه و ملکه به توصیه مقامات امریکایی به مراکش رفته و تا روزهای اول پیروزی انقلاب در یکی از کاخهای ملک حسن اقامت می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب، ملک حسن که نگران روابط خود با جمهوری نوپای اسلامی بود از شاه خواست مراکش را ترک کند.^۱

عکس امام بر روی مینی بوسهای سفارت امریکا

«هنگامی که رادیو تهران خبر خروج شاه را پخش کرد جشنهای عمومی در سرتاسر تهران دامن گسترد. گروههای انقلابی بدون مانع از طرف نیروهای امنیتی و ارتش به خیابانها ریختند. هزاران نفر در نقاط مختلف تهران اجتماع کردند و شروع به پایین کشید مجسمه‌های شاه نمودند. اجتماعات (مردمی) از رانندگان دعوت می‌کردند تا

۱. از آنجا که شاه و فرح فاقد گذرنامه معتبر بودند - گذرنامه آبی سلطنتی آنها با پیروزی انقلاب باطل شده بود - لذا فرح از دفتر امور پناهندگان سازمان ملل استمداد کرد. با چاره‌اندیشی دفتر مذکور، شاه و همراهانش به عنوان پناهنده به باهاما و از آنجا به مکزیک رفتند. بعضی از خبرنگاران و نمایندگان دولت آمریکا که روزهای آخر عمر شاه را دیده بودند می‌گفتند او پیوسته در اضطراب و نگرانی به سر می‌برد. گویی هر لحظه منتظر است او را دستگیر و تحویل دولت انقلابی ایران بدهند.

چراغ اتومبیلها را برای شرکت در شادی روشن کنند. مینی‌بوسهای سفارت امریکا که کارکنان سفارت را به خانه می‌برد قبلاً با عکسهای خمینی مجهز شده بودند. بدینسان جمعیتها با حلقه‌های گل و دسته‌های گل به خیابانها ریختند.

روزی که شاه کشور را ترک کرد نظم عمومی تهران به وسیله نهضت اسلامی اداره گردید. ارتش در کار برقراری نظم دخالت نداشت. نیروهای مسلح خبر عزیمت شاه را با احساساتی درهم آمیخته پذیرفتند. فرماندهان ارشد ارتش در تهران از فروپاشی گسترش‌یافته سیاسی آگاه بودند. اما فرماندهان خارج از پایتخت در جریان اوضاع نبودند. در استان نفت خیز خوزستان، فرماندهان پادگان به سربازان دستور دادند تا بر روی تظاهرکنندگانی که خروج شاه را جشن گرفته بودند آتش بکشایند. روزنامه‌نگاران خارجی گزارش کرده‌اند که سربازان در اهواز ۲۰ نفر را به قتل رساندند و ۲۰۰ نفر را زخمی کردند. در خرمشهر و آبادان نیز سربازان، غیر نظامیان را کشته و مجروح نمودند تا اینکه بختیار به ارتش دستور داد به سربازخانه‌ها برگردند...»^۱

عکس‌العمل امام از خبر رفتن شاه

انبوه خبرنگاران و فیلمبرداران و گزارشگران روزنامه‌ها و مطبوعات و رادیو تلویزیونها و خبرگزاریهای جهان به نوفل‌لوشاتو سرازیر شد. همه انتظار عکس‌العمل امام را داشتند. بیانیه ابتدایی امام در همان ساعات اولیه دریافت خبر رفتن شاه، توسط دکتر یزدی در اجتماع گزارشگران و ایرانیان حاضر قرائت گردید و اعلام شد امام طی یک سخنرانی برنامه و نظراتو تحلیلهای خود را اعلام خواهند کرد.

از صحنه‌های جالب آن لحظات، حضور یک خانم نسبتاً جوان فرانسوی مقیم نوفل‌لوشاتو بود که با دو کودک حدود ۶ و ۸ ساله خود که هر کدام یک شاخه گل در دست داشتند، خواهان دیدار امام بودند. کمی بعد از آن که جمعیت خبرنگاران متفرق شدند و امام خود را برای ادای نماز جماعت ظهر آماده می‌کردند، آنان را نزد امام بردم. آنها پیروزی امام را به ایشان تبریک گفتند و امام با گرمی دو کودک را در آغوش

گرفتند و به احساسات آنان پاسخ دادند و به من اشاره کردند چیزی برای پذیرایی بیاورم. خانم دباغ که در آشپزخانه بود چای و مقداری گز آورد. امام برای دو کودک گزها را از لای زوروق درآوردند و در دهان آنان گذاردند و به من گفتند هر چه رسم و متناسب با تعارفات اینجا هست به آنان بگویم. آنگاه آن خانم اجازه خواست یک عکس یادگاری از امام و فرزندانش داشته باشند امام موافقت کردند و دو کودک را روی زانوان خود گذاردند. مادرشان عکسی از آنان گرفت. قرار بود بعداً عکس را برای امضای امام به ایشان بدهد.

دیدار داریوش فروهر و حسن نزیه با امام

از زمره اولین کسانی که بعد از رفتن شاه با امام ملاقات کردند، آقایان حسن نزیه و داریوش فروهر بودند. در آن جلسه دیدار ایشان با امام من حضور نداشتم ولی شنیدم که پیروزی به دست آمده را به ایشان تبریک گفته و خود را در اختیار امام قرار داده بودند. اصولاً چند روز بود که افراد و شخصیتهای سیاسی و روحانی از طیفهای مختلف برای دیدار امام و آگاهی از برنامه‌های ایشان به پاریس می‌آمدند.

نکته‌ای که توجه افراد مستقر در نوفل لوشاتو را جلب کرده بود، اظهار همبستگی سران گروه‌ها و احزاب و سازمانهای سیاسی مختلف با حرکت امام و برنامه‌های ایشان بود. در حالی که در جلسات بحث و گفتگو با ما بر روی نقاط ضعف و احیاناً انحرافات و اشکالات سازمانهای رقیب و عدم کارآئی برنامه‌های حزبی و استراتژی‌های بلند مدت آنها پای فشرده و به نفی یکدیگر می‌پرداختند. در این میان افرادی نیز بودند که نقش آتش بیار معرکه را بازی کرده و به اختلافات دامن می‌زدند. از قول شخصیتی مطلب علیه فردی دیگر جعل می‌کردند.

برداشت سوء یکی دو تن از حضور شخصیت‌های علمی ایرانی در صف اول نماز جماعت با امام

گاه اتفاق می‌افتاد که از یک حرکت تاکتیکی و تبلیغاتی سوء برداشت کرده و اختلافاتی را و یا چه بسا کدورت‌هایی را باعث می‌شدند.



اعلام نظر اوليه پس از خروج شاه از ايران



با امام در نوفل لوشاتو

به عنوان مثال در یکی از روزها که چندین دوربین تلویزیونی، خود را برای ضبط نماز جماعت امام آماده کرده بودند، از تعدادی شخصیت‌های علمی و مشهور و مسلمان ایرانی که در محیط‌های آکادمیک کشورهای خود صاحب نام و عنوانی بودند و در عین حال خود را در اختیار امام و راه ایشان و اهداف انقلاب قرار داده و آماده اقامه نماز جماعت می‌شدند، خواستیم که در اطراف و در صف اول و نزدیک به امام بایستند، تا گفته نشود که پیروان ایشان، فقط مردم کوچه و خیابان و تعدادی از روحانیون خاص می‌باشند و روشنفکران دانشگاهی پیوندی با ایشان ندارند. خصوصاً آنکه در همین رسانه‌ها از علما و مراجع میانه‌رو و مخالف نظر و راه امام پیوسته سخن به میان می‌آمد. بدیهی است که این پیشنهاد صرفاً یک شگرد تبلیغاتی بوده و به قصد خشی کردن شیطنت‌های رسانه‌ای مطرح شده بود. زمانی که با هدایت دکتر یزدی این چهره‌های علمی بدین منظور در صف اول جماعت نشسته و در انتظار ورود امام بودند، چند تن از برادران که غالباً پشت سر امام در صف اول اقامه نماز می‌کردند، جای همیشگی خود را اشغال شده یافتند به یکی از مسئولان دفتر گلایه کرده و اظهار داشته بود که فردی خاص از نزدیکان امام که خود و سازمانش به گمان او ارتباط چندانی با روحانیت ندارند و چه بسا ضد آخوند هم باشند در صدد هستند بین امام و روحانیت فاصله و شکاف ایجاد کنند! این نوع ساده انگاری و احساس دودلی بسیار رنج‌آور بود.

گله امام از نفاق افکنان و کوتاه‌بینان

مطالبی از این نوع در آن روزهای آخر رواج بیشتری پیدا کرده بود. من این مسأله و نیز درگیری‌های جناحی گروه‌های یاد شده را با امام در میان گذاردم. در سخنانی که امام بعد از رفتن شاه در زیر چادر باغ ایراد کردند بدین نکته پرداخته و گفتند:

«...وحدت کلمه، لله بودن، این پیروزی را به شما داده تا حالا. این وحدت کلمه را حفظش کنید. این حزب بازی را کنار بگذارید. این جبهه بازی را کنار بگذارید، این آخوند و دانشگاهی را کنار بگذارید؛ خدا می‌داند ضرر به شما می‌زند، ضربه می‌زند، به شماها هر کدام، در خارج آدم می‌آید می‌بیند که جبهه‌های مختلف است. آن به آن می‌گوید و به او می‌گوید، او چه می‌کند چه می‌کند. کنار بگذارید آقا. اگر چنانچه

مسلمانید مسلمانی اقتضای این می‌کند که کنار بگذارید؛ اگر ملی هستید ملی بودن اقتضای این کار را می‌کند؛ اگر عاقلید عقل اقتضای این را می‌کند. اینها را دیگران درست کردند به اعتقاد من، دیگران درست کردند که ما را متفرق از هم بکنند. کنار بگذارید این مسائل را، با هم بشوید. یدالله مع الجماعة. همه با هم بشوید... اتفاق کلمه داشته باشید که اگر این پایگاه اتفاق کلمه را از شما گرفتند بدانید که شکست می‌خورید.»^۱

همین مطلب را امام در پیامی به مردم که از آنان برای برگزاری راهپیمایی در روز اربعین ۲۲ روز بعد) دعوت کرده بودند، متذکر شدند و آنان را از هر نوع تشنج در راهپیمایی روز اربعین برحذر داشتند. راهپیمایی مزبور با شکوهی نظیر مراسم تاسوعا و عاشورا در سراسر کشور برگزار شد. گرچه در پاره‌ای از شهرها از جمله نجف‌آباد، سبزوار، کرمانشاه، مسجد سلیمان با یورش مزدوران ارتش و به دستور دولت بختیار به قتل صدها نفر منجر شد.

غروب آن روز به امام خبر رسید که صدها تن از افسران پایگاه هوایی بندرعباس و نیز همافران و درجه‌داران پایگاه هوایی همدان با صدور قطعنامه‌های جداگانه‌ای با امام و انقلاب بیعت کرده و دست به راهپیمایی و نیز اعتصاب زده‌اند. در گزارشهای امرای ارتش به ریاست ستاد و نیز به شورای امنیت ملی کشور هر روز بیش از پیش از فرار سربازان و عدم تمکین فرمان مافوق و تزلزل در صفوف نظامیان اظهار نگرانی شده است.

کمک به سربازان فراری

از نکات برجسته قابل ذکر در این مورد گزارش دیگری است که به امام رسید و حاکی از وضع بدمالی و امنیتی سربازان فراری از حوزه‌های مأموریت خود بود که غالباً در شهرستانها و نقاطی قرار داشت که بستگان یا آشنایان نزدیک نداشتند و لذا غالباً در مضیقه مکان و چه بسا امرار معاش بودند. این مسأله خصوصاً زمانی حاد شد که گفته

شد، مأموران نظامی در بین راهها به کنترل وسایل نقلیه و اتوبوسها پرداخته و سربازان فراری را شکار می‌کنند. هم چنین کارگران و مأموران دولتی دیگر نهادها نیز که به اعتصاب روی آورده‌اند و از گروه روزمزدان می‌باشند، با مسائلی این چنین مواجه بودند.

فرمان امام برای تشکیل کمیته اعتصاب

همین مسأله و مسائل دیگری که در ارتباط با نافرمانی مدنی و اعتصابات پیوسته مشکل‌آفرین شده بود، امام را بر آن داشت تا کمیته‌ای را مسؤول تنظیم امور و مسائل مربوط به اعتصابات کرده و به آنان اجازه دهند از محل وجوهات شرعی و حتی سهم امام به نیازمندان مدد رسانند. ایشان همچنین طی پیامی دیگر از قاطبه مردم خواستند در اسکان دادن به ارتشیان و کارمندان و کارکنان اعتصابی، حمایت‌های لازم روا دارند. کسانی که از طرف امام به عضویت در این کمیته منصوب شدند عبارت بودند از آقایان دکتر یدالله سبحانی، دکتر محمدجواد باهنر و مهندس علی‌اکبر معین‌فر.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹ صفر ۹۹

جناب آقای دکتر یدالله سبحانی

به طوری که اطلاع دارید ملت مسلمان و غیور ایران و جمع کثیری از کارمندان و کارگران در استخدام دولت، به منظور درهم شکستن مقاومت لجوجانه نظام استبدادی کهن، از چهار ماه قبل به این طرف با قبول انواع محرومیتها و فداکاریها دست به اعتصابهای عمومی زده و تدریجاً قدرت عمل را از شاه مخلوع و دولتهای زیر فرمانش گرفته‌اند. رجای واثق داریم که به فضل الهی و به همت مبارزین آگاه، بساط ننگین فساد و ظلم شاهنشاهی بزودی از سرزمین ما برچیده شده جای خود را به حکومت عدل و رحمت اسلامی دهد.

نظر به اینکه بعضی از اعتصابها و متوقف بودن وسایل حمل آذوقه و مواد غذایی مورد نیاز مردم، خصوصاً گندم، و یا تعطیل برنامه‌های نگهداری و تعمیرات دستگاههای صنعتی، ممکن است سبب محرومیت‌های مشقت بار و فلج‌کننده برای مردم زیر ستم یا رکود فعالیتهای اقتصادی و سبب خسارتهای غیرقابل جبران گردد،

و نیز دستاویز تبلیغاتی و حربۀ جنگی به دست حریف بدهد، باید سعی شود که ضمن ابراز انزجار و به زانو در آوردن دستگاه غاصب حاکم که هدف اصلی اعتصاب است، زیانهای ناشیه کمتر متوجه ملت شجاع و مردم بیدار که سربازان این کارزار می‌باشند گردد.

بدین وسیله به جنابعالی مأموریت داده می‌شود که به اتفاق جناب آقای حجت‌الاسلام آقای شیخ محمد جواد باهنر و جناب آقای مهندس علی اکبر معین‌فر و دو نفر دیگر که با مشورت آقایان تعیین خواهید کرد، هیأتی برای تقویت و تنظیم اعتصابات تشکیل دهید. این هیأت با کسب نظر و همکاری گروههای شرافتمند در حال اعتصاب، تدابیر و ترتیباتی اتخاذ نمایند که تا سقوط نهایی نظام استبدادی حاضر، اعتصابها در حد ضرورت ادامه یافته و ضمن حداکثر فشار بر دستگاه غاصب، حداقل خسارت را برای ملت و مملکت در زمینه احتیاجات ضروری و گردش چرخهای اقتصادی و حفظ سرمایه‌های انسانی و صنعتی با رعایت الأهم فالأهم فراهم آورد. از عموم اعتصاب‌کنندگان محترم تشکر می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله

روح الله الموسوی الخمینی^۱

اعلام برنامه‌های سیاسی امام و تعیین شورای انقلاب و مراحل انتقال قدرت و راهها و شیوۀ تغییر نظام و رژیم سیاسی کشور، بحران دولت بختیار و نیز سردرگمی ارتشیان حامی او را تشدید کرد. فرمان امام مبنی بر راه ندادن وزرای کابینه «مرغ طوفان» به وزارت‌خانه‌ها از دیگر عوامل زمین گیر کردن رژیم رو به زوال شاهنشاهی بود.

طرحی که توسط شورای انقلاب برای ناکارآمد کردن شورای سلطنت و گرفتن متن استعفانامه از چند تن از آنان قبل از پذیرفتن رسمی عضویت آن شورا تدارک دیده شده بود، هم چنین صدور پیام و فرمان امام مبنی بر غیر شرعی و غیر قانونی بودن و مآلاً انحلال آن، روند اضمحلال نظام سلطنتی را شتابی غیرقابل تصور بخشید. این موضوع را در بخشهای دیگر مشروحاً آورده‌ام.

امام از توطئه‌های احتمالی رژیم پرده برمی‌دارد

در اول بهمن ماه ۵۷ امام پیرامون رفتن شاه و تحولات یاد شده سخنانی ایراد کردند و از توطئه‌های احتمالی و شگردهای موزیانه عمال رژیم پرده برداشتند. فرازهایی از سخنان امام اینگونه بود:

«حالا که امریکا پوسیدگی شاه را فهمیده... حالا راههای دیگر را پیش گرفته. تا حالا تأیید از شاه می‌کرد و پشتیبانی از شاه را اعلام می‌کرد. اخیراً پشتیبانی از دولت را اعلام کردند...»^۱

قبلاً گفتم که پیام کارتر به امام از طریق فرستاده ژیسکاردستن متضمن این نکته بود که برای بازگشت آرامش به کشور لازم است که شما از دولت بختیار حمایت کنید و نیز در داخل کشور مقامات وابسته به سفارت امریکا و نیز مستشاران نظامی و سیاسی امریکا تلاش می‌کردند مخالفان شاه و سیاستمداران قدیمی را به عضویت در کابینه بختیار ترغیب سازند. قطعاً اگر نظرات قاطعانه امام و نفی هرگونه کوتاهی در مخالفت با باقیمانده‌های رژیم سلطنتی نبود، چه در میان سیاسیون و چه در میان روحانیون بودند کسانی که به این امر تن درمی‌دادند. امام اظهار داشتند که:

«... [امریکا] می‌خواهد از راه پشتیبانی از دولت، رژیم را حفظ کند... به خیال خودشان، شاه را ببرند و بعد، بعد از یک مدتی، دوباره او را برگردانند...»^۲

بعدها دیدیم که ژنرال هایزر امیدوار بود با آماده سازی زمینه‌های دخالت ارتشیان، منافع امریکا را که همان حفظ نظام شاهنشاهی بود تأمین کند. او به گفته خودش برای تحقق این امر فقط به زمان مناسب نیازمند بود. همین نکته را در هشدار امام می‌بینیم. امام اضافه می‌کنند:

«...ما قبلاً هم گفتیم... که این دولت به تعیین شاه آمده است و شاه به حسب رفراوندومی که شد [منظور تظاهرات تاسوعا و عاشورا است] قانونیت ندارد و غاصب است... بنابراین دولتی که به تعیین او آمده باشد قانونی نیست... مجلسین هم از باب اینکه برگزیده ملت نیستند... قانونی نیستند و دولت برگزیده مجلسین

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۵۵.

۲. همان.

هم نمی‌تواند قانونی باشد... این پیش ملت ایران به جایی نمی‌رسد. و ملت ایران باید تظاهر[ات] کنند بر ضد این دولت... و این دولت را ساقط کنند...^۱

بدیهی است چنین صراحتی و چنین اظهار نظر قاطعی جایی برای تسامح باقی نمی‌گذارد. این طرح امریکا طبعاً با چنین مخالفتی از ناحیه امام خشتی می‌گشت. امام به شگردهای دیگر که ممکن است به کار گرفته شود پرداخته و نیز به اخباری که از گوشه و کنار و یا از ناحیه دست‌اندرکاران داخل کشور به اطلاع ایشان رسیده بود اشاره می‌کنند.

نظر امام در مورد احتمال وقوع کودتای نظامی

«...یک راه دیگری که به ما رسیده است - از طریقهای مختلف، گفته‌اند ولو اینکه من خیلی باورم نیامده است - قضیه این است که اینها می‌خواهند که کودتا بکنند...»^۲

باید توجه داشت که برای اجرای طرح کودتا چند راه در نظر گرفته شده و در شورای مستشاری و نظامی امریکا مورد بررسی قرار گرفته بود.

«...این را [طرح کودتا را] چند جور تا حالا گفته شده یک جور اینکه چند نفر از این قصابها را آوردند و جاهای حساس را به آنها دادند...»^۳

منظور امام نظامیانی نظیر تیمسار غلامعلی بدراهی بود که به فرماندهی نیروی زمینی منصوب گردید و نیز سپهبد مهدی رحیمی به فرمانداری نظامی تهران و بالاخره سپهبد خسروداد که گفته می‌شد از بی‌رحم‌ترین نظامیان شاه بود و فرماندهی هوا نیروز را در اختیار داشت. قرار بود بعد از رفتن شاه اینها دست به کودتای نظامی بزنند. امام این امر را غیرمحتمل می‌دانستند:

«...این را من تا حالا باورم نیامده است... اینها هم خودشان مستقلاً این کار را نمی‌توانند بکنند باقی می‌ماند که کار را امریکا به گردن اینها بگذارد. این به نظر من بعید می‌آید... اینها از اول هی شاه را تقویت کردند... و حکومت نظامی

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۸۵.

۲. همان.

۳. همان.

گذاشتند... مردم به آن اعتنا نکردند. او اعلام می کرد که از دو نفر بیشتر اگر کسی بیرون بیایند چه خواهد شد، یک میلیون جمعیت بیرون آمد! قاعده هم همین است...

ملت ما یک میلیون جمعیت آمد بیرون...! اینها از حکومت‌های نظامی... هیچ استفاده‌ای نتوانستند بکنند... باز مردم مقاومت کردند... همان کشته‌هایی [هم] که سابق می دادند، دادند...^۱

سخنان امام برای تقویت روحیه صاحب منصبان ارتش

با این بیان هم پاسخ به طرح کودتای امریکایی داده می شد و هم سعی می گردید روحیه نظامیان تضعیف شود. در همین جا امام به این نکته ظریف توجه می دهند که وضعیت و اعمال چند عدد قصاب را ملت نباید به حساب ارتش بگذارند. این چند نفر نمی توانند به کاری اقدام کنند مگر به فرمان امریکا. امریکا هم از روحیه سربازان و درجه داران و فرار نظامیان مطلع است لذا بعید است که دست به چنین کار غیرعقلانه‌ای زده شود. نتیجه این می شود که اظهارات فوق از ناحیه سردمداران سیاسی امریکا به قصد اغفال مردم و تهدید سیاسیون صورت گرفته باشد. در مورد بدنه ارتش امام در همین فراز تصریح می کنند:

ارتشیان برادران ما هستند

«...اینطور نیست که ملت ما با ارتش مخالف باشد با صاحب منصبها، با درجه دارها، با افسرها، اینها همه برادرهای ما هستند... ارتش خیال نکند که اگر اعلیحضرت نباشد، ارتش هم نباشد، ایران هم نیست... شما دیدید که اعلیحضرت الآن پوسیده است و ایران هم سر جای خودش هست شما هم سر جای خودتان هستید. این چهار تا آدم دزد هم که حالا به شما دارند حکومت می کنند... فرار می کنند. شما سر جای خودتان هستید. ملت شما را می خواهد؛ شما هم ملت را می خواهید. شما ارتش شاه نیستید شما ارتش ملت هستید... ملت است که ارتش می خواهد... تمام قوای عالم جمع شد... پشت سرش ایستاد، چون ملت

نمی‌خواست نشد... وقتی دیدند که ملت می‌گوید نه آنها هم فهمیدند که باید بگویند نه، گفتند نه. حالا راجع به شاه می‌گویند نه؛ قدم دوم را برداشتند که این دولت آره! این بله، این باشد؛ این کاری می‌کند که میانه رو است، چه است! ملت می‌گویند نه. تمام قدرتهای عالم جمع شوند دنبال این [بختیار] وقتی ملت گفت نه، نمی‌شود. وزرا را می‌گویند راه ندادند توی وزارت‌خانه... یک دولتی که وزرای آن را راه نمی‌دهند می‌تواند وزارت بکند؟... تو آمدی می‌گویی من وزیر، من اصلاحات می‌خواهم بکنم! کجا را می‌خواهی اصلاح کنی؟ آنها راهت نمی‌دهند توی وزارتخانه...! کجا می‌خواهی وزارت کنی و حکومت کنی؟ امریکا فهمیده است این مطلب را که نظامی فایده ندارد... این ارتش هم که مخالف ملت نیست، این چهار نفر، چند نفر آدمی که در رأس حالا واقع شده‌اند... اینها هم نمی‌توانند کاری انجام بدهند. حتی راجع به این قتلهایی که شد، به ما گفته بودند که از اسرائیل آمده ولی من سند درست نداشتم. در چند روز پیش از این یک نفر آمد اینجا گفت که فلان آدم... پیش من گفته است... اینها این ملت ما را با سربازهای اسرائیل کشته‌اند...^۱

شرکت سربازان اسرائیلی در کشتار مردم تهران

این اظهارنظر امام ناظر به مطلب زیر است: «...مطبوعات اسرائیل فاش ساختند که اسرائیل و مقامات دفاعی این کشور در دوران انقلاب اسلحه و تفنگهای گازی در اختیار دولت ایران گذارده بودند. روزنامه هارآتص در شماره ۲۳ اکتبر (۱۹۷۸) و روزنامه داوارد، در شماره‌های ۱۰ و ۲۳ اکتبر و مجله نظامی سیکراهودشیت در شماره ۳ نوامبر (۱۹۷۸) نوشتند که اسرائیل چگونه به تقاضای شاه سربازان خود را برای سرکوبی انقلابیون به تهران فرستاد. همان جنایتکاران صهیونیست که در «جمعه سیاه» مردم مسلمان تهران را در میدان ژاله قتل عام کردند. بر اساس نوشته آنها اسرائیل یک پل هوایی از فرودگاه «لود» و فرودگاه نظامی «رامات داوید» از نزدیکی «حيفا» برای رساندن سلاحهای خاص به ایران ایجاد کرد. از جمله این سلاحها تفنگهای پخش

کننده گاز بود که گلوله‌های آن اثر فلج کننده داشت. هم چنین یک گروهان کماندو و عامل سابوتاژ و عملیات شهری با هواپیماهای شرکت ال. آل از اسرائیل به تهران فرستاده شدند. این گروه تابع اداره اطلاعات ارتش اسرائیل بود. فرمانده این گروهان «رهبعام زیبکی» بود که در دهه ۱۹۶۰ م. فرمانده بخش میانه اسرائیل و سپس مشاور نخست‌وزیر در مسائل مبارزه با تروریسم و کاربرد مهمات مخصوص و تکنیکهای مربوط به آن بود. در این گروهان تعداد زیادی از یهودیان ایرانی بودند که زبان فارسی را خوب می‌دانستند و همه افراد واحد، اونیفورم نظامی ارتش ایران را به تن داشتند. مقامات ایرانی، این گروهان یهودی را سربازانی که از بلوچستان اعزام شده‌اند معرفی کردند. کارشناسان نظامی اسرائیل و افرادی از تشکیلات پنهانی یهودیان ایران که به عنوان دفاع نظامی از اقلیت یهود تشکیل شده بود، در تهران به گروهان اعزامی اسرائیل ملحق شدند و اسرائیل همچنین گروهی از یهودیان ایران را بسیج کرده بود تا بر ضد انقلابیون فعالیت کنند. در این روزها یک پایگاه کوچک نظامی نزدیک آبادان و بندرعباس که اسرائیل آن را اداره می‌کرد، محل تمرین عملیات ضد شورش شهری اسرائیل بود...»^۱

در این سخنرانی، امام با ذکر این نکته که، «اینها این ملت ما را با سربازهای اسرائیلی کشته‌اند...» هم روحیه نظامیان ایران را هدف قرار می‌دهند، هم به نظامیان امریکا و دولت بختیار می‌فهمانند که این مطلب افشا شده است و لذا طبعاً ملت ایران با نگرشی دیگر اوضاع را تحت نظر خواهد گرفت و بدیهی است عکس‌العمل درجه‌داران و افسران و همافران بدین امر هوشیاری بیشتر آنان را سبب خواهد شد.

امام در فراز دیگری از سخنان خود می‌گویند:

امام کودتاچیان را تهدید می‌کند

«...کارشناسهای امریکا دیدند که حکومت نظامی کار را بدتر کرد... حالا می‌خواهند فرض کنید طرح بدهند که کودتای نظامی... این کودتاچیهایی که

احتمال من می‌دهم... ولی بعید به نظر من می‌آید - اینها باید بدانند که ما اینها را شناختیم... نمی‌توانند خودشان را هیچ جا غایب کنند، اگر یک همچو غلطی بکنند، نمی‌توانند اینها فرار کنند... عاقل بشوند، عقل داشته باشند، دستشان را آلوده نکنند به همچو کثافتکاری... خیال نکنند که نمی‌دانیم چه کسانی هستند... بعید می‌دانم که امریکا اینقدر بی‌عقل باشند... این هم یک نقشه است که می‌گویند اینها دارند، که به نظر من بعید می‌آید...

یک نقشه ثالثی که شیطنتش بیشتر است و احتمالش هم بیشتر است این است که می‌گویند... یک دسته‌ای را از این اشاری که دارند... اینها را بیاورند به اسم ملت و هجوم کنند به ارتش و به ارتشها بگویند ملت می‌خواهند شما را بکشند و ارتشها را مقابل اینها وادارند اینها، مردم بازی بخورند از اینها و دنبال کنند اینها را، آن‌ها غیبتشان بزند و مردم را به مسلسل ببندند و کشتار زیاد بکنند. یک نقشه آخری است این - تقریباً - که به این صورت مردم را قتل عام کنند... لهدا ما به ملت هشدار دادیم... این را ملتفت باشند که یک نقشه‌ای است... که برادر کشی راه بیندازند...

«...یک راه سومی هم احتمال می‌رود باشد و آن این است که یک کودتای نظامی غیر خشن بکنند. یعنی یک کودتای نظامی بکنند و بعد شروع کنند به سالوسی... اموال شاه را بگویند می‌دهیم به ملت... اذانها را توی مأذنه‌ها بلند کنند - عرض بکنم که - مجالس دعا و اینها را راه بیندازند؛ این هم یک راهی است که با سالوسی بخواهند این ملت را بازی بدهند... و اگر شاه هم محفوظ ماند... یا برگردانند یا یک مهره دیگر به جای او کارهای او را انجام بدهد... ملت این را هم باید ملتفت باشد... باید مهیا و مجهز باشد... برای خنثی کردن این شیطنتها...»^۱

و در پایان می‌فرمایند:

امام: قوی باشید، فرج نزدیک است

«...اعتماد کنید به خدای تبارک و تعالی و نهضت‌تان را ادامه بدهید و تظاهرات خودتان را ادامه بدهید و از هیچ ترسید. اعتصاباتتان را ادامه بدهید.

نزدیک است ان شاء الله فرج. نترسید، قوی باشید، صبر داشته باشید.^۱

با این سخنرانی و نیز پیام قبلی امام در مورد غیرقانونی بودن دولت بختیار و نیز اعلام برنامه‌هایی که متعاقباً به اجرا درخواهد آمد، نگرانیهای مخالفان انقلاب و حامیان شاه و بختیار و حافظان سلطه امریکا شدت می‌یابد. هنری کیسینجر وزیر امور خارجه اسبق امریکا طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران رسانه‌ها اظهار داشته بود:

«اوضاع ایران روی کشورهایی نظیر مصر، مراکش و نیز اسرائیل اثر فوری خواهد گذارد. دولتهای امریکا، اروپای غربی و ژاپن باید خط‌مشی واحدی در برخورد با انقلاب ایران و جهت جلوگیری از سقوط رژیمهای طرفدار غرب، اتخاذ کنند.»

بازگشت امام به ایران

امام در پاسخ به سؤال خبرنگاران که چه موقع به ایران باز خواهید گشت می‌گفتند هر وقت صلاح باشد. ساعتی پس از خروج شاه از ایران (۲۶ دی) امام یک بیانیه ۳ ماده‌ای صادر کردند و اعلام نمودند که بازگشت من به ایران در اولین فرصت مناسب انجام خواهد شد.^۲ چند روز بعد در ۳۰ دی امام طی پیامی خطاب به ملت ایران اعلام کردند که ان شاء الله تعالی به زودی به شما می‌پیوندم تا در خدمت شما باشم.^۳

شبی که امام این تصمیم خود را اعلام کردند، بعد از نماز مغرب و عشا بود که به اتاق آمدند و توسط حاج مهدی عراقی دوستان را دعوت کردند. از کسانی که در آن جلسه بودند این آقایان را به یاد دارم: سید احمد آقا، مرحوم اشراقی، موسوی خوئینی‌ها، فردوسی‌پور، دکتر یزدی، دکتر حبیبی و قطب‌زاده و آقای محمدعلی صدوقی.

امام در آن جلسه عنوان کردند که من به ذهنم رسیده است که دیگر موقعش رسیده که برگردیم ایران و ما کاری اینجا نداریم. زودتر برویم و مردم را ببینیم و کارهایمان را در داخل کشور انجام بدهیم. و سپس نظر حاضران را پرسیدند، پس از سخن امام

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۶۶.

۲. همان، ص ۴۸۱.

۳. همان، ص ۵۰۲.

حالت عاطفی شدیدی بر همه حاکم شد بخصوص مرحوم عراقی دچار التهاب روحی شد و اشک در چشمش حلقه زد، البته امر غیر منتظره‌ای نبود و همه در انتظار چنین روزی بودیم. ولی به هر حال تصمیم مسرت بخش و در عین حال قابل ملاحظه‌ای بود. همه گفتند مصلحت را شما بهتر می‌دانید.

بعد از آن بحث شد که بعد از ورود به مهرآباد چه کنیم. پیشنهاد داده شد که برویم مجلس شورای ملی. امام گفتند به آنجا برویم که به آن مشروعیت بدهیم؟ عده‌ای هم گفتند مجلس جای کوچکی است و جایی است که نمایندگان شاه آنجا بودند و در شأن امام نیست. به این جمع‌بندی رسیدیم که امام ابتدا بروند دانشگاه تهران که جایگاه و پایگاه مبارزات سیاسی و نیز محل تحصن آقایان علمای شهرستان‌ها است و بعد هم به بهشت زهرا و در آنجا امام در حضور خانواده شهدا سخنرانی کنند. بحث و گفتگو شد که باید کمیته تدارکات تشکیل بشود و مقدمات کار را فراهم و شرایط و امکانات را بررسی کنند. مرحوم اشراقی گفت به لحاظ امنیت بهتر است امام با هلیکوپتر به بهشت‌زهرا بروند. امام پاسخ دادند: من از روی سر مردم حرکت کنم؟ نه با ماشین می‌رویم.

از لحظه‌ای که این پیشنهاد داده شد تا لحظه عملی شدن آن حدود دو هفته طول کشید. بعداً که به دستور بختیار فرودگاه‌ها بسته شد، جلسه دیگری تشکیل شد.^۱ (در تاریخ ۴ بهمن ۵۷)

پیام دوست و دشمن به امام؛ رفتن به ایران را به عقب بیندازید

با اعلام بازگشت امام به ایران پیغامها و توصیه‌های فراوانی به ایشان می‌شد که حالا به ایران نروید و یا سفر را به تعویق بیندازید. این دلسوزی‌ها هم از جانب دوستان و هم از طرف دشمنان صورت می‌گرفت. جالب اینکه کارتر هم پیام داد که برای حفظ جان خودتان بهتر است سفر را به مدتی بعد موکول کنید. مقامات فرانسوی از طریق دوستان و آشنایان همین پیغام را می‌دادند. بعدها معلوم شد که ژنرال هایزر و نیز شاپور بختیار

از طریق سفیر فرانسه در تهران درخواست کرده بودند که مقامات فرانسوی به هر نحو ممکن بازگشت امام را به تعویق بیندازند. از تهران و شهرستانها، بسیاری از علما و روحانیون و نیز شخصیت‌های سیاسی با نیت خیرخواهی همین نظر را داشتند و می‌گفتند آمادگی برای تدارک و استقبال را نداریم و در واقع دلهره و اضطراب داشتند.

یکی از کسانی که برای امام پیغام فرستاد سیدمهدی روحانی نماینده شاه در فرانسه بود.^۱ او پیش از این دو بار درخواست ملاقات با امام را کرده بود که امام نپذیرفتند. ایشان از قوم و خویشهای آقای اشراقی بود. زمانی که اعلام شد امام می‌خواهند به ایران برگردند ایشان به آقای اشراقی پیغام داد که نگذارید آقا به ایران برگردند زیرا من نگران جان ایشان هستم. وقتی آقای اشراقی به امام گفت امام پاسخ دادند بعضی تذکرات و نصایح را درست باید برعکس انجام داد. یک بار نیز گفتند من تعجب می‌کنم که چه افرادی جان مرا دوست دارند! علاوه بر این همان‌طور که ذکر شد کسانی برای جان امام دل می‌سوزانند که نه تنها نسبت به انقلاب تعهدی نداشتند بلکه درست در جهت مخالف بودند و حتی در زمره دست‌اندرکاران سیاست امریکا، شوروی و انگلیس بودند. در گزارشات برژینسکی، هایزر، وانس و براون مقامات ارشد امریکایی نیز این «دلسوزی» به چشم می‌خورد. همین جا بود که امام اظهار داشتند: برای من شگفت‌آور است که افراد زیادی علیرغم دشمنی با انقلاب نگران جان من هستند و مرتب پیام می‌دهند که به ایران نروید.

شور و احساس مردم نوفل لوشاتو

با وجود آنکه مردم نوفل لوشاتو در این مدت حدود چهارماه دچار زحمت شده بودند و شرایط غیرعادی در این دهکده کوچک ایجاد شده بود، اعم از شلوغی و سر و صدا و جنب و جوش و حضور نیروهای امنیتی و پلیس و... اما هیچ اعتراضی در طول مدت اقامت امام در این دهکده مشاهده نشد.

۱. یکی - دو بار من با او ملاقات کردم. می‌گفت: محبت شاه در دل من جا گرفته. با لهجه قمی هم صحبت می‌کرد. یک بار ما را برای ناهار منزلش دعوت کرد. با ما نسبت فامیلی دوری دارد. در فرانسه امور مذهبی مانند ازدواج و طلاق و نماز میت و این کارها را انجام می‌داد.

وقتی اعلام شد امام بزودی نوفل لوشاتو را ترک خواهند کرد، مردم این محل برای خداحافظی با ایشان ابراز علاقه کردند و صفی طولانی در محوطه مقابل باغ و محل استراحت امام تشکیل شد. واقعاً شور و علاقه مردم برای دیدار با امام جالب بود. در ابتدا یکی دو نفر که از چهره‌های سرشناس محلی بودند به طور جداگانه حضور امام رسیدند. یکی از آنها کشیش بود که امام او را آخوند محل می‌نامیدند! او گفت: این روزها در تاریخ جهان ثبت خواهد شد. حضور شما به این دهکده جایگاه تاریخی و به ما یک معنویتی داده است. امام در پاسخ عذرخواهی کردند و گفتند در این مدتی که ما اینجا بودیم برای شما ایجاد زحمت شد، رفت و آمد و سر و صدا زیاد بود و امنیت و آسایش از شما سلب شد. هنگامی که امام این سخنان را به مردم نیز گفتند، آن‌ها نیز ضمن تفاهم نشان دادن برای این اوضاع غیرعادی، نوعی غم نیز در چهره هایشان مشهود بود. چند روز قبل از این هم در دیدار این مقام کلیسایی با امام شاهد نکته ظریفی از جانب امام بودم. یک جعبه گز برای پذیرائی از میهمانها در اتاق بود. امام با اشاره تعارف کردند و او برداشت. منتها این بنده خدا نمی‌دانست با آن چه کند. امام وقتی دیدند دارد با گز ور می‌رود، بدون اینکه او متوجه شود به من اشاره کردند که یادش بدهم. من هم یک گز برداشتم و کمی با آن ور رفتم بعد کاغذ آن را باز کردم و تکه تکه کردم تا او یاد بگیرد و معذّب نباشد.

خداحافظی خانواده‌های فرانسوی با امام

پس از آن نوبت مردم شد که به صورت خانوادگی یا تک‌تک می‌رفتند داخل و با امام خداحافظی می‌کردند و احساس درونی خودشان را به امام می‌گفتند و بر می‌گشتند. اگر بچه‌ای هم همراه آنها بود امام یک دستی به سر و گوش آن کودک می‌کشیدند و اظهار محبت می‌کردند. حضور امام در فرانسه در آن ایام تأثیرات جالبی بر جا گذاشته بود. مثلاً کلمه آیت‌الله مترادف شده بود با مبارزه. در همان دوران یک اعتصاب کارگری در جنوب فرانسه (مارسی) شروع شد. رسانه‌ها سر دسته این جنبش کارگری را در کاریکاتورها تحت عنوان آیت‌الله کریستوف معرفی کرده بودند!

در روزهای آخر در نوفل‌لوشاتو جنب و جوش زیاد بود. تقریباً همه احساس

می‌کردند که دارد این اوضاع و این روزها به انتها می‌رسد. واضح و روشن نبود که چه پیش می‌آید. وقتی امام اعلام کردند به ایران باز می‌گردند، به دستور بختیار فرودگاه مهرآباد بسته شد. معلوم بود که این حربه از ابتدا محکوم به شکست است زیرا نمی‌توان برای مدتی طولانی فرودگاه را بسته نگه داشت. وقتی به امام گفته شد، پوزخندی زدند و گفتند مرد که فکر می‌کند می‌تواند فرودگاه را برای همیشه بسته نگه بدارد. از لحاظ سیاسی هم برای او خوشایند نبود که اعلام شود از ورود یک عده تبعه ایرانی به کشورشان جلوگیری می‌کند بویژه بر روی کسی که مردم در ایران هر روز نام او را صدا می‌کردند. امام اعلام کرده بودند به محض اینکه فرودگاهها باز شوند این مسافرت انجام خواهد گرفت. پس از اینکه در پی مبارزات مردم و تحرکات در داخل کشور فرودگاهها باز شد^۱، سفر بازگشت برنامه‌ریزی گردید. در روزهای آخر، دانشجویان سراسر اروپا که شنیده بودند امام به ایران باز می‌گردند در نوفل‌لوشاتو جمع شده بودند. انجمن اسلامی جایی را تدارک دیده بود برای دانشجویان. خیلی‌ها که نمی‌دانستند چه حوادثی رخ خواهد داد دلهره و اضطراب داشتند. چند احتمال آن زمان مطرح می‌شد. یکی اینکه ممکن است رژیم برای جلوگیری از ورود امام دست به توطئه بزند و قصد زدن هواپیما یا ربودن آن را داشته باشد. هواپیمایی ملی ایران (هما) اعلام کرده بود آماده انتقال امام به ایران است. در تماسی که با شرکتهای هواپیمایی گرفته شد اغلب این پرواز را ریسک بزرگ قلمداد کرده و انجام آن را به مصلحت خود نمی‌دیدند. معدود شرکتهایی با توجه به ریسک بالا، هزینه زیادی را مطالبه می‌کردند. سرانجام صلاح دیده شد که هواپیما از شرکت هواپیمایی ایرفرانس^۲ اجاره شود و علاوه بر آن، پیش‌بینی‌ها و احتیاطات دیگری صورت گرفت، از جمله از تمام خبرگزاریها و رسانه‌های گروهی دعوت شد که یک نماینده سرشناس برای همراهی معرفی کنند. از آنجا که حادثه تاریخی عظیمی در شرف وقوع بود طبیعی بود که تعداد داوطلبان زیاد باشد. اما قرار

۱. در زمره شعارهای فراگیر آن روز مردم در سراسر کشور این بود: «وای به حالت بختیار، اگر امام فردا نیاد» و نیز «اگر امام فردا نیاد، مسلسلها بیرون میاد» (و یا سه راهی‌ها از قم میاد).

2. Air France.

شد که از مجموعه خبرنگاران داوطلب فقط چهره‌های شاخص همراه امام باشند. خود این امر یک مصونیت و امنیت ویژه‌ای به پرواز می‌داد. یک احتمال دیگر وجود داشت و آن اینکه در تهران امکان فرود هواپیما وجود نداشته باشد یا اجازه نشستن به هواپیما ندهند و چنانچه امکان فرود در فرودگاههای دیگر کشورها و یا کشورهای مسیر راه هم به هر دلیلی میسر نباشد، این هواپیما بتواند به پاریس برگردد. لذا شرکت هواپیمایی ایرفرانس پیشنهاد کرده بود برای آن که بتواند مقدار لازم بنزین برای بازگشت اجباری و اضطراری داشته باشد باید به همان میزان از تعداد مسافری کاسته گردد، یعنی حداکثر حدود دویست نفر. بنا بر این کسانی که قرار بود همراه باشند به یک تعداد معین محدود شدند که حدود ۱۷۰ تن آنان را خبرنگاران، فیلمبرداران و مفسران سیاسی - خبری سرشناس جهان و نزدیک به ۳۰ نفر بقیه را همراهان امام تشکیل می‌دادند.

دستور بازسازی اقامتگاه همراهان توسط امام

در طول مدت زمان اقامت امام در نوفل‌لوشاتو طبیعی بود که در دو ساختمانی که در اختیارما بود و نیز در فضای باغ تغییراتی داده شود. همچنین هتل محل اقامت دوستان بسیار آسیب دیده بود. امام به این نکته توجه عجیبی ابراز داشتند و دستور دادند در هر سه محل تعمیرات اساسی صورت پذیرد و آقای اشراقی و آقای مروارید را مأمور کردند در پاریس بمانند و کلیه کارهای لازم را در اسرع وقت انجام داده و هزینه‌های ضروری را بپردازند. علاوه بر این تعداد زیادی از دانشجویان که از سراسر اروپا برای خداحافظی با امام آمده بودند و نمی‌توانستند شبانه به شهرهای محل تحصیل و اقامت خود بازگردند، ناچار از اقامت در نوفل‌لوشاتو بودند. امام به حجت‌الاسلام مروارید دستور دادند به جای ایشان از آنان پذیرایی کرده و تدابیر لازم را برای شام، محل استراحت و بازگشت آنان فراهم سازند. حاج مهدی عراقی نیز بودجه لازم را فراهم آورده و در اختیار ایشان قرار داد. هنگام خروج امام از نوفل‌لوشاتو، مردم در دو طرف خیابان ایستاده بودند و عکس امام و پرچم کاغذی کشور خود را در دست داشتند، یادم نیست راننده اتومبیل چه کسی بود، اما وقتی حرکت کرد یکباره خیلی تند گاز داد، امام سفارش کردند آرامتر که مردم ببینند ایشان به ابراز احساسات آنها پاسخ می‌دهند. شب

بود و هوا تاریک بود و همراهان امام با چند سواری و دو مینی‌بوس به فرودگاه رفتند. مسیر نوفل لوشاتو تا فرودگاه اورلی را پلیس اسکورت کرد. پیگیری کارها باز هم با مرحوم عراقی بود ایشان اثاث همه را تحویل گرفت. همه به دلیل رعایت مسئله سوخت هواپیما با حداقل بار راهی ایران شدند. من خودم یک ساک کوچکی به همراه داشتم. در داخل هواپیما نیز حاج مهدی عراقی اداره‌کننده بود.

خداحافظی دانشجویان با امام در فرودگاه اورلی

در فرودگاه اورلی دوستان انجمن اسلامی جمع شده بودند. اما پلیس به لحاظ مسایل امنیتی موافقت نکرد که امام به آن قسمت بروند. یکی از برادران به من گفت دانشجویان برای خداحافظی آمده‌اند اما چون پلیس اجازه نمی‌دهد، یکی دو نفر به نمایندگی از طرف آنان بیایند و با امام خداحافظی کنند. من موضوع را به امام گفتم ایشان گفتند:

نه، من به آنها پیام می‌دهم. من یک قلم و کاغذ برداشتم، ایشان مطالبی را گفتند و من نوشتم و به آقای حسین کاشفی دادم که برای دانشجویان قرائت کند. خبرنگاران زیادی در فرودگاه حاضر شده بودند که در آخرین لحظات حضور امام در فرانسه نقطه نظرات ایشان را جويا شوند. یک مصاحبه کوتاهی امام در همانجا ترتیب دادند و از مردم فرانسه به خاطر امکاناتی که در این مدت برای ایشان و همراهانشان فراهم شده بود و نیز این دوران را تحمل کرده بودند تشکر کردند به علاوه امام یک بیانیه سیاسی هم صادر کردند و مجدداً اهداف سیاسی خود را اعلام داشتند که توسط دکتر یزدی در جمع خبرنگاران و مشایعین قرائت گردید.

فصل دوم

از پرواز انقلاب تا استقرار جمهوری اسلامی

پرواز انقلاب

وقتی هواپیما به پرواز درآمد، در دل همه ما شور و ولوله عجیبی بود. بعضیها سالها بود که به ایران نیامده بودند. خود من دوازده سال بود که از ایران دور بودم. به توصیه امام غذای مسافرین یکسان بود.

در هواپیما جنب و جوش خاصی وجود داشت. یک ساعتی که از پرواز گذشت قسمت بالای هواپیما را آماده کردند و امام به آنجا رفتند و یکی از همراهان هم روی پله‌ها مستقر شد که افراد متفرقه بالا نروند تا امام بتوانند استراحت کنند. بعد از مدتی من رفتم بالا، ایشان مشغول نماز بودند. در فاصله نمازها، پهلوی ایشان نشستم و مقداری با هم صحبت کردیم. من اجازه گرفتم که یک خبرنگار و فیلمبردار بالا بیایند و در این لحظات گفتگویی انجام دهند امام پذیرفتند و من به آقای پیترو شولاتور گزارشگر و مفسر کانال دوم تلویزیون آلمان اطلاع دادم و او به همراه آقای کافمن که فیلمبردار او بود آمدند و مقداری از عبادتهای امام تصویر برداشتند و دو سه تا سؤال هم از امام کردند. در این فاصله آقای محتشمی آمد بالا و یک یادداشتی به امام داد و گفت نقل است که به هنگام دلهره و اضطراب این دعا خوانده شود و پایین رفت. وقتی ایشان رفت امام آن یادداشت را بدون آن که به آن نگاه کنند، تا کرده و زیر پتوی خود گذاشتند و نشان دادند که چقدر اضطراب و التهاب دارند! حدود ۲۰ دقیقه این خبرنگاران فیلم گرفتند و رفتند. حاج احمد آقا آمد بالا و روی کاناپه‌ها دراز کشید.



امام بعد از شام به استراحت پرداخته و سپس نماز شب را در طبقه بالای جمبوجت ایرانس در راه تهران خواندند که من بالا رفتم و...



آنکاه امام برای ادای نماز شب به بالا رفتند، قبل از آن خدمه ایرفرانس با برداشتن صندلی‌ها جای مناسبی را برای خواب
ایشان تدارک دیده بودند...

شاید یک ساعتی به اذان صبح مانده بود من دو مرتبه نزد امام رفتم. وقتی دوستان در قسمت پایین اعلام کردند وقت نماز صبح شده، نماز خواندیم. قبلاً هم از خلبان سؤال کرده بودند که قبله کدام طرف است. گفته بود اگر چند دقیقه صبر کنید تا حدود یک ساعت دیگر قبله چنین حالتی را خواهد داشت.

بعد از نماز صبح دوباره نزد امام رفتم کمی التهاب و اضطراب هم داشتم. همین جا بود که از ایشان در مورد پیش‌نویس قانون اساسی که نزد من بود کسب تکلیف کردم که در صفحات پیشین شرح آن به تفصیل آمده است. در این فاصله یکی از برادران آمد بالا و رفت به طرف حاج احمد آقا. امام پرسیدند چه کار داری؟ گفت می‌خواهم بیدارشان کنم چون چند دقیقه دیگر نماز قضا می‌شود. امام با یک حالت آمیخته به اعتراضی گفتند نکن. او گفت: نماز قضا می‌شود. امام گفتند مگر به شما گفته است که برای نماز بیدارش کنید؟ او گفت: نه به من نگفته است. امام گفتند: حق ندارید بیدارش کنید. او هم برگشت و رفت.

اقیانوس مردم از پنجره‌های هواپیما دیده می‌شد

در آسمان ایران بلندگو اعلام کرد که وارد فضای ایران شده‌ایم. بعدها معلوم شد که بین سران ارتش اختلاف نظر وجود داشته که هواپیما را به نقطه دیگری ببرند یا نبرند، پایین بیاورند یا نه. وقتی هواپیما وارد آسمان تهران شد در امتداد خیابان آزادی پرواز کرد اقیانوس عظیم مردم دیده می‌شد. به نظرم هواپیما یک بار قصد فرود آمدن کرد اما فرودش عملی نشد. علت آن را به خاطر ندارم، لذا دوری زد و مجدداً پائین آمد و نشست. وقتی هواپیما در فرودگاه مهرآباد بر زمین نشست و در جایگاه خود مستقر شد، دورتا دور آن را نیروهای انتظامی و پلیس محاصره کردند ولی اعلام شد برای حفظ امنیت است. صادق قطب‌زاده یک لحظه رفت پایین و تشری زد که از دور هواپیما متفرق شوند. یک ربع تا بیست دقیقه بعد آقای پسندیده و آقای مطهری آمدند داخل هواپیما. صحنه دیدار امام و آقای پسندیده خیلی شیرین و جذاب بود. متأسفانه دوربین آنجا نبود که آن لحظات را ثبت بکند. آقایان به امام برنامه‌های تدارک شده و نحوه حضور اقشار مختلف در سالن فرودگاه را شرح دادند و گفتند انبوه مستقبلین از

فرودگاه تا بهشت‌زهرها به هم پیوسته است. آنجا هم پیشنهاد شد که امام با هلیکوپتر به بهشت‌زهرها بروند، ایشان نپذیرفتند و گفتند قبلاً راجع به این مسأله در پاریس صحبت شده است ولی با بقیه برنامه‌ها مخالفتی ابراز نکردند فقط تأکید داشتند حتی‌المقدور طوری باشد که برای مردم مزاحمتی ایجاد نشود.

نحوه خروج پرصلابت امام از هواپیما و ورود با شکوه ایشان به میهن را ملت ایران دیده‌اند. هنگام پایین آمدن از پله‌ها سرمه‌ماندار هواپیما دست ایشان را گرفت و از هواپیما پایین آمدند. پشت سر امام آقای مطهری و لاهوتی بودند. به خبرنگاران گفته بودیم به خاطر احتیاط بیشتر از پای هواپیما تا محل ورود امام به سالن فرودگاه یک دالانی تشکیل دهند که هم راحت‌تر بتوانند فیلم و عکس تهیه کنند و هم یک دیوار حفاظتی به وجود بیاید.

لحظه ورود به سالن و التهاب ناشی از سالهای دوری از ایران و دوری از قوم و خویشها و دوست و آشنا همه یک طرف، حضور با صلابت و پرشکوه امام در میان سیل مشتاقان و آن فضای آکنده از شور و شوق و حماسه واقعاً تکان‌دهنده بود که با هیچ زبان و بیانی نمی‌توان آن را توصیف کرد. شاید نیم ساعت سه ربعی در فرودگاه بیشتر نماندیم، اما لحظات تاریخی و به یاد ماندنی آن هیچگاه فراموش نمی‌شود، زیرا از زمره حوادثی بود که در مدت عمر انسان کمتر ممکن است پیش آید.

وقتی وارد سالن فرودگاه شدیم و طنین آیات قرآن بلند شد، احساس عجیبی به همگان دست داد. من یک لحظه در کریدور بالای سالن، آقای پیترو شولاتور را دیدم که تحت تأثیر استقبال بی‌نظیر از امام، بهت زده بود. ما هم همین‌طور، تحت تأثیر آن فضا و پلاکاردها و قرآن و سرود قرار گرفته بودیم. آیه فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً و سرود خمینی ای امام و... لحظات شیرینی بود که هر گاه به یاد می‌آورم منقلب می‌شوم.

در سالن ورودی فرودگاه نمایندگان اقشار مختلف مردم در مکانهای از قبل تعیین شده حضور داشتند از جمله نمایندگان اقلیتهای مذهبی. آن وسط را هم نرده کشیده بودند. از پله‌ها که آمدم پایین حالت بهت و حیرتی داشتم، گویی فضا در ذهن من آن



با آگاهی از برنامه امام بالا رفتم و گفتم آقا چه بر سر ما خواهد آمد؟ گفتند چه می‌دانم؛ نگران نباش؛ گفتم من نگران خودم نیستم با این قانون اساسی که پهلوی من است چه کنم؟ گفتند...

از سمت راست: آقای کافمن (فیلمبردار)، دکتر شول لاتور (مفسر برجسته شبکه تلویزیونی آلمان)



در این هنگام یکی از برادران روحانی به طبقه دوم هواپیما آمد یادداشتی به امام داد و گفت: از فلان شخص نقل است که به هنگام اضطراب و التهاب این انکار خوانده شود...



لحظه‌های آغازین ورود به میهن

چیزی نبود که با چشم می‌دیدم، مثل یک رؤیا بود، از آن سو صلابتی را که در چهره امام وجود داشت، می‌دیدم آن جلال و ابهت و آن هیبت و عزم و اراده و تسلط بر خود، مجموعه صفاتی که در مردان الهی می‌توان سراغ گرفت و همگان در وصف آن فرومانده‌اند.

به هر حال، بلافاصله بعد از ورود امام و پخش آیاتی از قرآن و اجرای سرود میکروفون برای امام فراهم کردند و ایشان سخنرانی کوتاهی ایراد کردند که ابراز تشکر از اقشار مختلف مردم بود.^۱

۱. متن سخنان امام به شرح زیر می‌باشد:

[به نقل از صحیفه امام، ج ۶، ص ۸ و ۹]

بسم الله الرحمن الرحيم

تشکر از همه طبقات

من از عواطف طبقات مختلف ملت تشکر می‌کنم. عواطف ملت ایران به دوش من بار گرانی است که نمی‌توانم جبران کنم. من از طبقه روحانیون که در این قضایای گذشته جانفشانی کردند، تحمل زحمات کردند، از طبقه دانشجویان که در این مسائل مصایب دیدند، از طبقه بازرگانان و کسبه که در زحمت واقع شدند، از جوانان بازار و دانشگاه و مدارس علمی که در این مسائل خون دادند، از اساتید دانشگاه، از دادگستری، قضات دادگستری، وکلای دادگستری، از همه طبقات، از کارمندان، از کارگران، از دهقانان، از همه طبقات ملت تشکر می‌کنم.

آن زحمت‌های فوق‌العاده شماس که با وحدت کلمه پیروز شدید؛ البته در قدم اول، پیروزی شما... الآن [در مرحله اول است] و آن اینکه خائن اصلی را که محمدرضا نام دارد، از صحنه کنار زدید. گرچه گفته می‌شود که در خارج از کشور به دست و پا افتاده است؛ و حالا که اربابها هم دست رد بر سینه او زده‌اند و او را راه نمی‌دهند، حالا متوسل شده به بعضی همجنسهای خودش، شاید بتواند باز راهی پیدا کند. و این یک خیال خامی است که بعد از پنجاه سال خیانت‌های این سلسله و بعد از سی و چند سال جنایات و خیانات این شخص خائن به این مملکت، که مملکت ما را به عقب راند، مملکت ما را، فرهنگش را فرهنگ استعماری کرد، زراعتش را به باد فنا داد، خزاینش را به باد فنا داد، مملکت را ویران کرد، و جُندی او و ارتش او را تابع ارتش غیر کرد، تابع مستشاران غیر کرد و اینها تأسفاتی است که ما داریم و ملت ما دارند، [بار دیگر بتواند به قدرت بازگردد].

ما پیروزی‌مان وقتی است که دست این اجانب از مملکتمان کوتاه شود و تمام ریشه‌های رژیم سلطنتی از این مرز و بوم بیرون برود و همه رانده بشوند. و این کارها و این چیزهایی که اخیراً واقع می‌شود و دست و پا می‌زنند عمال اجانب که یا شاه را برگردانند یعنی شاه سابق و یا رژیم دیگری و یا رژیم سلطنتی را حفظ کنند، این مطلب را باید بدانند که گذشته است مطلب؛ و اینطور مسائلی که شما پیش می‌آورید دست و پای بیش نیست. و اگر تسلیم ملت نشوید، ملت شما را به جای خودش می‌نشانند.

ما باید از همه طبقات ملت تشکر کنیم که این پیروزی تا اینجا به واسطه وحدت کلمه بوده است. وحدت کلمه مسلمین. همه، وحدت کلمه اقلیتهای مذهبی با مسلمین، وحدت دانشگاه و مدرسه علمی، وحدت طبقه

ما هم در آن وسط دوستان قدیمی را می‌دیدیم، با اولین کسی که برخورد کردم آقای مهندس فریدون سحابی بود که همدیگر را در آغوش گرفتیم. در حالی که مشغول صحبت با ایشان بودم پشت سرم صدای دلنواز مرحوم آیت‌الله طالقانی را شنیدم. وقتی ایشان را دیدم بغض‌ام به یک باره ترکید. حالات و لحظات عجیبی بود، هر کسی متناسب با ظرفیت و توان عاطفی خود با دیگران برخورد می‌کرد. گرم صحبت با یکی از دوستانم بودم که شنیدم برادر کوچکترم عبدالحسین مرا صدا می‌زند، به طرف او رفتم تا نزدیک نرده آمد، صورتش غرق اشک بود، ساک دستی‌ام را به او دادم که یک مقداری فارغ‌البال باشم، چند تا شماره تلفن اقوام و دوستان را از او گرفتم. آقای فریدون سحابی آمد و یک کارت به من داد که شماره یکی از مینی‌بوس‌های بود که در بیرون برای همراهان امام آماده کرده بودند و گفت همه همراهان امام با یک مینی‌بوس و اتوبوس حرکت نخواهند کرد. شما با آقای حبیبی داخل مینی‌بوس شماره ۳۲ هستید. در این لحظه من یک مرتبه به یاد پوشه حاوی قانون اساسی افتادم، پیترو شولاتور را دیدم که مات و مبهوت نظاره‌گر این رویداد عظیم است، به او اشاره کردم و پوشه مربوط به قانون اساسی را از او گرفتم.^۱

صحبت امام که تمام شد آمدند بیرون و سوار بلیزر شدند، ما هم آمدیم به طرف ماشینهایی که برای ما تدارک دیده شده بود. کمیته تدارکات پیش‌بینی کرده بود که اگر رژیم بخواهد به همراهان امام آسیب برساند یا آنها را دستگیر کند، همه با هم یک جا نباشند. در مینی‌بوس شماره ۹ عبدالحسین برادرم، من و آقای دکتر حبیبی و یکی دو

→

روحانی و جناح سیاسی. باید همه این رمز را بفهمیم که وحدت کلمه رمز پیروزی است؛ و این رمز پیروزی را از دست ندهیم و خدای نخواستہ شیاطین بین صفوف شما تفرقه نیندازند. من از همه شما تشکر می‌کنم و از خدای تبارک و تعالی سلامت و عزت همه شما را طالب، و از خدای تبارک و تعالی قطع دست اجانب و ایادی بسته به آنها را خواهان هستم.

۱. او نه ماه بعد کتابی تحت عنوان ایران کانون زمین لرزه منتشر ساخت و در آن کتاب این جریان را مفصل نقل کرده است. همان شب هم برای کانال ۳ تلویزیون آلمان گزارشی تهیه کرده بود که خیلی جالب بود. در آن فیلم بالا آمدن خورشید از پشت قله دماوند را با فرود امام از پلکان هواپیما به طرز بدیعی مونتاژ کرده و گزارش خود را «طلوع مجدد اسلام» نامیده بود. ایشان فیلمها و گزارشهای جالبی از امام و انقلاب ایران در اختیار دارد.



امام با ورود به کشور و در فرودگاه مهر آباد اعلام کرد مصیبت‌های ملت بر دوش او سنگینی می‌کند

نفر از دوستان حسینیه ارشاد و آقای فریدون سحابی بودند. ماشین امام حرکت کرد و بقیه ماشینها به دنبال ایشان. در اطراف ایشان و دنبال ماشین بلیزر، هم اقیانوس مردم فشار و ازدحام مردم و ابراز احساسات آنها به حدی بود که مانع حرکت ماشینهای ما شده بود، به طوری که وقتی ما به میدان ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی) رسیدیم اصلاً ماشینها نمی‌توانستند حرکت بکنند، متوجه شدیم که ماشین امام خیلی جلوتر است، ما نزدیک دانشگاه تهران که رسیدیم خبردار شدیم امام به بهشت‌زهره رسیده‌اند و دارند صحبت می‌کنند، بنابراین منصرف شدیم که به بهشت‌زهره برویم، رفتیم به یکی از خیابانهای فرعی و در رستورانی ناهار خوردیم و قرار دیدار با دوستان را در حسینیه ارشاد گذاشتیم از هم جدا شدیم، من و عبدالحسین به منزل برادرم مرتضی رفتیم.

فردا یعنی ۱۳ بهمن ابتدا به سراغ آقای حبیبی و از آنجابه مدرسه رفاه رفتم، خیلی شلوغ بود، مرحوم حاج مهدی عراقی که با چند نفر از دوستانش محافظت آنجا را عهده‌دار بودند، به داد ما رسید. در انتهای سالن مدرسه، اتاقهایی بود که برای استراحت و استقرار امام در نظر گرفته بودند. آنجا با استاد محمد مجتهد شبستری برخورد کردم. من آن روز شاید یک ساعتی با امام بودم و خداحافظی کردم و به دیدار بستگانم رفتم.

آغاز افول

از روز شنبه و یکشنبه همان‌طوری که امام فرمان داده بودند که مردم سرپیچی کنند از دستورات دولت، و کارکنان وزارتخانه‌ها وزرا را به ادارات راه ندهند، تقریباً هر روز اعلام همبستگی سازمانها و ادارات مختلف در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و در عمل وزرای دولت بختیار کاره‌ای نبودند، شورای انقلاب که در روزهای آخر عمر دولت بختیار کادر خود را تکمیل کرده بود به ریاست آقای طالقانی در این ایام جلساتی داشت و معمولاً بعدازظهرها پس از استراحت امام یا بعد از نماز مغرب و عشا برای تقدیم گزارش به حضور امام می‌رسیدند و پیرامون برنامه‌های انجام شده و یا جاری گفتگو می‌شد. برنامه‌های دیدار صبح و عصر امام با مردم در مدرسه علوی برگزار می‌شد که هم بعد سیاسی و هم بعد عاطفی خیلی شدیدی داشت.

در فواصل آن، دیدارها و ملاقاتهایی با امام صورت می‌گرفت. روزهای شنبه و



دوازدهم بهمن ۵۷ امام پس از ورود به کشور به دیدار شهدا رفت و اعلام داشت با پشتیبانی ملت دولت خود را تعیین خواهد کرد

یکشنبه (۱۴ و ۱۵ بهمن) به مدرسه رفاه رفتم، غروب روز یک شنبه که به اتفاق آقای دکتر محمود بروجردی خدمت امام رسیدیم با یک حالت اعتراض گفتند کجا بودی؟ من عذرخواهی کردم گفتم به هر حال گرفتار فامیل و دوستان و رفقا بودم. سراغ آقای حبیبی را گرفتند گفتم با هم بودیم الآن در آن اطاق نزد آقای طالقانی هستند. آن شب شام در مدرسه بودیم. آیت الله طالقانی و عده‌ای از دوستان دیگر هم سرشام بودند. قرار شد که امام فردا ساعت ۵ بعد از ظهر نخست وزیر را معرفی کنند.

انتصاب مهندس بازرگان

یادم هست که عصر یکشنبه ۱۵ بهمن بود که آقای فریدون سحابی تماس گرفت و گفت فردا نهار همه دوستان در منزل آقای مهندس بازرگان جمع هستند، شما هم به آنجا بیایید. من و آقای حبیبی و آقایان صادق قطب‌زاده و کریم‌خداپناهی رفتیم، حدود چهل پنجاه نفر در آن جلسه بودند کادرهای بالای نهضت آزادی و افرادی که در انقلاب صاحب چهره و نقش بودند. در این جلسه به افرادی برخورد کردم که برخلاف



تظاهرات میلیونی برای اعلام حمایت از انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری در ۱۵ بهمن ۵۷

انتظار من دارای روحیه‌ای بسیار تند و انقلابی بودند، به طوری که به دفعات نگاه پرس و جوگر من، با دکتر حبیبی و دکتر خدا پناهی تلاقی می‌کرد. در آن جلسه از سوابق تحصیلی و کاری ما خلاصه‌ای تهیه شد و افراد حاضر در جلسه را نیز به ما معرفی کردند. آنجا اعلام شد که برای تصدی پست نخست‌وزیری انقلاب و ریاست دولت موقت، مهندس بازرگان دیروز از طرف شورای انقلاب به امام پیشنهاد شده‌اند و امام قرار است حکم نخست‌وزیری را بعد از ظهر همان روز در مدرسه رفاه به ایشان ابلاغ کنند.

مخالفت کادر مرکزی نهضت آزادی با نخست وزیران بازرگان

در آن جلسه مذاکراتی هم شد. عده‌ای از کادر مرکزی نهضت آزادی موافق نبودند که آقای بازرگان ریاست دولت موقت را بر عهده بگیرد با این استدلال که الآن شرایط بسیار پیچیده و بحرانی است، ما اگر گرفتار مسایل اجرایی شویم از برنامه‌های سیاسی

خودمان عقب خواهیم ماند و در یک شرایط بحرانی همه کاسه و کوزه‌ها سر ما شکسته می‌شود و معتقد بودند که آقای مهندس باید بیشتر وقت خودش را صرف ارتقای فکری و سیاسی مجموعه جریانات جامعه بکند. عده‌ای نیز دلیل مخالفت ورود نهضت آزادی را در کارهای اجرایی به گفته و نظر آیت‌الله طالقانی مستند می‌کردند.

احساس من در آن جلسه این بود که عمل انجام شده‌ای است و آقای بازرگان راهی ندارد جز اینکه فرمان امام را بپذیرد (بعدها فهمیدیم که امام هم بنا به پیشنهاد شورای انقلاب موافقت کرده بودند) خود مهندس بازرگان می‌گفت: ما همه چیز را باید به خدا بسپاریم، ما در آن شرایط بحرانی به تنهایی توانایی جمع و جور کردن این کار را نداریم. آقای دکتر سبحانی دل‌داری می‌داد که این مردم بارها آزمایش پس داده‌اند، مردم نجیبی هستند، مردمی هستند که اگر با صداقت با آنها برخورد شود همراهی می‌کنند و هیچ جای نگرانی وجود ندارد و شما هم که برنامه‌هایتان است، تردیدی نداشته باشید، ما مشکلات را می‌توانیم حل بکنیم. البته باید به همه اعلام کرد که مشکلات پنجاه سال اخیر یا به عبارتی سیصد سال آثار به جا مانده از استبداد داخلی و استیلای خارجی و استثمار و استعمار فرهنگی یک شبه و یک ماهه و چند ساله بر طرف نمی‌شود. به هر حال یک سری گفتگوهای سلبی و ایجابی انجام شد و بعد از ناهار با دکتر حبیبی و قطب‌زاده رفتیم منزل آقای دکتر عبدالکریم لاهیجی و قرار مدرسه علوی را گذاشتیم. از آنجا من و آقای حبیبی رفتیم به مدرسه رفاه. ساعت حدود ۴/۵ بعد از ظهر بود، در راه برخوردیم به آقای خلخالی. جمعیت هم در حیاط ایستاده بودند. ما در سالن اجتماعات نشسته بودیم که امام آمدند، و آقای مهندس بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی هم همراه ایشان بودند. ابتدا امام سخنانی ایراد کردند، به چند سؤال خبرنگاران پاسخ دادند. بعد مهندس بازرگان صحبت کوتاهی کرد و در پایان حکم انتصاب توسط آقای هاشمی خوانده شد.^۱

۱. مراسم در تاریخ ۱۶ بهمن برگزار شد ولی حکم انتصاب مهندس بازرگان به تاریخ ۱۵ بهمن ۵۷ می‌باشد. ر.ک به: صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۴.

بسم الله الرحمن الرحيم

۶ ربیع الاول ۱۳۹۹

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حَسَب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید.

مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید.

کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود.

موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح الله الموسوی الخمينی

بعد از قرائت حکم، امام در تذکر کوتاهی از ملت ایران خواستند که نظرشان را از طریق مطبوعات و تظاهرات و راهپیمائی نسبت به دولت مهندس بازرگان اعلام کنند. در خلال سخنرانی‌شان نیز اطاعت از دولت ایشان را واجب دانستند.

بلافاصله پس از پایان مراسم آقای خلیفانی آمد و به من و آقای حبیبی رو کرد و گفت یکی دو سه تا شعار بدهید که الآن بدهیم به جمعیت در حمایت از دولت مهندس بازرگان که مردم شعار «بازرگان بازرگان دولت نو مبارک» را سر دادند. آن

لحظات هم برای ما به لحاظ عاطفی کمتر از لحظه ورود به ایران نبود.

برای دکتر حبیبی ۳۰ سال و برای من ۲۰ سال تلاش و مبارزه و دربردی برای سرنگونی استبداد داخلی و رهائی از استیلای خارجی به ثمر رسیده بود. تنها دل نگرانی ما از عدم صداقت پاره ای از روحانیان بود. یادم هست بعد از اینکه امام گفتند تبعیت از دولت مهندس بازرگان واجب است، آقای دکتر حبیبی با طنز گفت: بدجوری آقا دست ما را در کاسه حنا گذاشت، راه پس و پیش هم نداریم!

اولین گروه بیعت کنندگان با دولت بازرگان خانمها بودند

بعد از پایان مراسم امام رفتند در اتاقی که از آنجا با مردم دیدار می کردند، نکته جالبی که آقای حبیبی توجه من را به آن جلب کرد این بود که اولین گروهی که با امام دیدار کردند خانمها بودند. آقای حبیبی می گفت فمینیست تر از این انقلاب؟! که اولین رأی مردمی را خانمها دارند می دهند. اگر یک دستگاه تبلیغاتی قدرتمندی داشتیم می توانستیم به دنیا عرضه کنیم و اسلام را معرفی کنیم که زنان را برای جوجه کشی و آشپزی و... نمی خواهد ببینند که اولین «بله سیاسی» را به یک انقلاب و به یک انتصاب که در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاید بی سابقه باشد، خانمها دادند.

من بعد از نماز مغرب و عشا که به دیدار امام رفتم یکی دو نفر پیش شان بودند که آنها را نمی شناختم، امام به آنها می گفتند به مهندس بازرگان توصیه کرده اند یا خواهند کرد که سعی کند برای تشکیل دولت از شخصیتهای فعال و کاری و مهره های کلیدی در همه سطوح از مجموعه گروههایی که در مبارزات و مراحل مختلف انقلاب نقش داشتند بهره بگیرد. بعدها شنیدم که حتی چند نفر را با ذکر نام توصیه کرده بودند که در کابینه عضویت داشته باشند از جمله مرحوم سنجابی و مرحوم فروهر را.

توجه به این نکته بسیار در خور اهمیت است که امام از یکدست بودن قدرت حکومتی و حاکمیت یک جریان سیاسی بر امور اجرایی اجتناب می کردند. در عمل هم دیدیم هرگاه یک جریان وزنه بیشتری پیدا می کرد، امام نیروی دیگر را تقویت می کرد.

بختیار: دو دولت در یک کشور معنا ندارد

فردای آن روز یعنی در ۱۷ بهمن راهپیمایی با شکوهی در حمایت و پشتیبانی از دولت مهندس بازرگان برگزار شد. بختیار مجبور به واکنش شد و اعلام کرد، دولت موقت را تا همین طور هست جدی نمی‌گیرد، چون دو دولت در یک کشور معنی ندارد که امام هم در پاسخ گفتند همین طور است دولت شما غیر قانونی است و باید برود. این جریان‌ات در تاریخ انقلاب ثبت شده استو

در روزهای بعد هم ما در مدرسه رفاه بودیم و حسب ضرورت با امام دیدار می‌کردیم. گزارشات لحظه به لحظه جمع‌آوری و دسته‌بندی شده و به اطلاع امام می‌رسید.

در این روزها که مهندس بازرگان در تدارک کامل کردن اعضای دولت خود بود، جنب و جوش فراوانی در میان روحانیان نزدیک به شورای انقلاب و نیز گروه‌های سیاسی دیگر مشاهده می‌شد. روحانیون اصراری برای شرکت در دولت نداشتند، ولی می‌کوشیدند افرادی را به دولت توصیه کنند که مطیع آنان بودند. مهندس بازرگان هم مهم‌ترین ضابطه‌هاش تدین و تخصص توأمان بود. به شکل و قیافه و ریش و کراوات کاری نداشت. گرچه، ظاهر منظم و تقید افراد به تمیزی و نظافت برایش امتیاز محسوب می‌شد.

برای امام هم همین نکات مطرح بود. در تجربه ۱۵ سال ارتباطی که با امام داشتم و دقتی که در سلوک ایشان کرده بودم، می‌دیدم که ایشان به آراستگی ظاهر، البته در کنار یراستگی درون، عنایت خاصی داشتند. حتی خود ایشان در هماهنگ بودن رنگ قبا و جوراب‌هایشان دقت می‌کردند. اگر قبای ایشان سورمه‌ای بود، حتماً جوراب خاکستری و نه قهوه‌ای می‌پوشیدند. هیچگاه از ایشان نشنیدم که چرا صورت خود را می‌تراشم و یا در مورد دیگران به داشتن ریش، توصیه کرده باشند.

۱۹ بهمن: دیدار همافران با امام

از مهم‌ترین رویدادهائی که رخنه عمیق در صفوف نظامیان و تردید در سران ارتش پدید آورد، دیدار همافران در روز ۱۹ بهمن با امام بود. روزنامه های ۲۰ بهمن که

تصاویر این دیدار را در صفحات اول خود چاپ کرده و همافران نیروی هوایی را در حال سلام نظامی به امام نشان می‌داد؛ ژنرال هایزر را نیز نگران کرده بود. او صریحاً می‌نویسد؛ پیوستن افراد نیروی زمینی به امام جای شگفتی نداشت، زیرا با هدیه گل و اظهار مهر نسبت به آنان هم‌خوانی داشت؛ ولی افراد نیروی هوایی که هم ارتباطی با عامه مردم نداشتند و به ویژه همگی تحصیل کردگان در آمریکا بوده و حتی غالباً در پادگان‌های خود به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند، نشان از فتح و پیروزی انقلابیون می‌داد و ناتوانی سران نظامی از رو در روئی با مردم.

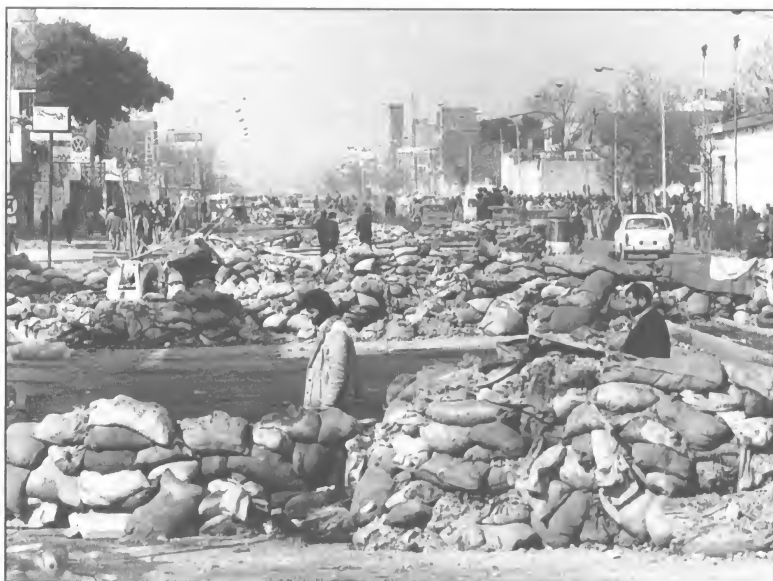
ماجراهای روزهای پر آشوب ۱۹ تا ۲۱ بهمن

بعد از آن که دیدار همافران و بیعت آنان با امام (پنجشنبه ۱۹ بهمن) بازتاب جهانی یافته و سران نظامی خصوصاً ژنرال هایزر را همان طور که گفتم به شگفتی کشانده بود، در شامگاه جمعه ۲۰ بهمن، در مرکز آموزش نیروی هوایی دوشان تپه، هنگام نمایش فیلم بازگشت امام به تهران از تلویزیون ایران، بین افراد و پرسنل نیروی هوایی که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و ابراز احساسات می‌کردند و افراد وابسته به گارد شاهنشاهی درگیری شدیدی به وجود آمد که به تیراندازی طرفین منجر شد. با خروج همافران از پادگان و فریاد استمداد از مردم، انبوه مردم هیجان زده و انقلابی وارد محوطه شده و با کمک پرسنل نیروی هوایی، انبار اسلحه را به روی مردم باز کرده و آنها را بین مردم توزیع کردند.

بر اساس اظهارات تیمسار قره‌باغی، به مرکز فرماندهی ستاد گزارش رسید که در بعضی از مساجد بین مردم اسلحه پخش می‌کنند. تیمسار قره باغی به سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی تلفن زده و جویای اوضاع می‌گردد. رحیمی در جواب می‌گوید: «فرمانداری نظامی از دیشب در جریان است، ولی چون درگیری در داخل محوطه آموزشی بوده، خود نیروی هوایی مشغول رسیدگی است...» و در مورد توزیع اسلحه در مساجد و اقدامات فرمانداری نظامی می‌گوید که: «نیروهای نظامی حق ورود به مساجد را ندارند و این امر قانوناً ممنوع است» و می‌گوید، مطلب را به نخست‌وزیر بختیار گزارش داده، او هم اجازه نمی‌دهد وارد مساجد شوند.



با طلوع خورشید ۲۲ بهمن و شکست طرح موسوم به کورتاژ برای اجرای کودتا: مردم پادگان‌های نظامی و سربازخانه‌های شاه را تصرف کردند



بیست و یکم بهمن ۵۷: مردم با ایجاد سنگرهای خیابانی از وقوع کودتا جلوگیری کردند



صبح ۲۲ بهمن: سرانجام با آزادی کشور، نظام شاهنشاهی در ایران برای همیشه به تاریخ پیوست

درگیری اطراف پادگان دوشان تپه کم کم به تمام شهر سرایت کرده و از ظهر حمله مردم به کلانتری‌ها و تأسیسات ارتشی و پادگانهای نظامی داخل شهر شروع می‌شود. بختیار به فرمانداری نظامی دستور می‌دهد، ساعت منع عبور و مرور را در شهر به جلو کشیده و از مردم بخواهد مقررات حکومت نظامی را از ساعت ۱۶/۵ رعایت کنند.

خاطرات روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷

وقتی ساعت دو بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن از اخبار شنیدیم که فرمانداری نظامی، ساعت حکومت نظامی را به ساعت ۴ بعد از ظهر جلو آورده است، امکان توطئه از سوی رژیم علیه انقلاب در ذهن همه ما تقویت شد. واکنش بختیار نسبت به موضعگیریهای امام از آن رو بود که او از مراحل بعدی طرح نظامیان برای مقابله با انقلاب اطمینان داشت. هنگامی که امام اعلام کردند که اعلامیه حکومت نظامی خدعه و نیرنگ است، بعضیها نگران بودند. من البته تعجب می‌کردم از آنها، چرا که صرفنظر از بمباران هوایی اگر همه نیروهای ارتش به خیابانها می‌آمدند به اندازه نصف جمعیت در چهار پنج خیابان تهران هم نمی‌شدند. البته امام هم که این تصمیم سرنوشت‌ساز را گرفتند و احتمال هم

دارد که در این زمینه مشورت هم کرده باشند من یادم نمی‌آید یا نشنیده‌ام که کسی مخالفت کرده باشد. ممکن است برخی تصور کنند که این تصمیم امام اشراقی بوده،^۱ گذشته از ویژگیهای ممتاز امام، به نظر من این تصمیم از روی تعقل و منطق سیاسی بود و شجاعت در تصمیم‌گیری، چرا که در آن مقطع احتمال توطئه به ذهن خیلی‌ها می‌رسید و اطلاعات و دستور حکومت نظامی، مؤید و مقدمه این توطئه بود.

عملیات کورتاژ، اجرای کودتا عقیم می‌ماند

ظاهراً به شورای انقلاب، تصمیم ژنرالهای ارتش برای اجرای کودتای موسوم به «عملیات کورتاژ» یا به روایتی دیگر «عملیات نجات» که توسط ژنرال هایزر و فرماندهان نیروهای هوایی و زمینی ارتش تنظیم و تهیه گردیده بود، ابلاغ شده بود. گرچه اجرای این طرح، غیرعقلانی و غیرمحمتمل و مآلاً ناموفق به نظر می‌رسید ولی شرط عقل اتخاذ تدابیر لازم را ضروری می‌ساخت. علاوه بر افزایش تدابیر حفاظتی از محل اقامت امام و جان ایشان، به ماها نیز گفته شد؛ امشب (۲۱ بهمن) و فردا شب را در محلهای دیگر (غیر از مکانهایی که شبهای قبل استقرار داشتیم) به سر ببریم. وقایع جالب این ساعات و اقدامات دولت بختیار و ستاد ارتش را از زبان تیمسار قره‌باغی (اعترافات ژنرال، صفحات ۳۱۷ به بعد) مرور می‌کنیم:

فرمانداری نظامی ساعات منع عبور و مرور را در شهر ساعت ۴/۵ بعد از ظهر اعلام

۱. در بعضی اقوال گفته شده که بعد از اعلام به جلو انداختن ساعت حکومت نظامی و مخالفت کثیری از افراد و باران امام با نظر ایشان مبنی بر شکستن مقررات حکومت نظامی، نماینده‌ای از طرف امام زمان(عج) با ایشان دیدار می‌کند و ضمن دل‌داری به ایشان، حمایت صد در صد امام معصوم(عج) را اعلام می‌دارد! و بر همین اساس است که گفته می‌شود فرمان امام به مردم که به حکومت نظامی اعتنا نکنند، مبتنی بر پیام امام زمان(عج) بوده است. البته هیچ یک از حاضران و حتی شخص حاج سیداحمد خمینی چنین نماینده‌ای را مشاهده نکردند. بعدها ادعا شده است که همان نماینده امام زمان(عج) با عده‌ای از آقایان روحانیون دیدار کرده و این مطلب را به آنان اعلام کرده است. همچنین گفته شده که مرحوم طالقانی طی تماسی تلفنی نگرانی خود را از خونریزی و کشتار وسیع که در پی اجرای فرمان امام رخ خواهد داد، ابراز داشته بود. من چنین تماسی را به خاطر ندارم و حتی وقوع آن را بسیار غیرمحمتمل می‌دانم. حتی ذکر شده است که امام در پاسخ اظهار نگرانی مرحوم طالقانی مبنای تصمیم خود را حکم لازم‌الاجرای امام زمان(عج) دانسته‌اند. اصلاً زمانی برای گفتگو یا پیام تلفنی آیت‌الله طالقانی با امام وجود نداشت. افرادی نیز مدعی شده‌اند صدای بلند گفتگوی امام از اطاق مجاور را می‌شنیدند که می‌گفتند: «آخر خود شما به من حکم کردید که قیام کنم».

کرد و بلافاصله پس از پخش اعلامیه از رادیو، [امام] خمینی اعلام داشت که توطئه‌ای در کار است و مردم نه فقط نباید دستور فرمانداری نظامی را مراعات کنند، بلکه باید به خیابان‌ها ریخته و تظاهرات را گسترش دهند. همزمان با گسترش تظاهرات در شهر... بسیاری از کلانتری‌ها بدون مقاومتی تسلیم شدند. یک ستون تانک مرکب از سی دستگاه تانک نیز که به سرپرستی سرلشکر ریاحی، فرمانده لشکر گارد برای کمک به نیروهای گارد در مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه حرکت کرده بود، در بین راه متوقف شد. تعدادی از این تانک‌ها به تصرف مردم درآمد و تعدادی را هم آتش زدند و عده‌ای از افسران و فرماندهان این واحد، از جمله خود سرلشکر ریاحی کشته شدند.

در آخرین جلسه شورای امنیت ملی که عصر روز یکشنبه ۲۱ بهمن در حضور بختیار تشکیل شد، بختیار برای اولین و آخرین بار به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که برای اجرای مقررات حکومت نظامی و متفرق ساختن مردم به اسلحه متوسل شوند و به سپهبد مقدم رئیس ساواک (منحله) هم دستور داد طرحی را که برای دستگیری عده‌ای از رهبران مخالفان تهیه شده بود به موقع اجرا گذارد، ولی دیگر برای اجرای این دستورات خیلی دیر شده بود؛ نه فرمانداری نظامی در آن شرایط قادر به متفرق ساختن مردم بود و نه رئیس ساواک منحل شده نیروی برای اجرای طرح دستگیری رهبران مخالف داشت.

مسلسل‌سازی تسلیحات ارتش، از نیمه شب ۲۱ بهمن ماه مورد حمله افراد مسلح قرار گرفت و صبح روز بعد به تصرف مردم درآمد. قره‌باغی در خاطرات خود (همان) می‌نویسد: تلاش او در تمام شب برای اینکه نیروی کمکی برای مدافعان مسلسل‌سازی بفرستد، به نتیجه‌ای نرسید و در تمام شب فرمانده هوانیروز و معاون او را پیدا نکرد.

در محل استقرار امام، پیامهای ایشان پخش می‌شد. گروهی از کارکنان رادیو تلویزیون، یک شبکه مدار بسته تلویزیونی در آن منطقه برپا کرده بودند و فرامین امام هم از روی موج FM پخش می‌شد و هم دهان به دهان می‌گشت و جمعیتی که در سرتاسر شهر حضور داشتند پیام را دریافت می‌کردند. درایت رهبری و اقیانوس حضور مردم عامل اصلی شکست توطئه و پیروزی انقلاب بود.

در آن روز تمامی محلات و خیابانها سنگربندی شده بود، مردم از همه امکانات موجود برای یاری رساندن به یکدیگر استفاده می‌کردند. خود شاهد بودم که خاک باغچه‌ها را در گونی می‌ریختند و در کوچه و خیابان سنگر درست می‌کردند.

فکر می‌کنم در روز ۲۱ بهمن تا ساعت ۳/۵ - ۴ خدمت امام بودیم. بعد من آقای حبیبی را رساندم منزل برادرش در خیابان ادیب و رفتم منزل خاله‌ام در نظام آباد نزدیک میدان امام حسین(ع) فعلی. شب قبل هم همانجا بودم. در آن زمان خاله‌ام به خاطر تولد دومین فرزند ما - عدنان - در آلمان بودند. همسایه روبرویی آنها یک اطاقی را در طبقه فوقانی نزدیک پشت بام آماده کرده بود که من به آنجا بروم. با برادرم عبدالحسین مشغول صحبت بودیم تا هوا تاریک شد. او اصرار کرد که به منزل روبرو برویم. در همین اثنا صدای گلوله و رگبار در کوچه شنیده شد. خواهر خانمم رفت و از یک پنجره کوچک نگاه کرد و گفت مأمورین شهربانی تقریباً هر ۱۰ متر به ۱۰ متر ایستاده‌اند. لذا امکان رفتن به خانه امن روبرو دیگر وجود نداشت. بستگان من خیلی نگران و رنگ پریده بودند. اما من اطمینان خاطر عجیبی داشتم، صدای شلیک گلوله در شهر بیشتر و بیشتر می‌شد. می‌خواستم از آقای حبیبی خبری بگیرم ولی تلفن منزل قطع شده بود. شاید اشکال منطقه‌ای بود، بعد که اشکال برطرف شد تماسی گرفتم و به ایشان گفتم مگر بنا نبود که امشب منزل نباشید؟ او هم همین حرف را به من زد!

ساعت‌های ۲-۱/۵ نیمه شب بود که روی پشت بام همسایه‌ها صدای الله‌اکبر بلند شد. همین‌طور این شعار که: برادر بپا خیز همافرت کشته شد. روز بعد گفته شد در زیرگذر میدان امام حسین(ع) فعلی، ظاهراً مردم مقدار زیادی سنگ و شن ریخته بودند تا سطح خیابان بالا آمده و مانع عبور خودروهای سنگین ارتش شود، به طوری که یک تانک که آمده بود از آنجا عبور بکند به سقف گیر کرده و راه عبور به کلی مسدود شده بود و همانجا یکی از فرماندهان نیروی زمینی ارتش کشته شده بود. به هر حال با فرمان لغو حکومت نظامی از سوی امام، مردم شب را تا صبح در خیابانها بودند و روز بعد به پادگانها هجوم بردند.

بعداً مشخص شد که در آن روز طرح کودتا علیه انقلاب سازماندهی شده بود^۱ اینکه اطلاعاتی از چگونگی این طرح به امام رسیده بود یا نه، من تردید دارم، زیرا این طرح فوق‌العاده سری بود گرچه احتمال آن داده می‌شد و امام با درایت و بینش صحیح خود این طرح را ناکام گذاشتند.

بهترین اقدام برای جلوگیری از اجرای کودتا علیه انقلاب حضور مردم در صحنه بود، زیرا تیمهای عملیاتی هنگامی می‌توانستند افراد مؤثر در انقلاب را دستگیر کنند که اطراف منزل خلوت باشد، اما وقتی کوچه و خیابان پر از جمعیت بود و مردم سنگر درست کرده بودند، اجرای عملیات غیر ممکن می‌شد. دیگر اینکه بدنه ارتش دیگر حاضر نبودند مردم را به گلوله ببندند و سران ارتش به لحاظ بی‌اعتمادی نسبت به همدیگر نتوانستند هماهنگ عمل کنند. جنگ روانی که امام در برابر ارتش به کار بردند و آزاد کردن درجه‌داران و افسران از قید قسم آنان به قرآن برای ابراز وفاداری و صیانت از نظام شاهنشاهی و آن دیدار همافران در روز ۱۹ بهمن و بیعت با رهبری انقلاب، فرماندهان ارتش را به استیصال کشاند.

در یکی از جلسات شبانه با امام، آقای دکتر حبیبی مسأله پابندی اعضاء متعهد ارتش را به قسم قرآن که برای صیانت و حفظ نظام شاهنشاهی خورده بودند مطرح کرد. امام نظرشان این بود که پابندی به این قسم هیچگونه وجه شرعی ندارد. قرار شد متنی را امام برای رهایی ارتشیان از قسم یاد شده بنویسند تا اعلام گردد. متن پاسخ امام به استفتاء جمعی از ارتشیان و نیروهای نظامی و انتظامی در همان روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منتشر شد که به شرح زیر بود:

بسمه تعالی

قسم برای حفظ قدرت طاغوتی صحیح نیست و مخالفت با آن واجب است، و کسانی که این نحو قسم خورده‌اند باید برخلاف آن عمل کنند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱۳ ربیع الاول ۹۹

روح الله الموسوی الخمينی^۲

۱. پس از پیروزی انقلاب که دکتر چمران به وزارت دفاع رفت، به این اسناد دسترسی پیدا کرد.

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۲۷.

از ابتدای روز ۲۲ بهمن هجوم مردم به پادگانها شروع شد و نهایتاً در ساعت ۱۰ یا ۱۱ بود که شورای عالی ارتش اعلام بیطرفی کرد. می‌توان گفت معقول‌ترین تصمیمی که سران ارتش گرفتند همین تصمیم بود که بدون تردید علی‌رغم میل جناح برژینسکی و یاران تندرو او بود که طرفدار اجرای سیاست «مشت آهنین» بودند. آنچه در این ساعات در ستاد مشترک ارتش گذشته است، بهتر است از زبان ریاست ستاد آن بشنویم:

تیمسار قره باغی در «اعترافات ژنرال» می‌گوید:

«ساعت در حدود ۶ صبح (۲۲ بهمن ماه ۵۷) بود که سپهبد ربیعی تلفن کرده، اظهار داشت: «نخست وزیر تلفن می‌زند و می‌گوید مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه و مسلسل‌سازی اداره تسلیحات را بمباران کنید» و اضافه کرد؛ من در جواب گفتم که با این وضعیت پرسنل نیروی هوایی، به خصوص همافران که به عنوان اعتراض علیه افراد گارد تماماً مسلح شده و در پشت بام های مرکز آموزش هوایی و ساختمان پست فرماندهی موضع گرفته‌اند، نیروی هوایی قادر به هیچ‌گونه عملی نیست. سؤال کردم آقای بختیار چه جواب داد؟ اظهار داشت: «خود آقای بختیار می‌دانست که بمباران شهر در این وضعیت به هیچ وجه مقدور نمی‌باشد.» در مورد اوضاع در سایر پادگان‌ها و نیروها چون پرسنل شهربانی کلانتریها را تخلیه و مأمورین فرمانداری نظامی نیز به تبعیت از آنها در شهر متفرق شده یا به سربازخانه‌ها مراجعت نموده بودند تیمسار اظهار نمود که فرماندهان مناطق فرمانداری نظامی نیز در مرکز فرماندهی خود حضور ندارند و امور فرماندهی وی به کلی مختل گردیده است.

«سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی به علت مراجعت افراد مأمور به فرمانداری نظامی - با بی نظمی - به سربازخانه‌ها و ایجاد هرج و مرج در یگان‌های نظامی نیروی زمینی و سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی به علت اغتشاش مسلحانه پرسنل نیروی هوایی، اظهار می‌کردند که اقدامی برایشان مقدور نیست. سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان از اجرای دستور فرمانده‌اش سپهبد بدره‌ای و من خودداری و سرلشکر خسروداد فرمانده یگان هوانیروز که می‌توانست در این مواقع سریعاً کمک نماید، نه

تنها در مرکز فرماندهی هوانیروز حضور نداشت، بلکه ستادش هم قادر به تماس با او نبود و بنا به گفته سرتیپ اتابکی پرسنل هوانیروز نیز مانند افراد نیروی هوایی از دستورات اطاعت نمی‌کردند.»

این گزارش نشان می‌دهد که هوشیاری امام در مقاطع مختلف و پیام‌های ایشان در طول درگیری با نیروهای نظامی و نیز ایجاد اختلاف در بدنه و رأس ارتش، کار خود را کرده بود. بی‌اعتمادی فرماندهان به یکدیگر، عدم آموزش کار جمعی، آنان را ناتوان کرده بود.

در حالی که در کمیته بحران در واشنگتن در فکر اجرای طرح کودتا توسط ژنرال‌های چهارستاره و اعزام یک هزار سرباز ویژه و احیاناً نیروهای مستقر در فرماندهی ناتو بودند و از سولیوان درباره امکان ترتیب دادن یک کودتا برای استقرار یک رژیم نظامی به جای حکومت در حال سقوط بختیار نظر می‌خواستند (از خاطرات سولیوان در مورد حوادث روز ۲۲ بهمن)، در تهران ارتشبد فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات، که ظاهراً تا این لحظه در جریان حوادث دخالت نمی‌کرده، از تیمسار قره‌باغی می‌خواهد که جلسه‌ای با حضور فرماندهان و معاونین و رؤسا و مسئولین قسمت‌های مختلف نیروهای مسلح ترتیب دهد. این جلسه تحت نام «شورای عالی نیروهای مسلح» ساعت ۱۰/۵ صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه با حضور ۲۷ نفر از مقامات ارتش از جمله ارتشبد شفقت، وزیر جنگ و ارتشبد فردوست در محل ستاد بزرگ تشکیل شد. در آغاز، تیمسار قره‌باغی و فرماندهان نیروها، وضع آشفته نیروهای نظامی و انتظامی را تشریح کردند. آنگاه سپهبد حاتم، جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار داشت:

«به طوری که تیمساران ملاحظه می‌کنید، با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یکان‌ها، به عللی که همه می‌دانیم، ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که قادر به انجام عملی نمی‌باشد. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده‌اند و بنا به اظهارات نخست وزیر، مراجعت نمی‌کنند. ماه‌ها است که امور کشور تعطیل است. آیت‌الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت ایران هم در این مدت نشان داده‌اند

که پشتیبان ایشان و خواهان جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهاراتشان در مجلسین، و حتی در اظهارات دیروز در مجلس سنا و همچنین مصاحبه‌هایش می‌خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری بین مردم ندارد... پیشنهاد من این است که در این مناقشه سیاسی هم ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید (نقل از دفاعیات سپهد حاتم در دادگاه انقلاب و نیز از کتاب خاطرات ژنرال قره‌باغی ص ۳۵۸ و ۳۵۹)

پس از اظهارات سپهد حاتم، چند تن از ژنرال‌ها از جمله فردوست و شفقت، پیشنهاد او را تأیید کردند و سپس درباره این که ارتش اعلام بیطرفی یا همبستگی با نیروهای انقلابی را بکند بحثی درگرفت، سرانجام درباره اعلام بی‌طرفی ارتش توافق شد و متن اعلامیه بیطرفی ارتش که سپهد حاتم پیش‌نویس آنرا تهیه کرده بود به شرح زیر به امضای حاضران در جلسه رسید:

اعلامیه ارتش

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.

این اعلامیه ساعت ۱۳ برای رادیو ارسال شد و پانزده دقیقه بعد رادیو با قطع برنامه‌های عادی خود آن را پخش نمود. مسئولین رادیو قبل از پخش این اعلامیه موافقت بختیار را با پخش آن کسب کرده بودند. فرماندهان نظامی اصرار داشتند که آن اعلامیه هر چه زودتر پخش شود، مگر از هجوم و اشغال پادگان‌ها توسط مهاجمین و گروه‌های دیگر جلوگیری شود.

پس از امضاء بیانیه بیطرفی، تیمسار قره‌باغی به فرماندهان می‌گوید که ساعت ۴ بعدازظهر در جلسه‌ای که به درخواست نخست وزیر در محل امن و محرمانه تشکیل خواهد شد حضور داشته باشند و آنگاه از آنها می‌خواهد به سرعت به ستادهای خود مراجعه کرده و دستورات لازم را برای بازگرداندن نیروها به پادگان‌ها و سازمان‌های مربوطه بدهند. قره‌باغی همچنین از سپهبد مقدم نیز می‌خواهد که او هم در جلسه بعدازظهر حضور یابد.

بختیار هلیکوپتر می‌خواهد

از نکات ظریف در خاطرات قره‌باغی، اشاره او به مکالمه‌ای است که بعد از اعلام بیطرفی ارتش از رادیو، با بختیار داشته است. ژنرال می‌نویسد:

«آقای بختیار تلفن زده اظهار نمود: تیمسار، برای آمدن به جلسه‌ای که بعد از ظهر با هم داریم مدتی است که هلیکوپتر خواسته‌ام، ولی تا به حال نرسیده است.» خیلی تعجب کردم که چرا در مورد هلیکوپتر به من مراجعه می‌کند و چطور از ساعت یک و نیم برای جلسه ساعت ۴ بعدازظهر هلیکوپتر می‌خواهد (البته آن روز نمی‌توانستم حدس بزنم که نخست‌وزیر قصد فرار و مخفی شدن دارد و در جلسه ۴ بعد از ظهر حاضر نخواهد شد) اظهار کردم باید دید چطور شده و اضافه نمودم دستور می‌دهم سؤال کنند چرا نفرستاده‌اند؟ به دفتر ستاد گفتم چگونگی را تحقیق کنند.

چیزی نگذشته بود که مجدداً آقای بختیار با نگرانی تلفن زده و اظهار کرد: «تیمسار حالا دیگر هلیکوپتر به من نمی‌دهند.» گفتم: من هیچ‌وقت در جریان هلیکوپتر شما نبودم، اطلاع ندارم، دستور دادم چگونگی را سؤال کنند. با ناراحتی اظهار کرد: «تا به حال که نرسیده است.» به خاطر رسید هلیکوپتری که منتظر بود مرا به نخست‌وزیری ببرد هنوز در محوطه ستاد بزرگ است. گفتم: الآن دستور می‌دهم هلیکوپتری را که این جاست برای شما بفرستند. به دفتر ستاد دستور دادم هلیکوپتر را بفرستید برای نخست‌وزیر و مراقب باشید رسیدن آن را اطلاع دهند. ضمناً ابلاغ کنید یک هلیکوپتر برای من بیاورند.

بعد از چند دقیقه اطلاع دادند که هلیکوپتری که از ستاد بزرگ فرستاده شده در

محوطه دانشکده افسری به زمین نشسته و آقای بختیار هم سوار شده و در حال پرواز می‌باشد. سپس از دفتر اطلاع دادند هلیکوپتری که خواسته بودید در محوطه ستاد بزرگ ارتش آماده است و اضافه نمودند که اظهار شده: «از افسران خلبان هلیکوپتر، کسی حاضر به خلبانی آقای بختیار نبوده است...».

در این احوال در سفارت آمریکا در تهران و کاخ سفید واشنگتن حوادثی جریان داشت، که با توجه به طرح‌های قبلی آمریکا برای دست زدن به یک کودتای نظامی در ایران در صورت شکست حکومت بختیار قابل توجه است. محمود طلوعی (در «صد روز آخر» صفحه ۳۰۱ به بعد) می‌نویسد:

سولیوان سفیر آمریکا در ایران در جریان انقلاب در خاطرات خود درباره وقایع روز ۲۲ بهمن چنین می‌نویسد: «صبح روز یازدهم فوریه (۲۲ بهمن) اعضای ارشد هیأت مستشاران آمریکا در نیروهای مسلح ایران طبق معمول به محل کار خود در مرکز ستاد مشترک رفتند، ولی طولی نکشید که رئیس هیأت سراسیمه به من تلفن کرد و گفت جمعیت کثیری در اطراف محوطه ستاد جمع شده‌اند و پیشنهاد کرد افراد او ستاد را ترک کنند. من با نظر او موافقت کردم و از خود او خواستم که مستقیماً به سفارت بیاید و شب را در محل اقامت ما بگذرانند. نیم ساعت بعد دوباره تلفن کرد و گفت از طرف جمعیتی که در اطراف محوطه ستاد جمع شده‌اند به سوی گارد محافظ ستاد تیراندازی می‌شود و از داخل محوطه ستاد هم به تیراندازی آنها پاسخ داده می‌شود. در این شرایط ترک محل ستاد خالی از خطر نبود و او تصمیم گرفته بود فعلاً در داخل ستاد بماند. چند دقیقه بعد معاون او به من تلفن کرد و گفت تانک‌ها در اطراف ستاد موضع گرفته و توپ‌های خود را به طرف ساختمان ستاد نشانه گرفته‌اند. بیست و شش عضو هیأت مستشاری آمریکا دفاتر خود را ترک کرده و به زیرزمین ستاد پناه برده بودند، ژنرال‌های ایرانی و افسران ارشد هم قبلاً به این پناهگاه رفته بودند.»

سولیوان در فکر نجات افسران آمریکائی، کاخ سفید در فکر نجات نظام شاهنشاهی و کودتای نظامی

سولیوان می‌نویسد: «در این وضع خطرناک من با حالتی پریشان و عصبانی در

جستجوی یک مقام ارشد از رهبران نیروهای انقلابی بودم تا مرا در کار نجات پرسنل نظامی‌مان کمک کند، تمام مقامات ارشد سیاسی و نظامی سفارت کلیه توان و امکانات و ارتباطات خود را بکار گرفته بودند تا شاید راه‌حلی سریع برای این مشکل بیابند در بحبوحه این فعالیت‌ها زنگ تلفن به صدا درآمد و نیوسام^۱ معاون وزارت امور خارجه که از واشنگتن صحبت می‌کرد گفت از اطاق وضع فوق‌العاده در کاخ سفید با من صحبت می‌کند و هم اکنون جلسه‌ای به ریاست برژینسکی برای بررسی اوضاع ایران تشکیل شده و می‌خواهند تازه‌ترین اطلاعات را درباره اوضاع ایران دریافت کنند. من در چند جمله کوتاه گزارش وضع موجود را دادم و گفتم چون گرفتار مشکل نجات بیست و شش پرسنل نظامی آمریکا هستم بیش از این نمی‌توانم صحبت کنم. نیوسام وضع مرا درک کرد و بیشتر از این به صحبت ادامه نداد.

پانزده دقیقه بعد تلفن واشنگتن مجدداً به صدا درآمد و این بار نیوسام و کریستوفر معاون ارشد وزارت امور خارجه در پای تلفن بودند. تلفن از اطاق وضع اضطراری کاخ سفید بود و اطلاعات دقیق تری راجع به اوضاع و امکاناتی که در اختیار ما بود می‌خواستند. این تلفن موجب قطع گزارش تلفنی یکی از مأموران سیاسی ما درباره تماس وی با ابراهیم یزدی برای نجات پرسنل نظامی ما گردید و از این جهت برای من ناراحت‌کننده بود زیرا در آن شرایط نجات جان آمریکاییان که در معرض خطر جدی بودند بیشتر از پاسخ به سؤالات مبهم و نامربوط اطاق وضع اضطراری کاخ سفید برای من فوریت داشت. لذا گفتگوی من با دو مقام عالی رتبه وزارت امور خارجه هم مانند مکالمه قبلی سریع و نامطبوع بود...

نهایت خشم و عصبانیت من در این مکالمه موقعی بود که گفته شد برژینسکی درباره امکان ترتیب دادن یک کودتا برای استقرار یک رژیم نظامی به جای حکومت در حال سقوط بختیار از من نظر می‌خواستند، این فکر و این سؤال در آن شرایط به قدری سخیف و نامعقول بود که بی‌اختیار مرا به ادای یک کلمه زشت درباره برژینسکی وادار ساخت و این فحاشی و بددهنی بی‌سابقه، مخاطب من نیوسام را که مرد ملایم و متینی

بود تکان داد. نیوسام با ابراز شگفتی و تردید درباره آنچه شنیده بود سؤال خود را به نحو دیگری تکرار کرد. من در پاسخ گفتم نمی‌توانم آنچه را گفته‌ام به زبان لهستانی ترجمه کنم (چون برژینسکی لهستانی‌الاصل بود) و گوش‌ی را زمین گذاشتم...

چند دقیقه بعد در حالی که من نومیدانه به تلاش خود برای برقراری ارتباط با یزدی و جلب کمک و همکاری او برای نجات آمریکائیان ادامه می‌دادم بار دیگر تلفن واشنگتن خطوط ارتباطی دیگر مرا قطع کرد و این بار دوباره نیوسام روی خط بود. نیوسام این بار با لحنی جدی و آمرانه گفت به وی دستور داده شده است از من بخواهد که با رئیس هیأت مستشاری نظامی آمریکا در ایران تماس برقرار کنم و نظر او را درباره امکان دست زدن به یک کودتای نظامی سؤال کرده و به واشنگتن گزارش بدهد. من از نیوسام پرسیدم آیا او نمی‌داند که رئیس هیأت مستشاری ما هم اکنون در یک پناهگاه زیرزمینی بدام افتاده و من برای نجات او تلاش می‌کنم. نیوسام گفت موضوع را درک می‌کنم ولی دستوری که به او داده شده این است که نظر ژنرال رئیس هیأت مستشاری آمریکا درباره کودتا سؤال شود!

چند دقیقه بعد از این تلفن رئیس هیأت مستشاران نظامی ما از پناهگاهش به من تلفن کرد و گفت ظاهراً اقداماتی برای آتش‌بس بین نیروهای انقلابی و قوای محافظ ستاد در جریان است و چند تن از افسران برای مذاکره با نمایندگان انقلابیون به طبقه بالا رفته‌اند. با کمی خجالت جریان مذاکرات تلفنی خود را با واشنگتن و سؤالی که راجع به نظر او درباره امکان دست زدن به یک کودتای نظامی از من شده بود با ژنرال در میان گذاشتم. او با همه گرفتاری و نگرانی درباره سرنوشت همکاران خود مانند یک سرباز امر مافوق را اجرا کرده و نظر خود را اعلام داشت. او گفت در شرایط فعلی شانس موفقیت یک کودتای نظامی فقط پنج درصد است و من به یکی از همکارانم گفتم، نظر او را به واشنگتن مخابره کند.

در کمتر از یک ساعت اطلاع یافتیم که آتش‌بس در اطراف ستاد کل برقرار شده و نه فقط ابراهیم یزدی بلکه آیت‌الله بهشتی هم در صحنه حاضر شده و به رهائی پرسنل ما از مخمصه کمک کرده‌اند. به ما اطلاع داده شد که پرسنل نظامی ما بزودی به سفارت

اعزام خواهند شد. معاون من چارلی ناس که خود در محوطه سفارت مقیم بود مسئولیت پذیرائی و جابجا کردن آنها را در قسمت‌های مختلف داخل محوطه سفارت به عهده گرفت... ما تمام شب را منتظر رسیدن اتومبیل‌های حامل پرسنل نظامی خود بودیم ولی خبری از آنها نشد. با وجود این از سلامتی آنها مطلع بودیم، تا اینکه ساعت پنج صبح روز بعد افراد ما با وسائط نقلیه نظامی، در حالی که آیت‌الله بهشتی و یزدی شخصاً آنها را همراهی می‌کردند وارد محوطه سفارت شدند. چارلی ناس از بهشتی و یزدی تشکر کرد و آنها هم متقابلاً از گرفتاری و ناراحتی که برای افراد ما ایجاد شده بود عذرخواهی کردند.

در کاخ سفید چه می‌گذشت؟

صبح روز ۲۲ بهمن در حالیکه فرماندهان نظامی در حال مشاوره برای اعلام بیطرفی ارتش بودند و صراحتاً می‌گفتند ارتش قادر به انجام هیچ کاری نیست، در اطاق بحران کاخ سفید، جلسه‌ای به ریاست برژینسکی تشکیل شده و برای نجات ارتش و حکومت شاهنشاهی به تکاپو افتاده بودند.

برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر نیز در یادداشت‌های روز یکشنبه ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن ۵۷) خود به یک جلسه اضطراری که برای بررسی اوضاع ایران در کاخ سفید تشکیل شد اشاره کرده و می‌نویسد:

«اوضاع ایران به وخیم‌ترین مراحل خود رسیده و دولت بختیار در حال سقوط است. تردیدی نیست که ما می‌بایست علیرغم اطلاعات ناقص و ضد و نقیضی که دریافت می‌کردیم تصمیم جدی و قاطعی بگیریم.

در جلسه اضطراری کاخ سفید وارن کریستوفر و دیوید نیوسام از طرف وزارت امور خارجه، چارلز دونکن و ژنرال جونز به اتفاق چند تن از مقامات وزارت دفاع و ستاد مشترک، ترنر رئیس سیا به اتفاق فرانک کارلوچی از مقامات برجسته سیا، گاری سیک و سرهنگ اودوم (که بعداً ژنرال شد) از شورای امنیت ملی حضور داشتند.

ما سه راه‌حل را مورد بررسی قرار دادیم: اول این که از فرماندهان نظامی بخواهیم با مهدی بازرگان نخست‌وزیر منتخب آیت‌الله خمینی به جای بختیار کنار بیایند. دوم آن

که از ارتش بخواهیم در جریان انتقال قدرت کنار کشیده و در پادگان‌های خود به حال آماده باش بمانند.

سوم اگر فرماندهان نظامی توانائی دست زدن به کودتا و کنترل اوضاع را در این شرایط داشته باشند از آنها بخواهیم دست به کار شوند. استنباط من از گزارش‌های رسیده این بود که نظامیان در شرایط فعلی نمی‌توانند کاری بکنند و حمایت از بختیار را هم بی‌فایده می‌دانند.

کریستوفر پیشنهاد کرد که ما از ارتش بخواهیم خود را از معرکه فعلی کنار بکشد و از دولتی که سرکار می‌آید پشتیبانی کند. کریستوفر فکر نمی‌کرد، کسی مخالف این نظریه باشد، ولی من گفتم اگر دولت جدید عاقل باشد فرماندهان نظامی را یکجا تصفیه نمی‌کند بلکه آنها را یکی یکی سر به نیست می‌کند. اول بدره‌ای و بعد ربیعی و بعد نوبت دیگران خواهد رسید. ترس من از این بود که ارتش را به تدریج قطعه قطعه و خلع سلاح کنند. من باز به فکر اول خود برگشتم و گفتم اگر در ارتش ایران هنوز آن اراده و توانائی مانده باشد که کنترل اوضاع را بدست بگیرد ما باید در مقام یک قدرت بزرگ از آنها پشتیبانی کنیم.

کارلوجی معاون سیا گفت به نظر او بهتر است فرماندهان نظامی نزد خمینی رفته و به او بگویند تحت شرایطی حاضر به همکاری با دولت منصوب او خواهند بود. مثلاً شرایطی نظیر این که تعیین وزیر جنگ با آنها باشد و تجهیزات اطلاعاتی ما به خاطر مصالح کشور دست نخورده بماند. کارلوجی عقیده داشت که نظامی‌ها هنوز قدرت چانه زدن برای قبولاندن شرایط خود را دارند.

گفتگوی ما در ساعت ۹ و چهل دقیقه با وصول گزارشی از تهران که حاکی از دستگیری فرماندار نظامی تهران و بازداشت او در محل اقامت خمینی بود قطع شد.

من مجدداً هشدار دادم که پیوستن ارتش به خمینی سرانجام به زوال و انهدام کامل ارتش خواهد انجامید. من سپس گفتم که ما هنوز باید به راه‌حل نظامی به عنوان آخرین چاره بیندیشیم، هر چند که در این فرصت آخر ریسک بزرگی به شمار می‌آید، ولی اگر موفق شویم موقعیت آمریکا در منطقه تقویت خواهد شد. ژنرال جونز گفت که

درباره امکان موفقیت کودتای نظامی در وضع فعلی خوشبین نیست. دونکن گفت این فکر را عملی نمی‌دانم... من گفتم مسأله را به همین سادگی نمی‌توان رها کرد، ما باید به عواقب سقوط ایران و عدم ثبات سیاسی در این منطقه حساس جهان بیاندیشیم. من آنگاه گفتم که اگر انضباط نظامی در ارتش ایران از میان نرفته باشد هنوز قادر به کاری هستیم، البته خطر شکست این اقدام هم وجود دارد، ولی اگر دست بکار نشویم سقوط و شکست حتمی است. لذا پیشنهاد کردم با ژنرال گاست و سولیوان و ژنرال هایزر تماس تلفنی گرفته شود و ارزیابی آنها را از اوضاع بدانیم.

ساعت ۱۰ و ده دقیقه (به وقت واشنگتن، غروب تهران) یک گزارش مطبوعاتی از تهران رسید که حاکی از تصرف ایستگاه رادیو و تلویزیون از طرف مخالفان به علت تخلیه نیروهای نظامی و تانک‌های ارتش از محل ایستگاه بود. یکی دو دقیقه بعد افسران ارتباط خبر دادند که تماس ما با مرکز هیأت مستشاری نظامی آمریکا قطع شده و نمی‌توانیم با ژنرال گاست صحبت کنیم. من به کمپ دیوید تلفن کردم تا رئیس جمهوری و سائروس ونس را در جریان اوضاع بگذارم، ولی گفتند که آنها به کلیسا رفته‌اند و برقراری تماس با آنها فعلاً امکان‌پذیر نیست... هایزر به دونکن گفته بود که طرح کودتا در وضع فعلی بدون مداخله و تعهد آمریکا برای پشتیبانی از این اقدام عملی به نظر نمی‌رسد. فرماندهان نظامی در ایران دیگر بدون اطمینان از حمایت جدی آمریکا دست به کاری نخواهند زد...».

مروری بر نوشته و یادداشت‌های برژینسکی، که می‌بایست در مقام مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا آخرین و دقیق‌ترین اطلاعات را درباره اوضاع ایران در آن ساعات سرنوشت‌ساز و حساس داشته باشد، میزان بی‌اطلاعی و سردرگمی مقامات رهبری آمریکا را درباره اوضاع ایران نشان می‌دهد. جلسه اضطراری کاخ سفید، که به نوشته برژینسکی در ساعت ۸/۵ صبح یکشنبه ۱۱ فوریه تشکیل شده با توجه به اختلاف ساعت تهران و واشنگتن برابر ساعت چهار بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن است. در این ساعت ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده، بختیار ناپدید شده و دیگر دولتی در تهران وجود ندارد که ارتش از آن پشتیبانی کند یا نکند.

...سلسله مراتب فرماندهی در ارتش به کلی درهم ریخته و ارتباط هیأت مستشاری آمریکا با قسمت‌های مختلف ارتش قطع شده است. فکر انجام کودتا در این شرایط به قول سولیوان بسیار سخیف و احمقانه به نظر می‌رسید.

پس از اعلام بی‌طرفی ارتش، هنوز برخی مراکز و دستگاه‌ها مقاومت‌هایی می‌کردند مثلاً رادیو تلویزیون کماکان برنامه‌های دولت بختیار را پخش می‌کرد، اما به شکل خودجوش مردم می‌رفتند و این مراکز را تسخیر می‌کردند. نزدیک غروب بود که رادیو تلویزیون هم به اشغال درآمد.

با این عمل، آخرین سنگر دولت فرو ریخت و عمر رژیم شاهنشاهی نیز در ایران به سر رسید.

دیدار با امام در روز ۲۲ بهمن

نزدیک غروب روز ۲۲ بهمن به اتفاق دکتر محمود بروجردی نزد امام رفتیم مثل همیشه خیلی آرام و خونسرد نشسته بودند. با خنده گفتم آقا حالا دیگر نوبت کیست که باید برود؟! لبخندی زدند گفتند که آقای بازرگان هرچه زودتر باید رئیس ستاد (ارتش) را معرفی کند. من گفتم یک مسأله مرا نگران کرده و بر شادمانی ما سایه افکنده است و آن حمله حساب شده گروه‌های چریکی نظیر فدائیان و مجاهدین خلق به پادگان‌هاست. به نظرم با یک توطئه‌ای انبارهای اسلحه را به روی مردم باز کرده‌اند. ایشان اظهارنظری نکردند. معلوم بود که هیچ نگرانی از این بابت ندارند، زیرا مردم را خوب می‌شناختند و می‌دانستند وقتی به مردم بگویند اسلحه‌ها را برگردانید بر می‌گردانند، کما اینکه همین طور هم شد. فقط گروه‌های الحادی نظیر چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و مجاهدین خلق از تحویل اسلحه‌های ربوده شده خودداری کردند که بعدها طی عملیات قهرآمیز و خونین و بحرانی تا حدودی خلع سلاح شدند.

حمله به مقر ساواک و آرشو شهربانی

در همان آشفته بازار ساعت‌های بحران و انقلاب، تیم‌هایی از حزب توده و مجاهدین خلق به ستادهای ساواک و شهربانی حمله برده و اسناد و مدارک فراوانی را با

کامیون‌های متعدد به نقاط نامعلومی حمل کردند. کاملاً نشان می‌داد که این حرکت سامان یافته، چه بسا از طرف کا.گ.ب و دیگر عوامل اطلاعاتی طراحی و اجرا می‌شد. حوادثی که همان روزها برای پاره‌ای از عوامل نفوذی شوروی پیش آمد، نظیر افشای نقش سعادت‌ی برای سازمان اطلاعاتی روسیه، دلالت بر همین امر دارد. این مطلب را در بخش دوم همین سلسله خاطرات به تفصیل آورده‌ام. (حوادث بعد از رفراندوم.) در همان غروب روز ۲۲ بهمن من یکی دو ساعتی در مدرسه رفاه بودم، مرحوم حاج مهدی عراقی را دیدم که مقداری افسرده است، او هم از افتادن سلاح و مواد منفجره به دست مردم ناراحت و نگران بود. گفت برو ببین بیرون چه خبر است، هر چه مهمات و مواد منفجره است آورده‌اند اینجا، اگر یک جرقه سیگار به اینها بیفتد می‌دانی چه خواهد شد؟ رفتم دیدم حیاط پر از مسلسل و تفنگ است و دور تا دور منطقه مملو از مواد منفجره، یعنی مردم هر چه از پادگانها غنیمت گرفته بودند به آنجا آورده بودند که امری خیلی خطرناک بود. خیلی نگران برگشتم داخل. در آنجا شنیدم که آیت‌الله طالقانی در مدرسه حضور دارند. نزد ایشان رفتم، دیدم دو سه نفر با لباس نظامی رفتند انتهای یک راهرو. با برادرم عبدالحسین رفتیم به آن طرف، دیدیم در یک اتاق ۴۴۵ متری تعدادی از سران ارتش را که دستگیر کرده‌اند (شاید ۷۰-۶۰ نفری بودند) گوش تا گوش نشانده‌اند. افسر جوانی با لحن خیلی تند و آمرانه با آنها برخورد می‌کرد بعضی از آنها خیلی مطمئن نشسته بودند و بعضی نیز التهاب و اضطراب شدیدی داشتند، بعضی از آنها درجه‌شان معلوم بود. من از آن وضع ناراحت شدم، رفتم جلو که با یکی از آنها که خیلی مضطرب و ناراحت بود صحبت کنم، رو به من کرد و گفت اگر ممکن است به این شماره تلفن بزنی و اطلاع بدهی که من زنده هستم، ممنون می‌شوم، در حالی که داشتم از او شماره تلفن می‌گرفتم، همان افسر جوان خیلی شق و رق و جدی به سوی من آمد و با لحن بی‌ادبانه و تندی گفت چه کار می‌کنی؟ گفتم نگران نباشید. اما او مهلت نداد یقه کت مرا گرفت و هل داد و مرا بردم در و از آن جا بیرون کرد. در این لحظه سیدحسین آقا (خمینی) و حاج مهدی عراقی ناظر این صحنه بودند. حسین آقا این حالت را که دید آمد جلو و یک سیلی زد به گوش او و گفت مردکه

چی کار داری می‌کنی؟ تو کی هستی و...؟ او حسین آقا را می‌شناخت و یک مقداری سرخ و سفید شد. در این لحظه مرحوم عراقی نیز مداخله کرد و شخص نامبرده را که ظاهراً یک سرهنگ فضول و مأمور از طرف گروهکها بود از مدرسه بیرون کرد. من مجدداً به درون اتاق رفتم و از افرادی که مایل بودند شماره تلفن منزل آنها را گرفتم که خانواده‌هایشان را از سلامتی آنان مطمئن سازم. کمی بعد مرحوم دکتر بهشتی را دیدم سلام و علیکی با ایشان کردم گفتم این چه وضعی است؟ ایشان هم متوجه شدند قضیه از چه قرار است. من برگشتم داخل و بعد از نماز مغرب و عشا ماجرا را به امام گفتم. گفتم آقا اینها هر کدام تا دیروز یک اعتباری ولو کاذب داشتند، اما حالا اینها را گوش تا گوش در اتاقی سرد و تنگ نشانداند و این رفتار را با آنها دارند خوب نیست، اگر با یک عطوفتی با آنها برخورد بشود، در خود همینها اثر بیشتر دارد و محبت و عطف اسلامی رفتار دیگری را با اسیر ایجاب می‌کند. گفتند مگر چه شده؟ عین ماجرا را نقل کردم، خیلی متأثر شدند.

امام به آقای خلخالی: مگر گوسفند سر می‌برید؟

در این لحظه آقای خلخالی داخل اتاق شد، امام از او پرسیدند این سرهنگ کیست؟ و اضافه کردند بگو مراقب آنها باشند مبدا افرادی ناباب و مأمور کارهای خلاف موازین و مصالح انجام دهند. همچنین دستور دادند پتو و غذا برای آنها ببرند و خطاب به من گفتند خود شما نیز با حاج مهدی ترتیب مسأله را بدهید. آقای خلخالی معترضانه و با صدای بلند رو به ما کرد و گفت چه می‌گویید؟ همه اینها را باید کُشت. امام با حالتی غضبناک گفتند مگر گوسفند سر می‌برید؟ این حرفها یعنی چه؟ مگر می‌خواهید گوسفند ذبح کنید؟ و لبخند ناراحت‌کننده‌ای زدند. متعاقب این واکنش امام، آقای خلخالی از اتاق خارج شد. من بیرون رفتم و به حاج مهدی عراقی نظر امام را گفتم، البته امکانات آنجا خیلی محدود بود و مرحوم عراقی اوقاتش بسیار تلخ بود، هم به لحاظ عدم هماهنگی بین دوستان و هم از بابت نبود امکانات و هم نگرانی ناشی از مواد منفجره.

در همین اثنا برادرم عبدالحسین مرا صدا زد و برد در اتاقی در زیرزمین. دیدم آقای

فریدون سحابی مانند یک محافظ آنجا ایستاده. گفتم چه خبر؟ گفت نصیری و خسرو داد و رحیمی اینجا هستند. گفتم برویم آنها را ببینیم، در را باز کرد و من رفتم داخل. دو نفر آنجا مراقب بودند که اینها کاری نکنند. من حال و احوالی با تک تک آنها کردم، بعد دو سه نفر آمدند که از آنها بازجویی بکنند. یادم می‌آید که نصیری یک مقدار صورتش زخمی بود پیدا بود که در درگیری با مردم زخمی شده، اما خیلی متفکر به نظر می‌رسید. رحیمی خیلی خونسرد، آرام و مطمئن بود و هر چه از او می‌پرسیدند می‌گفت فرمانده من اعلیحضرت است، ایشان هر چه دستور بدهند. ولی روحیه خسرو داد خوب نبود شاید از نصیری بیشتر نگران به نظر می‌رسید. نصیری شاید تصور می‌کرد آن مغضوبیتی را که در اواخر از طرف دربار و نزد شاه پیدا کرده بود (و تبعید شده بود به پاکستان به عنوان سفیر) بتواند به عنوان یک نقطه مثبت به انقلابیون بفروشد و خیلی جسورانه به سؤالات پاسخ می‌داد، حتی نشستن او هم مثل یک نظامی بود.

به هر حال ما شام را در همان مدرسه رفاه خوردیم و برگشتیم منزل. پیترو شولاتور طی تماسی تلفنی از آلمان از من خواهش کرد با دو نماینده کانال دوم تلویزیون آلمان گفتگویی داشته باشم. با شماره تلفن آنان که در هتل اینتر کتینانتال (لاله فعلی) بودند تماس گرفتم آنان به محل اقامت من در نظام آباد آمدند. ولی کمی وحشت زده بودند. ظاهراً در طی مسیر با گشتهای شبانه جوانان مسلح انقلابی مواجه شده و با زحمت خود را به من رسانده بودند. من شمه‌ای از ماقوع و برنامه‌های یکی دو روز آینده را ضمن تحلیلی از پوشالی بودن کاخ شیشه‌ای حکومت شاهنشاهی بازگو کردم. گزارش آنان در اخبار نیمه شب سرویس خبری کانال دو تلویزیون آلمان ماءخذ خبری تقریباً تمامی خبرگزاریهای جهان شده بود. فردا قبل از ظهر برای دیدار امام به مدرسه رفاه رفتم اما دیدم خیلی شلوغ است، دسترسی به داخل غیرممکن بود، افرادی که محافظت مدرسه را بر عهده داشتند، نمی‌گذاشتند جلوتر برویم، من هم اصراری نداشتم، با آقای حبیبی و آقای قطب‌زاده برخورد کردم. هرسه برای ناهار به منزل دکتر لاهیجی رفتیم. همان روز هم امام گفته بودند که هیأت دولت چرا به محل کارهایشان نمی‌روند (چون تا آن زمان جلسات هیأت دولت موقت در همان مدرسه رفاه برگزار می‌شد) ظاهراً پیرو

همین تذکر امام، آقای مهندس بازرگان چند نفری را به همراه آقای امیر انتظام به ساختمان نخست وزیری فرستاد تا محل کار و استقرار ایشان را آماده سازند.

نخست وزیر به ساختمان نخست وزیری می‌رود

در ابتدای امر محل کار بختیار مهر و موم شد و بعد از بررسی کل ساختمان و مذاکرات با محافظین، و نیروهای انتظامی مستقر در آنجا و دیگر افراد مسؤول ساختمان و تعیین اتاق کار نخست‌وزیر و برقراری خطوط ارتباطات تلفنی لازم، هیأت وزیران و آقای مهندس بازرگان به ساختمان نخست وزیری واقع در خیابان پاستور منتقل شدند.

بعداً که من به ساختمان مرکزی نخست‌وزیری رفتم در اطاق نخست‌وزیر غذای نیمه تمام بختیار را روی میز دیدم. تا مدتها شاید حدود ۷ - ۶ ماه به آن اتاق و آن میز دست نزدند. غذای آن روز ظاهراً قیمه بادمجان بود و ظواهر امر حکایت می‌کرد که او فرصت تمام کردن غذا را نیافته و با هلیکوپتر به محل نامعلومی گریخته بود. همان روز آقای بازرگان احکام آقایان صباغیان و امیرانتظام را به عنوان معاونان نخست‌وزیر صادر کرد.

پس از انتقال نخست‌وزیر به ساختمان نخست‌وزیری و شروع به کار وزرا طی مدت کوتاهی اولین کابینه انقلاب اسلامی به ترتیب زیر شکل گرفت:

وزارت خارجه: دکتر کریم سنجابی، در ۲۴ اردیبهشت ۵۸ از سمت خود استعفا کرد و دکتر ابراهیم یزدی به جای او رفت.

وزارت دفاع ملی: دریادار احمد مدنی، از ۵۸/۱/۱۱ تیمسار تقی ریاحی جای او را گرفت و او فرمانده نیروی دریائی و استاندار خوزستان شد؛ و اولین مأموریت خود را در خواباندن شورش ماهیگیران بندر انزلی که به تحریک عناصر چپ و مارکسیست وارد میدان شده بودند با موفقیت به انجام رساند. از ۵۸/۸/۱۸ دکتر چمران جای تیمسار ریاحی را که به دلیل بیماری از سمت خود استعفا داده بود گرفت.

وزارت اقتصاد و دارایی: این دو وزارت خانه در همان اول انقلاب در یکدیگر ادغام شدند و دکتر علی اردلان اولین وزیر آن وزارت خانه شد. بعدها در ۵۸/۹/۸

بنی صدر جای دکتر اردلان را گرفت.

وزارت پست و تلگراف و تلفن: مهندس حسن اسلامی

وزارت آموزش و پرورش: دکتر غلامحسین شکوهی و بعد در ۵۸/۷/۷ محمدعلی رجائی به عنوان کفیل وزارتخانه، جای او را گرفت.

وزارت دادگستری: دکتر اسدالله مبشری و بعداً در ۵۸/۳/۳۰ آقای سید جوادی که تا آن موقع وزیر کشور بود به جای او رفت و دکتر مبشری سرپرستی روزنامه کیهان را عهده دار شد.

وزارت بازرگانی: دکتر رضا صدر

وزارت کشاورزی و عمران روستائی: دکتر علی محمد ایزدی و از ۵۸/۸/۲۵ دکتر عباس شیبانی

وزارت کار و امور اجتماعی: داریوش فروهر و از ۵۸/۷/۶ مهندس علی اسپهبدی

وزارت کشور: آقای صدرحاج سید جوادی و از ۵۸/۳/۳۰ هاشم صباغیان

وزارت بهداری و بهزیستی: دکتر کاظم سامی

وزارت ارشاد ملی و تبلیغات و جهانگردی: دکتر ناصر میناچی

وزارت نیرو: مهندس عباس تاج

وزارت فرهنگ و آموزش عالی: دکتر علی شریعتمداری و سپس دکتر حسن

حبیبی

وزارت معادن و فلزات: مهندس محمود احمدزاده

وزارت مسکن و شهرسازی: مهندس مصطفی کتیرائی

همچنین مدیر عامل شرکت نفت حسن نریه بود. در تاریخ ۵۸/۷/۶ با تصویب شورای انقلاب و موافقت امام شرکت ملی نفت ایران به وزارت نفت تبدیل شد و مهندس علی اکبر معین فر اولین وزیر آن وزارتخانه شد.

سرپرستی سازمان انرژی اتمی را مهندس فریدون سبحانی بر عهده گرفت. سرپرستی سازمان برنامه را بعد از معین فر، مهندس عزت الله سبحانی و سرپرستی سازمان تربیت

بدنی را حسین شاه‌حسینی عهده‌دار شدند.

مهندس عباس امیرانتظام، مهندس ابوالفضل بازرگان، مهندس بنی‌اسدی، دکتر مصطفی چمران و این جانب معاونان نخست‌وزیر بودند و بالاخره سرپرستی صدا و سیما به عهده صادق قطب زاده گذارده شد.

در رادیو و تلویزیون

در همان روز ۲۲ بهمن که در مدرسه رفاه بودیم و دوستان گفتگو می‌کردند، از جمله افراد حاضر آقای دعایی دوست دیرینه و یار با وفای امام بود. او را بسیار افسرده و نگران یافتیم. ظاهراً قبل از آن برای بردن پیام امام خطاب به مردم، که آنان را به حفظ اموال و اماکن عمومی و اسناد دولتی توصیه کرده بودند سری به رادیو و تلویزیون زده بود. اوضاع آنجا را بسیار آشفته دیده و از برخورد بسیار ناشایست افراد وابسته به گروهکها حکایتها می‌کرد. قرار شد مطلب را بلافاصله به امام اطلاع دهیم. تا آنجا که به خاطر دارم آقای هاشمی رفسنجانی و دکتر شبیانی نیز در مدرسه بودند. آقای دعایی گزارش دیدارش از رادیو تلویزیون را به اطلاع آنان نیز رسانده بود. بعد از این ماجرا صادق قطب‌زاده به رادیو تلویزیون رفت. من به اتاق بالا رفتم. در آنجا آقای طالقانی و چند نفر از دوستان حضور داشتند. هنگامی که اخبار تلویزیون شروع شد و گوینده اخبار خانم بی‌حجابی بود دو سه نفری از آنان با ناراحتی خطاب به آقای طالقانی گفتند جمهوری اسلامی شده و اینها هنوز این جورند. آقای طالقانی آنها را آرام کرد و گفت شما ببینید رسول خدا(ص) هم ۲۳ سال طول کشید تا توانست احکام را قدم به قدم بیان کند، شما می‌خواهید مشکلات ۲۵۰۰ سال را در عرض چند ساعت برطرف کنید؟

اخلال گروههای مسلح در کار اداره تلویزیون

در چند روز اول انقلاب گروهها و عناصری که رادیو و تلویزیون را در اختیار داشتند غالباً از چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق بودند و برنامه‌ها متناسب با یک کشور اسلامی و انقلابی نبود، البته قطب‌زاده رفته رفته تسلطی نسبی بر آنجا پیدا کرد و خیلی هم از امام خرج می‌کرد. من با او صحبت کردم که بر اتاق فرمان و پخش، نظارت

بیشتری داشته باشیم و هر مطلبی که برای خواندن می‌رود امضای او را داشته باشد و از طرف هر کسی بیانیه داده نشود، او هم دستوری در این زمینه صادر کرد. من با چند نفر از دوستان انجمن اسلامی دانشجویان از جمله آقای دکتر عباس تائب تماس برقرار کرده و آنها را دعوت کردم که مسؤول تنظیم خبر باشند و بر برنامه‌های خبری مراقبت کنند. هم‌چنین قرار گذاشتیم متن اخبار را یک ربع قبل از پخش من هم بینم و هماهنگ باشیم. در همین زمان جناب حجت‌الاسلام دکتر محمد مجتهد شبستری نیز از جانب امام به آنجا اعزام شد. با حضور ایشان آرامش خاطری نسبی در مورد مطالبی که قرار بود از شبکه پخش شود، حاصل گردید. حضور شبانه‌روزی ایشان و نیز تلاش خستگی‌ناپذیر و مراقبت‌های فوق‌العاده شدیدشان نسبت به متونی که برای پخش می‌رفت بسیار گرانقدر بود. متأسفانه از کارهای انجام شده در این چند روز پرماجرا و تعیین‌کننده و نیز خدمات فوق‌العاده ارزشمند ایشان، تاکنون گزارشی درخور انتشار نیافته است. حدود یک هفته کار ما در آنجا این بود و متونی تهیه می‌کردیم که در فواصل برنامه‌ها خوانده شود.

سفر هیأت فلسطینی به ایران

چهار روز پس از پیروزی انقلاب (۲۸ بهمن) هیأت فلسطینی به ریاست یاسر عرفات وارد ایران شدند. وقتی که خبر سفر این هیأت را که اولین دیدار رسمی یک مقام خارجی با امام بود، به ایران داده بودند نیروی هوایی چند فانتوم هم برای حفاظت و هم برای استقبال از آنها فرستاده بود. یاسر عرفات در بدو ورود در مصاحبه‌ای به این قضیه اشاره کرد و گفت در یک زمانی این فانتوم‌ها بر سر ما بمب می‌ریختند و من امروز دیدم که به استقبال ما آمده‌اند. هیأت فلسطینی در محل استقرار امام با ایشان ملاقات کردند.^۱ من در آن روزها بیشتر اوقات در رادیو و تلویزیون مشغول بودم، غروب رفتن یک سری به مدرسه رفاه بزنم، آنها در طبقه پایین مستقر شده بودند و مردم هم برای دیدن آنها ازدحام کرده و سر از پا نمی‌شناختند. من با یاسر عرفات قبلاً



اولین دیدار با عرفات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۵۷

در مناسبت‌های مختلفی در لبنان ملاقات و گفتگو کرده بودم، و او مرا خوب می‌شناخت. وقتی وارد شدم در انتهای سالن حاج احمد آقا و یاسر عرفات و چند نفر دیگر از رهبران فلسطینی مانند ابوزعیم و هانی‌الحسن نشسته بودند، خوب هر دو طرف وشحال شدیم و یکدیگر را در آغوش گرفتیم. همانجا صحبت شد که سفارت فلسطین در محل سفارت اسرائیل برپا خواهد شد و هانی‌الحسن به عنوان سفیر در ایران می‌ماند. هانی‌الحسن را من از قبل می‌شناختم و رابطه‌ای دوستانه بین من و او برقرار بود و همان‌جا یک مصاحبه تلویزیونی با او ترتیب دادم زیرا مردم بسیار علاقه داشتند اطلاعات بیشتری از نهضت فلسطین داشته باشند. سؤالات مختلفی از او منجمله در مورد سرنوشت آقای صدر کردم.

نگرانی سیاسیون از سفر عرفات به خوزستان

هیأت فلسطینی در چند روزی که در ایران بود سفری به خوزستان و مشهد کرد که به شدت مورد استقبال مردم قرار گرفتند. در جریان سفر به خوزستان بعضی از دولتمردان



ابوزعیم پیروزی انقلاب را تبریک می‌گوید



هانی‌الحسن که از سوی یاسر عرفات به عنوان سفیر دولت فلسطین در ایران منصوب شد

و دست‌اندرکاران واقع‌بین یا کمی بدبین، از این مسأله ناخرسند بودند. با توجه به شرایط خاص این استان و نزدیکی با مرز عراق آنها نگران بودند که اگر فلسطینیها دفتری به عنوان سرکنسولگری در آنجا داشته باشند، ممکن است تبدیل به کانون تخریب و ناامنیهای قومی بشود. یعنی مجموعه تشکیلات فلسطینی با استفاده از مصونیت دیپلماتیک مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. نگرانی آنها خصوصاً از دخالت بعضی سازمانهای خودجوش خوزستانی بود که زمزمه استقلال‌طلبی سر می‌دادند. بعدها هم دیدیم که این نگرانی بی‌جهت نبوده است. زمانی که سازمانی به نام خلق عرب به رهبری شبیر خاقانی علم خودمختاری بلند کرد، می‌توانست با نفوذ عناصر خود در این مجموعه فلسطینی مشکل‌آفرین باشد. همچنین در خلال جنگ عراق علیه ایران و تغییر موضع سازمان آزادیبخش فلسطین به نفع صدام، بدون تردید چنین کنسولگری یا سفارتخانه‌ای با افراد دیپلمات که از مصونیت دیپلماتیک برخوردار می‌بودند، در چنان شرایطی خطرناک می‌شد. همین حقیقت باید مورد توجه دوستانی قرار گیرد که در آن



سفر هیأت بلندپایه مجلس اعلای شیعیان لبنان در دیدار با نخست‌وزیر ایران؛ از سمت چپ: حجت‌الاسلام شیخ حسین خطیب (رئیس اسبق محاکم جعفری لبنان) سیدمحمد غروی (نماینده امام صدر در صور) شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، مهندس بازرگان، دکتر چمران

و دست‌اندرکاران واقع‌بین یا کمی بدبین، از این مسأله ناخرسند بودند. با توجه به شرایط خاص این استان و نزدیکی با مرز عراق آنها نگران بودند که اگر فلسطینیها دفتری به عنوان سرکنسولگری در آنجا داشته باشند، ممکن است تبدیل به کانون وزیران مورد بحث و گفتگو قرار گرفته بود و دکتر سنجابی وزیر امور خارجه مأمور شده بود که از این کار به نحوی که موجب دلخوری آنها نشود جلوگیری کند.

هانی‌الحسن بعداً به عنوان اولین سفیر فلسطین در تهران مستقر شد، آشنایی من با او به قبل از انقلاب باز می‌گردد و به زمانی مربوط می‌شود که او در آلمان تحصیل می‌کرد. البته دوره اقامت او در آلمان کوتاه بود و ظاهراً دوره تحصیلی خود را به سرانجام نرسانید. همچنین از طریق او ارتباط ما در انجمن‌های اسلامی با یاسر عرفات که فردی بسیار مطرح و انقلابی و مورد عشق و شور جوانان جهان بود بسیار آسان صورت می‌گرفت.

سفر هیأت لبنانی و ملاقات با امام

از دیدارهایی که در این مقطع انجام شد ورود اعضای مجلس اعلای شیعیان لبنان به ریاست مرحوم شیخ مهدی شمس‌الدین بود که آن وقت معاونت و نیابت رئیس مجلس اعلای شیعه را بر عهده داشت و به همراه کادر رهبری حرکة المحرومین و سازمان امل که دو روز بعد از ورود هیأت فلسطینی به ایران صورت گرفت. هنگام دیدار شیخ مهدی شمس‌الدین و معاون او با امام که غروب روز سی ام بهمن بود من هم حضور داشتم. حدود سه ربع مانده به غروب بود. در آن جلسه امام از اظهار محبت آنان در دوران اقامت در فرانسه (که قبلاً توضیح دادم) قدردانی کردند و اظهار داشتند بالاخره حق پیروز است و آنها را دلداری دادند که از وضعیت آقای صدر مأیوس نباشید و این مسئله باعث نشود که در برنامه‌های آنها خدشه وارد شود، انقلاب اسلامی ایران با اینکه مشکلات خاص خودش را دارد اما مسئله فلسطین و لبنان جدای از انقلاب اسلامی نیست و طبعاً شیعیان لبنان هم سرنوشتی جدا از ما و امت اسلامی ایران ندارند و ما نسبت به آنها متعهد هستیم. شیخ مهدی شمس‌الدین از امام خواست که بر تلاش خود جهت روشن شدن سرنوشت امام صدر بیفزایند. امام در جواب گفتند من در طول اقامت در نجف و جریان انقلاب، امید زیادی به آقای صدر داشتم و وجود ایشان امروزه بسیار برای ما مفید می‌بود. من دعا می‌کنم که خداوند هر چه زودتر ایشان را به ما برگرداند. همچنین با اشاره به من گفتند شما مطمئن باشید در ایران هم افراد زیادی هستند که دلشان برای استخلاص ایشان می‌تپد و حتماً در انجام وظائف خود کوتاهی نخواهند کرد.

تأسیس حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

در روز ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، کمتر از یک هفته از پیروزی انقلاب می‌گذشت که بیانیه اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی با شرح اهداف و رسالت آن منتشر گردید. امضاکنندگان بیانیه اولیه آیت‌الله موسوی اردبیلی، دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و دکتر محمدجواد باهنر بودند. از همان ابتدا کادر گسترده حزب در سراسر کشور تشکیل شد و روحانیون کثیری

از اکثر شهرهای بزرگ و کوچک کشور بدان پیوستند.

در همان زمان می‌شنیدم که امام در ابتدا با تشکیل حزب مخالف بودند ولی رهبران حزب ایشان را قانع کرده بودند.

در همین زمان یعنی در هفته‌های اول انقلاب هفت گروه مسلمان که در رژیم گذشته به اقدامات قهرآمیز زیرزمینی روی آورده بودند، یعنی گروه‌ها و سازمانهای مسلح امت واحده، توحیدی بدر، توحیدی صف، فلاح، فلق، منصورون و موحدین به یک ائتلاف تشکیلاتی روی آوردند و ظاهراً به توصیه آیت‌الله مطهری در هم ادغام شدند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را بنا نهادند.

روزی در وزارت کشور دکتر حبیبی و من درباره اعلام موجودیت این سازمان گفتگو می‌کردیم. دکتر حبیبی گفت بهترین ارگان برای مقابله با عملیات ایذائی مجاهدین خلق و چریکهای فدائی خلق که از احساسات پرشور جوانان انقلابی سوءاستفاده می‌کردند و فضای سیاسی و عملیاتی مناسبی نداشتند، همین سازمان با پیشینه مبارزات مسلحانه می‌تواند باشد.

در اوایل تأسیس این سازمان به نظر می‌رسید که نزدیکی پاره‌ای اعضای این گروه با سران حزب جمهوری اسلامی و عده‌ای از بزرگان آن در شهرستانها، قدرت تبلیغاتی بزرگی را برای هر دو فراهم ساخته است، وجه مشترک تبلیغات سیاسی هر دو جریان، مخالفت با سیاستهای دولت موقت بود که در مواردی از مرزهای انصاف و اخلاق و تقوای سیاسی هم عبور می‌کرد؛ که بعداً با انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری به اوج خود رسید؛ و بالاخره با عزل او کمی کاهش یافت.

مخالفت امام با تأسیس حزب جمهوری اسلامی

علت مخالفت امام با تشکیل حزب جمهوری اسلامی، به نظر من بیشتر به حضور شخصیت‌های بنیانگذار مربوط می‌شود تا تشکیل یک حزب اسلامی. امام عقیده داشتند چهره‌هایی که نامشان دربنیانه تشکیل حزب آمده، به عموم مردم تعلق دارند. اگر آنها به یک حزب محصور شوند، طبعاً در رقابت‌های سیاسی از حوزه تأثیر خود می‌کاهند. علیرغم آن با اصرار و استدلال آقایان بهشتی و رفسنجانی، ظاهراً امام دیگر مخالفتی

نکرده بودند. در آن زمان هنوز این چهره‌های روحانی نه ادعای شرکت در امور اجرائی حکومت را داشتند، نه طالب آن بودند و نه آمادگی لازم را داشتند. مردم هم ظاهراً توقع چنین کاری را نداشتند. بعدها معلوم شد که چنین تصویری از چنان حزبی، با واقعیت منطبق نبوده است.

با پیروزی قاطع حزب در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی و در دست گرفتن اکثریت پست‌های کابینه رجائی از یک طرف، و حضور دکتر بهشتی در رأس قوه قضائیه، امام دیدند که سه ارگان حکومتی عملاً در دست یک حزب است و بر اساس اصل تفکیک قوا، به مصلحت نیست ماجرای اختلافات این حزب با بنی‌صدر که مملکت را دچار بحران خطرناکی کرده بود و نیز نفوذ افراد فاقد صلاحیت در دیگر نقاط کشور حتی نگرانی بنیانگذاران حزب را فراهم ساخته بود.

همان زمان گفته می‌شد که نفوذ افراد روحانی‌نما، برخلاف نظر رهبران اصلی حزب، بر تشکیلات دادگاه‌های انقلاب و بنیاد مستضعفان و غیره، نگرانی‌هایی را در امام ایجاد کرده و همین امور رفته رفته سبب شد که امام فرمان انحلال و یا تعطیل فعالیت‌های این حزب را صادر کردند.

تشکیل اولین دادگاه انقلاب

در تاریخ ۲۷ بهمن ۵۷ چهار تن از کارگزاران رژیم گذشته، نصیری، خسروداد، رحیمی و ناجی محاکمه و اعدام شدند.^۱

آقای مجتهد شبستری و من در رادیو و تلویزیون بودیم. بعد از شنیدن خبر اعدام این افراد تصمیم گرفتیم تفسیری را در حاشیه این خبر منتشر کنیم و حکم افساد در زمین را بر اساس نص قرآن روشن سازیم. ایشان متنی را نوشتند و من آن را ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز بعد از اعلام خلاصه خبر از رادیو قرائت کردم.

آقای خلخالی صدور این احکام را به حکم امام به وی ارتباط داده است. لازم به

۱. ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک و بعد سفیر ایران در پاکستان، سرلشکر خسروداد فرمانده هوانیروز، سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران و سرلشکر رضا ناجی فرماندار نظامی اصفهان بودند.

تذکر است که حکم امام به ایشان در تاریخ ۵/۱۲/۵۷ یعنی چند روز بعد از اجرای احکام اعدام صادره توسط دادگاه انقلاب نوشته شده است. متن حکم امام بدین شرح اعلام شد:

بسمه تعالی

۲۶ ع ۹۹۱

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق خلخالی - دامت افاضاته به جنابعالی مأموریت داده می شود تا در دادگاهی که برای محاکمه متهمین و زندانیان تشکیل می شود حضور به هم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاکمه با موازین شرعیه حکم شرعی صادر کنید.

روح الله الموسوی الخمینی^۱

حال با توجه به متن حکم و ظرایف موجود در آن تا چه حد می توان نحوه اقدامات ایشان را در دادگاههای مختلف و «پس از تمامیت مقدمات محاکمه» مستند به حکم امام دانست، صلاحیت قضاوت در آن را ندارم. اظهارنظر بیشتر در این باب را اخلاقاً صحیح نمی دانم، چون ایشان در قید حیات نیستند که از خود دفاع کنند. وانگهی، ادعاهای ایشان در انتصاب کلیه امور به امام، باید با شرح بیشتری بررسی شود که از صلاحیت من خارج است.

بازگشت امام به قم در ۱۰ اسفند ۵۷

روز پنجشنبه ۱۰ اسفند بود که امام به قم بازگشتند و در مدرسه فیضیه سخنرانی کردند و نکات مهمی را خطاب به ملت بیان داشتند، بخصوص در جهت خنثی کردن تحریکات عوامل ضد انقلاب به ملت هشدار دادند. فرازهایی از سخنان امام را در این جا نقل می کنم:



امام در دیدار روزانه صبح و عصر با مردم که از سراسر کشور برای دیدار با ایشان به قم می‌آمدند



همین که امام برای لحظاتی استراحت به اطاق بازی می‌گشتند صدای مردم بلند می‌شد
«ما منتظر خمینی هستیم»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

جنايات دودمان پهلوی

من از عواطف شما ملت ایران تشکر می‌کنم. من شما ملت رنج‌دیده را فراموش نمی‌کنم. من از عهده تشکر شما بر نمی‌آیم. من از خدای تبارک و تعالی سلامت و سعادت ملت ایران را خواستارم.

ملت ایران با جان و خون خود اسلام را زنده کرد، تجدید حیات کرد برای اسلام و مسلمین؛ کوششهای قریب سیصد ساله استعمار و اجانب را خنثی کرد. قریب سیصد سال اجانب تبلیغات کردند: تبلیغات بر ضد اسلام، تبلیغات بر ضد همه ادیان، تبلیغات بر ضد روحانیت. در زمان این پدر و پسر این تبلیغات اوج گرفت. این عمال اجنبی در این پنجاه و چند سال تمام حیثیات ملت ما را پایمال کردند. این پدر و پسر خیانتها کرده‌اند که روی تاریخ را سیاه کرده‌است. این پدر و پسر جنایت‌هایی در ایران کرده‌اند که ما نمی‌توانیم عشاو، صد یک او را بیان کنیم. اینها ملت ما را به اسارت کشاندند؛ اینها خزاین ما را به یغما برده‌اند؛ اینها نیروی انسانی ما را از بین بردند. از همه مهم‌تر نیروی انسانی است. کوشش کردند که جوانهای ما را عقب نگه دارند، دانشگاههای ما را عقب نگه دارند، مدارس علمیه ما را نگذارند مشغول به کار خودشان باشند.

بیمه شدن اسلام با شهادتها

من از شما ملت ایران و از شما قمی‌ها باید تشکر کنم که در این قیام یکی دو ساله اخیر تمام نقشه‌های آنها را [نقش] بر آب کردید و عمال استعمار را از مملکت خودتان راندید و بقیه ای که مانده‌اند این‌ها هم خواهند رانده شد. دست استعمار را کوتاه کردید؛ منفعت‌خواهان را، چپاولگران بین‌المللی را، دستشان را قطع کردید. خون دادید، جوان دادید، لکن خون و جوان شما به نفع اسلام و برای اسلام بود. اسلام عزیزتر از آن است که ما خوف داشته باشیم که خونمان یا جوانانمان در راه او شهید شود... من از همه شما منت می‌کشم؛ من خادم همه شما هستم. من نمی‌توانم شکر این نعمتی که به ما داده است و آن، غیرتمندان ایران - سرتاسر ایران - است، نمی‌توانم از عهده شکر آنها برآیم.

خرابی کشور و آبادانی گورستانها

شما این راه را تا این جا رساندید. اینها رفتند از ایران و یک مملکت خرابی و یک قبرستانهای آبادی برای ما گذاشتند. قبرستانهای ما را با قبرهای جوانان ما آباد کردند و مملکت ما را خراب کردند. آشفته‌گی مملکت ما و از هم ریختگی مملکت ما طوری نیست که بتوان با یکی - دو سال و با مدت قلیل جبران کرد. این محتاج به این است که همه ملت ایران دست به هم بدهند و با هم این خرابه را آباد کنند. ننشینند که دولت آباد کند؛ دولت نمی‌تواند آباد کند. ننشینند که روحانیت آباد کند؛ روحانیت تنها نمی‌تواند آباد کند. همه با هم، همه با هم، از کشاورز و کارگر تا صانع و ملّا، تا روحانی و دانشگاهی، تا اداری و ارتش، همه با هم، همه با هم باید کمک کنند. این نهضت که تا این جا رسیده است، نیمه راه است؛ فقط دزدها را بیرون کردید، خرابکارها را بیرون کردید؛ لکن خرابه مانده است. مهم برای [ما] خرابه است؛ مهم این است که این خرابه‌ای که برای ما گذاشته‌اند با همت والای شما، با همت عظیم ملت بزرگ ایران، این خرابه از سر آباد شود.

ضرورت بیداری و هوشیاری ملت

بیدار باشید! هوشیار باشید! مفسده جوها در کمینند، اجانب در کمینند. آنها نخواهید اند، شما [هم] نباید بخوابید؛ شما باید هوشیار باشید. آنها مشغول نقشه هستند از طریقهای مختلف، با فرمهای مختلف. آنها می‌خواهند حالا که رژیم منحل سلطنتی از بین رفت، با فرمهای دیگر به میدان بیایند و باز همان منافع را تجدید کنند و باز همان چپاولگریها را بکنند و باز همان اختناق را از سر بگیرند...

مبارزه با فساد و محو آثار طاغوت

ما مبارزه با فساد را با دایره امر به معروف و نهی از منکر که یک وزارتخانه مستقل بدون پیوستگی به دولت، با یک همچو وزارتخانه‌ای که تأسیس خواهد شد ان شاء الله مبارزه با فساد می‌کنیم؛ فحشا را قطع می‌کنیم؛ مطبوعات را اصلاح می‌کنیم؛ رادیو را اصلاح می‌کنیم؛ تلویزیون را اصلاح می‌کنیم؛ سینماها را اصلاح می‌کنیم. تمام اینها به فرم اسلام باید باشد. تبلیغات تبلیغات اسلامی، وزارتخانه‌ها وزارتخانه‌های اسلامی، احکام احکام اسلام. حدود اسلام را جاری می‌کنیم. خوف از اینکه غرب نمی‌پسندد نمی‌کنیم.

غرب ما را خوار کرد؛ غرب روحیات ما را از بین برد. ما را غربزده کردند؛ ما این غربزدگی را می‌زداییم. ما با ملت ایران، با همراهی ملت ایران، با پشتیبانی ملت ایران، تمام آثار غرب را - تمام آثار فاسده، نه آثاری که تمدن است - تمام اخلاق فاسده غربی را، تمام نعمات باطله غربی را خواهیم زداید. ما یک «مملکت محمدی» ایجاد می‌کنیم. بیرق ایران نباید بیرق شاهنشاهی باشد. آرمهای ایران نباید آرمهای شاهنشاهی باشد؛ باید آرمهای اسلامی باشد. از همه وزراتخانه‌ها، از همه ادارات، باید این «شیر و خورشید» منحوس قطع بشود؛ علم اسلام باید باشد. آثار طاغوت باید برود. اینها آثار طاغوت است؛ این تاج آثار طاغوت است؛ آثار اسلام باید باشد...

نمونه بودن قم

من از عواطف ملت ایران و از عواطف هموطنی‌های خودم، قمی‌ها [تشکر می‌کنم]. من قبلاً گفته بودم که از قم «علم» منتشر می‌شود، از قم «قدرت» منتشر شد. قم نمونه بود و من مفتخرم که در قم هستم. من پانزده سال - یا قدری بیشتر - از شما دور بودم، لکن دلم این‌جا بود؛ با شما بودم. شما غیرتمندان، شما پاک‌جوانان، سرمشق همه شدید و الحمدلله تمام ملت ایران، سرتاسر ملت ایران، با هم همصدا شدند و این قدرت الهی بود که طاغوت را شکست. این قدرت الهی بود که ابرقدرتها را از بین برد و خواهد برد. ما دیگر اجازه نمی‌دهیم ابرقدرتها دخالت در مملکت ما بکنند.

روحانیون احیایران اسلام

از اختلافات دست بردارید. رمز پیروزی ما اتحاد بود، همبستگی بود. از حوزه‌های علمیه تجلیل کنید... به حرفهایی که می‌زنند و می‌خواهند شما را از حوزه‌ها جدا کنند، از مراجع جدا کنند، گوش ندهید. این‌ها غرض دارند. این حوزه‌های علمیه است که اسلام را تا حالا نگه داشته است. اگر روحانیون نبودند از اسلام خبر نبود. آن که اسلام را زنده نگه داشته است درمواقع سیاه، در این زمانهای سیاه، همین روحانیین بودند. پشتیبانی کنید از اینها...^۱

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تعبیرات سوء از رفتن امام به قم

در جریان بازگشت امام به قم در برخی روزنامه‌ها کلمات ناشایست و تحلیلهای نادرستی نوشته می‌شد، از جمله اینکه دولت دلش می‌خواهد امام در دسترس نباشد و به قم برود تا دولت در تهران آزادی داشته باشد. این جور عبارتهای خلاف واقع نتیجه‌ای جز تحریک مردم نداشت. آن مقداری که من می‌دانم بازگشت امام به قم به پیشنهاد حاج احمد آقا بود تا سر و سامانی به حوزه داده شود و استقرار امام در قم بتواند بیشتر به نفع انقلاب باشد.

پس از آنکه امام به قم رفتند، من به دیدن ایشان رفتم. پرونده و پوشه قانون اساسی هنوز در دست من بود، آن را دادم. به توصیه ایشان چند نسخه از روی آن تکثیر کردیم و به اتفاق مرحوم احمد آقا، نزد تعدادی از علما و مراجع بردیم که اظهار نظر کنند. نظر ما این بود که مجلس مؤسسان تشکیل نشود چون با شرایط آن روز ایران روی غلطک بوروکراسی اداری و پارلمانی می‌افتاد و برخلاف نظر امام مدت‌ها طول می‌کشید. به امام می‌گفتم مردم شما را به عنوان رهبر قبول دارند اگر این را شما امضا کنید و بگذارید به رفراندوم کسی چیزی نمی‌گوید. اما ایشان اصرار داشتند که در کلیه مراحل باید نظر مردم جلب بشود و مبتنی بر رأی مردم باشد. از برنامه‌های بسیار مؤثر و مفید امام در قم این بود که علما و روحانیون به دیدن ایشان می‌رفتند و ایشان هم شبها از آنان بازدید می‌کردند. گه گاه در بعضی از این محافل و نشست‌ها مطالبی نقل می‌شد که آموزنده و جذاب بود.

دیدار روزانه مردم با امام

دیدارهای روزانه امام با مردم از همان روز اول ورود به قم آغاز شد و صبح و عصر جمعاً دو سه ساعتی را در دیدار عمومی با مردم که از نقاط مختلف کشور می‌آمدند می‌گذراندند.

هیأت دولت و شورای انقلاب نیز برنامه‌های هفتگی دیدار با امام داشت. در غیر این موارد اگر مطلب خاصی از ناحیه دولت وجود داشت، غالباً من به قم می‌رفتم و مطلب را با امام طرح می‌کردم.

البته این دوری از مرکز کمی هم برای ما در دولت مشکل‌آفرین بود. چون افراد و گروههایی به حضور امام می‌رسیدند و مطالب گهگاه خلافی را مطرح می‌کردند که طبعاً روشن شدن و خلاف بودن آن در همان زمان صورت نمی‌پذیرفت و لذا تا روشن شدن مطلب چه بسا ذهن امام را به خود مشغول می‌کرد. ولی به هر حال دوران اقامت امام در قم طولی نکشید و ایشان ناچار برای درمان ناراحتی قلبی به تهران آورده شدند و از آن پس نیز همچنان در تهران ماندند.

تشنج آفرینی گروهکهای ضد انقلاب

از روزهای اول پس از پیروزی انقلاب مسأله‌ای که برخلاف انتظار خیلی‌ها بود و بروز کرد، اخلال در روند تثبیت و امنیت کشور از سوی گروهکها بود. حزب توده و گروههای مارکسیست و مائوئیست با شاخه‌های فراوان خود و چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق و امثال آنها هر کدام با طرفداران و نشریات وابسته به خود ادعاهایی را مطرح می‌کردند. اختلافاتو دعوایی که بسیاری از این گروهها در ۱۵-۲۰ سال گذشته در رستورانهای دانشجویی و غذاخوریهای اروپا با آن دست به گریبان بودند به دوره پس از انقلاب و به ایران منتقل شد. این گروهکها با دعوت به ادامه اعتصاب و راهپیمایی وارد کارزار شدند و خود را در مقابل مردم و رهبر قرار دادند. یادم است یک روز نزدیک غروب بود که اعلام کردند چریکهای فدایی خلق به طرف مقرر امام در مدرسه رفاه راهپیمایی به راه انداخته‌اند و قصد دیدار با امام را دارند که البته امام نپذیرفتند و آن برنامه لغو شد. گروهکها به فعالیتهای ضد مردمی خود ادامه دادند و بحرانهای زیادی در نقاط مختلف کشور به وجود آوردند.

شعار انحلال ارتش

از مسایل مهمی که در همان روزهای اول پس از پیروزی از سوی گروهکها مطرح شد، شعار انحلال ارتش بود و اولین بار هم توسط دار و دسته رجوی عنوان شد. واقعاً آدم -بیرت می‌کرد از عدم هوشیاری و فقدان بینش سیاسی این گروهکها که داعیه مبارزه با امپریالیسم هم داشتند. تردیدی نیست که سران این گروهکها تبعات انحلال ارتش را

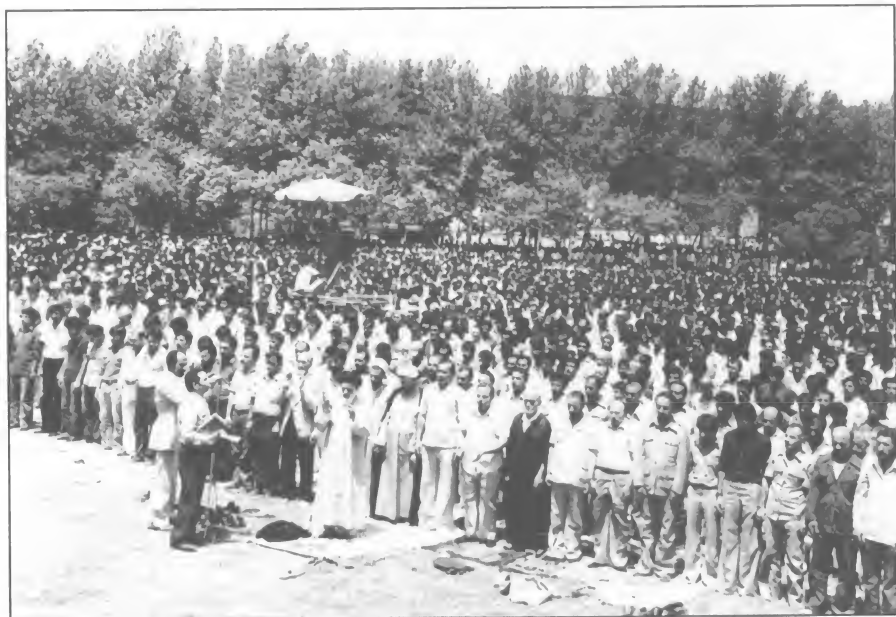
می‌دانستند لذا قصد آنان ایجاد اختلال در امنیت کشور بود. در اواخر بهمن یا اوایل اسفند بود که آقای دکتر شایگان از سران جبهه ملی که مقیم امریکا بود به ایران آمد. در آن ایام اکثر مطبوعات عمدتاً برخلاف جریان انقلاب حرکت می‌کردند و دائم به فکر جنجال و هیاهو بودند. روزنامه کیهان مصاحبه‌ای با دکتر شایگان^۱ داشت که او در آنجا اعلام کرد که «آمده‌ام به ایران تا اگر مردم بخواهند رئیس جمهور شوم...» جالب آنکه او هم اظهار می‌کرد که ارتش باید منحل شود و نیروی جدیدی پدید بیاید. از دوستان قم شنیدم، زمانی که به دیدار امام در قم رفته و از ایشان در مورد ریاست جمهوری خود سؤال کرده بود، امام با طعنه گفته بودند، این امور از من و شما گذشته است و باید به جوان‌ترها واگذار گردد.

بزرگداشت دکتر مصدق در احمدآباد

یادم می‌آید در ۱۴ اسفند ۵۷ به مناسبت بزرگداشت دکتر مصدق تجمع بزرگی در احمدآباد تشکیل شد که شخصیت‌هایی چون آیت‌الله طالقانی در آن میتینگ شرکت کردند. من چون خودم فرصت نداشتم در آنجا حضور داشته باشم، یکی از بستگانم را فرستادم که خبر مؤثق برای من بیاورد. اولین سخنران مسعود رجوی بوده که شدیداً به ارتش حمله کرده و خواهان تشکیل ارتش بی‌طبقه توحیدی شده بود. بعد از او آقای متین دفتری سخنرانی کرده بود. او به عنوان پیشقراول جبهه ملی برای آنکه خود را با شرایط نوین انقلاب منطبق بکند اعلام تشکیل جبهه دمکراتیک ملی را داد. او نیز اظهار داشته بود که بنیادها و نهادهای ضدانقلابی از جمله ارتش باید منحل شوند و از بازسازی آنها احتراز گردد.

نوبت به آیت‌الله طالقانی که رسیده بود، ایشان به شدت به شعار انحلال ارتش حمله کرده و فرموده بودند: «...به خدا قسم این خیانت است، این به صلاح کشور نیست، بدنه ارتش مسلمان هستند، این همه تجهیزات و هزینه و افرادی که تعلیم دیده‌اند و

۱. نمی‌دانم چرا برخلاف مرحوم دکتر نجشَب که یکی - دو بار او را در جلسات اروپا دیده بودم، از دکتر شایگان و دکتر سنجابی خوش نمی‌آمد.



اقامه اولین نماز جمعه به امامت آیت الله طالقانی

خودشان را در اختیار انقلاب قرار دادند، به مصلحت انقلاب و کشور نیست که ارتش را منحل کنیم...» در هر حال این بلواها بود و هر یک از گروه‌ها با اعلام راهپیمایی و تظاهرات در پی نمایش قدرت بودند. یک بار جبهه دموکراتیک ملی به خاطر اینکه قدرت خودش را به رخ بکشد، اعلام تجمع در زمین چمن دانشگاه تهران داده بود، قرار بود ساعت ۴ بعدازظهر به آنجا بروند، تا ساعت ۳/۵-۳ فقط سیصد چهارصد نفر جمع شده بودند، خودشان یک درگیری مصنوعی به وجود آوردند و اعلام کردند که نیروهای ضد دموکراتیک نگذاشتند تجمع ما صورت بگیرد. من که قبلاً این موضوع را پیش‌بینی می‌کردم، دو نفر را فرستادم تا از نزدیک اوضاع را ببینند و به من گزارش دهند. همین دو نفر هم گفتند که ساعت نزدیک به چهار بعدازظهر بود که یک درگیری مصنوعی ایجاد کردند و سپس از طریق بلندگو و با قرائت بیانیه‌هایی اعلام کردند که افرادی مخلّ نظم و امنیت میتینگ هستند و لذا آن را ملغی اعلام کردند.

در وزارت کشور

همان روزی که در قم با امام دیدار کردم به ایشان گفتم که رادیو تلویزیون دیگر نیازی به حضور مستمر من ندارد. ایشان گفتند شما بروید در نخست‌وزیری و به آقای بازرگان کمک کنید. گفتم من سالهای طولانی در ایران نبودم الآن خیابانهای تهران را هم نمی‌شناسم، از منزل خاله‌ام که در آنجا ساکن هستم تا یکی دو جا می‌خواهم بروم نمی‌توانم پشت فرمان اتومبیل بنشینم، اگر اجازه بدهید یک مقداری بگردم و از شرایط کشور اطلاعات بیشتری به دست بیاورم.

امام می‌گویند رفرا دوم را هر چه زودتر برگزار کنید

چند روزی گذشت تا اینکه احمد آقا گفت امام می‌گویند رفرا دوم باید هر چه زودتر برگزار شود. من با آقای دکتر صدر حاج سید جوادی در وزارت کشور دیدار کردم و پیام امام را به ایشان دادم. وزیر کشور گفت ما الآن تشکیلات سالم اداری در کشور نداریم. حتی پاسبانها نه می‌توانند با لباس و اونیفورم سابق سر کار بروند و نه ابزار بی‌سیم و ماشین دارند، کلانتریها هم اکثراً در روزهای آخر به شدت آسیب دیده است.



وزیران و چاران کابینه شدروان مهندس جازرکان



در وزارت کشور از سمت چپ: دکتر حاج سید جوادی وزیر کشور، دکتر محمدی معاون حقوقی وزیر کشور

در مراکز استانها و شهرها هم استانداران و فرمانداران هنوز مستقر و مسلط به اوضاع نشده‌اند. انجام امر امام چند ماهی فرصت نیاز دارد. من مطلب را به احمد آقا طی یک تماس تلفنی اطلاع دادم. کمی بعد ایشان تلفن کرد و گفت امام می‌فرمایند، اگر کمی بجنبید این کار انجام می‌شود. دو روز بعد احمد آقا مجدداً زنگ زد و گفت امام می‌گویند قصهٔ رفراندوم به کجا رسید؟ من گفتم مطلب تازه‌ای ندارم. ایشان گفت امام معتقدند خود شما به وزارت کشور بروید و با تجربه کار سازمانی که از انجمنهای اسلامی دارید، سامان دادن به این امور را خود بر عهده بگیرید. کمی فکر کردم و گفتم من که نمی‌توانم فردا صبح به دیدار وزیر بروم و بگویم صبح‌بخیر، آمده‌ام رفراندوم برگزار کنم. گفت من ترتیب کار را می‌دهم و مطلب را به امام منتقل کرد. امام با هوش و درایتی که داشتند متوجه شدند و ظاهراً توسط سیداحمد آقا یا کس دیگری به مهندس بازرگان و ایشان هم به آقای صدر حاج سید جوادی - وزیر کشور - گفتند. همان شب به قم رفتم و اوضاع نامساعد را که منظور وزیر کشور بود برای ایشان شرح



با آقای صدر آبادی ریاست دفترم وزارت کشور و سپس نخست‌وزیری

دادم و ضمناً گفتم آقا، حالا که دنیا شما و رهبری شما و این انقلاب به این عظمت را پذیرفته و به رسمیت شناخته است چه نیازی به فراندوم داریم؟ من مطمئن هستم اگر شما «جمهوری اسلامی» را به عنوان نظام سیاسی کشور اعلام کنید، هم مردم ما و هم دنیا، آن را خواهند پذیرفت.

امام: شما الآن نمی‌فهمید

ایشان در جواب گفتند شما الآن نمی‌فهمید. پنجاه سال دیگر خواهند گفت با سوءاستفاده از احساسات مردم، نظام موردنظر خود را بر مردم تحمیل کردند. نه حتماً باید رأی‌گیری شود و دقیقاً تعداد مخالف و موافق معین شود. من وقتی از قم برگشتم منزل خاله‌ام بودم که آقای صدر تماس گرفت و مرا به وزارت کشور دعوت کرد. من به اتفاق دکتر حسن حبیبی به دیدار ایشان رفتیم و بعد از کمی گفت‌وگو، معاونت سیاسی اجتماعی را به من و معاونت اداری و عمران را به ایشان واگذار کرد. از آن تاریخ هر دوی ما در وزارت کشور شروع به کار کردیم. تقریباً اواسط اسفند ۵۷ بود که احمد آقا گفت یک سری بیا قم و رفتیم و گفت آقا پایش را کرده است توی یک کفش و گفته



آئین‌نامه اجرایی رفراندوم را به سبک انجمن‌های اسلامی در مدت کوتاهی تنظیم کرده
و به هیئت دولت تقدیم کردیم

است که باید خیلی زود رفراندوم برگزار بشود برای جمهوری اسلامی. به ایشان گفتم خیلی خوب اما خیلی زود یعنی چی، گفت امام می‌گوید همین روزهای آینده، گفتم قبلاً که توضیح دادم که این کار تشکیلات لازم دارد و نظم می‌خواهد، فرمانداریها، استانداریها، صندوق، جمع‌آوری تهیه تعرفه و ارسال، ستاد مرکزی و اینها همه به این سرعت نمی‌شود، گفت که نمی‌دانم دیگه آقا اصرار دارد که این انجام بشود، من دوباره به قم رفتم و به ایشان گفتم آقا خود شما نظام جمهوری اسلامی را اعلام کرده‌اید این کافی است و دنیا هم که مشروعیت شما را قبول کرده است، این هیچ ایرادی ندارد، ایشان گفتند شما الآن را نگاه نکنید، آن چیزی که در تاریخ می‌ماند واقعیتهای تاریخی است. شما سعی کنید که هر چه زودتر دولت این کار را برگزار کند. آن موقع من در هیأت وزیران هیچ نقشی نداشتم و گاهی اوقات در جلسات دولت به درخواست دوستان شرکت می‌کردم. به ایشان گفتم برگزاری یک چنین کاری خیلی تدارکات

می‌خواهد، از وزارت کشور که باید یک ستادی تشکیل بدهد در شهرستانها و در مراکز استانها، بخشداریه‌ها یک بسیج تشکیلاتی و عمومی باید صورت بگیرد، الآن در صورتی که پاسبانها جرأت نمی‌کنند با لباس پاسبانی بیرون بیایند و سر چهارراهها بمانند برای نظم عمومی چطوری می‌خواهید این کار برگزار بشود. ایشان گفتند نه این کار امکان‌پذیر است، شما بروید و کار را به سبک انجمن اسلامی در بیاورید. من آمدم تهران و آن شب مطلب را به آقای صدر حاج سید جوادی اطلاع دادم، ایشان گفت شما اولویت کارتان را روی برگزاری رفراندوم بگذارید. گفتم بسیار خوب ولی این بیعتی نباشد برای انجام کار دائم در وزارت کشور چون من الآن تهران را هنوز بلد نیستم چطوری می‌توانم معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور بشوم. به هر حال فایده نکرد و من در آنجا مشغول کار شدم و این دقیقاً ۱۴ یا ۱۵ اسفند سال ۵۷ بود. در عرض کمتر از ۳ روز به سبک انجمن اسلامی ما یک ستاد برگزاری رفراندوم در وزارت کشور تشکیل دادیم و به تعداد استانداریه‌ها افرادی را از انجمن اسلامی و دوستان دیگر گرد آوردیم. البته تشکیلات ستاد انتخاباتی وزارت کشور که از زمان گذشته با یک مدیریت کل اداره می‌شد، خدمات ستادی به ما ارائه می‌داد و تجربه‌های تشکیلاتی خود را در اختیار ستاد رفراندوم می‌گذارد. قرار شد ۳ نفر در مرکز بمانند و بقیه به مراکز استانها اعزام بشوند، در آنجا نیز یک ستاد مرکزی به تعداد شهرستانها افرادی را با کمک ائمه‌جمعه که مورد اعتماد احمد آقا بودند در اختیار گرفتند. در مرکز شهرها نیز همین طور به تعداد روستاها و بخشها افراد انتخاب شدند. تقریباً بیستم اسفند بود که ستاد رفراندوم کل کشور تشکیل شد. آن موقع تشکیلات کشوری از هم پاشیده بود، استانداریه‌ها سر و سامان نداشت. بعضی از استانداران که به تازگی به محل کار خود اعزام شده بودند مورد اعتراض اهالی بودند. یک بار در یکی از روزنامه‌ها نوشته بود: آقای بازرگان آن انقلاب کجا و این انتصابات کجا؟! در خیلی موارد توده‌ایها و نیروهای چپ و عناصر ضد انقلاب در ایجاد بلوا و نارضایتی نقش داشتند. استانداران هنوز مجال زیادی برای تسلط به کار پیدا نکرده بودند، در حوزه‌های کوچکتر فرمانداری و شهرستانها و بخشداریه‌ها نیز به همین شکل بود و سازمان منظمی که عهده‌دار اجرای

صحیح و بدون دغدغه فرزندم بشود، وجود نداشت. با وظیفه سنگینی روبه‌رو بودیم و چاره‌ای ندیدیم که یک جلسه مشترکی با روحانیون معتمد امام در مراکز استانها بگذاریم و از آنها تقاضا کنیم که تسهیلاتی را فراهم کنند. در این زمینه با کمک حاج احمد آقا با روحانیون سرشناس مراکز استانها مانند آقای صدوقی در یزد هماهنگی‌هایی کردیم.

آئین‌نامه اجرائی فرزندم تدوین و به دولت و به شورای انقلاب جهت تصویب فرستاده شد.

در روز ۱۷ اسفند با هماهنگی با دفتر امام به همراه چند نفر از دست اندرکاران ستاد مرکزی فرزندم حضور امام رسیدیم. روز دهم فروردین ۵۸ به عنوان تاریخ برگزاری فرزندم تعیین شد. امام تأکید داشتند هر چه سریعتر فرزندم برگزار شود. وقتی مشکلات را عرض کردم، گفتند شما حرکت بکنید، مردم هم مردم نجیبی هستند کمک خواهند کرد و زیاد نگران تحریکات ضد انقلاب نباشید. در جواب ایشان گفتم گاهی ناهماهنگیها مربوط به روحانیون شهرستانهاست. گفتند هر جا با اشکال مواجه شدید به من اطلاع بدهید.

قبلاً گفتم که در وزارت کشور ستاد انتخابات را تشکیل دادیم. انجمن اسلامی این وزارتخانه قبل از پیروزی انقلاب فعالیتش را شروع کرده بود، در این زمینه به ما کمکهای خوبی کرد موضوعی که به بحث گذاشته شد سؤال فرزندم بود، ما بر اساس طرح شورای انقلاب و دستور امام اعلام کردیم سؤال یک جمله خواهد بود: جمهوری اسلامی، آری یا نه، که قرار شد بخشی از ورقه به رنگ سبز با کلمه آری و زیر آن به رنگ قرمز با کلمه نه به جمهوری اسلامی باشد. در همین خصوص در برخی روزنامه‌ها و محافل و نیز از سوی برخی گروهها اعتراضاتی شد که چرا مردم را در مقابل یک امر و یک موضوع تک گزینه‌ای قرار می‌دهید که آری یا نه باشد و پیشنهاد می‌کردند که عناوین دیگری مانند جمهوری دموکراتیک خلق یا جمهوری خلق و امثال آن را اضافه کنید. گروههایی چون جبهه ملی و سازمان مجاهدین خلق روی این مسأله اصرار زیادی داشتند. به ناچار امام اظهارنظر کردند و گفتند جمهوری اسلامی نه یک کلمه

بیشتر و نه یک کلمه کمتر.

لازم به تذکر است که مهندس بازرگان جمهوری دموکراتیک اسلامی را پیشنهاد کرد ولی در مورد نام نظام تنها او نبود که کلمه دموکراتیک را به عنوان وصف جمهوری اسلامی عنوان کرده بود. استدلال ایشان این بود که نظامهایی مانند پادشاهی عربستان و جمهوری پاکستان، صفت اسلامی را یدک می‌کشند ولی دارای نظام غیردموکراتیک هستند و لذا بهتر است ما از همین اول نوع حکومت خود را از آنان جدا سازیم. از میان بزرگان حوزه، دائی بزرگ من مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا صدر حتی مخالف کلمه اسلام در پی لفظ جمهوری بود. ایشان حتی یکبار در همان هفته اول فروردین نظر خود را توسط من به اطلاع امام رساند. ایشان معتقد بود، اگر در سیستم جمهوری اسلامی، ضعفی یا خدای ناکرده انحرافی یا خطایی صورت پذیرد، آن خطا و انحراف متوجه اسلام خواهد شد. لذا پیام ایشان به امام این بود که تلاش خود را برای پیاده کردن احکام اسلامی به کار برید و همه ما هم پشتیبانی خواهیم کرد ولی نام اسلام را روی جمهوری نگذارید. در میان علمای طراز اول و مراجع عظام هم بودند اشخاصی که حتی با تأسیس حکومت دینی در زمان غیبت معصوم مخالف بودند و اصل ولایت فقیه را نمی‌پذیرفتند؛ و از این که برخی گروه‌ها و روزنامه‌ها، مخالفین ولایت فقیه را مخالف اسلام و روحانیت و انقلاب دانسته و آنان را مرعوب‌شدگان استکبار قلمداد می‌کردند رنجور بودند. با اعلام نظر قاطع امام که جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر، اظهارنظرها پایان پذیرفت؛ گرچه اختلاف‌نظرها ادامه یافت؛ ولی در عمل مخالفتی صورت نگرفت. حتی اغلب و شاید اکثر قریب به اتفاق همین افراد در رفراندوم شرکت کردند و به نظام رأی آری دادند.

جلسه هماهنگی روحانیون مسؤول کمیته‌های دوازده‌گانه انقلاب در تهران

بدیهی بود با توجه به خصلت هر انقلاب در روزهای اول نیروهای نظامی و انتظامی از انسجام لازم برخوردار نباشند از آن طرف گروه‌های زیادی فعال بودند. به قول مهندس بازرگان از هر نخودی یک نمونه‌ای در آش‌مان ریخته شده بود و اینها نسبت به وضع حکومت انتقاد داشتند و در روند امور اخلال می‌کردند. به منظور ایجاد نظم و

امنیت برگزاری انتخابات تصمیم گرفتیم با تعدادی از روحانیون که مسئولیت کمیته‌های دوازده گانه انقلاب اسلامی رادر تهران بر عهده داشتند جلسه‌ای در دفتر کار من داشته باشیم. از جمله آقایان مهدوی‌کنی و محلاتی به وزارت کشور آمدند. در آن جلسه مسایلی چون سر و سامان دادن به وضعیت کمیته‌ها و نقش و وظیفه آنها و مساعدت کمیته‌ها در برقراری نظم و امنیت در مراحل برگزاری رفراندوم مطرح شد. به ویژه قرار شد روحانیون و ائمه جماعات در مساجد، مردم را به وظیفه‌شان آشنا کنند. در آن جلسه سخنان مرحوم شهید محلاتی بسیار دلپذیر بود. خدا رحمتش کند. با توجه به نارضایتی مردم از نیروهای انتظامی رژیم گذشته در آن جلسه بحث این شد که روحانیون مردم را راضی و قانع کنند که مأمورین انتظامی بتوانند سرپستهایشان بروند. بهترین راه برای آن که گذشته بد پاره‌ای از مأموران انتظامی به ذهن مردم تداعی نشود، تغییر لباس آنها بود. گرچه این امر مستلزم هزینه گزافی، آن هم در اول کار دولت موقت بود. قبل از آنکه مطالب مربوط به رفراندوم را کامل کنم چند رویداد اواخر سال ۵۷ و اوایل سال ۵۸ را بیان می‌کنم.

تأسیس بنیاد مستضعفان

یکی از اقدامات نخستین روزهای انقلاب تأسیس بنیاد مستضعفان بود. پس از پیروزی انقلاب مصادره اموال خاندان پهلوی شروع شد، برای اینکه این کار نظم و نسقی داشته باشد به همراه چند نفر از دوستان که از بی‌نظمی در این زمینه گلایه می‌کردند خدمت امام رسیدیم، حاج احمد آقا هم اضافه کرد که نظر دولت ایجاد یک سازمان منظم متکی به احکام دادگاهها و دارای پرسنل منضبط و سامان یافته است، شاید کسان دیگری هم در این رابطه تذکراتی از ماوقع به امام داده بودند، امام هم که ظاهراً قبلاً این موضوع به ذهنشان رسیده بود خیلی زود ترتیب اجرای آن را دادند، لذا در روز ۲۱ اسفند فرمان تأسیس بنیاد مستضعفان را صادر کردند و تأکید کردند که اموال مصادره شده ثروت ملی و مربوط به ملت است و باید در جهت محرومیت‌زدایی به کار گرفته شود، و آنچه صاحب نامشروع افراد است به این سازمان منتقل گردد و با هدف و اساسنامه معین، در امور مربوطه هزینه گردد.

بیانیه دولت در مورد زندانیان سیاسی

از اقدامات دیگر دولت بیانیه‌ای بود بنا بر توصیه و فرمان امام مبنی بر اینکه کلیه احکامی که در رژیم گذشته به دلایل سیاسی صادر شده و افرادی دستگیر و زندانی شده بودند، تمامی تبعات اجتماعی آن کان لم یکن و مردود اعلام گردد. این قضیه اثرات خوبی در جامعه گذارد.

وضعیت حقوق دریافتی نمایندگان اقلیتهای مذهبی در مجلس

وقتی از طرف امام اعلام شد نمایندگان مجلس از سال ۴۲ خصوصاً بعد از تصویب قانون کاپیتولاسیون به بعد باید حقوق نمایندگی را برگردانند، من خدمت ایشان رسیدم و گفتم این حرف درستی است اما اقلیتهای مذهبی به هر حال دستور مذهبی‌شان چیز دیگری بوده، اجازه بدهید اقلیتهای مذهبی را از این امر معاف کنیم. ایشان گفتند برو این را اعلام بکن. من طی نامه‌ای نظر امام را برای آقای مهندس بازرگان نوشتم و ایشان هم روز بعد این را اعلام کردند که در روزنامه‌ها منتشر شد و بسیار اثر خوبی در عواطف و احساسات مردم به ویژه اقلیتهای مذهبی گذاشت.

عید نوروز سال ۵۸

من در جریان تدارک رفراندوم در روزهای آخر اسفند مرتب به قم رفت و آمد می‌کردم. در روز اول عید سال ۵۸ در بیت امام در قم بودم که هیأت دولت خدمت ایشان رسیدند. یادم است یک کیسه پلاستیکی کنار امام بود که در آن سکه‌های کوچک یک ریالی بود. مهندس بازرگان خطاب به امام گفتند یک عیدی در شأن انقلاب به ما بدهید. امام به هر کدام از وزرا از این سکه‌ها دادند. من گفتم جداگانه خدمتتان می‌رسم این فایده ندارد. وقتی همه رفتند و امام هم رفتند داخل، به آقای صانعی گفتم ببینید اگر آقا اجازه می‌دهند بروم خدمتشان. ایشان از سر لطف گفت شما از ما به امام نزدیکتر هستید ما باید از طریق شما اجازه بگیریم. رفتم نزد امام، داشتند بین دو اتاق قدم می‌زدند. سلام کردم و با حالت خنده و تبسم پر از مهر و عطوفت گفتند هان چیه؟ گفتم عیدی می‌خواهم. کیسه را برداشتند، گفتم نه اگر همه‌اش را هم بدهید فایده‌ای

ندارد. ایشان ۵ - ۶ تا از همان سکه‌ها دادند و یک شوخی هم کردند و گفتند: تو باید از پدرت برای ما عیدی بگیری.

خروج از پیمان ستو

از تصمیمات مهمی که دولت گرفت خروج از پیمان استعماری ستو بود. در خاطرم هست که امام در مورد خروج از این پیمان تذکر دادند که دولت در ۲۲ اسفند ۵۷ این قرار داد را لغو کرد. و در ۷ فروردین رسماً به دولتهای پاکستان، عراق، ترکیه و انگلستان اعلام داشت.

قطع رابطه با دولت مصر

یک حادثه‌ای که به دنبال قرار داد کمپ دیوید میان اسرائیل و مصر در ایران رخ داد و من در وزارت کشور خبر آن را دریافت کردم، این بود که عده‌ای از جوانان و دانشجویان عرب مقیم تهران در ۶ فروردین ۵۸ سفارت مصر را اشغال کردند و به این شکل خشم خود را اعلام کردند و از دولت ایران خواستند روابط خود را با رژیم مصر قطع کند. البته بعد از ۲۴ ساعت سفارت را ترک کردند. اقدام انورسادات از سوی تمام کشورهای عربی محکوم شده بود. در تقبیح این اقدام سازشکارانه در ۵ فروردین امام بیانیهای صادر کردند و دولت ایران به فرمان امام روابطش را با دولت مصر قطع کرد.

بحران کردستان

از آنجا که من معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور بودم و گزارشات ژاندارمری مستقیماً به وزارت کشور فرستاده می‌شد، در جریان حوادث استانهای مرزی کشور بودم. فکر می‌کنم در ۲۶ اسفند بود که اطلاع دادند پادگان مهاباد را خلع سلاح کردند. آن روز من تماس گرفتم با آیت‌الله طالقانی به ایشان گفتم من هنوز به امام اطلاع نداده‌ام قاعدتاً تا یکی دو ساعت دیگر امام مطلع خواهند شد، شما ببینید می‌توانید کاری بکنید. ایشان بیانیهای در این زمینه دادند و پیامی فرستادند مبنی بر این که چقدر ناگوار است برای ما که اولین گلوله شلیک شود، بعد از سالها زندگی در رژیم استبداد و خفقان، حالا که مبارزات مردم به ثمر رسیده انصاف نیست شیرینی پیروزی را اینگونه

اعمال تلخ بکند و این خواست دشمنان است که می‌خواهند راه بازگشت خودشان را فراهم کنند (البته اینها نقل به مضمون است).

یادم است در آن ایام من در مصاحبه‌ای گفتم برخلاف بعضیها که تصور می‌کنند دولت شوروی از دوستان نزدیک ما بعد از انقلاب خواهد بود، این طور نیست، زیرا اگر امریکا از انقلاب اسلامی به لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، جغرافیایی و به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی ضربه خورده باشد شوروی به لحاظ ژئوپلیتیکی هم صدمه خورده، زیرا حدود ۷۰ میلیون جمعیت که در جمهوریهای مسلمان جنوب روسیه ساکنند به لحاظ فرهنگی و عقیدتی خودشان را به ایران نزدیک حس می‌کنند و طبعاً انقلاب اسلامی در آنها تأثیر می‌گذارد و می‌تواند منشأ تحرکاتی باشد، لذا شوروی از امریکا بیشتر ضربه خورده و نباید خوش باور بود که از انقلاب ما حمایت بکند. این اعلام مواضع و دیگر نظریاتی که نسبت به اتحاد جماهیر شوروی داشتم، خشم حزب توده را علیه من برانگیخته بود، که در جای دیگر بدان اشاره خواهم کرد.

به نظر می‌رسید تحریکات ضد انقلاب در کردستان از ناحیه شوروی هم حمایت گردد. بعدها هم در حوادثی که منجر به دستگیری سران حزب توده شد، سیاستهای یک بام و دو هوای شوروی در مورد ایران روشن شد.

در مورد اوضاع بحرانی کردستان بد نیست کمی به عقب برگردیم و به ریشه‌یابی مطلب پردازیم. قبل از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷، یعنی در اوج مبارزات ملت ایران، حزب دموکرات کردستان در ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ اعلامیه‌ای صادر کرد، و خواهان تشکیل دولت موقت گرد گردید.

در جریان انقلاب، احزاب و گروههای کرد با گرایشهای تند و رادیکال و غالباً مارکسیستی پدیدار شدند و علی رغم روشهای سیاسی و عقیدتی متفاوتی که با یکدیگر داشتند، به رهبری عزالدین حسینی، دست به ایجاد جبهه‌ای متشکل از اکثر گروههای کرد زدند. در اسنادی که بعدها بدست آمد، دخالت دولت امریکا و اسرائیل نیز در کنار دخالتهای ایادی شوروی، در تقویت و شکل‌گیری جبهه متحد کردستان روشن گردید.

شورش‌ها آغاز می‌شود

بحران کردستان در واقع قبل از پیروزی انقلاب و با اعلام موجودیت حزب دموکرات کردستان در ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ برای متولیان انقلاب قابل پیش‌بینی بود. مهندس بازرگان درست یک هفته بعد از ۲۲ بهمن، آقای داریوش فروهر را در رأس هیأتی به منطقه اعزام کرد، تا با مذاکره با رهبران سیاسی و روحانی آنان، زمینه‌های توطئه را از بین ببرند، ولی تحریکات و توطئه‌های گروه‌های چپ این حرکت را عقیم گذارد. چند هفته بعد از این شورش گروه‌های کرد با خلع سلاح پادگان مهاباد و سنندج در هفته آخر سال ۵۷ آغاز شد. آیت‌الله طالقانی هم در بیانیه خود همان‌طور که گفتم این حرکت را نشانه پشت کردن به نهضت عظیم ملت ایران و ایجاد بستر مناسب برای دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اعلام داشت.

خلع سلاح پادگان‌های نظامی

به هرحال همزمان با ماجرای مهاباد در سنندج نیز اغتشاش شد و پادگان آنجا به محاصره ضد انقلاب که عمدتاً گروه‌های چپ بودند، افتاد. دولت برای بازگرداندن امنیت به این دو شهر وارد کار شد. در جلسه‌ای که بعد از جلسه هیأت دولت به منظور بررسی این موضوع تشکیل شد، از سوی وزارتکشور من حضور داشتم. در آن جلسه دو نظریه وجود داشت: سپهبد قرنی رئیس ستاد مشترک ارتش عقیده داشت که باید با تمام قدرت در مقابل این حرکت ایستاد و اگر به اینها مجال داده شود به جاهای دیگر هم سرایت می‌کند. باید اغتشاشگران متوجه شوند که انقلاب شده ولی ارتش از بین نرفته و فکر نکنند رژیم جدید برای بقای خودش دست بسته است. در مقابل این نظر کسان دیگری مانند مهندس بازرگان، آقایان مطهری و دکتر بهشتی و آقای طالقانی (که در جلسه حضور نداشتند ولی بعداً از نظرشان مطلع شدیم) معتقد بودند حتی المقدور باید از طریق مذاکره مسأله را حل کرد.^۱

یادم می‌آید امام از قضیه کردستان خیلی ناراحت بودند. در روزهای آخر اسفند که

۱. این اختلاف نظر موجب شد که در هفتم فروردین ۵۸ سپهبد قرنی از ریاست ستاد مشترک ارتش استعفا دهد و سرلشکر فرید جانشین ایشان شود.



داریوش فروهر وزیر کار و نماینده اعزامی نخست‌وزیر به کردستان

به قم سر می‌زدم، امام صبح و عصر از روی پشت بام با مردم دیدار می‌کردند، پس از اینکه برای استراحت پایین می‌آمدند، گاهی اوقات فرصتی بود برای گفتگو. فکر می‌کنم دو شب یا سه شب قبل از عید بود که بعد از نماز مغرب به دیدارشان رفتم. به طور مشهودی از این ماجرا ناراحت بودند و البته از اختلاف نظر مسئولین امر هم مطلع بودند. البته من نتوانستم از بیانشان متوجه شوم که کدامیک از دو راه حل را در برخورد با اشرار در نظر داشتند، اما بلافاصله به آقای صانعی گفتم که از آقایان مطهری یا طالقانی و هاشمی بخواهید به قم بیایند.

اعزام هیأت نمایندگی امام به کردستان

امام با مشورت با آقایان طالقانی و هاشمی رفسنجانی ضمن صدور پیامی^۱ (بتاریخ ۲۹ اسفند ۵۷، که در آن بر وحدت شیعه و سنی و تأمین عدالت و رفع کمبودها و حفظ آرامش تأکید کرده و از ارتشی و نیروهای انتظامی در دفاع از خود و نوامیس مردم

۱. صحیفه امام، جلد ۶، ص ۳۸۴.

پشتیبانی کرده بودند.) هیأتی را شامل همین افراد و آقایان دکتر بهشتی، بنی‌صدر و نیز صدر حاج سید جوادی وزیر کشور و مرحوم فروهر را مأمور کردند و گفتند که با مردم سندج و مهاباد صحبت بکنید، از طرف من سلام برسانید بگویند ما می‌دانیم محرومیتهایی در مناطق شما وجود دارد و استان کردستان مثل بقیه استانهای محروم کشور مورد بی‌مهری قرار گرفته و شاید در آنجا ظلم مضاعفی به مردم شده باشد، اما شما برادران ما هستید و اطمینان داشته باشید که در اولین فرصت ما برای رفع محرومیت از همه نقاط به خصوص کردستان اقدام خواهیم کرد. آقای صدر حاج سید جوادی و مرحوم داریوش فروهر هم قبلاً از جانب نخست‌وزیر به این منطقه اعزام شده بودند. نزدیک غروب روز ۲۸ اسفند آقای فروهر طی تماس تلفنی به من گفت (چون نخست‌وزیر و وزیر کشور در دفتر کار خود نبودند و من در سمّت معاونت سیاسی وزیر کشور، رابط گزارشات واصله از ژاندارمری و دیگر ارگانها بودم): اغلب سران کرد علیرغم اینکه با تجزیه‌طلبی موافقت ندارند خواهان استقلال و خودمختاری هستند و کمیته‌های مختلفی را شکل داده‌اند که اگر اقدامات به موقع صورت نگیرد، می‌تواند خطرناک باشد.

غروب همان روز به منزل آقای صدر حاج سیدجوادی - وزیر کشور - رفتم تا ایشان را در جریان گزارش‌های واصله به وزارت کشور قرار دهم. از همان جا به آقای بازرگان تلفن کردم و مطلب را به اطلاع نخست‌وزیر رساندم و ضمناً گفتم که هیأت منتخب امام نیز عازم منطقه هستند.

مجدداً به دفتر کار خود بازگشتم و از آخرین نظریات امام آگاهی یافتم و سپس از بی‌سیم ژاندارمری با آقای فروهر تماس گرفتم و سفر قریب‌الوقوع هیأت را به ایشان اطلاع دادم. این هیأت که بعدها به هیأت حسن نیت موسوم شد در روز اول فروردین سال ۵۸ عازم سندج شد. جوّ به گونه‌ای بود که اشرار هر کسی را که جزو انقلاب و دولت بود مورد تعرض قرار می‌دادند. حتی به اتومبیل همین هیأت هم تیراندازی کردند. در حالی که هیأت اعزامی امام به همراه نمایندگان دولت خصوصاً مرحوم آیت‌الله طالقانی با کمال حسن‌نیت خواهان مذاکره بودند و نقش پرمهر و سرشار از

تفاهم مرحوم طالقانی فضای سالم و به دور از بهانه و خشونت را - لاقلاً در آغاز کار - می‌طلبید، ولی رفتار سران شورشیان، به ویژه شخص عزالدین حسینی حکایت از همه چیز جز خواسته سالم و گفتگوی چاره‌ساز می‌کرد. با این حال استقبال عامه مردم از هیأت خوب بود و آیت‌الله طالقانی در روز دوم ورود در اجتماع بزرگ مردم سنندج سخنرانی کرد و اهداف رهبر انقلاب را برای مردم روشن ساخت. ایشان همچنین اضافه کرد که انقلاب در چه شرایطی به ثمر رسید و ما باید به دست خودمان در عمران و آبادی کشور بکوشیم، البته محرومیتها زیاد است، محرومیت‌های ۵۰ ساله پهلوی و بیشتر از آن استعمار فرهنگی چند صد ساله را نمی‌توان یک شب و یک ماه و چند ماه از بین برد، اما قول می‌دهیم که عنایت خاصی به منطقه کردستان داشته باشیم و طبعاً عناصر ضد انقلاب این کار آخرشان نخواهد بود، ایادی استعمار شرق و غرب و حتی اسرائیل برای مبارزه با انقلاب به شگردهای مختلف متوسل می‌شوند. در آن مقطع سازمان چریک‌های فدایی خلق در بیانیه‌ای ادعا کرده بود که تیمسار قرنی افرادی از گارد جاویدان رژیم گذشته را به ارتش برگردانده و آنها را به سنندج اعزام کرده که شعار آزادیخواهی مردم را سرکوب کنند. آیت‌الله طالقانی این شایعه را که از پادگان علیه مردم تیراندازی شده و مردم را کشتند و اموال آنها را غارت کردند تکذیب کرد و از مردم خواست دست از برادرکشی بردارند و به دولت برای تأمین صلح و امنیت کمک کنند و اطمینان داشته باشند که آزادی فرهنگ، زبان و مذهب در نظام جدید تأمین خواهد شد. ایشان در ضمن گفتند شورای شهر سنندج به انتخاب مردم تشکیل می‌شود و هیأت منتخب امام بر انتخابات نظارت خواهد کرد و زندانی‌هایی که در پادگان سنندج اسیرند آزاد خواهند شد.

با دریافت اولین گزارش تلفنی از هیأت اعزامی امام و دولت، فضای غیرسالم و آشوب طلب شورشیان و خواسته‌های غیرمعقول و جدائی طلب آنان، محتوای بحث و مذاکره هیأت دولت و شورای انقلاب گردید. روحیه امام همان‌طور که گفتم از این جریان آن هم در اوایل شکل‌گیری انقلاب و تلاش برای استقرار آن در فضای رها شده از استبداد داخلی و استیلای خارجی، مکدر و به نحو ملموسی دلگیر به نظر می‌رسید.



جلسه ایجاد هماهنگی در نوع برخورد با شورشیان کُرد در دفتر نخست‌وزیر تشکیل شد؛ نظامیان برخلاف سیاسیون معتقد به برخورد تند بودند؛ جمعی از وزرا در جلسه حضور داشتند

اختلاف نظر در مورد شیوه برخورد با شورشیان

در مورد کیفیت و نحوه برخورد با سران شورشی دو راه و دو تاکتیک مورد بحث بود. فرمانده ژاندارمری کل و نیز تیمسار قرنی و تنی چند از وزیران معتقد بودند باید با نهایت قدرت و با بهره‌گیری از تمام توان نظامی با آنان مقابله کرد. نظریه دوم به روشهای دیپلماسی و گفتگو و قول جبران نارسائی و محرومیت‌های ناشی از نظام گذشته معتقد بود. هر چند این امر با عنایت به فحوای گزارش تلفنی مرحوم طالقانی با مهندس بازرگان که «در اکثر بیانات عزالدین حسینی و دیگر رهبران کرد بهانه‌جویی و کینه‌ورزی و عدم انعطاف بیش از هر چیز دیگر مشاهده می‌شود»، زمینه را برای اجرای نظریه اقدام قهرآمیز مناسبتر می‌نمود، ولی نگرانی دکتر بهشتی و مهندس بازرگان و حتی خود آیت‌الله طالقانی از وضعیت نابسامان ارتش و نیروهای ژاندارمری از یک سو و اقدام مسلحانه، آن هم فقط چند هفته بعد از پیروزی غیرمسلحانه انقلاب پذیرفتن این راه را حداقل به لحاظ بار عاطفی و سیاسی و اجتماعی آن و نیز بازتاب نامطلوب آن در

افکار عمومی جهانیان مشکل می نمود.

حمله هوایی به فرمان تیمسار قرنی

در حالی که گفتگو و یافتن راه حل در دولت و شورای انقلاب و نیز مشاوره با امام در جریان بود و هنوز به تصمیم و انتخاب راه حل قطعی منجر نشده بود، ریاست ستاد ارتش - تیمسار قرنی - فرمان حمله هوایی را به محل استقرار نیروهای شورشی صادر کرد.

پروازهای - ظاهراً اکتشافی - هواپیماهای نیروی هوایی در شرایطی صورت گرفت که آیت الله طالقانی در اجتماع عظیم سنج در حال سخنرانی بود، و قبل از آن از شایعه نفرت انگیز استخدام افراد گارد جاویدان اعلام انزجار کرده و آن را تکذیب کرده بود. بی اطلاعاتی وزیر کشور از این اقدام نظامی و نیز اعتراض آقای طالقانی به این پروازها وضع روانی و سیاسی اجتماع را پیچیده تر ساخت.

تیمسار قرنی در پاسخ به استعلام و اعتراض مهندس بازرگان به موافقت تلویحی امام با این اقدام اشاره کرده و اظهار داشت، به هیچ وجه نباید به افراد مزدور و شورشی وابسته به بیگانه باج داد. فوراً به اتاق امیرانتظام رفتم و با خط سیاسی با دفتر امام در قم تماس گرفتم. حاج احمد آقا در دفتر نبود. به خواهرم تلفن کردم و گفتم به ایشان بگویند حتماً و فوراً با من تماس بگیرد. دقایقی بعد احمد آقا زنگ زد. مطلب تیمسار ریاست ستاد را به ایشان گفتم. ظاهراً ایشان در حضور امام تلفن می کرد، چون در همان لحظه دقایقی سکوت بود و بعد موافقت تلویحی یا صریح امام را تأیید نکرد.

استعفای تیمسار قرنی

در نتیجه این اقدام بدون مشورت و بدون سنجش پیامدهای آن - به لحاظ اجتماعی و سیاسی و بین المللی - تیمسار قرنی که از ناخشنودی نخست وزیر آزرده خاطر شده بود استعفای خود را به نخست وزیر تسلیم کرد.

من مجدداً به احمد آقا زنگ زدم و قصد تیمسار را مبنی بر استعفا به اطلاع امام رساندم، دقایقی بعد از دفتر امام با نخست وزیر گفتگو شد و نظر امام مبنی بر ابقای

تیمسار قرنی به اطلاع او و نخست‌وزیر رسید. ولی اصرار مهندس بازرگان و نظر مساعد امام بر ادامه مسؤولیت او، نتیجه نداد و ایشان از سمت ریاست ستاد کناره گرفت. و جای خود را به تیمسار فرید سپرد. من تیمسار فرید را چند جلسه در دفتر نخست‌وزیر و یکبار هم به اتفاق رئیس ژاندارمری کل در دفتر خودم در وزارت کشور دیده بودم. به نظرم مردی بیشتر سیاسی تا نظامی می‌آمد.

در جلسه فردای شورای انقلاب که من برای ارائه گزارشی از روند اجرای فرماندوم بدان جا رفته بودم، ناگهان آیت‌الله طالقانی که از کردستان بازگشته بود وارد شد. ایشان به شدت نسبت به این اقدام نظامی معترض بود و مشروح خواسته‌های آنان را بیان کرد که عبارت بودند از:

- استقرار حاکمیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی،
- انتصاب مدیران و مجریان توسط مردم کرد،
- تنظیم روابط حکومت خود مختار با دیگر اقوام ایرانی،
- ایجاد سازمان نظامی توسط کردها برای حفظ امنیت و تأمین نیازهای حکومت خودمختار،

- تأمین اعتبار کافی برای عمران کامل منطقه،
من از عواقب این وضع و تأثیر منفی آن بر روحیه مردم منطقه برای شرکت در فرماندوم سخت نگران شدم. رادیو بی.بی.سی در گزارش این عمل نظامی، بسیار شیطنت‌آمیز عمل می‌کرد و صریحاً پیش‌بینی می‌کرد، کردهای استقلال طلب در فرماندوم تعیین نظام سیاسی کشور شرکت نخواهند کرد، مگر آنکه وضعیت حقوقی جدائی خواهان و قول اجرای خواسته‌های آنان از طرف امام و دولت اعلام گردد.

اخلال شورشیان در امر فرماندوم

در عمل نیز همان طور شد. اغلب صندوقها و برگه‌های اخذ رأی در راه‌ها و روستاها توسط شورشیان به غارت رفت به طوری که برای دومین بار مجبور شدیم تعرفه‌های لازم را ارسال کنیم. مشارکت مردم کردستان گرچه به باشکوهی مناطق دیگر نبود، و به طور محسوسی تحت تأثیر تبلیغات تفرقه افکنانه دشمنان خارجی و سران شورشی و نیز

گروههای مسلح نظیر چریکهای فدائی خلق و شاخه‌ای از دار و دسته مسعود رجوی قرار گرفته بود، ولی باز هم در شهرها و روستاهائی از این استان استقبال مردم چشمگیر بود.

هیأت اعزامی حسن نیت گزارش مأموریت خود را برای امام فرستادند، یک بار من خدمت امام بودم که آقای صانعی پیام آقای هاشمی را به امام رساند. در پیام آمده بود که بین عزالدین حسینی و آقای مفتی‌زاده اختلاف نظر بروز کرده و مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند. امام در پاسخ گفتند چون هر دو در بین مردم نفوذ دارند اگر آلت دست قرار بگیرند، بحران‌زا و خطرآفرین خواهد بود. پس از استماع پیام آقای هاشمی درهم‌رفتگی چهره امام محسوس‌تر شد.

بعد از این حوادث، بحران کردستان در واقع آغاز شد و به دیگر شهرها از جمله نقده، پاره، بانه، میانه و... سرایت کرد.

تلاشهای چند جانبه سیاسی و نظامی برای حل این بحران و شروع عملیات قهرآمیز و نظامی ارتش و سپاه، خصوصاً برنامه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و حضور شخص او در هدایت عملیات و سرکوب شورشیان و پاکسازی منطقه از عوامل بیگانه به دستور نخست‌وزیر از اواسط تیرماه ۵۸ به مرحله اجرا درآمد.

در این‌جا اجمالاً به این مقدار بسنده می‌کنم که اتمام حجّت‌ها، حسن‌نیتها و حتی اختصاص درصدی از عواید نفت به دستور امام برای عمران و جبران عقب‌ماندگیها ثمره‌ای نبخشید.

عملیات غیرمنظم سپاه و ارتش که به قصد رعب و گاه تهدید و تحبيب صورت می‌گرفت همراه با اقدامات انسانی و دیپلماسی، شورشیان را جری‌تر ساخت، تا این که صدور فرمان امام در ۱۳۵۸/۵/۲۶ برای دخالت قاطع بدون وقفه نظامی و انتظامی و دعوت از مردم برای حمایت از نیروهای مسلح در اقدامات مسلحانه کارساز گردید.

این امر هر چند در وحله اول با شهادت کثیری از برادران ارتشی و پاسدار که به طرز ناجوانمردانه‌ای صورت گرفت مواجه شد ولی بالاخره آرامش نسبی، تا حدودی به منطقه بازگشت. همچنین شگردهای اغفال‌گرانه و مرموزانه دموکراتها و حزب کومله نیز

ثمري نبخشيد. از جمله اين اقدامات ترفندي است كه ذكر آن را در اين جا خالي از لطف نمي دانم، هر چند به لحاظ تاريخي در مقطع زماني كتاب حاضر نمي گنجد.

هوشياري امام طرح گروگانگيري كومه را خنثي ساخت

در اوج درگيري سپاه پاسداران با حزب كومه، روزي يكي از دوستان دوران تحصيل در دانشگاه آخن كه جواني از خانواده بزرگ صدر قاضي در مهاباد بود و رابطه اي گرم و صميمي با من داشت و اجدادش و عموهايش در نظام گذشته اعدام شده بودند، از آلمان به من تلفن كرد و در نهايت حسن نيت و به خيال خود به منظور جلوگيري از وخامت بيشتر و خونريزي فراوان تر اظهار داشت؛ به وي گفته اند كه ريشه مشكلات و علت اساسي بحران و عدم امكان حل مسأله، وجود افراي است كه پيام امام را به طور واضح به سران كرد و نيز پيام آنان را به امام، آنطور كه منظور آنهاست، نمي رسانند. به طوري كه اگر رئيس دولت يا نماينده امام مشخصاً با سران كرد و شخص دكتور قاسملو مذاكره كنند و يا خصوصاً نمايندگان ايشان با نخست وزير و آقاي هاشمي رفسنجاني به بحث و تبادل نظر بپردازند، مقدار زيادي از مشكلات و سوء تفاهات كاسته خواهد شد. در حال حاضر، شرايط موجود و كشاورهاي اخير طرفين، امكان چنين ديدار رسمي و در چنين پايه اي از مقامات دو طرف را ميسر نمي سازد. به ويژه آن كه اقدامات نظامي و دستگيري كثري از شورشيان، آمادگي آنان را براي حضور بر سر ميز مذاكره با مسؤولان رده اول انقلاب غير ممكن ساخته است.

عبدالله صدر قاضي ضمن اين تلفن از من خواست، فردي را كه از طرف دكتور قاسملو مأمور ابلاغ پيامي براي من است بپذيرم و پس از شنيدن پيام او هر طور كه مصلحت ديدم عمل كنم. هم چنين اظهار داشت كه هيچ شناختي از نامبرده ندارد و هرگز رابطه خودم با خودش را ملاك قضاوت قرار ندهم.

فرد مذكور روز بعد طي تماسي تلفني با من قرار ملاقاتي گذارد. او را در منزل خود در تهران پذيرفتم.

ايشان پيام دكتور قاسملو را اينچنين بيان كرد:

«...همان طور كه مي بينيد، اوضاع كردستان با دخالت و تحريك خارجيان و نيز

دوستان نادان داخلی روز به روز وخیمتر می‌شود. ظاهراً پیامهای حسن نیت ما و نیز شرایط جبهه متحد کردستان، آنطور که باید و شاید به عرض امام نمی‌رسد. همین‌طور هم گمان می‌کنیم مطالب و شرایط و راهنماییهای امام، آن‌طور که مورد نظر ایشان است به ما گفته نمی‌شود. ما به شخص شما اطمینان داریم. دوستان ما شخصیت شما را برای من بازگو کرده‌اند. اعتماد امام به شما را نیز می‌دانیم. من معتقدم چنانچه دیداری با هم داشته باشیم و من شما را در جریان کامل امور قرار دهم و شما این مسائل را مستقیماً به اطلاع امام برسانید، نظر خیرخواهانه و تعهدآور امام نمی‌تواند مورد قبول ما نباشد. من معتقدم ابتدا چند دیدار غیررسمی داشته باشیم، زمانی که به توافق رسیدیم و شرایط برای مذاکرات رسمی و رسیدن به نتیجه مطلوب فراهم شد، آن وقت هیأت‌های رسمی دو طرف برای امضای پیمان ترک مخاصمه دور هم جمع شوند. اگر هم در این دیدارها ما و شما به نظری واحد نرسیدیم، چیزی از دست نداده‌ایم. چنانچه حاضر به انجام این عمل خداپسندانه باشید، ترتیب پذیرائی مناسب و حفظ امنیت شما را عهده‌دار خواهم بود...» من به شخص واسطه گفتم باید کمی فکر کنم و چون ابعاد مسأله به امام باز می‌گردد؛ باید با یکی دو تن از دوستانم مشورت کنم. قرار شد دو روز بعد تلفنی از نتیجه تصمیم من باخبر شود.

همان روز بعد از ظهر به منزل خواهرم رفتم و با احمد آقا مطلب را در میان گذاردم. بسیار پسندید و پیشنهاد کرد با آقای هاشمی هم مشورتی بکنیم. به اتفاق به دیدار آقای هاشمی رفتم. من ماجرا را به تفصیل بیان کردم. قدری در اطراف آن گفتگو کردیم. جوانب مثبت و آثار احتمالاً منفی آن را سنجیدیم و سرانجام به مطلبی که خلاف مصالح انقلاب و امام و دولت باشد نرسیدیم. خصوصاً آن که قرار بود در آغاز امر این دیدارها کاملاً غیررسمی و در محیطی دوستانه و ظاهراً با میانجیگری دوستی از خانواده بزرگ صدر قاضی که مورد احترام همه گروه‌های کرد بود صورت گیرد. از آقای هاشمی خداحافظی کردیم و به دفتر امام بازگشتیم. زمانی که قصد خداحافظی از احمدآقا را داشتم ایشان گفت به ذهنم می‌رسد موضوع را با امام نیز در میان بگذاریم. بسیار شده است که نکات ظریفی به ذهن امام می‌رسد که می‌تواند بسیار مددکار باشد.

به اتفاق به دیدار امام رفتیم. من ماجرا و نیز نتایج مشورت با احمد آقا و آقای هاشمی را برای ایشان بازگو کردم. امام همان‌طور که با دقت گوش می‌دادند کمی سرشان را پایین بردند و بعد از چند لحظه مکث گفتند: نه؛ من در این کار نوعی شیطنت می‌بینم. احمد آقا گفت که آقا قرار است دیدارهای اولیه کاملاً غیررسمی باشد. اگر اینها به نتیجه رسیدند آن وقت اعلام می‌کنیم، اگر هم فایده‌ای نداشت و راه ترک مخاصمه هموار نشد، چیزی را از دست نداده‌ایم.

امام گفتند نه، این به یک بازی بیشتر شباهت دارد.

خوب تکلیف روشن شد. من پیغام دادم که از انجام این مأموریت و پذیرفتن مسئولیت آن معذورم. این ماجرا گذشت، تا اینکه چند سال بعد دکتر قاسملو در وین کشته شد. در اسناد و مدارکی که بعد از قتل قاسملو از طریق کانال‌های رسمی به دست ما رسید معلوم شد که در آن مقطع حدود ده دوازده نفری از سران حزب کومله توسط سپاه بازداشت و یا به اسارت در آمده بودند. آنها تصمیم گرفته بودند با یک عمل گروگانگیری از نزدیکان امام، آزادی آنها را در مقابل آزادی نماینده امام بخواهند، که این نقشه با درایت حیرت‌انگیز امام خشی شده بود.

حوادث گنبد

در زمانی که اغتشاش کردستان می‌رفت که مقداری آرام بشود، در روزهای اول و دوم سال ۵۸ حادثی در گنبد به وجود آمد و معلوم هم نبود چه کسی علیه چه کسی تیراندازی می‌کند. در همان روزها گروههای چپ (عمدتاً چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق) در دانشکده فنی و دانشکده علوم دانشگاه تهران تانک برده و ستاد فرماندهی تشکیل داده بودند و از آنجا بیانیه صادر می‌کردند. یکی از بیانیه‌هایی که به دست ما رسید تحت عنوان ستاد اجرایی خلق ترکمن صحرا بود. یعنی اینها دولت ترکمن صحرا تشکیل داده بودند با آرم و مهر رسمی. دولت برای بررسی حوادث این شهر هیأتی را اعزام کرد، اما آنها نمی‌دانستند با چه کسی باید صحبت بکنند. گروههای چپ و چریکهای فدایی خلق و شاخه‌ای از گروههای رنجبر و طوفان در اغتشاشات این منطقه دخالت داشتند، اما وقتی خبر دستگیری خبرنگاران بی.بی.سی به اسامی بیل

لی‌کن و سیموندورینگ اعلام شد، مشخص شد که دولتهای خارجی هم در ایجاد این حوادث نقش دارند. درگیرها ادامه پیدا کرد، تحریکات بسیار وحشتناک بود و شعارها و خواسته‌ها متناقض به نظر می‌رسید.

روز ششم یا هفتم فروردین ۵۸ بود که آقای ابراهیم درازگیسو فرماندار گرگان به وزارت کشور اطلاع داد که شب گذشته در گنبدکاوس شش نفر روحانی به یک حمام زنانه یورش برده و چند نفر از جمله یک زن حامله را به قتل رساندند و در پاسخ به اعتراض مردم گفتند ما به فتوای امام برای مبارزه با سنی‌ها این کار را کردیم. مشخص بود که موضوع از کجا نشأت می‌گیرد. من به فرماندار گرگان که از اعضای باسابقه و از فعالان قدیمی اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اتریش بود و از آن طریق شناخت کافی و کاملی از او داشتم، گفتم درنگ نکنید، تردید نکنید، سریعاً اینها را دستگیر کنید و بعد بلافاصله با دفتر امام تماس گرفتم و به احمد آقا جریان را گفتم. ایشان گفت آقا از این مسأله خیلی ناراحت می‌شود، من به آقا نمی‌گویم، ولی هر کاری لازم می‌دانید بکنید. حدود نیم ساعت - سه ربع بعد فرماندار گرگان مجدداً تماس گرفت و گفت ما نمی‌توانیم اینها را دستگیر کنیم چون نیرو نداریم. من به فرمانده کل ژاندارمری متوسل شدم گفتم نیرو بفرستید که این افراد را دستگیر کنند. شب حدود ساعت ۱۲-۱۱/۵ بود که اعلام کردند این شش نفر دستگیر شده‌اند. من آن شبها در تدارک رفراندوم بودم و اغلب در دفتر کارم در وزارت کشور می‌خوابیدم، حدود ۳-۲/۵ بعد از نیمه شب بود که مرا از خواب بیدار کردند، فرماندار گرگان پشت خط بود گفت درست است که اینها در زندان هستند اما من قول نمی‌دهم آن‌ها را بتوانم نگه دارم، شاید تا صبح با یورش طرفدارانشان آزاد شوند، نیرو نداریم، این گردانی از ژاندارمری که من دیدم، اوج هنرشان تا دستگیری اینها بوده، بنابراین نیروی کمکی می‌خواهیم. من با آقای حاج سید جوادی تماس گرفتم و ایشان هم با شهربانی و ژاندارمری کل کشور، و قرار شد اینها به وسیله هلیکوپتر اعزامی از خراسان به تهران انتقال داده شوند. اینها را آوردند و بردند به زندان موقت دادگستری. بعد از ظهر روز بعد رفتم بینم این‌ها چه جانورهایی هستند که در لباس روحانی و به نام فتوای امام دست به سنی‌کشی زده‌اند. بند اول و دوم را باز

کردند دیدم عجب هیولاهایی هستند! بند سوم را که باز کردند، دیدم قیافه آشناست! در برلن جوانی بود به نام حسین که عضو شاخه کادرهای توده انقلابی بود که همیشه چکمه پایش بود و شلوارش را هم مثل نظامی‌ها توی چکمه می‌کرد و سبیل گنده‌ای داشت، او در بین بچه‌های کنفدراسیون و دیگران به حسین چکمه معروف بود. خیلی جوان بددهن و وقیح و پررو، ضد اخلاق و مارکسیست دو آتشفشان بود. زندانی در بند سوم همین حسین چکمه بود. من خیلی جا خوردم. گفتم فلان فلان شده تو از کی آخوند شدی؟! از کی مقلد امام شدی؟! از کی برای نجات شیعه داری سنی‌کشی می‌کنی؟! بی‌شرمانه جواب داد من مارکسیست بودم و هستم و یکی از راههای مبارزه با مذهب هم همین است و به آن افتخار می‌کنم.

خوب رفتم آن سه نفر دیگر را هم دیدم و با خاطر جمعی و اطمینان از مبنا و ریشه‌های این توطئه به دیدار امام رفتم و ماجرا را گزارش دادم، ایشان بلافاصله گفتند این مطلب را به مردم بگویید. من در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی و نیز طی یک سخنرانی در حسینیه ارشاد موضوع را برای مردم گفتم که البته تلویزیون آن را پخش نکرد. همان‌طور که قبلاً گفتم عوامل این گروهکها هنوز کم و بیش در رادیو و تلویزیون نفوذ داشتند، ولی این شش نفر چند ماه بعد اعدام شدند.

اغتشاش در سیستان و بلوچستان

نظیر این بحرانها در اکثر مناطق سنی‌نشین وجود داشت. یاد می‌آید وقتی در سیستان و بلوچستان بلوایی به وجود آمد، با توجه به ارتباط دوستانه‌ای که آقای خامنه‌ای از گذشته با مولوی‌ها داشتند، آقای حاج سید جوادی از ایشان تقاضا کرد که سفری به آنجا بروند و بررسی کنند که خواسته‌های مشروعشان چیست و چه مقدار اشرار در ماجرا دخالت دارند. امام هم طی حکمی ایشان را به رسیدگی به وضع مردم آن سامان و برآورد کم‌بودها و محرومیت‌ها و انتظارات، مأمور کرده بودند.^۱ یک روز غروب بود دقیقاً نمی‌دانم هشتم یا نهم فروردین ۵۸ - من در وزارت کشور بودم ایشان تلفن کرد و

گفت چشم شما روشن! از هلیکوپتر که پیاده شدم جلوی من پلاکاردی باز کردند که نوشته بود به جمهوری سوسیالیستی بلوچستان خوش آمدید! این وضعیتی بود که در اوایل انقلاب به وجود آمده بود.

ادامه تلاشها جهت برگزاری فراندوم

با آنکه حوادث و بحرانها در گوشه و کنار کشور که هر روزه در بولتن ژاندارمری و نیروهای نظامی درج می‌شد و به دفتر من ارسال می‌شد مقدار زیادی ذهن من را مشغول می‌کرد اما تمام هم و غم ما معطوف به برگزاری فراندوم بود. اداره کل انتخابات وزارت کشور در آن زمان با آن سیستم بوروکراسی اداری توانایی انجام فراندوم را نداشت. البته ریاست آن با مدیرکل آن به نام نوربخش بود، زحماتی هم متقبل شدند، اما هدایت و نظارت انتخابات با ستاد مرکزی بود که من به قول امام به سبک انجمن اسلامی تشکیل داده بودم. نکته‌ای را در پرانتز عرض کنم. در همان ایام در خارج از کشور تلاشهایی صورت می‌گرفت که نظر جریان‌های خاصی را برای شرکت در فراندوم و رأی آری به جمهوری اسلامی جلب کنند. از جمله برادران ما در اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان توانستند اعلام حمایت کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج از کشور را - گرچه دیگر به دلیل تحولات درونی و انشعابات مکرر، وزنه قابل اعتنائی نبود - به دست آورند. البته ویژگی منحصر به فرد انقلاب که همه این گروهها را مبهور و مدهوش کرده بود، در این تصمیم‌گیری تأثیر اصلی را داشت، به هر حال با آنکه در کنفدراسیون اندیشه مارکسیستی غالب بود و به هیچ‌وجه دل خوشی از حکومت اسلامی و جنبشهای اسلامی نداشتند، ولی به هر حال از جمهوری اسلامی و برگزاری فراندوم حمایت کردند.

پیش‌نویس قانون اساسی در تلویزیون

چند روز قبل از برگزاری رأی‌گیری در سفر به قم به احمد آقا گفتم، مردم اطلاعات زیادی از قانون اساسی ندارند، بخصوص مطالب زیادی این طرف آن طرف نقل

۱. یکی از این دوستان ما آقای حسین کاشفی بود که زحمات زیادی در این زمینه انجام داد.

می‌شود. قرار بود مطبوعات در این زمینه موضوع را به بحث بگذارند، اما تعطیلات عید بود و طبعاً عملی نشد. لذا خوب است سه چهار برنامه زنده^۱ در تلویزیون بگذاریم و قانون اساسی (پیش‌نویس اولیه) را برای مردم تشریح کنیم. حضور امام هم رسیدیم و این موضوع را مطرح کردیم، ایشان گفتند خیلی خوب است و توصیه کردند که با شورای انقلاب هماهنگ بشود. یک تذکر هم دادند که در بحث تلویزیونی عنوان کن که جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی فرق دارد، ما خیلی فاصله داریم تا حکومت اسلامی که ان‌شاءالله ولی عصر (عج) می‌آیند و آن را جاری می‌کنند.

احمد آقا شب از قم با شورای انقلاب تماس گرفت. فردا صبح من به منزل دکتر شیبانی رفتم جلسه شورا تمام شده بود ولی چند نفری هنوز نشسته بودند از جمله آقایان مهدوی کنی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و دکتر شیبانی، موضوع بحث و موافقت امام را مطرح کردم. از پیش‌نویس قانون اساسی که دست من بود نسخه‌ای هم به شورای انقلاب داده شده بود. آقای حبیبی در همان زمان به توصیه امام، عده‌ای از حقوقدانان مانند دکتر کاتوزیان و دکتر میناچی را جمع کرده بود تا با هماهنگی دولت و شورای انقلاب به بررسی مجدد پیش‌نویس پرداخته و مورد رسیدگی نهائی قرار دهند. آن‌جا برخوردی اتفاق افتاد که برای من خوشایند نبود. وقتی این تعبیر را به کار بردم که می‌خواهیم قسمتهایی از قانون اساسی را به اطلاع مردم برسانیم، آیت‌الله مهدوی‌کنی رو کرد به حاضرین و گفت معلوم می‌شود که نسخه دیگری دست آقایان است که به ما نداده‌اند. من از این حالت، نوعی دوگانگی را در دل ایشان نسبت به دولتمردان احساس کردم و خیلی رنجیده شدم. گفتم: خیر این نسخه همان است که نمونه‌اش دست شماست، همان نسخه‌ای است که امام هم تأیید کردند و به آقایان مراجع، آقای گلپایگانی و آقای نجفی و آقای منتظری دادیم و آنها هم نظراتشان را داده‌اند. بعد از نظر موافق آقایان شورای انقلاب قرار شد من با آقای قطب‌زاده هماهنگی کنم و شخصاً این کار را انجام دهم.

۱. اگر برنامه زنده اجرا نمی‌شد، قطعاً مورد کارشکنی نفوذیها قرار می‌گرفت و خنثی می‌شد.



در چند روز باقیمانده به برگزاری رفراندوم در حسینیه ارشاد و محافل مختلف و در رادیو و تلویزیون اصول مهم پیش نویس قانون اساسی جدید را تشریح می کردم



در حسینیه ارشاد اصول قانون اساسی جدید را تشریح می کردم که آیات الله صدوقی متواضعانه وارد شد و...

اجرای برنامه‌های زنده تلویزیونی در معرفی جمهوری اسلامی ایران

به هر حال با هماهنگی صادق قطب‌زاده قرار شد چهار شب مانده به فراندوم من در تلویزیون توضیحاتی در مورد قانون اساسی بدهم. قطب‌زاده نظر من را برای برنامه زنده به دلیل کارشکنی مخالفین پذیرا نشد. لذا بعد از ظهر رفتم قسمت اول برنامه را ضبط کردیم. چند بار که هر دفعه یک ربع یا ۲۰ دقیقه از اجرا می‌گذشت، از اتاق فرمان اطلاع می‌دادند که نوار صدا ضبط نشده است و اشکال فنی پیش آمده است. بالاخره قسمت اول مطلب ضبط شد. شب منتظر بودیم که از تلویزیون پخش شود که پخش نشد. این امر باعث شد که با موافقت قطب‌زاده قرار گذاشتیم از فردا شب، پخش مستقیم داشته باشیم. مطالب را آماده کردم و رفتم در استودیوی پخش اخبار و پس از خاتمه خبر، برنامه را زنده شروع کردم. قرار بود که این برنامه‌ها یک ربع ساعت تا بیست دقیقه باشد اما گاهی یک ساعت و نیم طول می‌کشید که توضیح می‌دادم و به سؤالات یا ابهامات موجود در اذهان مردم که قبلاً جمع کرده بودم پاسخ می‌دادم. شب اول موضوع حقوق زنان در نظام جمهوری اسلامی را به گونه‌ای مطرح کردم که یکی دو روز بعد آقای مجتهد شبستری به من گفت نکته ظریفی را اشاره کردی. من به طنز گفته بودم که عده‌ای عنوان می‌کنند که حقوق اجتماعی آقایان در قیاس با حقوق خانمها در جمهوری اسلامی لگدمال می‌شود یا حتی از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند، من این اطمینان را به آقایان می‌دهم که مطمئن باشند در قانون اساسی جمهوری اسلامی حقوقشان مساوی حقوق خانمها خواهد بود!

من در همان شب اول در مورد چگونگی فراندوم برگ رأی را نشان دادم که اینگونه است، کسانی که موافق هستند قسمت سبز را جدا کرده و به صندوق بیندازند و کسانی که مخالفند قسمت قرمز را. در روز بعد شنیدیم که گروه مجاهدین خلق در بعضی شهرستانها و دهات دور دست در میان افراد بی‌سواد اعلام کرده‌اند که چون انقلاب با خون به ثمر رسیده و انقلاب ما انقلاب خون شهدا است بنابراین کسانی که انقلابی فکر می‌کنند و می‌خواهند به ادامه انقلاب رأی بدهند قسمت قرمز را در صندوق بیندازند و به این شکل می‌خواهند از بی‌سوادی مردم سوءاستفاده کنند. یا گفته می‌شد در بعضی



شرکت متواضعانه آیت الله صدوقی در جلسه سخنرانی من به مناسبت رفراندوم در حسینیه ارشاد

جاها به بهانه اینکه می‌خواهیم برای شما زمین تهیه کنیم، اقدام به جمع‌آوری شناسنامه افراد کرده بودند. من این مطالبی را که به اطلاع ما می‌رسید در همان برنامه‌های تلویزیونی توضیح می‌دادم و مردم را روشن می‌کردم که مراقب این ترفندها باشند.

اعتراض به سؤال فراندوم

همانگونه که قبلاً گفتم در مقابل عنوان «جمهوری اسلامی» در انتخابات عده‌ای شعارهای انحرافی مثل جمهوری دموکراتیک خلق مطرح می‌کردند معترض بودند، چرا سؤال فراندوم تک گزینه‌ای می‌باشد. دو روز به موعد فراندوم مانده بود که مطلب را به امام گفتم، امام به من دستور دادند: برای رفع این بهانه بگوئید کسانی که چیز دیگری غیر از جمهوری اسلامی می‌خواهند پشت آن برگه قرمز (یا نه) بنویسند، چه سیستمی را می‌خواهند. این موضوع هم ناشی از درایت امام بود. نتیجه این تدبیر آن شد که فقط ۴۱۳ رأی به جمهوری دموکراتیک خلق داده شد. همین امر مهندس بازرگان را بر آن داشت تا در یک سخنرانی تلویزیونی خطاب به آنان که می‌خواستند در حکومت سهیم باشند، بگوید: لاقبل به اندازه کوپن‌تان ادعا داشته باشید! یک نامه جالبی هم از یک خانم مسلمان هلندی به دست ما رسیده بود که گفته بود ما اعتقاد داریم اسلام حد و مرز ندارد و من دلم می‌خواهد به این جمهوری اسلامی رأی بدهم، اما ایرانی نیستم و سفارت و کنسولگری هم نمی‌پذیرند رأی بدهم، من چگونه می‌توانم نظر خودم را اعمال کنم. به این نامه، پاسخ کتبی داده شد، اما این مطلب را هم در تلویزیون عنوان کردم که خیلی اثر گذاشته بود، نظیر این مسایل زیاد بود. مثلاً از تبلیغات سوئی که بوقهای استکباری می‌کردند، در مورد حقوق اقلیتهای مذهبی بود. من از روی قانون اساسی مطالبی را می‌خواندم که حکایت از تأمین حقوق آنها می‌کرد. با نمایندگان اقلیت آشوری هم در وزارت کشور گفتگو کردم. آنها طی بیانیه‌ای اظهار اشتیاق می‌کردند که در فراندوم شرکت کنند که همین‌طور هم شد و بیانیه‌شان را قرائت کردم. برنامه آخر تلویزیونی من، در شب فراندوم بود. قبل از نماز مغرب و عشاء در مسجد نظام آباد سخنرانی داشتم که دائم در حین پاسخ به سؤالات به ساعت نگاه می‌کردم و می‌گفتم باید بروم و خودم را به ساعت خبر برسانم. همه حاضرین در مسجد گفتند سلام ما را



بالاخره روز دهم فروردین فرارسید و از همان ساعات اولیه آغازین اقشار مختلف مردم با شکوهی بی‌نظیر در فرماندوم شرکت کرده و با رأی قاطع خود نظام جمهوری اسلامی را به جای نظام شاهنشاهی برگزیدند

به ملت برسانید. اتفاقاً در آغاز برنامه گفتم از مسجد نظام‌آباد می‌آیم و جوانهای آنجا خواستند سلامشان را به ملت برسانم.

آن شب بعد از اینکه آخرین قسمت قانون اساسی را در میان گذاشتم، مقداری احساساتی شدم و گفتم امشب شب قدر است، امشب شبی است که ارزشش از هزار شب بیشتر است و مردم را تشویق کردم به شرکت در فراندوم و گفتم برای اینکه پای صف معطل نایستید اول وقت بروید. دو روز بعد از پدرم شنیدم که امام به فاطمی خواهرم^۱ گفته بودند که آقا صادق اولاً خوب حرف می‌زند ثانیاً حرف خوب می‌زند، پریشب آن‌چنان من را تحریک کرد که می‌خواستم همان موقع پا شوم و بروم پای صندوق بایستم! این مطالب را خواهرم نیز در خاطرات خود آورده است.

در اولین ساعات روز دهم فروردین فراندوم با شکوه هر چه تمامتر آغاز شد. حضور مشتاقانه مردم از همان ساعات اولیه نمایان بود. بسیاری از مردم برای نخستین بار در طول عمر خود بود که در رأی‌گیری شرکت می‌کردند. از اخبار و گزارشها و تصاویری که وجود دارد میزان شور و حرارت وصف‌ناپذیر مردم، حتی اقلیتهای مذهبی کاملاً پیدا است. روز اول آنچنان تراکم جمعیت زیاد بود که ما نتوانستیم به بعضی مناطق بخصوص مناطق مرزی تعرفه لازم رابه حد کافی بفرستیم. نزدیک غروب بود که با دفتر امام در قم تماس گرفتیم و ایشان اجازه دادند که ۲۴ ساعت دیگر مدت رأی‌گیری را تمدید کنیم. ما یک پل ارتباطی بین مراکز استانها و شهرهای بزرگ برقرار کردیم و با هواپیما و هلیکوپتر و خیلی جاها با قاطر برگه‌ها را به جاهایی که نرسیده بود رساندیم. باز هم گزارشهایی می‌رسید که گروههای ضد انقلاب چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق اقداماتی کرده بودند و برگه‌ها را از بین برده بودند.

متأسفانه علی‌رغم تدابیر امنیتی در گنبد و ترکمن صحرا و سقز و سنندج و مهاباد نگذاشتند فراندوم برگزار شود. حتی به اتومبیل هیأت حسن نیت و نمایندگان آقای طالقانی هم حمله کردند که خوشبختانه به آن‌ها آسیبی نرسید. در سنندج اکیمی شامل

۱. فاطمه طباطبایی همسر مرحوم حاج سیداحمد خمینی.



امام با آگاهی از نتایج رفتارندوم شبانه پیامی برای مردم نوشتند که با خود به تهران
آوردیم: یوم‌الله دوازدهم فروردین

شش پزشک و سه پرستار که برای مداوای مجروحین رفته بودند مورد حمله قرار گرفته و کشته شدند.

مأموران وزارت کشور با صندوقهای سیار به بیمارستانها و زندانها هم می‌رفتند، از نکات جالب اینکه امیر عباس هویدا در زندان در خواست کرده بود رأی بدهد که برگه به او داده شد و او هم رأی آری به جمهوری اسلامی داد.

شمارش آراء و اعلام نتیجه به امام

بلافاصله پس از اتمام ساعات رأی‌گیری شمارش آراء آغاز شد. یادم است در حالی که نتایج آراء را از نقاط مختلف دریافت می‌کردیم اطلاع دادند که چریکهای فدایی یا عده‌ای مسلح قصد دارند به ستاد انتخابات حمله کنند. عده‌ای از کارکنان ترسیده بودند، آقای کیارشی - معروف به پیراشکی - از دوستان انجمن اسلامی شهر آخن هم آن موقع به وزارت کشور برای دیدار با من آمده بود. من گفتم به نظر می‌رسد جنگ روانی باشد.^۱ ولی بالاخره حرکت مذبوحانه و بی‌ثمری انجام دادند. علی‌رغم آن شمارش آراء ادامه یافت.

ساعت ۲- ۱/۵ بعد از نیمه شب بود که نتایج جمع‌آوری شد. با وجود این که در برخی از شهرها رأی‌گیری انجام نشده بود و به برخی نقاط هم برگه رأی نرسیده بود، اما روی برخی اطلاعات، تخمین ما این بود که ۹۴ درصد واجدین شرایط در رفراندوم شرکت کرده‌اند، البته سرشماری دقیق جمعیتی نداشتیم، اما بر اساس تعداد تعرفه‌ها و اطلاعات دیگر جمعیتی این درصد را به دست آوردیم که خوب یک امر بی‌سابقه‌ای بود.

میزان مشارکت مارکسیست‌ها در مبارزه و در رفراندوم

من بلافاصله برای ارائه گزارش به امام شبانه به قم رفتم، دیر وقت بود و ایشان خواب بودند. منزل خواهرم رفتم. ایشان گفت بهترین موقع قبل یا بعد از نماز صبح است. آنجا

۱. آقای محمد کیارشی: «حمله کردند، همان شب حمله کردند، ما همه خوابیدیم روی زمین. بچه‌های مسلح که آنجا بودند همه ریختند بیرون. یادم می‌آید که حمله شد و چراغها را خاموش کردیم. در آن طبقه همکف همه نشسته بودند...»

نشستیم و به گعده‌ای گذراندیم و نزدیکیهای سحر رفتیم خدمت امام. اولین جمله‌ای که بعد از احوالپرسی گفتم این بود که، تصور نمی‌کنم در طول تاریخ و حتی از این به بعد نه تنها در این کشور که حتی در هیچ کجای جهان یک چنین رأی‌گیری و مراجعه به آراء مردم با چنین نتایجی صورت بگیرد. بعد اضافه کردم با وجود تشکیلات خلق الساعه و ناقص، توانستیم در مدت کوتاه یعنی کمتر از ۲۵ روز از تعیین زمان برگزاری تا اعلام نتیجه، رفراندوم را برگزار کنیم و سپس نتیجه را اعلام کردم. که ۹۴ درصد واجدین شرایط در رأی‌گیری شرکت کرده و ۹۸/۲ درصد رأی آری به جمهوری اسلامی داده‌اند. ایشان هم تأیید کردند که این امر در دنیا بی‌سابقه است و در ایران هم دیگر تکرار نخواهد شد. گفتم ضمناً ۴۱۲ یا ۴۱۳ نفر هم خواهان جمهوری دموکراتیک خلق هستند (چون اعلام کرده بودیم که مخالفان، رژیم دلخواه خود را پشت برگه بنویسند) ممکن است این عدد ۴۱۳، در ذهن پاره‌ای افراد که ناظر و وارد به جریان‌ات سیاسی نبودند، مبالغه‌آمیز و یا تا حدودی آمیخته با تفریط به نظر آید. برای روشن شدن میزان مشارکت افراد مارکسیست در جریان‌ات مبارزه و حرکات سیاسی قبل از انقلاب به یادداشت زیر دقت کنید:

(...در حالی شاه با رئیس جمهور امریکا و فرستادگان او دم از خطر کمونیست در ایران می‌زد و شورش و قیام عملی را وابسته به اردوگاه کمونیسم می‌دانست که، مجموع فعالین چپ کمونیستی که در درون تشکیلات و سازمانها در سرتاسر ایران فعال بودند، از ۶۰ - ۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرده است. مجموع افراد عضو تشکیلات که در رابطه با حزب توده ایران در این ایام در درون سازمان جدیدالتأسیس «نوید» به عنوان هسته تشکیلاتی فعال بودند از ۱۵ الی ۲۰ نفر متجاوز نبودند. همچنین مجموع فعالین از سازمان چریکهای فدائی خلق که در خانه‌های تیمی در آن زمان مستقر بودند از ۳۰ الی ۴۰ نفر تجاوز نمی‌کرده است. و تازه آنها هم در سر موضوع ادامه مبارزه مسلحانه به شک و تردید افتاده بودند...»^۱

۱. آمستردام؛ موزه تاریخ شفاهی ایران؛ گفتگوی حمید احمدی با ۱۸ نفر از اعضای مرکزیت و فعالین سازمان چریکهای فدائی خلق.

لذا و با توجه به این واقعیت، تعداد کسانی که خواهان استقرار جمهوری دموکراتیک خلق بودند و آمار رفراندوم نیز حداکثر ۴۱۳ نفر را به ثبت رسانده است، بسیار نزدیک به واقعیت به نظر می‌رسد.

پیام امام به مناسبت رفراندوم

بعد از این که این آمار را ارائه دادم و گزارشی از روند تشکیلاتی رفراندوم به اطلاع ایشان رساندم، ایشان لبخندی زدند که حاکی از رضایتشان بود. اسناد را ارائه کردم و امام صحت انتخابات را تأیید کردند. من درخواست کردم پیامی هم بدهند، ایشان پس از نماز صبح پیام را نوشتند و به من دادند و من برگشتم تهران.

درخصوص انعکاس نتیجه رفراندوم و پیام امام من برنامه‌ای را برای رادیو و تلویزیون تنظیم کردم که متأسفانه اجرا نشد. در ستاد انتخابات وزارت کشور خبرنگاران و فیلمبرداران رادیو و تلویزیون مستقر بودند، من اصرار داشتم که همان‌جا اعلامیه امام خوانده شود و اینگونه برنامه‌ریزی کردم، از ساعت ۱۲، بعد از اذان ظهر تا ساعت ۲ بعدازظهر رادیو هر نیم‌ساعت یک بار اعلام کند، در اخبار ساعت ۱۴، پیام مهمی از امام پخش خواهد شد و در ساعت ۲ بعد از ظهر طبق روال پس از پیروزی انقلاب، در شروع برنامه خبری با جمله «اینجا صدای انقلاب ایران است» شروع شود، بعد گزارش رفراندوم و نتیجه آن اعلام گردد. سپس پیام امام که خود من خوانده بودم و ضبط شده بود، پخش گردد. سپس آرم رادیو نواخته شود مجدداً آرم خبر پخش شده و این بار گفته شود: «اینجا صدای جمهوری اسلامی ایران است».

ساعت دو بعد از ظهر داشتیم ناهار می‌خوردیم، رادیو هم روشن بود و فقط گوینده اخبار نتیجه رفراندوم را اعلام کرد و حتی پیام امام هم خوانده نشد. من هرچه سعی کردم با آقای قطب‌زاده تماس بگیرم، نتوانستم. ظاهراً برای سخنرانی جایی رفته بود و در سازمان نبود. مسئول خبر و دوستان دیگر را هم نتوانستم پیدا کنم حدود ساعت ۵-۶ بعد از ظهر بالاخره قطب‌زاده را پیدا کردم و موضوع را گفتم. او گفت: پدرش را در می‌آورم، ساعت شش این کار را می‌کنم. گفتم هر کاری می‌خواهی بکن ولی لطف آن از بین رفت. اخبار ساعت شش هم چیزی نگفت. اخبار ساعت ۸ شب پیام امام را

بعد از پیام آقای شریعتمداری خواند.

اعلام رسمی نظام سیاسی جدید جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ

من به ملت بزرگ ایران که در طول تاریخ شاهنشاهی، که با استکبار خود آنان را خفیف^۱ شمردند و بر آنان کردند آنچه کردند، صمیمانه تبریک می گویم. خداوند تعالی بر ما منت نهاد و رژیم استکبار را با دست توانای خود که قدرت مستضعفین است درهم پیچید و ملت عظیم ما را ائمه و پیشوای ملت‌های مستضعف نمود، و با برقراری جمهوری اسلامی، وراثت حق را بدانان ارزانی داشت. من در این روز مبارک، روز امامت امت و روز فتح و ظفر ملت، جمهوری اسلامی ایران را اعلام می کنم. به دنیا اعلام می کنم که در تاریخ ایران چنین فراندومی سابقه ندارد، که سرتاسر مملکت با شوق و شغف و عشق و علاقه به صندوقها هجوم آورده و رأی مثبت خود را در آن ریخته و رژیم طاغوتی را برای همیشه در زباله‌دان تاریخ دفن کنند.

من از این همبستگی بی مانند که جز مشتی ماجراجو و بی خبر از خدا، همه و همه به ندای آسمانی و اعتصموا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً^۲ لبیک گفتند، و با تقریباً اتفاق آرا به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند و رشد سیاسی و اجتماعی خود را به شرق و غرب ثابت کردند، تقدیر می کنم. مبارک باد بر شما روزی که پس از شهادت جوانان برومند و داغ دل مادران و پدران و رنجهای طاقت فرسا، دشمن غول صفت و فرعون زمان را از پای درآوردید، و با رأی قاطع به جمهوری اسلامی، حکومت عدل الهی را اعلام نمودید. حکومتی که در آن، جمیع اقشار ملت با یک چشم دیده می شوند و نور عدالت الهی بر همه و همه به یک طور می تابد، و باران

۱. سوره قصص؛ آیه ۵: «و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم».

۲. سبک، بی ارزش.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳: «و همگی به رشته خدا چنگ بزنید».

رحمت قرآن و سنت بر همه کس به یکسان می‌بارد. مبارک باد شما را چنین حکومتی که در آن اختلاف نژاد و سیاه و سفید و ترک و فارس و لر و کرد و بلوچ مطرح نیست. همه برادر و برابرند؛ فقط و فقط کرامت در پناه تقوا و برتری و به اخلاق فاضله و اعمال صالحه است.

مبارک باد بر شما روزی که در آن تمام اقشار ملت به حقوق خود می‌رسند، فرقی بین زن و مرد و اقلیتهای مذهبی و دیگران در اجرای عدالت نیست. طاغوت دفن شد و طغیان و سرکشی به دنبال او دفن می‌شود، و کشور از چنگال دشمنهای داخلی و خارجی و چپاولگران و غارت‌پیشگان نجات یافت. اینک شما ملت شجاع، پاسداران جمهوری اسلامی هستید. اینک شما هستید که باید این ارث الهی را با قدرت و قاطعیت حفظ کنید و نگذارید بقایای رژیم متعفن^۱ که در کمین نشستند و طرفداران دزدان بین‌المللی و نفتخواران مفتخوار در بین صفوف فشرده شما رخنه کنند. اینک شما باید مقدرات خود را به دست بگیرید و مجال به فرصت‌طلبان ندهید، و با قدرت الهی که مظهر آن جماعت است، قدمهای بعدی را بردارید، و با فرستادن طبقه فاضله و امنای خود در مجلس مؤسسان، قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تصویب برسانید، و همان طور که با عشق و علاقه به جمهوری اسلامی رأی دادید، به امنای امت رأی دهید تا مجالی برای بداندیشان نماند.

صبحگاه ۱۲ فروردین - که روز نخستین حکومت‌الله است - از بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ماست. ملت ما باید این روز را عید بگیرند و زنده نگه‌دارند. روزی که کنگره‌های قصر ۲۵۰۰ سال حکومت طاغوتی فرو ریخت، و سلطه شیطانی برای همیشه رخت بر بست و حکومت مستضعفین که حکومت خداست به جای آن نشست.

هان! ای ملت عزیز که با خون جوانان خود حق خود را به دست آوردید، این حق را عزیز بشمرید و از آن پاسداری کنید، و در تحت لوای اسلام و پرچم قرآن، عدالت الهی را با پشتیبانی خود اجرا نمایید. من با تمام قوا در خدمت شما که خدمت به اسلام است، این چند روز آخر عمر را می‌گذرانم، و از ملت انتظار آن

دارم که با تمام قوا از اسلام و جمهوری اسلامی پاسداری کنند. من از دولتها می‌خواهم که بدون وحشت از غرب و شرق، با استقلال فکر و اراده، باقیمانده رژیم طاغوتی را که آثارش در تمام شئون کشور ریشه دارد پاکسازی کنند، و فرهنگ و دادگستری و سایر وزارتخانه‌ها و ادارات که با فرم غربی و غربزدگی بپا شده است به شکل اسلامی متحول کنند، و به دنیا عدالت اجتماعی و استقلال فرهنگی و اقتصادی و سیاسی را نشان دهند. از خداوند تعالی عظمت و استقلال کشور و امت اسلامی را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله^۱

روح الله الموسوی الخمينی

فصل سوم

روایت‌گری تصاویر

از دبیرستان دین و دانش به مدیریت شهید بهشتی به کارهای فوق برنامه
کشیده شدم؛ دو هفته نامه دیواری از آن زمره بود





انتشار روزنامه دیواری در دوران دبیرستان در قم



کلاس چهارم دبیرستان در قم ۱۳۳۸

در لبنان قبل از انقلاب



سر سفره شام در حازمیه: آیت‌الله سلطانی، سید صادق طباطبایی، سید مرتضی طباطبایی، امام صدر، استاد شرف‌الدین، ملیحه و خانم رباب صدر



اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان



اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان





اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان



امام صدر با یاسر عرفات و زهیر محسن فرمانده گروه فلسطینی الصاعقه



امام صدر پیوسته به فلسطینیان هشدار می‌داد مبادا در دام توطئه گرفتار آیند ولی...



امام صدر و روز درختکاری در مؤسسه صنعتی جبل عامل در شهر صور



پایان جلسه توجیهی و آموزشی کادرهای امل



پس از آگاهی از تأخیر هواپیما خوابیدن بهترین کار است



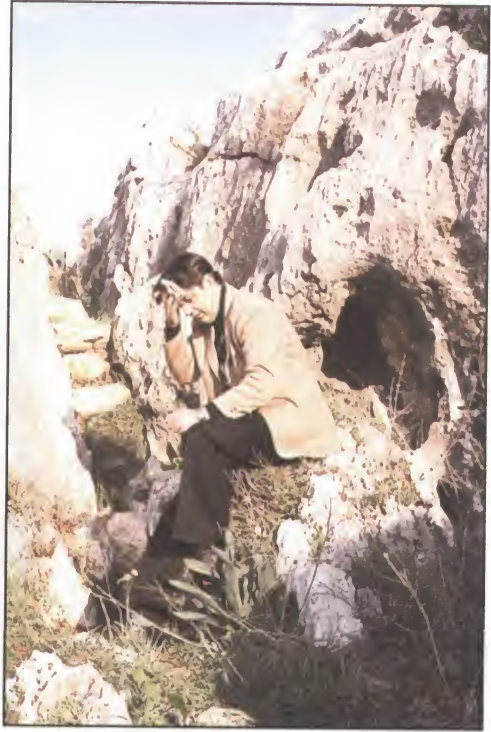
در اردوگاه آموزش رزمندگان امل در دره‌های بقاع لبنان



در فرودگاه بیروت به هنگام ترک لبنان



در مزارع مرکبات لبنان



در هنگام پایین آمدن از عبادتگاه حضرت مسیح
پایم لیز خورد و...



ماجرای مجروح شدن و گم کردن انگشتر در بالا رفتن از کوه به سوی
این غار که گفته می شود حضرت مسیح در آن معتکف می شد



دکتر چمران در غار حضرت مسیح



سخنرانی امام صدر هنگام بازدید از اردوگاه نظامی جوانان امل



شفق سرخ فام غروب در دریای مدیترانه شهر صیدا جنوب لبنان ۱۹۷۴



شیعه محروم لبنانی که توسط اسرائیلی‌ها شکنجه شده تا مخفی‌گاه فرزندش را لو دهد



این پسر را از آن پدر طلب می‌کردند و چون
تسلیم نشد او را شکنجه کردند



ملیحه کوچولو در آغوش پدر ۱۹۷۵



اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان. شیخ محمد یعقوب در کنار امام صدر
به صرف ناهار بسیجی مشغول است



اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان



اردوگاه نظامی چریک‌های امل در دره‌های بقاع لبنان



امام صدر به منظور ایجاد اشتغال برای دختران جوان لبنانی و فلسطینی به کمک یک استاد کار ایرانی؛ کارگاه قالی باقی به راه انداخت



امام صدر در حال تمرین تیراندازی در جمع جوانان آموزش دیده امل



با دو روز تأخیر به اردوگاه نظامی جوانان امل رفتیم



پاریس ۱۹۷۵



پایان جلسه توجیهی و آموزشی کادرهای امل



پایان جلسه توجیهی و آموزشی کادرهای امل



دانش‌آموزان دوران ابتدایی انستیتو جبل عامل در شهر صور که توسط دکتر چمران اداره می‌شد



در جمع تنی چند از جوانان فلسطینی در کفر شیاح؛ مرز اسرائیل و لبنان



در فرودگاه بیروت به هنگام ترک لبنان صدری فرزند ارشد امام صدر و افسر نگهبان در عکس دیده می شود



در مزارع موز لبنان



ژانویه ۱۹۷۵: پس از بمباران ددمنشانه اسرائیل



شفق سرخ فام غروب در دریای مدیترانه شهر صیدا جنوب لبنان ۱۹۷۴



شفق سرخ قام غروب در دریای مدیترانه شهر
صیدا جنوب لبنان ۱۹۷۴



هانی الحسن یکی از معاونان یاسر عرفات و
علامه شیخ جعفر یعقوب سخنگوی حرکت امل که
همراه امام صدر در لیبی رپوده شد

اعتصاب غذای مشترک روحانیون مبارز خارج از کشور با اتحادیه انجمن‌های
اسلامی دانشجویان در اروپا در کلیسای سن مری پاریس ۱۳۵۶



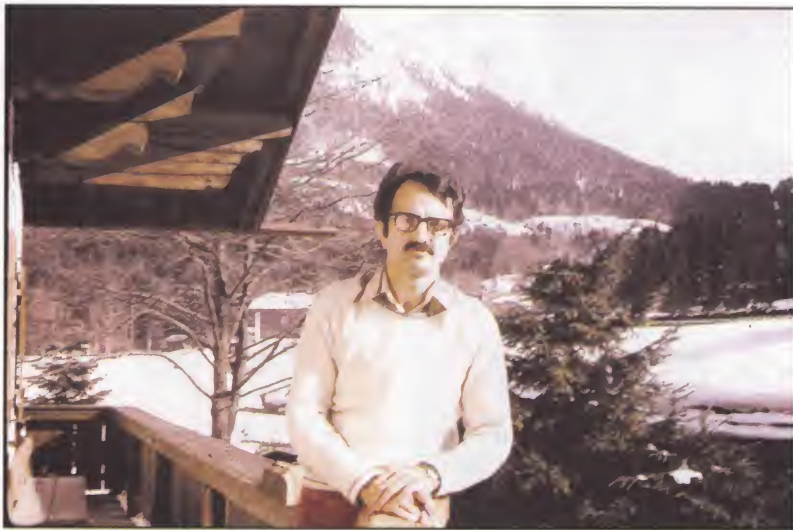


اعتصاب غذای مشترک روحانیون مبارز خارج از کشور با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان
در اروپا در کلیسای سن مری پاریس ۱۳۵۶



اعتصاب غذای مشترک روحانیون مبارز خارج از کشور با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان
در اروپا در کلیسای سن مری پاریس ۱۳۵۶

تصویری زیبا از دریاچه کنار شهر هاگن؛ آخرین کنگره اتحادیه در آن
برگزار می‌شد که خبر مهاجرت امام به ما رسید



مرحوم سید علی سیدابریشمی از دانشجویان ایرانی فعال در اتحادیه انجمن‌های اسلامی آلمان





تصویری از دریاچه زیبای هاگن



سمینار اتحادیه در رگنسبورگ ۱۹۷۴



با آقای محمد کیارشی یک آدم برفی درست کردیم: سال ۱۳۵۳



از راست: آقایان مهدی سردانی (طارمی) و محمد کیارشی ۱۹۷۳



در سمینار اتحادیه در رگنسبورگ



دریاچه کنار رگنسبورگ؛ محل برگزاری سمینار اتحادیه

سفر دایی‌ام آیت‌الله حاج سیدرضا صدر به آلمان



سال ۱۹۷۶



غزاله با حیرت به تراشیدن سر دایی جان آقا صدر توسط منوچهر کریمی از دوستان انجمن
نظارت می‌کند، بوخوم ۱۹۷۶



دایی جان آقا رضا در مسجد آخن، استاد عصام العطار در سمت راست و سید حسین صدر در سمت چپ دیده می‌شوند ، ۱۹۷۱



دایی جان آقا رضا در هامبورگ؛ آقایان عطارباشی، دکتر معماری و سیدحسین صدر در پارک شهر



دایی جان افزا در راه هامبورگ با سیدحسین صدر



سفر دایی جان آقا رضا به هامبورگ: آقایان از راست به چپ: عطاریاشی، دکتر عمارى و سید حسین صدر



مرحوم آیت الله حاج سید رضا صدر در بوخوم، ۱۹۷۳

پیک‌نیک خانوادگی با امام صدر کنار دریاچه وسپا در بلژیک در تابستان ۱۳۷۶؛
چند هفته قبل از اختفای جنایتکارانه ایشان توسط معمر قذافی در لیبی



از راست: آقای ابوالفضل بهرامی قمی، فاطمی خانم، امام صدر





1969

یکی از اجتماعات در محل مجلس اعلای اسلامی شیعه در بیروت



حضور شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی در اجتماعات مختلف مجلس اعلای شیعه در بیروت
نشان از پیروزی برنامه‌های امام صدر داشت



سخنرانی امام صدر در مراسم در یکی از اجتماعات



دبیرکل سازمان زنان مسلمان در حال ایراد نطقی پرشور



نماینده صلیب سرخ جهانی در حاشیه یکی از اجتماعات مجلس اعلای شیعیان؛ سخن می‌گوید

چمران همان روزهای اول انقلاب به ایران آمد



او خود را از تمامی علایق رها کرده بود. دکتر مهدی چمران در کنار برادرش



آیت‌الله طالقانی به چمران عشق می‌ورزید. از راست: خانم خبرنگار، دکتر چمران، آیت‌الله طالقانی، مهندس مهدی چمران



با آیت‌الله شاهرودی در قم، سال ۱۳۶۰



چمران در دیدار با مخبر روزنامه لبنانی النهار در تهران



در حضور امام



در دیدار کادرهای عالی‌رتبه وزارت دفاع با امام خمینی



در رثای شهید سید محمدباقر صدر در تهران



مصطفی در کنار برادرش مهدی، سال ۱۳۵۸

دکتر چمران در لبنان



چمران در میان رزمندگان امل



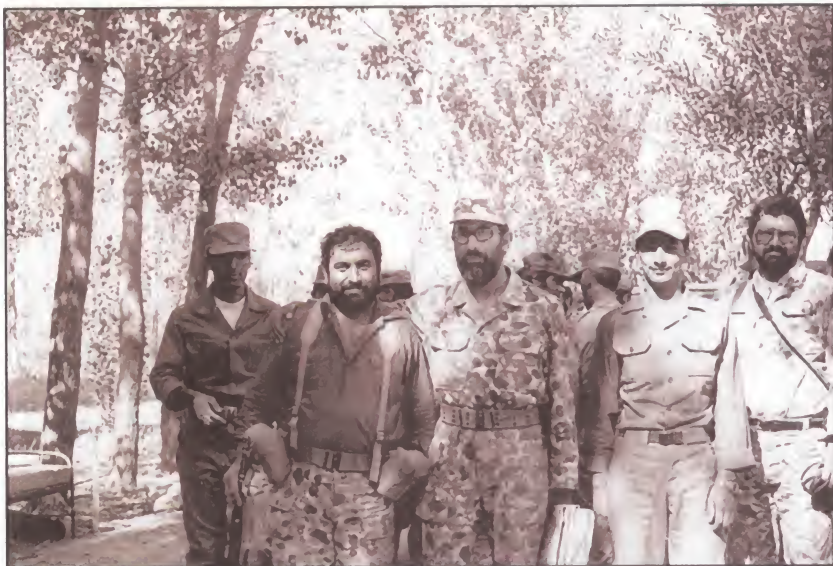
چمران از شهرهای آزاد شده جنوب بازید می‌کند



چمران دانش‌آموزان را همچون فرزندان خود دوست می‌داشت. (در مدرسه صنعتی جبل عامل همراه با کودکان شیعه لبنانی و فلسطینی)



چمران در کنار برادران ستاد جنگهای نامنظم



چمران در کنار برادران ستاد جنگهای نامنظم



کنار امام صدر، شیخ محمد یعقوب در یکی از اجتماعات مجلس اعلای اسلامی شیعه در لبنان



دکتر چمران در سنگرهای جنوب لبنان و دره‌های بقاع در جنگ‌های داخلی لبنان؛ در کنار
سید ابوالفضل موسوی (معروف به ابوالفضل عباس یا کاسترو)



دکتر چمران در سنگرهای جنوب لبنان و دره‌های بقاع در جنگ‌های داخلی لبنان



دکتر چمران در سنگرهای جنوب لبنان و دره‌های بقاع در جنگهای داخلی لبنان؛ آبشار کنار درب ورودی مؤسسه صنعتی جبل عامل که توسط دکتر چمران ساخته شد



دکتر چمران در سنگرهای جنوب لبنان و دره‌های بقاع در جنگهای داخلی لبنان



دکتر چمران کنار دانش‌آموزان مؤسسه صنعتی جبل عامل



دکتر چمران در سنگرهای جنوب لبنان و دره‌های بقاع در جنگهای داخلی لبنان



مصطفی چمران در جمع شیعیان جنوب لبنان



دیدار دکتر چمران - در سمت وزیر دفاع - و معاونان او با امام خمینی

امام صدر در اروپا



امام صدر و صادق قطب‌زاده در پاریس، ۱۳۵۵



امام موسی صدر در پاریس، ۱۳۵۵



با امام صدر در بوخوم



امام صدر و صادق قطب‌زاده در پاریس، ۱۳۵۵



آن روز به دهکده‌ای در اطراف پاریس رفتیم؛ آقای صدر از رفتار برخی روحانیان با دکتر شریعتی به شدت گله‌مند بودند



با امام صدر در گردشی خارج از شهر بوخوم؛ آیت‌الله سیدمرتضی مستجابی در حال آماده کردن قلیان هستند

با اوج‌گیری مبارزات ملت، پدرم به قصد دیدار با امام به بیروت آمدند



در بیروت ۱۳۵۴



با برادرم عبدالحسین در بیروت ۱۳۵۴



پدر فاطی سمت چپ در کنار پدرم در مجلس اعلای شیعیان در بیروت سال ۱۳۵۴



با پدر در بیروت



غزاله پنج ماهه در کنار دو پدر بزرگ و عمو عبدالحسین در بیروت ۱۹۷۴

سفر همزمان امام صدر، پدر، مادر و برادرم به آلمان در بهار ۱۹۷۵



ابوالفضل بهرامی با آن لهجه غلیظ قمی‌اش در کنار آقاجون دیده می‌شود



بهرامی و مرتضی با پدر در بوخوم، ۱۹۷۵



شام خانوادگی در بوخوم: مرتضی در سمت راست پدر، امام صدر، عمو جان دکتر مسعود
طباطبایی در سمت چپ دیده می‌شوند



مرتضی برادرم با آقاجون در بوخوم



آقاچون در بوخوم در بهار ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) -



پدرم نیز ما را به عدم اسراف توصیه می‌کردند. از چپ: عمو جان دکتر سیدمسعود طباطبایی، امام صدر، پدر و سید مرتضی، پسر عمه‌ام مهندس سید احمد طباطبایی، غزاله روبروی پدرم نشسته است

پرواز انقلاب



با پتر شول در طبقه بالای هواپیما در محضر امام



به پتر شول لاتور و آقای کافمن فیلمبردار او گفتم بدون آن که کسی متوجه شود بلا بیایند



در هواپیما به سوی ایران



آنگاه امام برای ادای نماز شب به بالا رفتند که قبلاً خدمه ایرفرانس جای مناسبی را برای ایشان تدارک دیده بودند...



خدمه پرواز با جا به جا کردن صندلی‌ها جایگاهی برای نماز امام تدارک دیده بودند...



من که از برنامه‌های شبانه امام اطلاع داشتم بالا رفتم و...

در وزارت کشور



اجلاس استانداران کشور در اسفند ۱۳۵۷



افطار اولین روز از اولین ماه رمضان در اولین سال پیروزی انقلاب



در جلسه ماهانه گزارشی از روند رفراندوم را به نخست‌وزیر و اعضای کابینه ارائه کردم
(اسفند ۱۳۵۷)



روزهای پرتنش و پراقتضای در نخست‌وزیری



اجلاس استانداران کشور، اسفند ۱۳۵۷



از سمت چپ آقای حاج سید جوادی وزیر کشور؛ دکتر محمدی معاون اجرایی؛ تدارک جلسه
توجیه استانداران برای برگزاری رفاندوم



در اولین اجلاسیه استانداران سراسر کشور



روزهای پرتنش و پراشتهاب در نخست‌وزیری



مرحوم فروهر گزارش سفر خود به کردستان را به وزیر کشور و استانداران می‌دهد

امام در همان هفته‌های اول پس از پیروزی انقلاب به قم رفت





انبوه مردم از ورودی خیابان صفائییه به کوچه وارد شده و از خروجی رو به رودخانه می‌گذشتند



در جمع برادران محافظ بیت و در بام منزل امام:
همان محل که امام با مردم دیدن می‌کرد



امام در دیدار روزانه صبح و عصر با مردم که از سراسر کشور برای دیدار با ایشان به قم می‌آمدند



امام روزها صبح و عصر ساعتی را به دیدار مردم که از سراسر کشور به قم می‌آمدند، اختصاص داده بود



در بام منزل امام با مرحوم اشراقی و دکتر بروجردی دو داماد امام گفتگو می‌کردیم



صادق خلخالی؛ قطب‌زاده و طباطبایی در جمع برادران پاسدار بیت امام در قم

اولین دیدار رسمی از لبنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی



از چپ: نبیه بری، خانم رباب صدر، ناشناس، من، حسین الحسینی



در دیدار با مفتیان مرکز دارالافتاء فقه جعفری لبنان



در معیت مرحوم علامه شیخ محمد مهدی شمس الدین



در گفتگو با علامه عبدالامیر قبلان مفتی جعفری ممتاز وقت لبنان



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



دیدار با الیاس سرکیس رئیس‌جمهور لبنان در اولین سفر رسمی به آن کشور



دیدار با رهبران بزرگ مسیحی لبنان



دیدار با سلیم الحص نخست‌وزیر لبنان در اولین سفر رسمی به لبنان پس از پیروزی انقلاب



گفتگو با رسانه‌ها در پایان دیدار و گفتگو با الیاس سرکیس رئیس‌جمهور لبنان



با علامه شیخ مهدی شمس‌الدین



در فرودگاه بیروت به هنگام ترک لبنان



در کاخ ریاست جمهوری لبنان



در معیت علامه شیخ مهدی شمس‌الدین نایب رئیس وقت مجلس اعلای شیعیان



دومین مصاحبه در فرودگاه به مناسبت بازگشت از سوریه، اولین سفر رسمی پس از انقلاب، اسفند ۵۷



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی؛ احمد قبیسی، شیخ عبدالامیر قبلان
همراه آقایان حسین الحسینی، نبیه بری



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



دیدار از مناطق محروم شیعیان و آوارگان فلسطینی



دیدار با الیاس سرکیس رئیس جمهوری لبنان در اولین سفر رسمی به آن کشور



دیدار با خبرنگاران در مهرآباد به هنگام بازگشت از لبنان ۱۹۷۹



دیدار با رهبران بزرگ مسیحی لبنان



دیدار به اتفاق نبیه بری با اسقف اعظم شهر صور ۱۹۷۹

شادروان بازرگان و شهید صدوقی



جلسه توجیهی برنامه گام به گام دولت موقت در هتل استقلال - هیلتون سابق - تهران



جلسه توجیهی سیاست‌های دولت موقت در هتل هیلتون



در کابینه شادوران مهندس بازرگان

شخصیت‌های خارجی مقیم و یا وارده به تهران، پیروزی انقلاب را تبریک گفتند



همراه با دکتر ابراهیم یزدی و عبدالامیر خدام وزیر خارجه وقت سوریه



با دیپلمات‌های دانمارکی در تهران



بدرقه هیئت سوری در فرودگاه



در سفارت دانمارک در تهران



در سفارت فلسطین در تهران



در میهمانی سفارت دانمارک در تهران



دیدار با سفیر کره شمالی در تهران



دیدار با سفیر لبنان، ۱۳۵۷



با باروس لیٹنگن کاردار سفارت امریکا در تهران



بدرقه هیئت سوری در فرودگاه



در سفارت دانمارک در تهران، ۱۳۵۷



دیدار با سفیر کویت در تهران



همراه هانی الحسن اولین سفیر فلسطین در ایران در سفارت فلسطین در تهران



دیدار با سفرای - از چپ به راست - آلمان، هلند و دانمارک در تهران

دیدار با رهبران مقاومت فلسطینی در اولین سفر رسمی پس از انقلاب به لبنان



از راست: شیخ عبدالامیر قبلان نایب رئیس کنونی مجلس اعلای اسلامی شیعه، حسین الحسینی رئیس سابق حرکت امل و پارلمان لبنان، ابوزعیم (ایستاده)، ابوجهاد، یاسر عرفات و من



ابوزعیم یکی از رهبران مسلمان فلسطینی
پیروزی انقلاب را تبریک می‌گوید



مصاحبه در فرودگاه به مناسبت بازگشت از سوریه، اولین سفر رسمی پس از انقلاب، اسفند ۵۷



ابوزعیم از مشکلات لبنان در غیاب امام صدر سخن می‌گوید



دیدار با ابوزعیم از رهبران مسلمان و مجاهد فلسطینی



یاسر عرفات با یادآوری دوران پرمحنت مبارزه، پیروزی انقلاب را تبریک می‌گوید

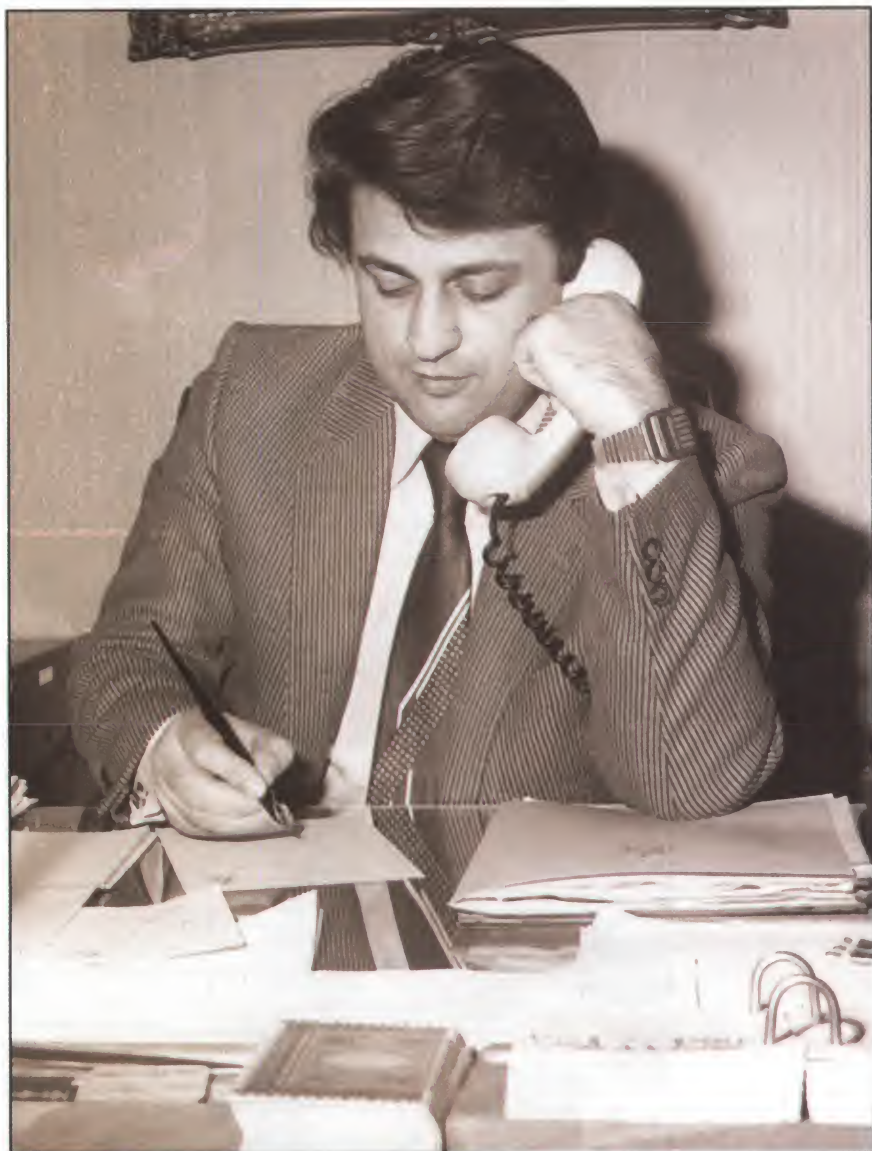
گفتگو با مطبوعات



آماده برای گفتار تلویزیونی به مناسبت برگزاری رفراندوم



در دوران معاونت سیاسی نخست‌وزیر، وظیفه
سخنگویی دولت را نیز عهده‌دار شدم



گفتگوی تلفنی با مطبوعات هم کار نادری نبود



مخبر اطلاعات هم از هر فرصتی استفاده می‌کرد





با خبرنگاران درباره رفرا اندوم، اسفند ۵۷



در دیدار با مطبوعات پیرامون شرایط و آئین رفرا اندوم اسفند ۱۳۵۷



در گفتگو با مخبر خبرگزاری پارس، اسفند ۵۷



گفتگو با مطبوعات در فرودگاه پس از بازگشت از سفر رسمی به لبنان



گفتگوی مطبوعاتی در پایان سفر رسمی به لبنان. حسین الحسینی رئیس پارلمان لبنان سمت راست در عکس دیده می‌شود



مصاحبه در فرودگاه به مناسبت بازگشت از سوریه، اولین سفر رسمی پس از انقلاب اسفند ۵۷

مصاحبه در فرودگاه به مناسبت بازگشت از سوریه، اولین سفر رسمی پس از
انقلاب، اسفند ۵۷



با شادروان مهندس بازرگان ۱۹۷۹



مهندس معین فر رئیس سازمان برنامه و بودجه و وزیر نفت در دولت موقت از تنظیم
برنامه رفراندوم تقدیر کرد



در دفتر کارم در نخست‌وزیری

در تدارک رفراندوم



سخنرانی در مسجد نارمک به مناسبت رفراندوم نظام جمهوری اسلامی، اسفند ۵۷

برگزاری رفراندوم تعیین نظام سیاسی کشور





جلو‌هایی از برگزاری referendum تعیین نظام سیاسی کشور



رای به جمهوری اسلامی در referendum ۱۰ فروردین



حضور تمامی اقشار مردم در رفراندوم چشمگیر بود



تصاویری از برگزاری رفراندوم

تدفین و تشیع دکتر شریعتی



احسان شریعتی در مراسم اربعین پدرش سخن می‌گوید: این مجلس ختم نیست: مجلس آغاز است



امام صدر و یاسر عرفات در مراسم چهارم دکتر شریعتی در بیروت



جنازه بر دوش یاران شریعتی؛ دکتر یزدی و آقای دعائی و احسان و من طواف داده می‌شود



در مراسم تشییع و تدفین دکتر علی شریعتی
شهید مفتاح هم حضور داشت



امام صدر با سخنان خود، مراسم اربعین شریعتی را به یک میتینگ بزرگ سیاسی علیه شاه تبدیل کرد



تشییع جنازه تا آرامگاه ابدی



خانم پوران شریعت رضوی و امام صدر در مراسم
اربعین شریعتی در بیروت



سخنرانی یاسر عرفات در اربعین شریعتی در بیروت

جمعی از دوستان و بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی در اروپا





جمعی از دوستان و بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی در اروپا



تنی چند از یاران قدیم در مهرماه ۸۴ در تهران؛ از راست حسین کاشفی، من، دکتر عباس
فرداد، ابوالفضل بهرامی



از راست: مهندس حسین کاشفی، من، دکتر عباس فرداد، ابوالفضل بهرامی با دکتر حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده در حال شستن ظروف



با استاد مجتهد شبستری در بوخوم، ۱۳۵۵



با مهدی سردانی (طارمی) در هامبورگ، ۱۳۴۷



تنی چند از یاران قدیم در مهرماه ۸۴ در تهران؛ ردیف جلو از راست: دکتر عباس فرداد، احمد طباطبایی، رحیم کمالیان، جواد کریمی و ابوالفضل بهرامی



جمعی از یاران که به بدرقه امام صدر به فرودگاه هامبورگ رفته بودیم؛ به توضیح در متن مراجعه شود



در کلبه دانشجویی من در شهر آخن با دوستان: مهدی
درودیان، عبدالله صدرعاملی در سال ۱۳۴۶



دیتر یانزن از دوستان آلمانی که گهگاه جور دوستان مبارز اتحادیه را می‌کشید



فتاح معروفی دوستی باوفا و صادق از دیار
کردستان؛ ۱۳۴۹



گردش دسته‌جمعی اعضای انجمن اسلامی آخن سال ۱۳۴۶



محمد کیارشی معروف به پیراشکی در زمره
آرایشگران آلمان شده و سر دوستان را اصلاح می‌کرد





از چپ: دکتر مهدی سردانی، دکتر حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده



از راست: رحیم کمالیان، مسعود کریمی‌نیا، ناشناس، احمد طباطبایی،
ناشناس، من، حمید بهشتی



با ابوالفضل بهرامی که قمی اصیل بود با همان
لهجه و اصالت‌های ویژه قم، ۱۳۴۵



با عبدالله صدر قاضی در آخن ۱۳۴۵



جمعی از دانشجویان کالج پیش‌دانشگاهی به همراه دو تن از استادان



در حاشیه کنگره انجمن‌های اسلامی؛ از راست: رحیمی؛ رحیم کمالیان؛ محمد معین؛ جعفر نیکویی و نفر ایستاده محمد کیارشی ملقب به پیراشکی



دوست قمیام که در سال ۱۳۴۳ و در آن سن و سال برای تحصیل به آلمان آمد



سال ۱۳۴۶: گردش دسته‌جمعی با یاران انجمن اسلامی؛ با رحیم کمالیان نمی‌دانم چه می‌گویم



کنگره اومسو در شهر ورمز آلمان که در آنجا با مصطفی حقیقی آشنا شدیم



گردش دسته‌جمعی اعضای انجمن اسلامی آخن سال ۱۳۴۶

مرحوم استاد علی حجتی کرمانی نیز در روزهای آخر اقامت آقاجون؛ برای
یک سفر استعلاجی نزد ما آمد



وقتی شرح حال او را پزشک معالجش شنید تا لحظاتی بسیار آشفته شد...



از راست: صدرالدین صدر، غزاله، فاطمی، حورا صدر، حمید صدر، علی حجتی کرمانی

تظاهرات دانشجویی در بن علیه جنگ ویتنام



تظاهرات سراسری دانشجویان دانشگاههای اروپا در بن علیه جنگ ویتنام، بهار ۱۹۷۲



تظاهرات سراسری دانشجویان دانشگاههای اروپا در بن علیه جنگ ویتنام، بهار ۱۹۷۲

در سفر سال ۱۳۴۹ به عراق



در راه بین بغداد و نجف ۱۳۴۹



ماجرای گم شدن فیلمهای عکس امام و سوءظن من به آئینه‌چی عراقی



حاج سید مصطفی خمینی مردی فاضل و مجتهدی جامع بود



در منزل امام در نجف



در منزل امام در نجف



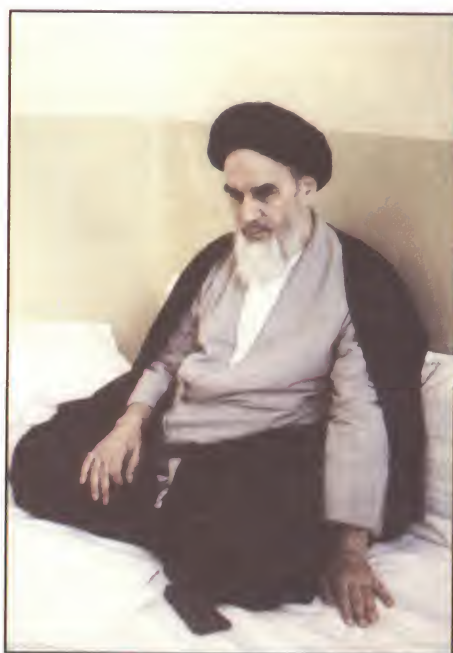
ماجرای فیلم عکس‌های امام در نجف به همراه صادق قطب‌زاده شنیدنی است



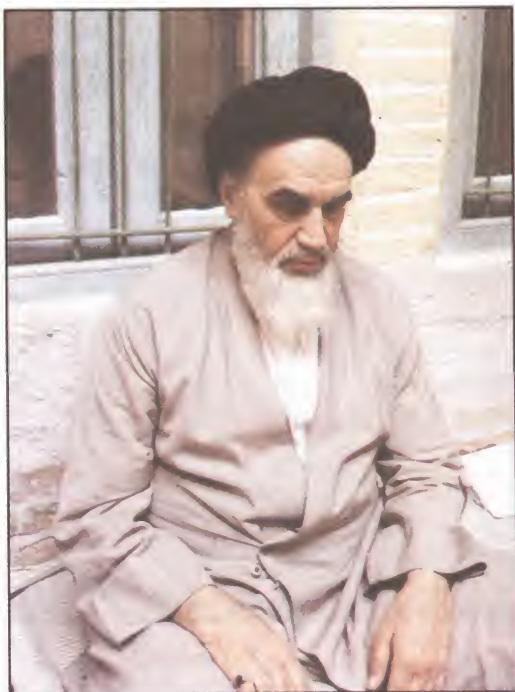
امام رحلت او را از الطاف خفیه الهی دانستند



حاج آقا مصطفی بیشتر در فکر تثبیت مرجعیت امام
بود و لذا مخالف هر حرکت سیاسی که...



در منزل امام در نجف به اتفاق حاج آقا مصطفی



ماجرای فیلم عکس‌های امام در نجف به همراه صادق قطب‌زاده شنیدنی است

نماهایی از منزل امام در نجف



اطاق دیدار مراجعین با امام



اطاق محل کار مدیر دفتر



بالکن طبقه اول



پله‌های راه به بالا و زیرزمین



محل جلوس امام



درب ورودی



نمایی از طبقات میانی



اطلاق کار امام در طبقه بالا



اطاق کار امام در طبقه بالا



پله‌هایی که از درب ورودی به طبقه بالا می‌رود



در تابستان سقف حیات پوشیده است



درب ورودی در کوچه وارده از شارع الرسول



محل ملاقات روزانه امام با مراجعین



نمایی به بالکن طبقه اول

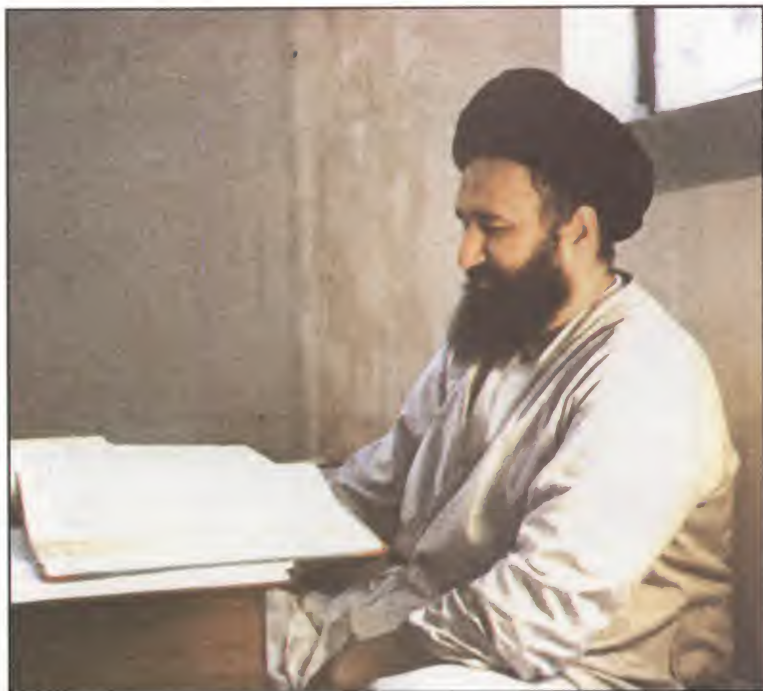
سید مصطفی خمینی، پائیز ۱۳۵۰



آیت الله سید مصطفی خمینی و نوجوانی حسین خمینی: پائیز ۱۳۴۸



آیت الله سید مصطفی خمینی: پائیز ۱۳۴۸



آیت الله سید مصطفی خمینی، پائیز ۱۳۴۸



آیت‌الله سید مصطفی خمینی، پائیز ۱۳۴۸



برخلاف سیداحمد: او مخالف هر حرکت سیاسی امام بود که به مرجعیت ایشان آسیب برساند

هر سال شب‌های اربعین امام به کربلا می‌رفت؛ آن سال ما هم به ایشان پیوستیم



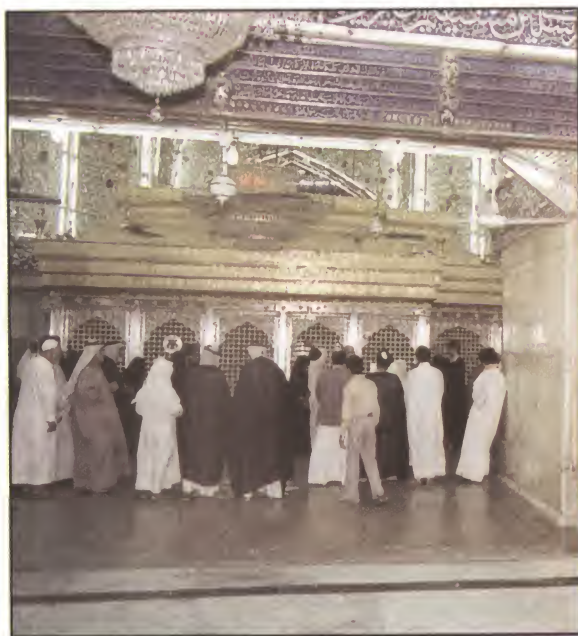
در اربعین سال ۱۳۵۶ به همراه امام با سید احمد خمینی و دوستان به کربلا رفتیم



در اربعین سال ۱۳۵۶ به همراه امام با سید احمد خمینی و دوستان به کربلا رفتیم

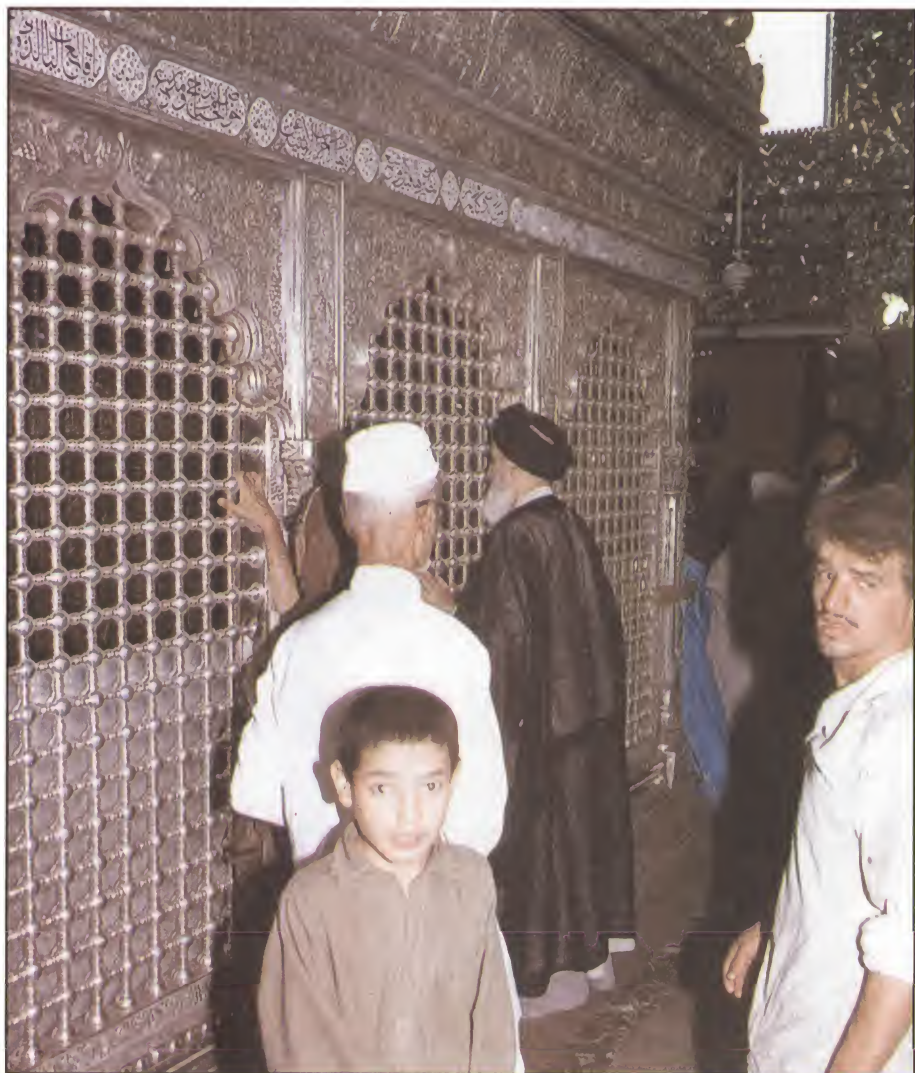


در اربعین سال ۱۳۵۶ به همراه امام با سید احمد خمینی و دوستان به کربلا رفتیم

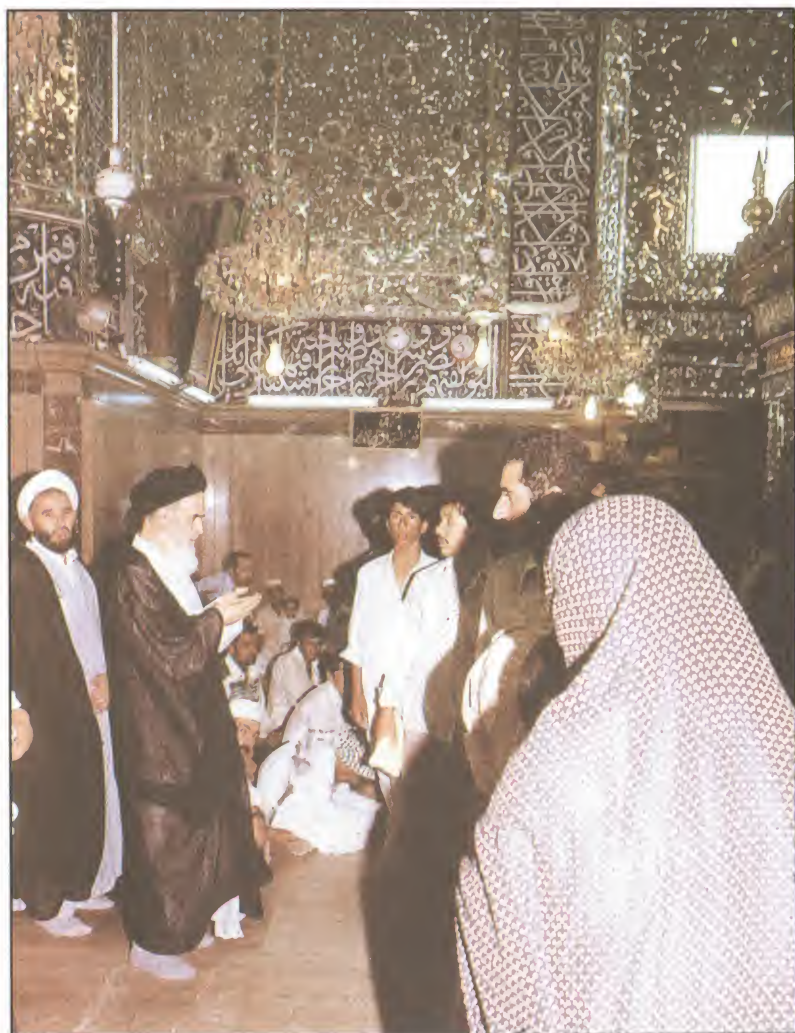


در اربعین سال ۱۳۵۶ به همراه امام با سید احمد خمینی و دوستان به کربلا رفتیم

امام هر شب بدون تشریفات و محافظ به زیارت حضرت امیر می‌رفت و با مردم ارتباط مستقیم داشت

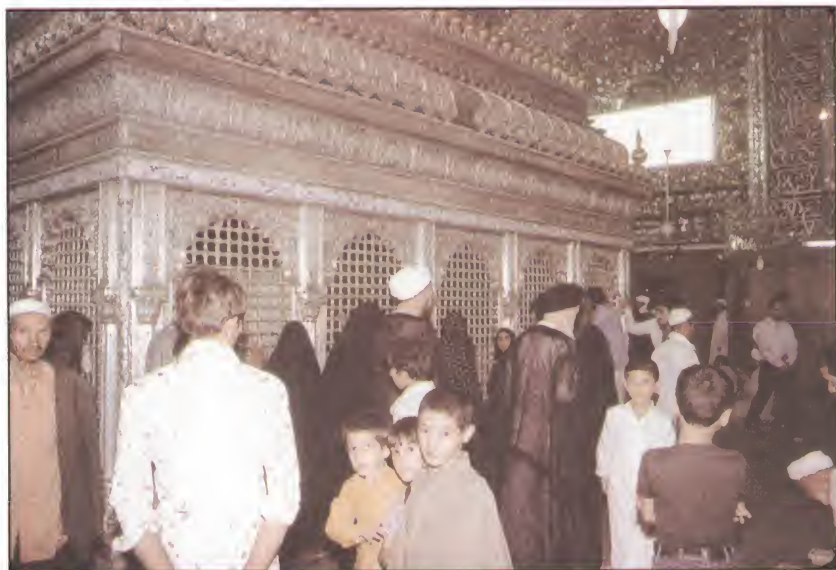


امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت

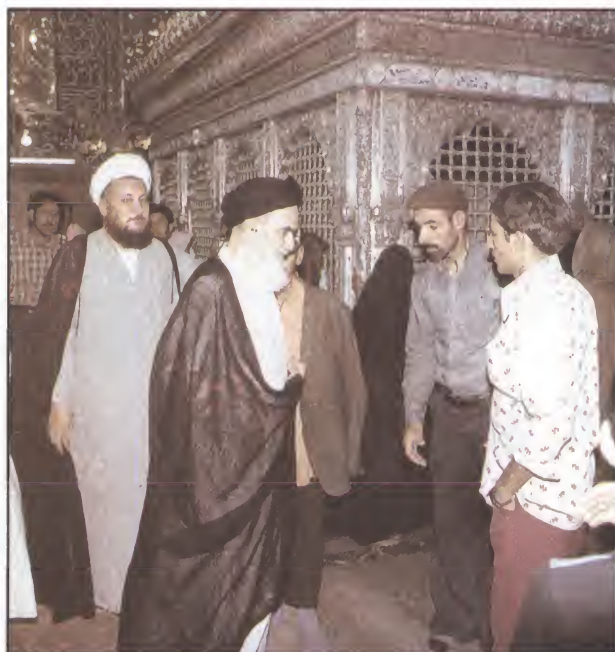




امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت



امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت



امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت



امام هر شب به زیارت بارگاه حضرت امیر می‌رفت



تظاهرات دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا و اروپا



تظاهرات دانشجویان مسلمان در حمایت از زندانیان سیاسی



تظاهرات دانشجویان مسلمان علیه جنایات شاه



تظاهرات روز جهانی قدس در آلمان



تظاهرات انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا علیه جنایات شاه



تظاهرات دانشجویان مسلمان در حمایت از زندانیان سیاسی



تظاهرات دانشجویان مسلمان علیه رژیم پهلوی در آمریکا

مناسبت‌های متفرقه



آن‌ین چوگان از قدیمی‌ترین سنت‌های ورزشی ایرانی می‌باشد



اولین مسابقه چوگان و سوارکاری در تهران



با دکتر تقی ابتکار رئیس سازمان محیط زیست



برگزاری اولین مسابقه چوگان پس از انقلاب اسلامی در تهران



برگزاری اولین مسابقه چوگان پس از انقلاب اسلامی در تهران



در جمع هیأت امنای حسینیه ارشاد



در سازمان محیط زیست با دکتر تقی ابتکار



دیداری با خانواده‌ای از شهدای انقلاب، اسفند ۵۷



شیرینی نتیجه فراندوم تا مدت‌ها کام ما را شیرین می‌کرد



مراسم جشن جوانان و اعطای جوایز برندگان



آقاچون هم به کار گل و گیاه خیلی علاقه داشتند



اولین مسابقه چوگان و سوارکاری در تهران



با صدرا آبادی رئیس دفترم در نخست‌وزیری، سال ۱۳۵۸



برگزاری اولین مسابقه چوگان پس از انقلاب اسلامی در تهران



تعدادی از برادران روحانی مصر بودند صف اول نماز جماعت با امام را به خود اختصاص دهند



در روزهای تدارک رفتارندوم اغلب برای ارائه گزارش به دولت؛ به نخست‌وزیری می‌رفتم



دکتر صدريه تنها سفيري از گذشته بود که در سمت خود در بن ابقا شد



ديداری با خانواده‌ای از شهدا ، اسفند ۱۳۵۷



مراسم اعطای جوایز اولین مسابقه چوگان پس از انقلاب



ساختمان روزنامه فیگارو که اولین مصاحبه مهم را با امام در نجف انجام داد و با چاپ اولین گفتگو با امام در نوفل‌لوشاتو؛ طلسم ممنوعیت دولت فرانسه را شکست





و بالاخره نوبت به بیان و ضبط خاطرات رسید

فهارس

□ فهرست اشخاص

□ فهرست اماکن، سازمانها و ...

فهرست اشخاص

- | | |
|--|--|
| <p>آقا شاهی (وزیر امور خارجه پاکستان) ۱۱۰</p> <p>ابوسعبد (رئیس سازمان امنیت نجف) ۲۸</p> <p>اتابکی (سرتیپ) ۲۳۷</p> <p>احرار (دوست مهدی عراقی) ۳۶، ۳۹، ۴۰</p> <p>اردلان، علی ۲۵۰</p> <p>اردلان، علیقلی ۱۱۲</p> <p>استمیل، جان ۵۵، ۷۸، ۸۷</p> <p>اسد، حافظ ← حافظ اسد</p> <p>اشتاین باخ، پتر (اسقف آلمانی) ۱۲۴</p> <p>اشراقی، شهاب الدین ۳۵، ۱۳۹، ۲۰۲</p> <p>۲۰۴، ۲۰۷</p> <p>اشمیت، هلموت ۱۳۸، ۱۴۲</p> <p>افشار، امیر هوشنگ ۱۸۶</p> <p>البکر، حسن ← حسن البکر</p> | <p>امام خمینی اکثر صفحات</p> <p>املایی ۲۳، ۲۵، ۳۰</p> <p>امیرانتظام، عباس ۶۶، ۲۸۶</p> <p>امینی، علی (نخست وزیر) ۷۸، ۷۹، ۸۷</p> <p>۸۹، ۹۴، ۹۵</p> <p>انتظام، عبدالله ۱۱۲، ۱۴۶</p> <p>انواری (آیت الله) ۱۱۳</p> <p>انور سادات ۱۸۶، ۲۷۹</p> <p>اوئن، دیوید (وزیر خارجه انگلیس) ۷۷</p> <p>اودوم (سرهنک) ۲۴۳</p> <p>اویسی (فرماندار نظامی تهران) ۷۲، ۹۵</p> <p>۱۰۴</p> <p>بارزانی، مصطفی ۱۳</p> <p>بازرگان، عبدالعلی ۶۶</p> |
|--|--|

- بازرگان، مهدی ۶۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،
 ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۱،
 ۲۸۸، ۲۹۹
- بال، جورج ۶۴، ۹۳، ۹۵، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۸۶
 باهنر، محمدجواد ۱۹۴، ۲۵۷
 بختیار، شاپور اکثر صفحات
 بدره‌ای، غلامعلی (فرمانده نیروی زمینی)
 ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۴۴، ۲۳۶
 براون، دین (سیاستمدار آمریکایی) ۶۵
 براون، فون (وزیر دفاع آمریکا) ۱۶۳، ۱۶۶،
 ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۰۴
 براون، لرد جورج (وزیر خارجه انگلستان)
 ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸
 برژنف، لئونید ۶۴
 برژینسکی (مشاور سیاسی و امنیتی کارتر)
 ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۸، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۴،
 ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۳،
 ۲۴۵
- بروجردی، محمود ۲۲۳، ۲۴۶
 بنی‌صدر، سید ابوالحسن ۱۱۴، ۲۵۱، ۲۵۸
 بهشتی، سید محمد ۹، ۶۶، ۸۶، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۲،
 ۲۸۸
- ۱۸۶، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸
 بورگره، کریستیان ۲۸
 پرکینز، آنتونی (سفیر انگلستان در ایران) ۵۸
 پسندیده، سید مرتضی ۲۱۴
 پهلوی، رضا ← رضاشاه
 پهلوی، فرح ۵۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۸۶
 پهلوی، محمدرضا ← شاه، ۶۴
 پیراشکی ← کیارشی، محمد
 ترابی، حسن ۱۱۰
 ترنر، استنزفیلد (رئیس سیا) ۶۱، ۷۷، ۲۴۳
 تهرانی، سید جلال ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
 جم (ارتشبد) ۱۰۳
 جونز، دیوید (رئیس ستاد مشترک ارتش
 آمریکا) ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۴۳، ۲۴۴
 چمران، مصطفی ۴۰، ۱۲۸، ۲۳۵، ۲۵۰،
 ۲۸۸
- حائری، معصومه ۲۰
 حاتم (سپهبد) ۲۳۷، ۲۳۸
 حافظ اسد ۴۰، ۴۱
 حبیب‌اللهی (نظامی) ۱۶۱
 حبیبی، حسن ۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۱،
 ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۲،

- دباغ، مرضیه ← حدیده‌چی، مرضیه
 دعایی، سید محمود ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۸
 دونکن، چارلز ۱۸۰، ۲۴۳، ۲۴۵
 دیبا، فرح ← پهلوی، فرح
 راکفلر ۱۸۷
 ربیعی (فرمانده نیروی هوایی) ۸۹، ۱۰۴
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۳۶
 ۲۴۴
 رجائی، محمدعلی ۲۵۹
 رجوی، مسعود ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۸
 رحیمی، مهدی (فرماندار نظامی تهران) ۹۵
 ۱۹۷، ۲۲۹، ۲۴۹
 رضاشاه ۴۸، ۵۱، ۲۶۲
 رضوانی، غلامرضا (عضو دفتر امام در
 نجف) ۲۸
 روحانی، سید حمید ۱۵۳
 روحانی، سید مهدی ۲۰۴
 ریاحی (سرلشکر) ۲۳۳
 ریاحی، تقی ۲۵۰
 ریتسل، گرهارد (سفیر آلمان غربی در
 تهران) ۷۶، ۹۶
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵
 ۲۴۹، ۲۷۲
 حدیده‌چی، مرضیه ۳۷، ۱۸۹
 حسن البکر ۱۳، ۲۸
 حسین (عضو کادر توده انقلابی - چکمه)
 ۲۹۳
 حسین، صدام ← صدام حسین
 حسینی، عزالدین ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸
 خاتمی، سید محمد ۱۵۲
 خاقانی، شبیر ۲۵۵
 خامنه‌ای، سید علی (آیت الله) ۲۵۷، ۲۹۵
 خداپناهی، کریم ۲۲۳، ۲۲۴
 خدام، عبدالحلیم ۴۱
 خسروداد (فرمانده هواییروز) ۱۰۴، ۱۹۷
 ۲۳۶، ۲۵۹
 خلخالی، صادق ۱۵۵، ۲۲۶، ۲۴۸، ۲۶۰
 خمینی، سید حسین ۲۰
 خمینی، سید روح الله ← امام خمینی
 خمینی، سیداحمد اکثر صفحات
 خمینی، سیدمصطفی ۳
 خوئی، سید ابوالقاسم (آیت الله) ۱۸
 دانکن، چارلز (معاون وزیر جنگ امریکا) ۷۶

زاهدی، اردشیر ۷۷، ۷۸، ۹۵

زیارتی، سید حمید ← روحانی، سید

حمد

زیبکی، رہبام ۲۰۰

ژیسکار دستن، والری ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۹۶

سادات، انور ← انور سادات

سالیانجر، پیر (سخنگوی کاخ سفید) ۷۷

سجادی (رئیس مجلس سنا) ۱۴۶

سحابی، عزت الله ۱۴۵

سحابی، یدالله ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۴، ۲۲۵

سحابی، سید محمود ۲۲۰

سحابی، فریدون ۲۲۳، ۲۴۹

۲۴۷ سعادتے

سعید، جواد (رئیس مجلس شورای ملی)

10. 149. 144

سلامتیان، احمد ۱۱۴، ۱۲۲

سلطانی طباطبائی، سید محمد باقر (آیت اللہ)

149, 140, 132, 131, 124

سنجایی، کریم ۲۲۷

سولیوان، پیل (سفیر امریکا در تهران) ۵۸،

13. 119. 1-0. 1-4. 90. 9. 11V

1185, 1183, 1182, 1180, 1176, 1162

۲۴۵، ۲۴۰، ۲۳۷ ۱۸۶

سیک، گری (مشاور شواری امنیت ملی)

۲۴۳، ۷۶

شاكر، سعدون ۱۳

شاہ اکثر صفحات

شاہگان (دکتہ) ۲۶۷

شریعتمداری، سید حسن ۱۲۲

شریعتداری، سید کاظم (آیت اللہ) ۶۱، ۸۰،

122.1-3.9V

شريف امامي، جعفر ۳۳، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۹،

115.113

شفقت، جعفر ۱۰۳، ۲۳۷، ۲۳۸

شلا: ینگ، حمزہ: ۶۱

شمس الدین، محمد مهدی ۲۵۷

شوگ، حبل، ۶۲

شولاتور، پتہ (خم نگر، آمانہ) ۶۷، ۸۵

۲۴۹.۲۲.۲۱۵.۲۱۱.۱۳۵.۱۳۳

صادقة، وزري، بحسب ۱۱۲

صانعی، حسن ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۸

صباغیان، هاشم ۱۴۶، ۲۵۰

صدام حسين، ٢٥٥.

صدر (آیت اللہ) ۱۲۰

- عزفات، یاسر ← یاسر عزفات
عسگری (ساکن نوفل لوشاتو) ۳۵
علی آبادی، عبدالحسین ۱۱۲، ۱۴۶
غرضی، سید محمد ۴۰
غضنفرپور (ساکن پاریس) ۳۴
غفاری، هادی ۱۰۹
فارسی، جلال الدین ۴۱
فرید (تیمسار) ۲۸۷
فردوست، حسین ۲۳۷، ۲۳۸
فردوسی پور، اسماعیل ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱
۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۲
فردوسی، فاضل ۲۳
فرعون (پادشاه مصر) ۶۷، ۶۸، ۶۹
فروهر، داریوش ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۰۷، ۱۸۹
۲۲۷، ۲۸۳
فرید(سرلشکر) ۲۸۱
فقهی، مهدی ۸۶
قاسملو (دکتر) ۲۸۹
قره‌باغی (تیمسار) ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۵
۱۷۸، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹
۲۸۱
قطب‌زاده، صادق ۹، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۷
- صدر حاج سید جوادی، احمد ۲۶۹، ۲۷۴
۲۹۲
صدر قاضی، عبدالله ۲۸۹، ۲۹۰
صدر، سید رضا ۲۷۶
صدر، سید موسی اکثر صفحات
صدریه (دکتر) ۱۵۲
صدوقی، محمد ۴۳، ۱۱۹، ۲۰۲، ۲۷۵
صدیقی (عضو جبهه ملی) ۷۸، ۸۴، ۹۰
۹۴، ۹۵، ۹۸
صفاتی، رضا ۱۱۶
ضیاء الحق (رئیس جمهور پاکستان) ۱۱۰، ۱۲۷
طالقانی، سید محمود ۹، ۶۵، ۸۴، ۸۵، ۱۰۶
۱۴۴، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۲
۲۴۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷
۳۰۱
طباطبایی، سید عبدالحسین ۲۲۰، ۲۳۴
۲۴۷، ۲۴۸
طباطبایی، فاطمه ۲۰، ۳۰۱، ۳۰۳
طلوعی، محمود ۲۴۰
طوفانیان، حسن (تیمسار) ۱۶۵، ۱۸۱
عراقی، مهدی ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۱۱۳، ۱۱۶
۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۷

- گنشر، هانس دیتريش (وزیر خارجه آلمان) ۲۰۲، ۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۳۸، ۹۶
۱۳۶، ۹۶
- کاتم، ریچارد (سیاستمدار امریکایی) ۲۹۵، ۲۴۹، ۲۲۳، ۲۱۴
۱۳۰
- لاهوته، حسن ۲۱۵، ۴۲
لاهیجی (دکتر) ۲۴۹
- ماتیان، محمود ۱۱۴، ۱۲۲
مجتهد شبستری، محمد ۲۲۲
- محتشمی پور، سید علی اکبر ۱۸، ۳۱، ۴۰
۲۱۱
- محلای، فضل الله ۲۷۷
مدرس، سید حسن ۱۰۴
- مدنی، احمد ۲۵۰
مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (آیت الله) ۲۹۵
- مرغ طوفان ← بختیار، شاپور
مروارید ۲۰۷
- مصدق، محمد ۱۰۴
مصطفوی، سید احمد ۱۹
- مطهری، مرتضی ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۱۴
۲۱۵
- معین فر، علی اکبر ۱۹۴
معینیان، نصرت الله ۱۸۶
- مقدم (رئیس ساواک) ۵۸، ۷۳، ۹۸، ۱۱۹
۲۰۲، ۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۳۸، ۹۶
- کاتم، ریچارد (سیاستمدار امریکایی) ۱۲۸، ۱۳۰
کاتوزیان (دکتر) ۲۹۵
- کارتز، جیمی اکثر صفحات
کارلوچی، فرانک ۲۴۳، ۲۴۴
- کاشفی، حسین ۱۵۱، ۲۰۸، ۲۹۴
کافمن (فیلمبردار آلمانی) ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۱۱
- کالاها، جیمز ۱۳۸
کریستوفر، وارن (معاون ارشد وزارت امور خارجه) ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴
- کیارشی، محمد ۳۵، ۵۵، ۳۰۳
کیسینجر، هنری آلفرد (وزیر امور خارجه اسبق امریکا) ۶۳، ۱۸۷، ۲۰۲
- گاست (جانشین هایزر در ایران) ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۴۵
- گراس، گونتر (نویسنده آلمانی) ۱۰۹
گریم، پاول (امریکایی وابسته به شرکت نفت) ۹۱
- گلپایگانی، سید محمدرضا (آیت الله) ۲۹۵

- ۲۳۳، ۲۳۹ نشاط (سرلشکر) ۲۳۶
- ملک حسن (شاه مراکش) ۱۸۷، ۱۱۰
- ملک حسین (شاه اردن) ۱۸۷، ۱۱۰
- من، فرید (تاجر امریکایی) ۱۲۶
- منتظری، حسینعلی (آیت الله) ۱۱۳، ۱۲۱، ۲۹۵
- منتظری، محمد ۴۰، ۱۲۱
- مهدوی کنی، محمدرضا ۲۹۵
- مهدیان، حسین ۱۱۴
- مهری، سید احمد ۱۹، ۲۳
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (آیت الله) ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۵۷، ۲۹۵
- موسوی خوئینی‌ها، سید محمد ۴۲، ۱۱۶، ۲۰۲
- موسی صدر ← صدر، سید موسی
- میناچی، ناصر ۶۵، ۱۲۲
- ناجی (فرماندار نظامی اصفهان) ۸۵
- ناس، چارلی ۲۴۳
- نجفی مرعشی، سید شهاب‌الدین (آیت الله) ← مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (آیت الله)
- نزیه، حسن ۱۸۹
- نصر، سیدحسین ۵۹
- نصیری، نعمت الله (رئیس ساواک) ۲۴۹
- نوری البلا ۲۸
- نیری دی زاردن (مخبر فیگارو) ۱۰۱
- نیوسام، دیوید (معاون وزارت امور خارجه) ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
- هادی (دکتر) ۴۰
- هاشمی رفسنجانی، اکبر ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹
- هاشمی (تیمسار) ۱۸۴
- هایزر (ژنرال) ۴۰، ۱۳۱، ۲۰۴
- هلمز، ریچارد ۶۴
- هویدا، امیرعباس ۳۰۳
- هیگ، الکساندر (ژنرال) ۱۷۳، ۱۸۲
- وارسته، محمدعلی (وزیر اسبق دارایی) ۱۱۲، ۱۴۶
- ونس سایروس، رابرتس (سیاستمدار امریکایی) ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۹۰، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۴۵
- یاسر عرفات ۱۹
- یزدی، ابراهیم اکثر صفحات

فهرست اماکن، سازمانها و ...

آبادان ۱۸۸، ۲۰۰	اسرائیل ۵، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۹۹، ۲۰۲
آپارتاید ۱۳۸	اشتوتگارت (مقر فرماندهی ناتو) ۱۵۸،
اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در	۱۷۶، ۱۷۷
اروپا و امریکا و کانادا ۱۰۹	آسوشیتدپرس (خبرگزاری) ۶۷، ۱۱۱
اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در	اشپیگل (مجله) ۸۰، ۱۰۲
اروپا ۵، ۲۹، ۵۵	اصفهان ۸۵، ۱۶۵، ۱۷۶
اتیوپی ۱۸۴	اطلاعات (روزنامه) ۱۳۱
احکام اسلام ۴۹	افریقای جنوبی ۴۲، ۵۷، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۹،
آخرین تلاشها در آخرین روزها (کتاب)	۱۳۸
۶۲، ۷۵، ۱۰۱، ۱۱۱	آلمان ۵۷، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۳۶
آخن (شهری در آلمان) ۷، ۲۸	امریکا اکثر صفحات
ارتش (دوران پهلوی) اکثر صفحات	انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا ۱۸۶
اردن ۴۰	انجیل ۱۲۷
اروپا ۹۲	اندونزی ۵۷

- انقلاب و پیروزی (کتاب) ۱۷۹
انگلستان ۴، ۴۸، ۵۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۸،
۱۰۹، ۱۳۶، ۲۰۴
ایتالیا ۱۰۹
ایران اکثر صفحات
اینترناسیونال جورنال (روزنامه) ۹۶
بحرین ۵۷
بصره ۲۵، ۲۶، ۲۷
بلژیک ۱۴۸
بلغارستان ۵۷
بلوچستان ۲۰۰
بن ۷، ۱۰۹
بندرعباس ۲۰۰
بنگلادش ۵۷
بهشت زهرا ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۲
بوخوم (شهری در آلمان) ۹
بی.بی.سی (خبرگزاری) ۱۵۹، ۲۸۷
بیرمنگام ۱۰۹
بیمارستان امام خمینی ۱۷۷
پادگان سنندج ۲۸۴
پادگان مهاباد ۲۷۹، ۲۸۱
پاریس اکثر صفحات
پاسخ به تاریخ (کتاب) ۶۰، ۹۷
پاکستان ۴۰، ۱۲۷
پاوه ۲۸۸
پایگاه هوایی بندرعباس ۱۹۳
پایگاه هوایی همدان ۱۹۳
پراودا (روزنامه) ۱۷۵، ۱۸۱
پنتاگون ۱۸۳
پیمان سالت ۱۳۸
پیمان ناتو ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۲
تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران
(کتاب) ۱۳۴، ۱۳۵
تاس (خبرگزاری) ۱۸۱
تبریز ۸۶، ۱۶۵
ترکیه ۱۳۸، ۱۸۲
تلویزیون آلمان ۴۲، ۶۷، ۸۵
تلویزیون فرانسه ۵۷
تلویزیون سی.بی.اس امریکا ۶۶
تهران اکثر صفحات
تونس ۵۷
جبهه ملی ایران ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۸۷، ۹۹
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۵۵
الجزایر ۳، ۴۰

- جزیره گوادلوپ ۱۳۶
چرلیک ترکیه ۱۷۶
چه کسی برود، شاه باید برود (مقاله) ۱۱۸
چین ۵۰، ۵۷
حرکت‌المحرومین (گروه) ۲۵۷، ۱۲۷
حرم امام علی (ع) ۲۳
حزب توده ۴۳، ۶۳، ۱۳۸، ۱۶۷
حزب جمهوری اسلامی ۲۵۸
حزب رستاخیز ۴۹
حزب کومله ۲۸۸
حسینیه ارشاد تهران ۹، ۲۹۳
حوزه علمیه قم ۵۷، ۸۲
خاطرات سولیوان (کتاب) ۴
خاطرات سید علی اکبر محتشمی (کتاب)
۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۱
خاطرات فردوست (کتاب) ۴
خاطرات هایزر (کتاب) ۴، ۱۳۹، ۱۵۷
۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۴
خرمشهر ۱۸۸
خلیج سوویک ۱۷۴
خوزستان ۱۸۸
خیابان آزادی ۲۱۴
- دارایی ۸۹
دانشگاه بُن ۸
دانشگاه تهران ۹۲، ۲۰۳، ۲۹۱
داوارد (روزنامه) ۱۹۹
درون انقلاب اسلامی (کتاب) ۶۳، ۷۸، ۸۷
۹۶، ۱۰۸، ۱۸۸
دولت موقت ۱۶۷، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۶۵
دی ولت (روزنامه) ۷۶
رم ۱۰۹
روحانیت مبارز خارج از کشور ۱۹
ژنو ۹
سازمان آزادی بخش فلسطین ۶۳
سازمان اطلاعات و امنیت کشور اکثر
صفحات
سازمان اطلاعات و جاسوسی شوروی ۵،
۶۳، ۶۴، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۵
سازمان اَمَل ۱۲۸
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ۳۰۱
سازمان کا. گ. ب ← سازمان اطلاعات و
جاسوسی شوروی
سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۲۵۸
سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۰۹، ۲۹۷، ۳۰۱

سازمان موساد ۵

۱۹۵، ۱۴۷، ۱۴۶

ساواک ← سازمان اطلاعات و امنیت کشور

شوروی ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۴، ۶۸، ۱۰۶، ۱۳۸،

سیزوار ۱۹۳

۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴،

سفارت امریکا در تهران ۶۶

۲۰۴، ۲۸۰

سفارت ایران در آلمان ۱۲۰، ۱۵۱

شیراز ۱۶۵

سفارت عراق در آلمان ۷

عراق اکثر صفحات

سفارت فرانسه در تهران ۳۴، ۵۶، ۲۰۴

عربستان سعودی ۴۰، ۱۲۹، ۱۶۴

سقز ۳۰۱

عمان ۵۷

سنگاپور ۱۷۴

فرانسه اکثر صفحات

سنگال ۵۷

فرانکفورت را لگمینه (روزنامه) ۱۳۴

سنندج ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۱

فرودگاه امات داوید ۱۹۹

سوریه ۸، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۴۰

فرودگاه اورلی - پاریس ۳۱، ۲۰۸

سیستان و بلوچستان ۲۹۳

فرودگاه حیفا ۱۹۹

سیاهکل مازندان ۱۷۱

فرودگاه لود ۱۹۹

سیکروودشیت (مجله) ۱۹۹

فرودگاه مهرآباد ایران ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۴،

شرکت توانیر ۴۶

۲۱۵، ۲۲۱

شرکت نفت ایران ۸۲

فیگارو (روزنامه) ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۵۷

شورای امنیت ملی امریکا ۱۰۸

قاهره ۱۸۶

شورای انقلاب ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۵،

قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر ۳، ۵، ۱۳

۱۵۳، ۲۲۲، ۲۹۵

قطر ۵۷

شورای انقلاب بعث عراق ۱۸

قم ۱۷، ۸۴، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۸،

شورای سلطنت ۷۶، ۹۰، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۲،

۲۸۲، ۲۹۴، ۳۰۳

کاظمین ۲۹	محلّه چهارمردان قم ۷۲
کانادا ۵۷، ۱۱۴	مدرسه رفاه تهران ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۶۶
کردستان ۴۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۱	مدرسه علوی تهران ۱۷۹، ۲۲۲
کرمان ۴۵	مدرسه فیضیه قم ۲۶۰
کرمانشاه ۴۹، ۱۹۳	مراکش ۵۷، ۱۸۷، ۲۰۲
کمیته امنیتی پارلمان فدرال آلمان	مرز صفوان عراق ۲۵، ۲۶
(بوندستاگ) ۴۰	مرز عبدلی کویت ۲۴
کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور ۴۳	مرکز آموزش هوایی دوشان تپه ۲۳۳، ۲۳۶
کنفرانس گوادلوپ ۷۶، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۸،	مسجد جامع کرمان ۴۵
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۳	مسجد سلیمان ۴۵، ۱۹۳
کنگره ضد آپارتاید ۴۲	مسجد گوهرشاد مشهد ۴۸
کویت ۸، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۵۷	مسجد نظام آباد تهران ۲۹۹
گنبدکاووس ۳۰۱	مشهد ۱۷
گیلان ۱۷۱	مصر ۴۰، ۱۸۷، ۲۰۲
لبنان ۸، ۱۸، ۲۶، ۴۱، ۱۲۷	مکتب مبارز (مجله) ۷
لندن ۱۰۹	مکزیک ۱۸۷
لوموند (روزنامه) ۵، ۳۳، ۵۷	مهاباد ۲۸۳، ۳۰۱
لیبی ۴۰، ۹۴	میانه ۲۸۸
مارسی (بندری در فرانسه) ۲۰۵	میدان امام حسین (ع) ۲۳۴
مجلس سنا ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۹۶	میدان ژاله ← میدان شهدا
مجلس شورای ملی ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱،	میدان شهدا ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۱۹۹
۱۳۲، ۱۹۶، ۲۰۳	نجف ۸، ۱۲، ۱۹، ۲۸، ۱۱۰، ۱۱۳

- | | |
|---|-------------------------------|
| هندوستان ۴۰، ۱۲۷ | نجف‌آباد ۸۶، ۱۹۳ |
| واشـــــــــنگتن ۷۷، ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۲ | نقده ۲۸۸ |
| ۱۸۵ | نهضت آزادی ایران ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۷ |
| واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ۱۰۷ | نوفل لوشاتو اکثر صفحات |
| واقعه سیاهکل ۱۰۵ | هارآتص (روزنامه) ۱۹۹ |
| وزارت دادگستری ۸۹، ۱۰۴ | هایزر (کتاب) ۱۷۳، ۱۸۰ |
| یونایتدپرس (خبرگزاری) ۶۷ | هلند ۵۷ |
| | همه چیز فرومی ریزد (کتاب) ۵۹ |